



حوض ماهی

مجموعه مقالات زرقان شناسی

شامل مطالب به چاپ نرسیده نشریه هدهد و مقالات جدید

پژوهش و نگارش :

محمد حسین صادقی

انتشارات هدهد

اسفند ۱۴۰۱

سرشناسه : صادقی، محمد حسین، ۱۳۳۹ -
Sadeghi, Mohammad Hossein
عنوان و نام پدیدآور: حوض ماهی : مجموعه مقالات زرقان‌شناسی/
پژوهش و نگارش محمدحسین صادقی.
مشخصات نشر: زرقان: انتشارات هدهد، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص. قیمت ۵۰ هزار تومان
شابک: 978-964-2508-89-1
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
عنوان دیگر: مجموعه مقالات زرقان‌شناسی.
موضوع : زرقان
Zarqan (Iran)
رده بندی کنگره : DSR ۲۰۹۱
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۶۳۲۵
شماره کتابشناسی ملی : ۸۶۸۴۵۴۳



نام کتاب : حوض ماهی
مجموعه مقالات زرقان شناسی
نویسنده و شاعر : محمد حسین صادقی
ناشر : انتشارات هدهد
چاپ : ولیعصر - قم
تیراژ : یکهزار نسخه، ۳۰۴ صفحه وزیری
نوبت چاپ : اول / زمستان ۱۴۰۰
شابک : ISBN: 978-964-2508-89-1
کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است ©
www.hodhodiran.ir

فهرست

- ۹ _____ معرفی اجمالی زرقان فارس
- ۱۰ _____ تاریخ تأسیس بخش‌داری و شهرداری زرقان
- ۱۱ _____ نکات پراکنده دیگر درباره زرقان
- ۱۵ _____ گوریک
- ۱۷ _____ کلمات: باستانی‌ترین جلوه تمدن بشری
- ۲۲ _____ کلیدهای کوچک برای کشف گنجهای بزرگ
- ۲۳ _____ بومی‌سازی کلمات
- ۲۸ _____ زرقان: شهری باستانی از جنس کلمات
- ۳۲ _____ مکاتبات تأسیس شهرداری در زرقان
- ۳۲ _____ اولین انتخابات انجمن شهر زرقان
- ۳۳ _____ جوانان، سنت‌ها، پیشرفت
- ۳۴ _____ نظافت شهر هم از ایمان است
- ۳۵ _____ نواها و آواهای زرقان
- ۳۷ _____ مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی
- ۳۹ _____ نابغه‌ای با دستان معجزه‌گر
- ۴۷ _____ مرحوم کلنشفلی، شکسته بند افسانه‌ای
- ۴۸ _____ معدل، اقیانوس عشق و اراده
- ۵۶ _____ سنت‌های غلط
- ۵۶ _____ ایجاد قبح اجتماعی نسبت به ناهنجاریهای مدنی
- ۵۷ _____ دیروز تاریخ امروز است و امروز تاریخ فردا
- ۵۸ _____ خرده اطلاعات امروز، سر نخ کشف‌های آینده
- ۵۹ _____ زرقان جزیره باستانی سنت‌ها
- ۶۱ _____ تولد و مرگ سنتهای مذهبی و ملی
- ۶۲ _____ آلایش و پالایش سنت‌ها

- ۶۳ _____ اعتماد به نفس در اجرای سنت‌ها
- ۶۶ _____ زبان در عصر هخامنشیان
- ۶۶ _____ تعارف زرغونی
- ۶۷ _____ دو مطلب درباره گل سرخ و کمروز
- ۶۹ _____ گیاه افسانه‌ای کمروز Kamarowz
- ۷۲ _____ عفونتهای مهلک زیر پوسته سبز این شهر قشنگ
- ۷۳ _____ وداع با حوض ماهی
- ۷۵ _____ بالاترین و آشکارترین حد مشارکت مردمی
- ۷۶ _____ تقاضای تغییر نام ایستگاه راه آهن به نام زرقان
- ۷۷ _____ هفت منبع اطلاعات نگارنده از زرقان
- ۷۹ _____ شیر خوردن از جای پای شترها
- ۸۲ _____ طرح سبز کردن کوه زرقان
- ۸۳ _____ عوارض کارخانجات خونبهای مردم زرقان است
- ۸۴ _____ باورها، خرافه‌ها و اعتقادات
- ۹۱ _____ و چند نکته دیگر در مورد باورها
- ۹۲ _____ سنت‌های غلط مربوط به مراسم اموات
- ۹۴ _____ غذا خوردن در قبرستانها مکروه است
- ۹۶ _____ قدمت قبرستانهای زرقان
- ۹۸ _____ زیاده‌های قدیم و جدید
- ۱۰۰ _____ حوزه عملکرد شهرداری
- ۱۰۲ _____ هم زدن آتش نذری واجابت دعا در عرف محلی
- ۱۰۳ _____ وارونه کردن لنکه کفش‌ها و دل درد گرفتن سنگ کله‌ها
- ۱۰۴ _____ توضیح برخی از باورها، اصطلاحات و کلمات زرقانی
- ۱۰۹ _____ چند اصطلاح محلی
- ۱۱۱ _____ ادامه باورها - ۲
- ۱۱۱ _____ تعدادی دیگر از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات
- ۱۱۵ _____ ادامه کلمات و اصطلاحات...

- ۱۱۵ _____ بعضی از اصطلاحات جدید کشوری که در زرقان هم رسم شده
- ۱۱۶ _____ دو مشخصه گویش زرقانی
- ۱۱۷ _____ تداخل زبانها و فرهنگها در زرقان جدید
- ۱۱۷ _____ بررسی فعل «هینم» در گویش زرقانی
- ۱۱۸ _____ بعضی کلمات و اصطلاحات زرقانی (بدون ویرایش و دسته‌بندی)
- ۱۱۹ _____ تبدیل حرف «د» به «ت» در گویش زرقانی
- ۱۲۲ _____ کاربرد فعل ایستادن در گویش زرقانی
- ۱۲۵ _____ افعال «کوبیدن و کوفتن» نیز جزو همین گروه است.
- ۱۲۶ _____ افعال «شکستن و شکناندن»
- ۱۲۶ _____ شیرینی مصاحبت با قدیمی‌ها
- ۱۳۰ _____ ضرب‌المثل‌ها عبارات و اصطلاحات پراکنده
- ۱۳۱ _____ ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات کار و حرفه‌ها
- ۱۳۲ _____ چند اصطلاح جالب زرقان
- ۱۳۲ _____ فعلهای هشتن و هلیدن در گویش زرقان
- ۱۳۳ _____ صرف فعل هشتن و هلیدن
- ۱۳۴ _____ کاربرد فعلهای پاختن و پازیدن در زرقان
- ۱۳۷ _____ توضیح یکصدا اصطلاح‌های زرقانی
- ۱۴۱ _____ از کوه‌ماسه تا کوموز بر وزن رموز و کنوز!!
- ۱۴۹ _____ فلسفه‌ی حفر قنات
- ۱۵۲ _____ سیل خمینه، حوزه آبریز زرقان و باقی قضایا
- ۱۵۶ _____ بررسی کلمه خمینه از زاویه‌ی ای دیگر
- ۱۵۷ _____ کاربرد فعل باستانی اسدن در گویش زرقانی
- ۱۵۹ _____ تحقیقی در مورد کلمه جُلَه‌گون
- ۱۶۴ _____ اصطلاحات زمستانی
- ۱۶۵ _____ اشتباهات رایج زبانی
- ۱۶۶ _____ مقایسه عاطفی زبان گذشته و حال زرقان

- ۱۶۷ _____ داستان ضرب‌المثل‌ها
- ۱۶۹ _____ نمونه‌هایی از سوگندهای محلی زرقان
- ۱۶۹ _____ آثار ثبت شده ملی در شهرستان زرقان فارس
- ۱۷۰ _____ سفرنامه آبروسیو بمبو
- ۱۷۲ _____ ترجمه شعر بند امیر، از کتاب لاله رخ
- ۱۷۳ _____ بند امیر، شاهکار هنر و معماری
- ۱۷۵ _____ ردیابی نام زرقان در تاریخ
- ۱۷۶ _____ قبرستان متروک کلیمی‌ها
- ۱۷۶ _____ یهودی‌ها در زرقان قدیم
- ۱۷۹ _____ تاریخ و آثار تاریخی زرقان
- ۱۸۱ _____ یکی از بزرگترین جاذبه گردشگری زرقان
- ۱۸۲ _____ چشمه و بز
- ۱۸۴ _____ آب و پناهگاههای مخفی در کوه زرقان
- ۱۸۵ _____ چادرهای حسینیه‌های زرقان
- ۱۸۷ _____ شیرآبخوری عمومی
- ۱۸۸ _____ پل نووی
- ۱۸۹ _____ سر جوغ
- ۱۹۰ _____ مکانهای قدیمی زرقان
- ۱۹۱ _____ بند خاکی چشمه آب بز Ab-bez
- ۱۹۳ _____ مریم بانو
- ۱۹۵ _____ طرح تدوین دانشنامه آبادی‌های ایران
- ۱۹۷ _____ مصاحبه با دکتر جمشید صداقت کیش
- ۲۰۳ _____ معرفی دکتر عبدالمجید ارفعی توسط دکتر جمشید صداقت کیش
- ۲۰۵ _____ مقدمه ای بر کتاب رکان
- ۲۰۷ _____ داستان مختصر رمزگشایی از کتیبه‌ها و گل‌نشته‌های ایران باستان
- ۲۰۸ _____ نظر پروفیسور ارفعی درباره الواح تخت جمشید و نام زرقان
- ۲۱۰ _____ کاروانسرای زکی‌خانی

- ۲۱۳ _____ خاطراتی از آخرین لایروبی قنات مرتضی علی
- ۲۱۸ _____ خاطرات مرحومین معدلی ها
- ۲۲۸ _____ یادی از مرحومین قدسی ها، حافظان و کاتبان قرآن
- ۲۲۹ _____ قدیمی ترین نامه های جالب ادارای زرقان
- ۲۲۹ _____ بندامیر، محل استقرار دفتر بخشداری زرقان
- ۲۳۶ _____ نگاهی به دوران حطی و گرانی پس از جنگ جهانی دوم
- ۲۴۶ _____ بهشت خانه نیکوکاران است
- ۲۵۰ _____ مجتهد زرقانی
- ۲۵۳ _____ آخوند حکیم: فقیه، پزشک، قاضی و کشاورز
- ۲۵۸ _____ گنجینه مجد و عظمت زرقان و زرقانی ها
- ۲۶۳ _____ شاعر و عارف شهید قرن نهم سید عمادالدین نسیمی
- ۲۶۴ _____ سنگ قبرهای کشف شده در زرقان
- ۲۶۸ _____ نکاتی پراکنده در مورد عارف و شاعر شهید سید عمادالدین نسیمی
- ۲۷۱ _____ زرقان زیبا تجلیگاه باورهای زیبای زرقانی هاست
- ۲۷۷ _____ قسمتی از آنچه همگان درباره هدهد نمی دانند
- ۲۸۰ _____ گنج اهورائی
- ۲۸۹ _____ داستان باستان
- ۲۹۸ _____ اهداف مهم و پشت پرده تشکیل تعاونی باغداران
- ۳۰۲ _____ سر فصل هایی برای تحقیق در فرهنگ شهرستان زرقان
- ۳۰۴ _____ آثار مکتوب نویسنده (بجز نشریات و فضای مجازی)

مقدمه

با سلام و عرض ادب و احترام خدمت همشهریان عزیز و تمام مخاطبین ارجمند و فهیم و نکته‌سنج... کتاب حاضر به نام حوض ماهی شامل مطالبی است که در سه دهه پیش برای نشریه هدهد نوشته بودم ولی (بخاطر تعطیلی نشریه در اثر مشکل مالی) به چاپ نرسیدند و مطالب جدیدتر نیز در حوزه زرقان شناسی در طول زمان به آن افزوده شد که اینک در ظرف مکتوب «حوض ماهی» پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. نشریه صمیمی و خاطره‌انگیز هدهد در سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ بصورت حرفه‌ای توسط نگارنده در زرقان منتشر می‌شد که مجموعه‌ی صحافی شده و نشده‌ی آن در کتابخانه عمومی شهر زرقان (و نزد بسیاری از همشهریان عزیز) موجود است... (مراجعه شود به مقاله مخصوص هدهد در همین کتاب).

و بعد، حوض ماهی نام دهانه فرو ریخته‌ی یکی از میله‌های قنات مرتضی‌علی (ع) در زرقان است که به صورت گودالی بزرگ در آمده بود و محل تفریح و آب‌برداری و یا شنای برخی از جوانان بود، از این قنات سه مورد در استان فارس وجود داشت، یکی همین حوض ماهی زرقان، دیگری حوض ماهی سعدی و سومی حوض ماهی فسا... و مطالبی که در این کتاب ارائه شده مطالبی است به شفافیت و گوارائی آب حوض ماهی، به خاطره‌انگیزی، صفا، سادگی و روانی حوض ماهی و هدهد، به حسرت برانگیزی حال و هوا و عشق و صفای حوضی که دیگر آب و ماهی ندارد و به حس نوستالژیک نشریه هدهد و از دست دادن همیشگی طراوت و دلپذیری حوض ماهی باستانی زرقان. و اما مطالب کتاب حوض ماهی که ریشه در نشریه هدهد دارند، عمدتاً مقالات متنوعی با رنگ و بوی رسانه و روزنامه‌نگاری هستند و صرفاً برای درج در یک نشریه محلی تهیه و تدوین شده‌اند و نباید تحقیقات دانشگاهی محسوب شوند هرچند تاکنون بارها توسط دانشجویان گرامی زادگاهم استفاده‌های پژوهشی نیز از آنها شده است.

این مطالب که طی سالهای متعددی در زمینه‌های مختلف مذهبی، ادبی و اجتماعی نوشته بودم به حدود دو هزار صفحه می‌رسید و قرار بود پس از سیقل و گزینش با حمایت یکی از ادارات چاپ شود ولی سالها طول کشید و نشد و طبیعی بود که نشود اما از درون این مقالات چندین کتاب تولد شد که هر کدام از آنها در نوع خود بی‌نظیر است و مورد استقبال همشهریان فهیم و مخاطبین کشوری قرار گرفته، به شرح زیر:

کتاب «عقای لاهوت» درباره سید نسیمی و ارتباطش با زرقان در ۱۶۰ صفحه؛ کتاب گزیده فرهنگ و تاریخ زرقان در ۳۲ صفحه؛ کتاب شاهزاده قاسم در ۲۴ صفحه؛ کتاب امام زادگان عشق درباره ۲۶۸ شهید گرانقدر شهرستان زرقان در ۸۰۰ صفحه؛ و کتاب The Gold Mine (معدن طلا یا کان زر) تحقیق و معرفی زرقان فارس به زبان انگلیسی در ۲۴ صفحه...

بقیه آن مطالب نیز سهم و قسمت کتاب حاضر شد که ابتدا قصد داشتم تمام یادداشتهایم را (ناقص و کامل) با هم چاپ کنم ولی از آنجا که کتابی قطور می‌شد مجبور شدم به علت گرانی سرسام‌آور کاغذ و خدمات چاپ برخی از مطالب را حذف کنم تا تعداد صفحات کم شوند و هزینه چاپ کاهش یابد. در ضمن، به همین خاطر این کتاب با فونت ریز حرفچینی و صفحه‌آرایی شد و هنوز مطالب بسیاری در حوزه زرقان شناسی چاپ نشده باقی ماند که زمان تکلیف آنها را معین خواهد کرد. البته این کتاب هم مثل بقیه کتابهایم نهایتاً بصورت دیجیتال در فضای مجازی منتشر خواهد شد که مخاطبین خاص خودش را در سراسر جهان خواهد داشت.

به هر حال، لذت‌شنا در حوض ماهی و تماشای پرواز هدهدها را تقدیم می‌کنم به تمام همشهریان و هموطنان و مخاطبان عزیز، فهیم، شریف، قدردان و حق‌شناس، مخصوصاً فرزندانگان و فرهیختگان قرنهای آینده که ارزش میراث معنوی هدهد را بیشتر و بهتر خواهند شناخت و شاید همراه با فاتحه و صلواتی همونا با حضرت عطار زمزمه کنند که:

... مرحبا ای هدهد هادی شده - در حقیقت پیک هر وادی شده

ای به سر حد سبا سیر تو خوش - با سلیمان منطق الطیر تو خوش...

والسلام، محمد حسین صادقی (هدهد) زمستان ۱۴۰۱ - زرقان فارس

معرفی اجمالی زرقان فارس

شهر با صفا و زیبای زرقان سالهاست هر روزه میزبان صدها نفر مسافر و گردشگر است که حداقل برای خریدن حلوائی ارده به شهر ما می‌آیند. علاوه بر این، تعداد مسافرانی که در روزهای تعطیل برای دیدار پل تاریخی بندامیر و زیارت شاهزاده قاسم و سید نسیمی و تفریح و تفرج در فضای سبز زرقان و استفاده از امکانات پارکهای آزادگان، غدیر، مهر، پارک جنگلی پالایشگاه و پارک ملی بمو و طبیعت و باغات و کوهپایه‌های زرقان و همچنین برای استفاده از فضای تالارها و سالن‌های پذیرائی و برگزاری مجالس به شهر ما می‌آیند، بر اساس آمارگیری از تعداد خودروهای شخصی و عمومی، به چند هزار نفر می‌رسد.

در رابطه با مطالب این کتابچه ذکر این نکته ضروری است که بحث‌ها و نوشته‌های ما درباره زرقان، ریشه در دو حقیقت «حُب الوطن من الایمان» و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» دارد که نمایانگر «عشق به وطن» و «خودشناسی» است.

اگرچه حقیقت «عشق به وطن» به تنهایی تمام دینداران وطن دوست را کفایت می‌کند ولی «خودشناسی» جہتی به این رودخانه عشق می‌دهد که به اقبانوس معرفت و عرفان منتهی می‌گردد. طبق حقیقت دوم کسی که خودش را بشناسد، به سرچشمه‌های معرفت و شناخت خدایش رسیده است و این شناخت، تنها منحصر به «شخص» نمی‌شود. بلکه محیط و شهر و کشور و تاریخ و تمدن او نیز شامل این شناخت می‌شود. هر انسانی بخواهد خود را بشناسد باید طبیعت و محیط اطرافش را نیز بشناسد. هر کدام از ما در ظرف زمان و مکان خود معنی پیدا می‌کنیم و شناخت این زمان و مکان شخص را به معرفتی والا می‌رساند. لذا تمام بحث‌های زرقان‌شناسی ما که ریشه در زرقان دوستی و ایران دوستی دارد به طریقی سیر و سلوک معنوی ما نیز به حساب می‌آید و اگر ما را از نردبان معرفت بالا نبرد دچار خسران گردیده‌ایم. تلیفیک همین دو اصل بود که «دینداران وطن دوست» را در هشت سال دفاع مقدس به حماسه آفرینی‌هایی واداشت که جبهه جهانی تجاوز و مغولان عصر جدید را در برابر این سربداران گمنام و عاشق به زانو در آورد و زرقان افتخار دارد که بیش از ۲۵۵ شهید گلگون کفن را به اسلام و ایران اهداء کرده است و تلاش‌های زرقان‌شناسی ما در تداوم راه آنهاست.

زرقان با فاصله‌ای قریب به ۲۵ کیلومتر از شیراز، یکی از شهرستانهای استان فارس و نزدیکترین شهر به مرکز استان است که در شمال شرقی شیراز در کنار جاده شیراز - تخت جمشید قرار گرفته است.

طول جغرافیائی شهر زرقان ۵۲,۴۲۵,۸,۱ و عرض جغرافیائی آن ۲۹,۴۷,۲۲,۷ و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۹۶ متر و ارتفاع بلندترین نقطه کوه شمالی نسبت به مرکز شهر تقریباً ۶۰۰ متر می‌باشد. وسعت شهرستان حدود ۸۰۸ کیلومتر مربع است که شامل دو بخش مرکزی و رحمت آباد و سه شهر زرقان، لپوئی و رحمت آباد می‌شود. اکثر روستاهای زرقان در دو طرف رودخانه کُر قرار گرفته‌اند و به کُرَبال (بالهای رودخانه کر) مشهورند. (طبق نظر بعضی از محققین، کلمه کُر در زبان فارسی میانه (پهلوی) مخفف کلمه کورش است). اسامی روستاهای بخش زرقان به ترتیب الفبا عبارت است از: آبادخوره، آقاجلو، اتابک، اسماعیل‌آباد، اکراد، بندامیر، چاه‌سرخ، حسین‌آباد، خیرآباد، درمنه‌زار ۱، درمنه‌زار ۲، دژآباد، ده‌میدان، دولت‌آباد، رحمت‌آباد، سبزآباد، شهرخواست، شول، صدرآباد، فتوح‌آباد، فشنگان، فیروزی، فیض‌آباد، قلعه‌گچی، قیدرقلو، علیا و سفلی، کلاسیاه، کورکی، کوهک ۱، کوهک ۲، لاهیجی، محمودآباد، مقرب ۱، مقرب ۲، ملک‌آباد، مهربان، مهمان‌آباد و محلات دودج و شهریار که به شهر زرقان ملحق شده‌اند. چند روستای زرقان نیز در نیم‌قرن گذشته خالی از سکنه شده‌اند. علاوه بر این، روستاهای منطقه خشکه‌میان زرقان یعنی گلدشت علیا و سفلی، مجدآباد، مراگلو، اوزون‌دره، گودرزشک نیز در سی سال گذشته به دلائلی از بخش زرقان جدا شده و به شهرستان مرو دشت ملحق گردیده‌اند.

شهرستان زرقان طبق آمار ۱۳۸۵ دارای ۶۷ روستا و آبادی و نقطه جمعیتی بوده و در حال حاضر قریب ۶۰ هزار نفر جمعیت ساکن را در خود جای داده است. جمعیت غیر ساکن زرقان بدلیل اشتغالزائی منطقه قریب به بیست‌هزار نفر در بخشهای صنعتی، آموزشی، خدماتی برآورد می‌شود. با این حساب، جمعیت ساکن و روان این شهر به حدود هشتاد هزار نفر می‌رسد. علاوه بر این، زرقان با توجه به قرار گرفتن در مسیر کوچ عشایر همیشه یکی از مراکز مورد توجه عشایر بوده است. روستاهای رحمت‌آباد و بندامیر و شهر لپوئی از مهمترین آبادیهای این ناحیه به شمار می‌روند، مخصوصاً پل بندامیر که در زمان دیلمیان (حدود ۱۱۰۰ سال پیش ساخته شده) یکی از جاذبه‌های گردشگری استان فارس محسوب می‌شود.

تاریخ تأسیس بخشداری و شهرداری زرقان

تا قبل از آبانماه ۱۳۱۶ اداراتی به نام استانداری، فرمانداری و بخشداری و مدیرانی به نام استاندار، فرماندار و بخشدار در ایران وجود نداشته و در تقسیمات کشوری و مناصب اداری نامهای دیگری مثل والی، حاکم، نایب‌الحکومه و ولایت و غیره وجود داشته است لذا براساس تاریخ اداری کشور و همچنین بر اساس نامه‌های موجود در مجموعه «زرقان نامه» بخشداری زرقان همزمان با تمام بخشداریهای قدیمی کشور در تاریخ ۱۹ دیماه ۱۳۱۶ به وجود آمده و پس از ۸۲ سال در تاریخ ۱۰ مهرماه ۱۳۹۸ طبق مصوبه هیئت دولت

جمهوری اسلامی ایران به فرمانداری شهرستان ارتقاء یافته است. تأسیس شهرداری زرقان نیز به عنوان یکی از قدیمی ترین شهرداریهای کشور در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۱۸ به تصویب هیئت وزیران رسیده و در همان سال شروع به کار کرده است. شهرداری زرقان اکنون (سال ۱۴۰۰) دارای درجه هفت و در حال ارتقاء به درجه هشت می‌باشد.

بخشداری زرقان در دهه‌های اول و دوم قرن حاضر یکی از وسیع ترین بخش های اداری-سیاسی استان فارس محسوب می‌شده چنانچه اگر کسی می‌خواسته از آخرین نقطه به مرکز بخش بیاید حداقل سه روز طول می‌کشیده تا این فاصله تقریباً ۱۸۰ کیلومتری را پیاده یا با قافله طی کند و به زرقان برسد. با توضیح فوق مشخص است که تاکنون پنج شهرستان (مرودشت، ارسنجان، پاسارگاد، خرمبید و خرامه) از زرقان جدا شده است.

در ضمن، روز بیستم اردیبهشت هر سال به نام روز زرقان نامگذاری شده و هر ساله در این روز برنامه‌های متنوع فرهنگی و اجتماعی به اجرا در می‌آید.

نکات پراکنده دیگر درباره زرقان

زرقان بعلت موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن بین دو شهر شیراز و تخت‌جمشید از دیرباز یکی از اطراق‌گاههای مسافرین و کاروانها محسوب می‌شده و نقش عظیمی در تجارت و اقتصاد و کشاورزی داشته است، شاید اطلاق صفت (هند کوچک) به زرقان بخاطر همین رونق و عظمت گذشته بوده است.

شکست دو مهاجم و متجاوز خارجی در دو جنگ بزرگ و تاریخی که در زرقان اتفاق افتاده و به پیروزی ایرانیان منجر شده زرقان را در نگاه مورخین، ممتاز و خوش‌یمن کرده است: یکی شکست کامل اشرف افغان توسط نادر شاه افشار (حدود ۳۰۰ سال پیش) و دیگری شکست نهائی احمد ابن عبدالعزیز توسط عمرو لیث صفاری (حدود ۱۲۰۰ سال قبل). علاوه بر این، سپاه داریوش هخامنشی، سپاه یکی از دشمنانش را در این شهر شکست داده که خاطره آن بر کتیبه بیستون نقش بسته است.

علاوه بر وجود چندین مرکز درمانی و جراحی و شکسته بندی در زرقان قدیم، وجود بیش از ۵۰ روحانی که اکثراً در محله (آخوندها) سکونت داشتند و بعضی‌ها مجتهد و یا حافظ و کاتب قرآن کریم بوده‌اند نیز گواه دیگری بر اهمیت زرقان در روزگاران گذشته بوده است.

وجود کارخانه‌ها و کارگاههای مختلف بافندگی، صابون‌پزی، عصاره‌سازی، باروت‌سازی، اسلحه‌سازی، قنادی، نمدالی، دباغی، سراجی و... نشان دیگری از رونق بازار و معامله در گذشته زرقان به شمار می‌رود.

علت نامگذاری محل حیدر نیز شایان توجه است: چنانکه در تواریخ مربوط به دوران حکومت «زندیه» در ایران و حکومت قاجاریه بر می‌آید، زرقان یکی از مقرهای حکومتی سلسله زند بوده و یکی از سرداران بزرگ سپاه لطفعلیخان زند بنام «حیدر زرقانی» از اهالی این شهر بوده است. حیدر که از یاران و جوانمردان و فرماندهان سپاه زند بوده حتی تا ارگ بم به یاری لطفعلیخان می‌شتابد و از «دلاور زند» در برابر آغامحمد خان قاجار دفاع می‌کند و صحنه‌های با شکوهی در تاریخ ایران برای خود و زرقان رقم می‌زند که داستانش در کتاب «شکوفه خونین شیراز» نوشته شده است. وجود مسجد و حمام و حسینیه حیدر در محل حیدر از آثار این جنگاور بزرگ و جان بر کف زرقانی است.

جوانان پرشور و ورزیده زرقان، در رشته‌های کشتی، وزنه‌برداری، کوهنوردی، هنرهای رزمی و پورلیفتینگ دارای مقامهای بالائی در سطح کشور هستند و دهها مدال طلای جهانی را برای ایران اسلامی به ارمغان آورده‌اند.

قبل از انقلاب اسلامی، همراه با تغییر اسم بسیاری از شهرهای ایران، اسم زرقان نیز به زرگان تبدیل شد و بعد از انقلاب اگرچه دوباره نام زرقان را باز یافت ولی هنوز در بسیاری از نقشه‌ها و کتب جغرافیایی، نام زرگان باقی مانده است، بعضی‌ها ریشه اصلی این نام را «زرگون» - یعنی مانند زر - می‌دانند و سابقه آن را به هخامنشیان پیوند می‌زنند. لازم به ذکر است که در فرهنگ مرحوم (دهخدا) به نام چهار زرقان اشاره شده: زرقان فارس، زرقان همدان، زرقان رودقالت و زرقان سبزواری؛ ضمناً زرقان ما به شش صورت در کتب و کتیبه‌ها آمده است: رکان، زرگون، زرغون، زرکان، زرگان و نام فعلی آن: زرقان. لازم به ذکر است که کلمه زرغون (همانگونه که در گویش فعلی مردم این شهر تلفظ می‌شود) در زبان فارسی باستان به معنای مکان سرسبز و خرم می‌باشد که با ظاهر زرقان مطابقت داشته و دارد.

نام باستانی شهر زرقان براساس گل نوشته‌های کشف شده در تخت جمشید و کتیبه بیستون «رکان یا رکن» بوده که در یکی از آثار مکتوب بعد از اسلام به نام «احسن التقاسیم» نیز به نام «رکان» معرفی شده اما بعید نیست که در همان زمانها از کلمه «زرغون» نیز استفاده می‌شده است.

زرقان یکی از شهرهای بود که با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام راحل، به صف انقلابیون پیوست و به یکی از مراکز مهم ضد حکومتی تبدیل شد و اولین شهید خود را بنام شهید علی اکبر صادقیان در قیام پانزده خرداد سال ۴۲ تقدیم اسلام و انقلاب کرد. پیش از انقلاب شکوهمند اسلامی، در سال ۱۳۵۷ نیز دو شهید دیگر بنامهای شهید ناصر رضا زاده و شهید اسماعیل مؤذنی تقدیم نمود و سرفصل خونینی را در تاریخ پر افتخار این شهر گشود، زرقان در دوران دفاع مقدس سابقه خونین و پر افتخاری از خود به جای گذاشت و با تقدیم بیش از ۲۵۵ شهید، که اکثراً از خط شکنان و جنگاوران دلیر جبهه‌های غرب و جنوب بودند، نام خود را یکبار دیگر در تاریخ حماسی ایران جاودانی کرد. لازم به ذکر است که این تعداد شهید به نسبت جمعیت این شهر، حدود دو برابر سرانه ملی کشور به حساب می‌آید.

ضرب‌المثلهای و اصطلاحات عامیانه منحصر به فرد و گویش و لهجه خاص محلی که هنوز در بین کهنسالان جریان دارد نیز میراث بجا مانده دیگری از قرون گذشته در این شهر است و با توجه به اینکه تولد و مانائی یک فرهنگ و سنت نمی‌تواند زائیده یک عصر خاص باشد، بایستی ریشه اینها را در اعصار گذشته و اصالت تاریخی زرقانی‌ها جستجو کرد.

دو قبرستان به نامهای «سیدنسیمی» (در قسمت ورودی - غرب شهر) و «برده بسته» (در قسمت شرقی شهر) وجود دارد که سنگها و کتیبه‌ها و نقش و نگارهای آنها مربوط به دوره‌های مختلف است. علت نامگذاری سیدنسیمی به خاطر دفن عارف بزرگ قرن هشتم و نهم سیدعمادالدین نسیمی در این قبرستان است که اکنون زیارتگاه مردم دور و نزدیک است.

زرقان از قدیم مهد علم و هنر بوده است و اکنون با توجه به جمعیت کم، بیشترین تعداد تحصیلکرده و دکتر و مهندس و معلم و دانشجو و شاعر و نویسندگان و هنرمندان در رشته‌های مختلف در داخل و خارج از کشور دارد و اکثراً دارای مقام‌های عالی در مدیریت و تحصیل و تعلیم و تربیت و علم و صنعت و ادب و هنر هستند.

زرقان از نظر شهرسازی و معماری دارای یکی از بهترین زیرساخت‌ها در کشور است، علاوه بر این، زرقان با داشتن بیش از ۶۴ هکتار فضای سبز (که توسط شهرداری حفظ و نگهداری می‌شود) با سرانه‌ی فضای سبز ۱۸/۶ درصد برای هر نفر بالاتر از استاندارد جهانی قرار دارد و یکی از سرسبزترین شهرهای میهن اسلامی به حساب می‌آید.

زرقان در فرهنگ دهخدا (که متعلق به حدود نود سال پیش است) اینگونه توصیف شده است: «زرقان یکی از بخش‌های ۴ گانه شهرستان شیراز است که در شمال شرقی این شهرستان قرار دارد. شمال آن به شهرستان آباده و جنوب آن به بخش سروستان و باختر آن به بخش اردکان و خاور آن به بخش نی ریز محدود است. این بخش از هشت دهستان به نامهای حومه مرودشت - کربال - خفرک - کمین و توابع ارسنجان و... تشکیل و مرکز آن زرقان که در مجموع ۲۳۳ قراء است و جمعاً ۷۹۰۰۰ نفر سکنه دارد. شوسه شیراز به اصفهان از وسط آن می‌گذرد».

درحال حاضر تنها پالایشگاه استان فارس و قریب به ۲۴٪ صنایع استان در قالب ۴۰۰ کارخانه بزرگ و کوچک و کارگاه‌های متعدد تولیدی با چندین هزار نفر نیروی متخصص و با تجربه در حریم شهر زرقان مستقر است که این منطقه را به بزرگترین مرکز استقرار صنایع در استان تبدیل نموده و نقش عظیمی در استقلال و خودکفائی صنعتی ایران اسلامی دارد.

زرقان از لحاظ دامداری و کشاورزی نیز نقشی اساسی دارد و یکی از مناطق تأمین کننده گندم و شیر و گوشت و محصولات لبنی استان فارس و استانهای همجوار محسوب می‌شود. استقرار ۵۳ واحد

مرغداری با تولید ۲۰۰۰ تن گوشت سفید در سال ، استقرار ۴۰۶ واحد دامپروری و گاو شیری با تولید روزانه ۹۰ تن شیر و ۱۰۰ تن گوشت قرمز بر اهمیت اقتصادی این شهر افزوده است.

وجود ۴۱۰۰۰ هکتار اراضی حاصلخیز و کم نظیر کشاورزی در شهرستان زرقان که قسمت اعظم آن در حوزه رودخانه کر قرار گرفته است و نقش بسزایی در تامین مایحتاج زراعی استان در تولیدات گندم ، برنج، کلزا، چغندر، سبزیجات و سیفی جات و... دارد که عملاً در جایگاه اول تا سوم استان قرار می گیرد. دشت آهوچر و موقعیت منحصر بفرد آن به وسعت ۳۵۰۰ هکتار تولید کننده عمده گندم بذری در سطح استان و کشور است که در عمل این دشت بعنوان الگوی کشاورزی در سطح استان مطرح می باشد. وجود ۳۰۰۰ هکتار تاکستان دیم با چند میلیون اصله درخت انگور و ... تعداد ۸ قنات فعال و غیر فعال که قدمت بعضی از آنها به بیش از هزار سال می رسد نیز از پتانسیل های زرقان می باشد. در حال حاضر قسمتهای زیادی از مساحت شهرستان زرقان موقوفه می باشد و با احداث مراکز متعدد آموزشی ، فرهنگی و خدماتی و ... توسط نیکوکاران، زرقان را به یکی از بخش های خیر پرور استان تبدیل نموده است .

توانائی های دیگر زرقان در زمینه های مختلف:

دانشگاه آزاد اسلامی با ۶۰۰۰ دانشجو ، دانشگاه پیام نور با ۲۰۰۰ دانشجو، مرکز تربیت معلم شهید مطهری آب باریک با ۱۴ هکتار وسعت و ۴۰ سال سابقه و حدود یکهزار دانشجو. حوزه علمیه و تربیت مبلغ، مرکز آموزش نیروی دریایی سپاه (احمد ابن موسی (ع))، فعالیت ۳ هنرستان شبانه روزی فنی، کشاورزی، ۳ دبیرستان شبانه روزی دختران و پسران ، مرکز تحقیقات کشاورزی بعنوان بزرگترین مرکز در سطح استان، مرکز هواشناسی پیشرفته با سابقه طولانی ، عبور اتوبان شمال - جنوب و نیز راه آهن اصفهان - شیراز از حریم شهر ، استقرار سه ایستگاه برق ۶۶ کیلو وات ، عبور قطار شهری شیراز - تخت جمشید در طرح آینده ، تمرکز غنی ترین و سالمترین منابع آب در لایه های زیرزمینی که از سرچشمه های حوزه زاگرس جنوبی تامین می شود ، استقرار یکی از مهمترین ایستگاههای تامین گاز، برخورداری از شبکه فیبرنوری - تلفن همراه - اینترنت - اینترنت پر سرعت ، عبور خط لوله آبرسانی از سد درودزن به شیراز و خط دوم در طرح آینده از حریم شهر ، استقرار بزرگترین انبار ذخیره سوخت فسیلی در سطح استان ، فعالیت ۳ مجموعه بزرگ حمل و نقل درون و برون استانی سوخت و کالا.

قرار گرفتن در میانه جلوه گاه تاریخ تمدن ایران زمین و نماد توسعه آینده کشور (دروازه قرآن و دروازه ملل تخت جمشید)، پل و بند تاریخی بندامیر در ۱۷ کیلومتری شهر زرقان با قدمت ۱۱۰۰ ساله ، بند تاریخی فیض آباد که در ۳۰ کیلومتری شهر زرقان واقع شده ، شاهزاده قاسم (ع) و سید نسیمی در شهر و ۳ امامزاده دیگر در روستاها (سید عمادالدین نسیمی، از مبارزان نهضت حروفیه که حدود ۶۰۰ سال قبل در زمان حکومت تیموریان به شهادت رسیده است)، پارک ملی بمو یکی از ده پارک بین المللی با وسعت ۴۸ هزار هکتار ، پارک جنگلی پالایشگاه با وسعت ۲۵۰ هکتار (بزرگترین پارک مصنوعی در سطح استان)،

استقرار بزرگترین باغ وحش استان با تنوع حیوانات، پرندگان و ... در حریم شهر زرقان، مرکز تولید جوجه میکروزه، مرکز تلقیح مصنوعی دام، مرکز تولید بذر اصلاح شده در سطح استان، فرودگاه زرقان و مرکز آموزش‌های هوانوردی، مرکز تولید انواع نهال درختی و زینتی مثمر و غیر مثمر، استقرار بزرگترین مرکز تولید گلخانه‌ای در مرکز تحقیقات کشاورزی، مراکز آموزش اسب سواری، احداث بزرگترین شهرک مهرامام رضا (ع) در سطح استان و مجتمع‌های مسکونی دیگر با ظرفیت اولیه ۲۰ هزار خانوار، اجرای طرح توسعه پالایشگاه شیراز با چند برابر ظرفیت و حصول بنزین یورو ۵، اجرای طرح ایستگاه بارانداز راه آهن زرقان واقع در دشت خشکه میان، استقرار تقاطع خطوط ریلی زرقان-اصفهان، زرقان-شیراز، زرقان-بوشهر، صنعت رو به تزاید و اشتغالی.

صنایع دستی فعلی زرقان قالی، گلیم، گیوه، بوریا و حلوی ارده می‌باشد که حلوی ارده‌ی زرقان یکی از سوغات‌های قدیمی و مشهور و مهم استان فارس به حساب می‌آید که کام‌تمام‌گردشگران و مهمانان داخلی و خارجی را شیرین کرده است.

گوریک

گوریک Goorik در گویش محلی شهر زرقان فارس کلمه‌ای شناخته شده و کاربردی است که به هر چیز «در هم پیچیده شده» اطلاق می‌شود و به طور اخص برای بسته‌های نخ و بویژه قاتمه به کار می‌رود، علاوه بر این، گوریک اسم آبشاری است در کوه شرقی زرقان که در بارندگی‌ها سیلابی عظیم و توفنده شامل آب گل‌آلود و سنگ و گیاهان و شاخه‌های درختان کوهی را به پائین می‌ریزد و جلوه‌های زیبایی می‌آفریند.

اُوریز گوریک: اُوریز یا آبشاری در شرق منطقه زرقان که در روزهای بارانی جاری می‌شود و بعضی اوقات خسارتهائی به باغات منطقه وارد می‌کند.

درباره کلمه گوریک دو بحث را پی می‌گیریم: ۱- تلفظ این کلمه ۲-وجه تسمیه این نام کسانی که کلمه گوریک را نشنیده‌اند به درستی نمی‌توانند آن را مثل ما زرقانی‌ها تلفظ کنند. در کلمه گوریک دو حرف صدادار «و» و «ی» وجود دارد که در گویش زرقانی هر دو کوتاه‌تر از مشابه‌های اسمی‌شان تلفظ می‌شوند. کلمات «زور، دور، شور، گور» را در نظر بگیرید و آنها را تلفظ کنید. حرف «واو» در این کلمات کمی کشیده هستند که معادل انگلیسی آنها در فوتبیک بین‌المللی با: U نشان داده می‌شوند مثل کلمات foot (به معنی پا) و tooth (به معنی دندان) ولی یک اوی کوتاه هم وجود دارد مثل Put

(گذاشتن) که حرف واو در کلمه گوریک به اینصورت تلفظ می‌شود. کلمات دیگری هم مثل گوریک وجود دارند مثل کوچیک یا کولیک (نوعی ظرف سفالی).

یکی از کلمات مشهور خارجی هم که امروزه در فرهنگ ما کاربرد دارد و دقیقاً هم وزن گوریک است. کلمه «بوتیک» است که در گویش ایرانی دو حرف صدادر «واو و یای» آنها خیلی کوتاه تلفظ می‌شوند. نمونه‌های مشابه دیگری نیز در گویش زرقان وجود دارد از جمله: کلمات «نازیک (نزدیک) و باریک (مثل عبارت اوباریک) کلماتی هستند که حرف «ی» در آنها خیلی کوتاهتر از قانون اصلی تلفظ می‌شوند. کلمه «چابک» هم یکی از نمونه‌های دیگر است که حرف «آ» در آن خیلی کوتاه و سریع به زبان می‌آید و این نوع گویش و تلفظ‌های کوتاه شده در گویش‌های مختلف ایرانی وجود دارد که دارای ریشه‌ای تاریخی واجتماعی هستند و فعلاً کاری به این موضوع نداریم.

و اما در مورد قسمت دوم: یعنی وجه تسمیه و علت نامگذاری گوریک. این کلمه هم مثل بسیاری از کلمات دیگر، از نظر زادگاه و تاریخ تولد، مبهم است. ما به درستی نمی‌دانیم که این کلمه از کی و از کجا وارد فرهنگ ما شده و یا توسط چه کسانی و به چه خاطر در زرقان ابداع شده است ولی هرچه هست یک فرهنگ غنی و یک ذهن خلاق پشت این نامگذاری پنهان است و از لحاظ ادبی نیز بسیار جالب و قابل توجه است چون آبی که با سرعت زیاد، مثل یک گوله بزرگ در هم پیچیده می‌شود و سنگها و ماسه‌ها و درختها را با خود همراه می‌کند و با سرعت و ابهتی عجیب باغها را در می‌نوردد تا به مسیل اصلی خود برسد چه نامی شایسته‌تر از نام گوریک می‌تواند به خود بگیرد؟ به راستی چه کسی یا کسانی این نام را انتخاب کرده‌اند؟ این نام چگونه باب طبع زرقانی‌های مشکل پسند قرار گرفته و تبدیل به نام یک مکان خاص شده؟ چه نامهایی تا قبل از آن داشته است؟ ایکاش پاسخ این سوالات را می‌دانستیم.

تنها اطلاعاتی که از این کلمه داریم این است که این کلمه زنده است و با همین تلفظ و همین مصداق هنوز در زرقان بکار برده می‌شود و ما بخاطر استفاده دائم از آن، کمتر محو زیبایی و قدمت آن شده‌ایم. نوع تلفظ آن را نیز بخاطر کلمات هموزن و مشابه دیگر، اصلاً متوجه نشده‌ایم و یا آن را نادیده گرفته‌ایم در حالیکه همین نوع تلفظ، می‌تواند محققین ما را به اعماق تاریخ وصل کند.

در زبانشناسی مبحثی وجود دارد بنام «زبانشناسی مقابله‌ای» (یا مقایسه‌ای) که مفاهیم دو زبان را مخصوصاً در چهار حوزه لغت، معنا، تلفظ و گرامر با هم مقایسه می‌کنند و به نتایجی جالب می‌رسند، حال همین نوع تحقیق می‌تواند برای دو گویش از یک زبان نیز اجرا شود. بعنوان مثال اگر واژگان «چابک و باریک» در حوزه تلفظ رسمی آن در زبان فارسی مقایسه شوند به نتایجی در مورد قدمت و سنت‌ها و حتی تأثیرات آب و هوایی منطقه‌ای که زبانشان با زبان رسمی مورد مقایسه قرار گرفته است می‌رسیم. به راستی چه عللی باعث می‌شود که مردم یک شهر این کلمات را با تلفظی سریعتر و کوتاهتر بیان کنند؟ نظر شما چیست؟ والسلام - بهمن ۸۶

کلمات : باستانی‌ترین جلوه تمدن بشری

بدون شک «کلمات» باستانی‌ترین جلوه تمدن بشری هستند. هیچکدام از کلماتی که انسان امروزی در زندگی خود بکار می‌برد، محصول همین دوره نیستند حتی کلمات جدیدی که توسط «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» ابداع می‌گردند و یا از زبان بیگانه وارد زبان ما می‌شوند ریشه‌ای کهن دارند. زبان فارسی ما در دوران تکاملی خود سه مرحله را طی کرده است:

اول: زبان فارسی کهن، دوم: زبان فارسی میانه، سوم: زبان فارسی جدید

این هر سه زبان که در اصل یک زبان هستند زبان فارسیها به حساب می‌آیند و فارس اگرچه به کل سرزمین ایران اطلاق می‌شده ولی مشخصاً به قسمت جنوبی ایران و استان فارس کنونی که بسی پهناورتر از زمان حال بوده، اطلاق می‌شده است. سرزمین فارس یا پارس که مهد زندگی و تمدن پارسیها بوده از جنوب به دریای پارس (خلیج فارس)، از شمال به اصفهان و یزد از شرق به کرمان و از غرب به خوزستان منتهی می‌شده است. زبان فارسی اگرچه منسوب به فارس است اما در کشورهای دیگر هم که روزگاری جزو قلمرو پارسها و ایرانیان بوده‌اند (مثل قسمتهائی از افغانستان و تاجیکستان) مورد استفاده بوده است و سیر تحول و تکامل زبان فارسی در تمام این مناطق، همزمان و هماهنگ، اتفاق افتاده است.

زبان فارسی کنونی زبان فرزند فارسی میانه است و زبان فارسی میانه نیز فرزند زبان فارسی کهن به شمار می‌رود یعنی زبان کنونی ما «نوه» زبان فارسی کهن است و طبیعتاً از لحاظ ساختار دستوری و کلمات و تلفظ شباهت‌های بسیاری با پدر و پدربزرگ خود دارد.

نام زبان فارسی پهلوی که اکثراً در نوشته‌های تحقیقی مربوط به زبان ذکر می‌شود، در اصل پدر زبان کنونی ما و فرزند زبان فارسی کهن است.

بدون شک مرزبندی زمانی بین زبانهای کهن فارسی کاری دشوار است و نمی‌توان یک دوره خاص را مرز بین دو زبان نامید چون مثلاً بعد از منسوخ شدن زبان فارسی پهلوی و تولد زبان فارسی جدید، تا قرن‌ها نیز همان زبان قبلی در مناطقی از ایران رواج داشته و حتی در کتابت مورد استفاده قرار می‌گرفته است. به عبارت دیگر باید این سه زبان را به خانواده‌ای تشبیه کرد که پدربزرگ و فرزند و نوه آن، همزمان با هم نیز زندگی می‌کرده‌اند هر چند تاریخ تولد و طول عمر و زمان مرگشان با هم تفاوت داشته است. از لحاظ ظاهری نیز اگر یک خانواده را در نظر بگیرید متوجه می‌شوید که حتی تا چهار، پنج نسل از مردم با هم زندگی می‌کنند ولی فرهنگ و زبان و آداب و رسومشان با هم اختلاف و اشتراک‌هایی نیز دارند.

نکته دیگر اینکه با مرگ یک زبان، تمام کلمات آن از بین نمی‌رفته و بعضی از کلمات در دوره دوم و سوم هم رواج داشته و دقیقاً به همان صورت زبان اول و یا با اندک تغییری استعمال می‌شده است.

مرگ یک زبان، دفعه‌تاً صورت نمی‌گیرد بعضی وقتها یک قرن یا بیشتر طول می‌کشد تا یک زبان از بین رود و زبانی جدید جایگزین آن شود. در مورد زبان فارسی جدید نیز همین اتفاق رخ داده است. تا قبل از اسلام خط ایرانیان، خط میخی بود. یعنی زبان فارسی را با خط میخی می‌نوشتند. بعد از اسلام و آشنا شدن ایرانیان با دستخط جدیدی که قرآن کریم با آن نوشته می‌شد، خط میخی بخاطر مشکلات و محدودیت‌ها و عیوبی که داشت منسوخ شد و نیاز به یک دستخط جدید باعث تولد زبانی جدید نیز شد و این مرگ و تولد تقریباً دو قرن طول کشید، مسلمان شدن ایرانیان نیز باعث شد که کلمات بسیاری از زبان عربی وارد زبان جدید فارسی شود و شخصیت دوگانه زبان ما شکل بگیرد. اسلام خواندن و نوشتن و آموختن را جزو واجبات قرار داد ولی تا قبل از آن، فقط عده‌ای خاص از نجیب‌زادگان درباری و اشراف وابسته به حکومت ساسانی، اجازه یادگیری و خواندن و نوشتن داشتند. به همین خاطر، زبان فارسی میانه و زبان فارسی باستان، فقط در حد گویش در بین مردم جاری بوده و کمتر کسی می‌توانسته نوشته‌های زبان خودش را بخواند. بدون شک اگر تنگ نظری‌ها و سختگیری‌ها حکام ساسانی باعث جلوگیری از ترویج زبان آموزی و علم اندوزی نبود و ایرانیان رسم‌الخط مناسب داشتند شاید اکنون هنوز زبان ما زبان پهلوی بود. بسیاری از امرا و بزرگان سلسله ساسانی از خط میخی بعنوان رمز موفقیت خود استفاده می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که این «رمز» به دست مردم عادی بیفتد، لذا سعی در ابداع رسم‌الخط جدید نداشتند و همان خط موجود را هم در جامعه گسترش نمی‌دادند. با ورود اسلام مردم با دینی مواجه شدند که نه فقط آنها را از خواندن منع نمی‌کرد بلکه یادگیری را واجب می‌دانست و رسم‌الخطشان نیز به مراتب کامل‌تر از خط میخی بود. ایرانیان با باز شدن این پنجره ضمن حفظ زبان و فرهنگ و سنت‌های خود از زبان و رسم‌الخط و سنت‌های اسلامی نیز بهره‌آفر بردند ولی بخاطر اینکه هنوز رسم‌الخط فارسی امروزی بوجود نیامده بود تا قرن‌ها به زبان عربی کتاب نوشتند و بسیاری از آثار نویسندگان فارسی زبان، به زبان عربی، می‌باشد. ساسانیان نه فقط نسبت به زبان آموزی و علم‌اندوزی شدیداً تنگ‌نظر بودند بلکه در محور آثار و اسامی هخامنشی نیز دچار تنگ نظری بودند و در کتیبه‌های خود به ندرت از آنها نام برده‌اند.

اسامی بسیاری از شهرهای باستانی ایران در دوره ساسانیان و توسط آنها تغییر کرد. ساسانیان که قدرت را از چنگ اشکانیان بیرون آورده بودند به دلائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نمی‌خواستند نامی از پیشینیان خود باقی بگذارند که این ستیز سیاسی حتی به محو نام هخامنشیان که قبل از اشکانیان بر قسمت عظیمی از جهان حکم می‌راندند شد. بحث در مورد تحلیل سیاسی تاریخ ایران باستان، مجال وسیع‌تر می‌طلبد، در مورد پیدایش دستخط فارسی کنونی نیز به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

چنانچه در ابتدای مقاله ذکر شد اکثر زبانهای قدیمی و زنده دنیا سه مرحله تکاملی را در حیات خود طی کرده‌اند و بر اساس این سه مرحله، آنها را به سه نوع (زبان باستانی - زبان میانه - زبان امروزی) تقسیم بندی می‌کنند. زبان فارسی نیز که یکی از کهن‌ترین زبانهاست همین سه مرحله را دارد.

۱. زبان فارسی باستان: که شروع آن معلوم نیست ولی پایان آن، مقارن با فروپاشی سلسله هخامنشی است و حداقل بیش از هزار سال زبان زنده مردم و حکومت‌های پیشدادی و باستانی بوده است.
 ۲. زبان فارسی میانه: که به فارسی پهلوی مشهور است و دوران حکومت سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان را در بر می‌گیرد و حداقل، پانصد سال، زبان مردم و نظام‌های حکومت فوق بوده است. (بجز سلوکیان)
 ۳. زبان فارسی جدید: که به فارسی دری شهرت دارد و پس از فروپاشی ساسانیان و مقارن با ظهور اسلام روی کار آمده و بیش از یک‌هزار سال از عمر مفید آن می‌گذرد.
- صرفنظر از ورود واژه‌های اسلامی به زبان فارسی در ابتدای دوره سوم، زبان فارسی میانه و زبان جدید فارسی شباهت‌های زیادی بویژه در حوزه «معناشناسی» با هم دارند ولی تفاوت ساختاری زبان فارسی باستان و زبان فارسی میانه (پهلوی) به مراتب بیشتر از دوره بعد است یعنی بیشترین حجم تکامل و تغییر در دوره حکومت سلوکیان و اشکانیان اتفاق افتاده است. سلوکیان بازماندگان اسکندر مقدونی بودند و هیچ ارتباط و علاقه‌ای به زبان پارسی نداشتند. بعد از فروپاشی سلسله هخامنشیان قلمرو آنها در بین بازماندگان اسکندر تقسیم شد و یکی از سرداران او بنام «سلوکوس» که حکومت سلوکیان از نام او گرفته شده، بر بخش وسیعی از ایران آن روزگار حاکمیت یافت و عملاً جانشین هخامنشیان شد. اگرچه حاکمیت آنها بر ایران به علی‌الحد زیاد طول نکشید ولی همان مقدار کم هم که تقریباً هفتاد - هشتاد سال بود برای از بین بردن زبان و خط و فرهنگ ایرانیان کفایت می‌کرد. آنها تخت جمشید را که نماد حاکمیت سیاسی هخامنشیان بود ویران کرده بودند ولی زبان فارسی که نماد تمامیت ارضی ایران بود هنوز رایج و پابرجا بود و طبیعتاً باید آن را نیز نابود می‌کردند. اگرچه سلوکیان برای حاکمیت بر مردم ایران به زبان آنها نیازمند بودند ولی زبان خود را که زبان «یونانی» بود بر آن ارجح می‌دانستند و قصد ترویج آن داشتند. شاید بسیاری از کلماتی که بین زبان فارسی و زبان‌های اروپائی مشترک هستند از همان دوره مسافرت‌های «بین‌زبانی» خود را آغاز کردند. هر چه هست این دوره را می‌توان مهمترین دوره تحول و تکامل باستانی و تولد فارسی میانه (پهلوی) نامید.
- بزرگترین تفاوت زبان فارسی جدید با دو زبان قبل از خود در این است که رسم‌الخط آنها «میخی» بوده ولی زبان سوم فارسی دارای رسم‌الخطی شد که ما امروز با آن می‌خوانیم و می‌نویسیم و این تکامل در اثر سه پدیده بوجود آمده است:
۱. ممنوعیت آموزش و یادگیری برای مردم و اختصاص آموزش به اشراف زادگان و درباریان در دوران حکومت ساسانیان.
 ۲. سختی و نواقص و دشواریهای رسم‌الخط میخی.

۳. ظهور دین مبین اسلام و آشنا شدن ایرانیان با رسم الخط جدیدی که قرآن کریم و مکاتبات اداری عربها با آن نوشته می‌شد. درباره این سه پدیده در ادامه مطالبی ذکر خواهد شد ولی قبل از آن باید به یک نکته مهمتر اشاره شود:

زبان‌شناسان دسته‌بندی‌های مختلفی برای زبانها دارند یکی از این دسته‌بندیها که به ارتباط و خویشاوندی بین زبانها می‌پردازد و اصطلاحاً «دسته‌بندی ژنتیکی» نامیده می‌شود کل زبانها را به چند خانواده تقسیم می‌کند که یکی از آنها «شاخهٔ زبانهای هند و اروپائی» است و زبان فارسی در این گروه قرار دارد. ظاهراً زبان فارسی باید با زبان عربی هم خانواده باشد ولی باطناً اشتراک ژنتیکی این دو گروه آنقدر کم است که در دو گروه متفاوت جا گرفته‌اند. زبان عربی متعلق به خانواده زبانهای «سامی» است. در این دسته‌بندیها، ریشه‌های زبانها مورد مقایسه قرار می‌گیرند نه ظاهر امروزی آنها. درست است که ما معنی اکثر کلمات عربی را می‌دانیم و تعداد بسیاری از آنها را در نوشته‌ها و مکالمات روزمره خود بکار می‌بریم و حتی آنها را متعلق به زبان خود می‌پنداریم ولی حقیقت امر این است که بعد از طلوع اسلام و انتشار فرهنگ آن، ایرانیان بر سر سفره زبان و ادبیات اسلام نشستند و چون آن را موافق با طبع و فرهنگ خود دیدند در آن حل شدند. اگر زبان عربی کهن را با زبان فارسی باستان یا فارسی میانه مقایسه کنیم و به ریشه‌ها برگردیم متوجه می‌شویم که این دو زبان واقعاً هم خانواده نیستند و همانگونه که زبان‌شناسان، آنها را در دو گروه متفاوت قرار داده‌اند ریشه‌های ژنتیکی متفاوتی دارند. به عبارت دیگر زبان فارسی زبانی متفاوت از زبان عربی است که فقط رسم الخط عربی دارد و کل حروف الفبای ما غیر از چهار حرف (گچچژ) دقیقاً همان حروف الفبای عربی هستند. اگر ایرانیان الفبای عربی و رسم الخط آنها را نپذیرفته بودند مجبور بودند با الفبا و رسم الخط دیگری زبان خود را بنویسند و تقدیر چنین بود.

تعداد اندک زبان‌دانان مسلط به خط میخی (پهلوی) در دوران طولانی حکومت ساسانیان باعث شد که پس از آنها و ظهور رسم الخط جدید، دیگر کسی نتواند کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌های فارسی باستان و فارسی پهلوی را بخواند. تعدادی هم که نسل به نسل دانش ترجمه رسم الخط کهن را به فرزندان و شاگردان خود منتقل می‌کردند به دلیل اینکه جائی برای ظهور و حضور خود نمی‌دیدند کم‌کم از بین رفتند و ترجمه خط‌های میخی (باستانی - عیلامی - پهلوی) به حافظهٔ تاریخ سپرده شد و تمام لوح‌های باستانی جزو نوشته‌های نامفهوم و اسرارآمیز درآمدند.

شاید تعجب کنید اگر بگوئیم که تا سال ۱۸۰۲ میلادی یعنی تا حدود دویست سال پیش خط میخی فارسی باستان رمزگشائی نشده بود و هیچ کس از محتوای سنگ نبشته‌های باستان خبر نداشت. این رمزگشائی نیز نه توسط ایرانیان، بلکه توسط یک معلم آلمانی بنام «گئورگ فریدریش گروتفند (Georg Friedrich Grotfend) صورت گرفت. همین امر باعث شد که بیگانگان، قبل از ما به میراث

فرهنگی ایران دسترسی پیدا کنند و مقدار زیادی از آثار را به یغما ببرند. اگر خواندن خط میخی، در دوره فارسی میانه عمومی شده بود و مردم قادر به خواندن آن بودند بدون شک در رشته باستان‌شناسی محتاج بیگانگان نمی‌شدیم.

تا قبل از اسلام، زبان ایرانیان، زبان فارسی میانه (پهلوی) بود ولی خط امروزی وجود نداشت لذا شعر و ادبیات فارسی فقط بصورت شفاهی در جامعه حضور و بروز پیدا می‌کرد، بعد از اسلام تا مردم ایران توانستند سرچشمه‌های خط امروزی را پیدا کنند و بر آن مسلط شوند بیش از دو قرن طول کشید، در این دوران نه فقط خط و شعر و ادب کتبی در ایران وجود چشمگیر نداشت بلکه حتی حکومت‌های مستقل و فراگیر هم (مثل سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام) بوجود نیامد و هر گوشه‌ی این کشور بزرگ در سلطه گروه‌های خاصی بود. اولین حکومت غیر مستقل که بعد از اسلام در ایران شکل گرفت حکومت طاهریان بود که در سال ۲۰۵ قمری شکل گرفت و پس از آنها نوبت به صفاریان و سامانیان رسید. با شکل گرفتن حکومت سامانیان کم‌کم همه چیز سر و سامان گرفت و توجه ویژه‌ای که حکام سامانی به زبان و ادب پارسی و خط جدید آن داشتند باعث شد سخنوران و شاعران بزرگی پا به عرصه وجود گذارند و با شعرها و آثار خود زبان فارسی دری و رسم‌الخط جدید آن را حراست و در میان مردم ترویج نمایند. رودکی (پدر شعر فارسی) در این دوره، با کمک رسم‌الخط جدید حیات ادبی خود را آغاز کرد و اولین نمونه‌های شعر پارسی امروزی را رقم زد و در تاریخ ادبیات ایران بعنوان سلطان شاعران فارسی‌گو شهرت یافت. پس از او شاعران و نویسندگان بسیاری پا گرفتند. شاعر بزرگ دیگری که در اواخر حکومت سامانیان و آغاز حکومت غزنویان سکاندار شعر و ادب پارسی شد فردوسی بزرگ بود که با توجه به خطراتی که زبان و خط جدید فارسی را تهدید می‌کرد، چنان کاخ رفیعی از شعر پارسی ساخت که تا ابد از هیچ باد و بارانی گزند نخواهد یافت.

اگر ما امروزه به زبان پارسی سخن می‌گوئیم و در هزار سال پر آشوب گذشته، هویت زبانی خود را حفظ کرده‌ایم بدون شک مدیون بزرگانی چون فردوسی هستیم که عمر خود را وقف پاسداری از آن کرد و باعث زنده ماندن زبان فارسی شد که این هدف متعالی را در بیت مشهور زیر خلاصه کرده است: بسی رنج بردم در این سال سی - عجم زنده کردم بدین پارسی

کلیدهای کوچک برای کشف گنجهای بزرگ

تمام زبانهای دنیا، ریشه‌ای طبیعی دارند و بر اساس نیازها و ارتباطات مردم با طبیعت و یکدیگر بوجود آمده‌اند ولی به درستی تاریخ تولد هیچ زبانی معلوم نیست. در این رابطه‌ها فرضیه‌ها و افسانه‌های مختلفی وجود دارد و همانگونه که از نامشان برمی‌آید فقط فرضیه و افسانه‌اند. نه فقط پیدایش زبانها معلوم نیست بلکه پیدایش لهجه‌های مختلف یک زبان نیز جزو اسرار به حساب می‌آید و هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که این ریشه‌ها را یافته است. مثلاً تفاوت لهجه‌های شیرازی و اصفهانی و یزدی در زبان فارسی آنقدر گسترده است که فهم بعضی از مفاهیم و تلفظ‌های آنها برای افراد شهرهای دیگر سخت و دور از ذهن است. علاوه بر لهجه‌ها اصطلاحاتی هم در زبانها و لهجه‌ها و گویش‌های مختلف وجود دارد که حتی مردم محله‌های هم جوار نیز از درک و فهم آنها عاجزند نکته مهمتر اینکه هیچکس نمی‌داند چرا مثلاً اصفهانی‌ها چنین لهجه‌ای دارند.

نکته دیگر اینکه: کلمات همیشه در سفرند و سفر آنها گاه قرن‌ها طول می‌کشد تمام زبانها در این زمینه، هم مهمانند هم میزبان سفر کلمات در زمان گذشته مثل سفر انسانها به کندی انجام می‌گرفت و به سختی به استخدام زبانهای دیگر در می‌آمد، دوتا از عوامل مهم تداخل زبانها جنگها و مهاجرت‌های دسته‌جمعی بوده است و بیشترین درصد نفوذ کلمات غریب در زبانهای مردم از این طریق صورت می‌گرفته است.

امروزه اگرچه سفر کلمات بسیار آسان است ولی ضریب نفوذ آنها در فرهنگهای دیگر به مراتب کمتر از گذشته است و البته در این مورد باید چند استثنا برای زبان انگلیسی و زبان علم و تکنولوژی قائل شد و بدیهی است که این زبانها نیز تبدیل به زبانهای رسمی و حتی بومی بسیاری از کشورهای دیگر شده‌اند.

نکته دیگری که در این رابطه قابل ذکر است این است که تمام لهجه‌ها در گویش‌های مختلف یک زبان، تابع زبان اصلی هستند. بعنوان مثال نمی‌شود گفت که لهجه اصفهانی قدیمی‌تر از زبان فارسی است چون لهجه‌ها فرزندان زبانها هستند و نمی‌توانند از والدین خود پیشی بگیرند ولی ممکن است مهاجرت عمده مردمی با زبانی دیگر، زبان و لهجه یک شهر و روستا را کلاً دگرگون کند و ترکیب جدیدی بیافریند که کمتر شباهتی به دو زبان اصلی (مهمان و میزبان) داشته باشد.

لذا اگر ما، در مقالات مربوط به زبان فارسی و لهجه و گویش زرقانی مثالهایی می‌آوریم هدفمان این نیست که لهجه زرقانی را همطرز یا برتر از زبان فارسی نشان دهیم و اگر کلماتی را با گویش‌های داخلی و زبانهای خارجی مقایسه می‌کنیم نمی‌خواهیم بگوئیم که از میان تمام شهرهای ایران فقط شهر ما داد و ستد فرهنگی و زبانی و کلامی با کشورهای دیگر داشته است. هدف ما فقط بررسی و مقایسه لهجه و زبان و اصطلاحات خودمان است که بزرگترین گنجینه سنتی شهر ما به حساب می‌آید و شاید همین کلیدهای کوچک در آینده فاتح بعضی از ابهامات تاریخی و باستانی بشود.

بومی‌سازی کلمات

کلمات «جلیقه، بنزین، گازوئیل، گوجه و آدامس» وقتی که وارد زبان و فرهنگ ما شدند بلافاصله تبدیل به «جیلیسقه، بنزیل، گزایل، گورجه و آدانس» شدند. مردم بدون اینکه دستورالعمل خاصی از جایی دریافت کرده باشند این کلمات را بومی کردند. این تلفظ‌ها ظاهراً اشتباه هستند ولی باطناً شکل بومی شده کلمات مهمان هستند و وقتی که در زرقان بکار می‌روند اشتباه محسوب نمی‌شوند. کلماتی از این قبیل زیادند و اگر بخواهیم مثال بزنیم باید هزاران کلمه دیگر را ردیف کنیم. نکته مهم اینجاست که چنین کلماتی که امروزه وارد زبان ما شوند دیگر «بومی» نمی‌شوند چون قدرت بومی‌سازی کلمات که یکی از تواناییهای زبان و گویش ما بوده بوسیله خودمان از بین رفته است، یعنی ما موتور قوی بومی‌سازی ذهن خود را آگاهانه از کار انداخته‌ایم. به عبارت دیگر نسل جدید ما دیگر جرأت و قدرت بومی‌سازی هیچ کلمه و عبارت و اصطلاحی را ندارد و نمی‌داند که این قدرت و جرأت جزو میراث‌های فرهنگی اوست. مسئله بومی‌سازی فقط منحصر به کلمات بیگانه نیست بلکه بسیاری از کلمات زبان رسمی کشور نیز در گویش ما بومی‌سازی شده‌اند، مثل کلمات «تگرگ، خرطوم، گنجشک» که تبدیل به «تِگرگ، غَلطم و بِجَشک» شده‌اند.

نکته دیگر اینکه پدیده بومی‌سازی منحصر به حوزه واژگان نیست بلکه در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی نیز اتفاق می‌افتد، مثل بومی‌سازی اعیاد و عزاداری‌های مذهبی در جوامع سنتی که هر قوم و قبیله اصیل این مراسم را بومی‌سازی می‌کنند.

مردمی که دارای سنت‌های قوی باشند سنت‌ها و فرهنگ‌های مهمان را رد یا بومی می‌سازند و مهاجرین جدید به محض سکونت در شهرهای سنتی روند بومی شدن را ناخودآگاه طی می‌کنند. شهر ما تا چندی قبل اینگونه بود ولی حالا دیگر نه فقط نمی‌تواند فرهنگ‌های مهمان را بومی کند بلکه در بعضی اوقات تابع آنها می‌شود و بومی‌سازی معکوس صورت می‌گیرد.

چهار خصوصیت در هر فرهنگ و زبان باعث قدرت و استحکام آن می‌شود: اول، اعتماد به نفس مردم. دوم، افتخار به سنن و زبان و آداب و رسوم خود. سوم: ریشه‌دار بودن فرهنگ و زبان و سنت‌ها، و چهارم کاربرد زیاد و تکرار دائمی آنها. اکنون ما در حال از دست دادن موارد اول و دوم هستیم و به همین خاطر، موارد سوم و چهارم بدون پشتوانه مانده‌اند و اگر این روند ادامه داشته باشد فرهنگ کهن ما به قبرستان تاریخ خواهد پیوست.

اگر مردم ما در گذشته‌ای نه چندان دور با یک اراده نامرئی و نامحسوس و فراگیر و بدون آموزش همگانی و در کوتاهترین زمان کلمه «پنی‌سیلین» را تبدیل به کلمه پرسیلین کردند و چنان با طمأنینه و

یقین این کلمه را به زبان می‌آوردند که انگار خودشان کاشف آن بوده و هستند بخاطر همان نیروئی است که به آنها قدرت و جرأت و جسارت «بومی‌سازی» می‌داد و مثل روح در کالبد جامعه آنها جاری بود و اینک همان روح باستانی و سنتی که منشأ تمام نیروهای مولد و جهت‌دار بود از میان رفته و جسدی باقی مانده که ما هر روز آن را آرایش و نقاشی می‌کنیم تا نشان دهیم که زنده است. این روح، دیگر در نسل جدید زرقان به اندازه قبل وجود ندارد ولی در زرقانی‌های سنتی هنوز موجود است و مشکل اینجاست که نسل جدید، این روح حیاتبخش باستانی را نشناخته و با آن احساس بیگانگی می‌کند و نتیجه این امر، «از خود بیگانگی» یا «مسخ» است.

در اصل، نیروئی که کلمات را اینچنین تبدیل به کلماتی جدید می‌کند مربوط به خود زبان نیست بلکه از جایی سرچشمه می‌گیرد که زبان هم از آن سیراب می‌شود. نیروئی که می‌تواند حتی مراسم مذهبی و مفاهیم اعتقادی را «بومی‌سازی» کند بسیار فراتر و ریشه‌دارتر از زبان است و زبان فقط یکی از جلوه‌های حضور و ظهور آن نیروست.

ممکن است فکر شود که این بومی‌سازی جزو خصایص جوامع کوچک است ولی واقعاً اینطور نیست. بعنوان مثال روستا یا شهرکی که امروزه با پنجاه خانواده ایجاد می‌شود نمی‌تواند دارای این خصوصیت باشد مگر اینکه تمام ساکنان آن دارای یک سنت و فرهنگ و زبان و آرمان مشترک باشند. پس آن نیروی پنهان که تابع جمعیت و حتی تابع رسانه‌ها و رادیو و تلویزیون نیست و اسیر هیچ فرهنگ مهاجمی (چه مثبت و چه منفی) نمی‌شود و به آسانی هر پدیده‌ای را «بومی» می‌کند همان روح سبز سنتهاست که ظاهراً پیدا نیست ولی باطناً در تمام امور ریز و درشت زندگی مردم حضور دارد.

اکنون بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک که در گذشته دارای چنان روحی بودند بخاطر فرسایش زمانی دچار «از خود بیگانگی» شده‌اند و ذره‌ای قدرت «بومی‌سازی» ندارند.

ممکن است باز هم گفته شود که تولید چنین اشتباهاتی چه فضیلتی دارد؟ پاسخ این است که این تولیدات (که فعلاً نوع زبانی‌اش مد نظر است) اشتباه نیستند بلکه فرمهای دیگر کلماتند که یکی از خصوصیت‌های زبانهای زنده و سنت‌های ریشه‌دار را مطرح می‌سازند و هدف ما ارائه نمونه‌ها و مثالهایی برای اثبات این نکته و «بازگشت به خویشتن» و افتخار به سنتها و تقویت اعتماد به نفس است. هدف این است که بگوئیم بسیاری از گویشهای دیگر چنین قدرتی را ندارند و این قدرت در روح سازنده و زاینده و سرزنده مردم ما نهفته است. روحی که در حال بال کشیدن از شهر است و دارد به رحمت ایزدی می‌پیوندد.

علاوه بر این، اگر مثلاً کلمه «گرایل» اشتباه محسوب شود مگر کلمه «گازوئیل» که در اصل «Gasoline» بوده و در ایران بومی‌سازی شده اشتباه نیست؟ شاید کلمه «نفت‌گاز» مناسب‌ترین کلمه باشد ولی این عبارت هم شکل بومی شده «Gas oil» است. اگر هم قرار باشد که دقیقاً عین آنها حرف بزیم که باید فاتحه زبان خود را بخوانیم پس نه گازوئیل ایرانی اشتباه است و نه گرایل زرقانی، اما نکته‌ای

که اثبات می‌شود این است که زبان و لهجه ما قدرتی در حد زبان فارسی دارد که توانسته هزاران کلمه و سنت و برنامه را بومی‌سازی کند و هدف ما رسیدن به همین خودباوری است.

بدون شک تمام ما گویش بسیاری از مردم استانهای مرکزی ایران را حتی در مصاحبه های رسمی شنیده ایم که با اعتماد به نفس کامل عدد سیزده را سینزده و کلمه چیدن را چیندن تلفظ می کنند که ظاهراً اشتباه محسوب می شود ولی نمایانگر ریشه دار بودن زبان و سنت و فرهنگ آنهاست و نباید اشتباه محسوب شود بلکه باید فرم دیگر کلمه محسوب شوند و اگر به دیکشنری ها نگاه کنیم می بینم که در زبانهای مختلف هم گاهگاهی برای یک کلمه چندین فرم تلفظ و نگارش، نوشته شده است. در شهر ما زرقان هم مثلاً اگر بسیاری از مردم حتی جوانان به جای کلمه «بود» می گویند «بید» و به جای کلمه «گذاشتن» از کلمه هشتن استفاده می کنند نه فقط اشتباه نمی کنند بلکه تلفظهای باستانی این دو فعل را به کار می برند چون آنها را در زبان ایران باستان دقیقاً اینگونه تلفظ می کرده اند. در مقاله «زرقان، شهری باستانی از جنس کلمات» برای اولین بار بیش از یکصد و هفتاد واژه زرقانی باستانی را در سه گروه گردآوری و تقدیم همشهریان عزیزم کرده ام.

استعمارگران و جهانخواران و زیاده‌طلبان جهان برای تسلط بر کشورها و غارت کردن منابع آنها اولین و مهمترین کاری که می‌کنند به ریشه‌کنی سنتهای بومی مردم می پردازند و جالب اینجاست که اینکار باید توسط خود مردم اجرا شود چون اگر توسط بیگانگان اجرا شود مردم به مقابله با آنها برمی‌خیزند و شالوده سنتهایشان را محکم‌تر می‌کنند اما وقتی که خود مردم دست به کار ریشه‌کن کردن سنتهایشان بشوند نه فقط به دفاع از آن بر نمی‌خیزند بلکه با حرص و ولع و جهالت بیشتری آن را نابود می‌کنند و نابودی سنتها یعنی آمادگی پذیرش فرهنگهای مختلف و به استقبال آنها رفتن.

زبان نماد زنده و پرچم ملی هر شهر و هر کشور است و بدون شک یکی از راههای نفوذ بیگانگان مسخره کردن زبانهای بومی است، این کار به صورت لطیفه‌ها و کنایه‌های نیش‌دار شروع می‌شود و خود مردم آن را گسترش می‌دهند و چنان زبان خود را به تمسخر می‌گیرند که دیگر تکلم کردن با آن را عیب و ننگ و عقب افتادگی می‌شمارند و بزرگترین سنگر و پرچم خود را با دست خود ویران می‌کنند و آتش می‌زنند، این اتفاق سالهاست در کشور ما رواج دارد و یکی از سرگرمی‌های نسل جدید، مسخره کردن لهجه و گویش و اصطلاحات بزرگترهاست.

اگر از بُعد نمادین به تماشای این پدیده بنشینیم می‌توانیم سه روح را در تمام جوامع مشاهده کنیم: یک روح ریشه‌دار زمینی، یک روح سبز آسمانی و یک روح سطحی، و میزان هر کدام از این روحها در جوامع مختلف متغیر است. جوامع شدیداً سنتی هر سه را با هم دارند و همین امر آنها را نسبت به بسیاری از

خطرات مصون می‌کند. در بعضی از جوامع روح زمینی بیشتر است و در بعضی روح آسمانی حاکمیت دارد و در بسیاری از موارد روح سطحی از آن دو افزون‌تر است.

روح سطحی مثل چمن و گیاهانی است که در مدتی کوتاه سرسبزی و طراوت به جامعه می‌دهند ولی هرگز پایدار نیستند. این روح در تمام جوامع بر دو روح دیگر سلطه دارد. روح زمینی مثل درختان بزرگ و تنومندی است که ریشه در عمق خاک دارند و هیچ سیل و طوفانی آنها را تکان نمی‌دهد ولی خشک و بی‌برگ و ثمرند و روح آسمانی مثل شاخه‌ها و برگها و میوه‌های همان درختان کهن هستند که علاوه بر مقاومت و ریشه‌دار بودن ثمر نیز می‌دهند و هسته تولید می‌کنند.

روح شهر ما در زمانهای گذشته ترکیبی از سه روح بالا بود، هم دارای ظاهری سبز و زیبا بود هم ریشه در آداب و سنن باستانی داشت و هم دارای ثمرات اعتقاد و آئینی بود ولی اینک آن درخت کهن سرسبز و پر میوه‌ای که در باغ زبان و ادب و هنر و زندگی ما وجود داشت به دست خودمان قطع شده و به جای آن گل فصلی کاشته‌ایم و در بعضی موارد حتی همین گیاهان ناپایدار سطحی هم نکاشته‌ایم.

اگرچه هر سه روح بالا با هم ارتباطی ناگسستگی دارند و یک روح به حساب می‌آیند ولی به دلیل درد «از خود بیگانگی» روحها از هم جدا شده‌اند، برگ و بار و ثمرات آسمانی آنها ریخته است و ریشه‌های آنها هم در حال پوسیدگی است، تنها چیزی که مانده اگر مانده باشد روح سطحی و ظاهری است.

چیزی که شهر (و کشور ما) را در برابر حمله‌های زبانی و هجوم‌های فرهنگی مقاوم می‌کرد و تمام مردم را به واکنش سریع و عکس‌العمل قوی وا می‌داشت همان روح همبستگی کلی (یا ترکیبی از سه روح بالا) بود. روحی که باعث می‌شد تمام مردم بدون دعوت و برنامه‌ریزی قبلی، بطور هماهنگ با هم عمل کنند با هم بخندند، بگریند، شاد باشند، فریاد بزنند، سکوت کنند، کلمات جدید بسازند، بومی‌سازی کنند و دهها کار دیگر. همین روح همبستگی و پیوستگی است که مثل ققنوس از درون خاکستر خود متولد می‌شود و در قرنهای متمادی حافظ سنتها و فرهنگ بومی می‌گردد. در جامعه‌ای که آن درخت تنومند باستانی ریشه ندارد و سایه‌گستر نیست همسایگی و منافع و افتخارات و اعتبارات مشترک نیز وجود ندارد.

امروزه هر کسی سعی دارد زندگی خود را در گلدانی خلاصه کند و کنار پنجره بگذارد ولی آن روح سبز همبستگی و پیوستگی مثل درختی بود که از زمین در تمام خانه‌ها ریشه داشت و از آسمان بر تمام خانه‌ها سایه افکنده بود. داستان جامعه امروز دقیقاً مثل داستان شهری است که مثلاً یکصد هزار نفر در آن زندگی می‌کنند ولی با هم قهرند و یا بجز سلام و علیکی (خشک و خالی) هیچ ارتباطی با هم ندارند. در چنین جامعه‌ای هیچگاه کلمات و اصطلاحات جدید بومی نمی‌شوند، هیچوقت مردم نسبت به یک محرک، پاسخ مشترک نشان نمی‌دهند.

نکته مهم این است که دشمن، تمام سنتهای یک قوم را یکباره نابود نمی‌کند بلکه به مرور زمان سنتها را یکی یکی تخریب می‌سازد و مهمترین سنت، زبان هر قوم است و در مقابله با دشمن، آنچه ضرورت دارد

حفظ تمام سنتهاست و اگر قرار است در آنها پالایش صورت گیرد باید توسط خودمان انجام شود. داستان سنتها و حفظ تمام آنها شباهت به آن داستان باستانی دارد که پیرمردی در حال مرگ، فرزندان را وصیت کرد که هر کدام تکه چوبی بیاورند و بشکنند و شکستند و سپس تمام چوبها را به هم بست و دیگر هیچکدام نتوانستند چوبهای متحد را بشکنند. جامعه‌ای که روح سطحی دارد هر فردش مثل یک تکه چوب است که به راحتی شکسته می‌شود ولی اگر به هم پیوسته باشند هیچ قدرتی نمی‌تواند آنها را بشکند مگر طناب دور آنها را پاره کند و طنابی که قرنهای متمادی مردم زرگان را به هم پیوسته همین طناب نامریی و محکم سنتها بوده است که بعضی از ما اینک در حال گشودن و پاره پاره کردن آن هستیم و البته بعضی دیگر هم در حال محکم کردن آنند. به راستی ما و شما جزو کدام گروهیم؟

آن تکدرخت پیر هنوز هم در شهر ما وجود دارد اما اکثر ریشه‌های آن خشک شده و اکثر شاخه‌های بی‌برگ و بر مانده‌اند و قسمت‌های بزرگی از تنه آن پوسیده است. زنده کردن این درخت و به روز اول بازگرداندن آن دیگر ممکن نیست ولی در فصلهایی از سال و در مناسبت‌هایی خاص دوباره زنده می‌شود و سایه می‌گستراند و میوه می‌دهد و این اتفاق وقتی رخ می‌دهد که تمام مردم به فکر آن می‌افتند و با نذر و نیازها و شبنم‌های اشک خود آن را همزمان آبیاری می‌کنند مثل زنده نگه داشتن سنتهای مذهبی.

کاشتن و پا گرفتن و ثمر دادن چنین درختی به سادگی ممکن و مقدور نیست، باید قرن‌ها طول بکشد تا در جامعه‌ای جدید چنین درختی پا بگیرد و ریشه در تمام خانه‌ها داشته باشد و سایه بر تمام خانه‌ها بیفکند و آن جامعه نیز باید دارای شرایطی باشد که بتواند چنین درختی را پروراند که هیچکدام از جوامع امروزی دیگر چنان شرایطی را ندارند و چنین درختی هرگز بوجود نخواهد آمد، پس نباید گذاشت که این درخت بزرگ که میراث باستانی ماست و هنوز کمی تا قسمتی زنده است به کلی از بین برود، بلکه باید دوباره آن را آبیاری و هرس و آفت زدائی کرد و به آن ارزش و بها داد و از آن دفاع کرد. اما چگونه؟

اول: باید درخت را دید و باور کرد یعنی آن سنتها را شناخت و لمس کرد.

دوم: باید شاخ و برگ‌های انحرافی و خشک و پوسیده آن را زدود و به قسمت‌های زنده آن ارزش داد و آن را به کار گرفت.

سوم: با اعتماد به نفس کامل باید به وجود این درخت افتخار کرد و از آن مواظبت نمود.

و چهارم: تمام مفاهیم و موضوعاتی که به این روح سبز مشترک پیوند دارند را باید ثبت و ضبط کرد. و هددها آمده بود تا بگوید هر کدام از ما که در این شهر درس خوانده‌ایم و توانائی نگارش حتی در حد ابتدائی داریم، باید در طول عمرمان حداقل یک مقاله و تحقیق و شعر و داستان و گزارش و غیره درباره زبان و آداب و رسوم سنت و فرهنگمان بنویسیم و گرنه حق نمک را به جا نیاورده‌ایم و وظیفه خود را نسبت به این درخت که زیر آن تولد شده‌ایم و میوه آن را خورده‌ایم و در پای آن دفن خواهیم شد بجا نیاورده‌ایم و نمک به حرامی کرده‌ایم. بیائید هر قدر می‌توانیم حرف بزنیم و با افتخار از سنتها و آداب و رسوم شهرمان دفاع و محافظت کنیم. والسلام

زرقان : شهری باستانی از جنس کلمات

بدون مقدمه، اگر سفری به هزار سال پیش داشته باشیم، چندان تفاوتی بین زبان آنها و زبان خودمان نمی‌بینیم. در این صورت می‌توانیم کنار دست فردوسی و رودکی بنشینیم و شعرهایشان را در حال سروده شدن گوش بگیریم (یا بنویسیم!) البته اگر آنها به زمان ما سفری کنند، حتماً دچار حیرت و سرگشتگی می‌شوند و معنای بسیاری از کلمات ما را نخواهند فهمید.

حال اگر سفرمان را کمی طولانی‌تر کنیم و به دو هزار سال (دوران زبان پهلوی) و سه هزار سال پیش (دوران زبان فارسی باستان) سری بزنیم وضع کمی تغییر خواهد کرد، البته فقط کمی.

زبان پیشینیان ما، در طول تاریخ فارسی بوده فقط رسم‌الخط ما تغییرات اساسی داشته است. یعنی اگر در کنار نیاکان خود در عهد باستان هم قرار بگیریم باز می‌توانیم تا حدودی حرف هم را بفهمیم و با هم مراد و ارتباط داشته باشیم. البته بشرطی که ما کلمات عربی و لغات و عبارات تمدن جدید را وارد حوزه زبان خود نکنیم چون آنها از دانش زبانی و رسم‌الخط جدید ما کاملاً بی‌اطلاع هستند. لذا پایه صحبت ما باید بر کلمات و اصطلاحات فارسی باستان و فارسی پهلوی استوار باشد.

بسیاری از کلمات که ما امروزه در زبان محاوره‌ای خود بکار می‌بریم ریشه‌ای باستانی دارند و نیاکان ما دقیقاً با همین کلمات با هم صحبت می‌کرده‌اند و همین معانی را در ذهن داشته‌اند. وقتی که از زبان فارسی باستان و پهلوی صحبت می‌شود عده‌ای فکر می‌کنند که زبان ایرانیان باستان هم مثل خطشان میخی بوده‌اند و با زبان میخی! با هم حرف می‌زده‌اند در حالیکه فقط خط آنها میخی بوده و زبانشان کمابیش مثل زبان ما بوده است. درباره خط میخی در جای دیگر کمی توضیح داده‌ایم ولی درباره مشابهت‌های زبانی و گفتاری در این قسمت نمونه‌هایی ذکر می‌شود تا مشخص گردد که چقدر ریشه در گذشته داریم و تا چه اندازه نسبت به این میراث گرانبهای فرهنگی بی‌تفاوتیم. اگرچه برای نوشتن تلفظ کلمات در هر زبان و بویژه در زبان فارسی باستان نیاز به الفبای فونتیک می‌باشد ولی از آنجا که هدفمان در این قسمت معرفی سه گروه کلمه باستانی است عمداً وارد حوزه آوانگاری نمی‌شویم.

قبل از ورود به این بحث، لازم به ذکر است که در کلماتی که با حرف عربی (ذ-ث-ح-ص-ض-ط-ظ-ع-غ) شروع می‌شوند به ندرت کلمه پهلوی وجود دارد:

گروه اول: نمونه‌ای از کلمات که تلفظ و معنی آنها در زبان فارسی پهلوی و باستان و زبان فارسی امروز هیچ تفاوتی با هم ندارند به شرح زیر:

آتس- آرنج- آژ(طمع)- آزار- پیش(جلو)- کژدم- پارس (ایران و استان فارس)- پس(عقب)- تاختن- آموختن- مُشتن- دُمب(دم)- کفشک- کُنار(سدر)- سهم(ترس)- آهن- زمان- روشن- خوشی- خشم- تاک(تنها)- پازن(بزکوهی)- بور(رنگ زرد)- پسین- نه (حرفی نفی) - جان- راست- راز- راه- رام- ران-

دوست- دوختن- خیار- خون- دین- دیگ- دیس- دیوار- دیو- دیوان (مراجع اداری و دولتی)- دندان- خاک- خر- دهان- خوک- گوشوار- گوش- گوشت- سخت- سرو- گنگ- سگ- سنگ- ساختن- سال- سالار- سپاس- گچ- نان- ارجمند- فرهنگ

این کلمات و بسیاری از کلمات دیگر در طول تاریخ تقریباً به همین صورت تلفظ می‌شده‌اند و می‌شوند. البته در این گروه بعضی از کلمات از لحاظ تلفظ کمی تفاوت دارند مثل خشم که باستانی آن خِشم است و روشن که با «اوی» کوتاه و آهن که با های مکسور تلفظ می‌شود (مثل تلفظ کلمه روشن در زرقان که در جای دیگر توضیح داده‌ایم) ضمناً اکثر اعداد و ماههای سال با همین تلفظ تقریبی بیان می‌شده‌اند. گروه دوم: نمونه‌ای از کلمات که تلفظ و معنی آنها در زبان فارسی پهلوی و باستان زبان فارسی امروز کمی تفاوت دارد. در این گروه، کلمات اول مربوط به زبان امروز و کلمات دوم مربوط به زبان پارسی پهلوی هستند به شرح زیر:

پَرَه = پَرک، تیغ = تیک، تُمبک = تومبک، ترش = تروش، آزاد = آزات، آزاده = آزاتک، پا = پای، آزمودن = آزموتن، آزرم (شرم و حیا) = آزرمیک، بیابان = ویابان، بهمین = وهومن، فارسی = پارسیک، پیشانی = پستانیک، بهشت و وهیشت، آرواره = آروارک، آبستن = آپوستان، آبان = آپان، آب = آپ، تابستان = تاپستان، آرد = آرت، مورد (گیاهی سبز) = مورت، مُرده = مُرتک، نهیب = نیهیب، ایزد = یزات، لیسیدن = لیستن، سوگند = سوکند، سیب = سیپ، سفید = سپیت، شطرنج = چترنگ، فردا = فرتاک، فرشته = فریشتاک، فریاد = فریات، جاویدان = جاویتان، قرابه = کراوه، نفت = نپت، دیگر = دیتکر، دیدن = دیتن، دیدار = دیتار، دویدن = دویتن، دولچه = دولک، دود = دوت، دوشیدن = دوشیتن، خُرده = خُرَتک، خانه = خانک، خاکستر = خاکیستر، خرما = خرماک، خردمند = خِرتمند، دشنه = دشنک، دادگر = داتگر، خندیدن = خندیتن، خشت = خیشت، خوابیدن = خوابیتن، خوب = خوپ، دما = دماک، دمیدن = دمیتن، دنبه = دومبک، دوزخ = دوسُخو، خسرو = هُسرو، خنیاگر = هونیاکر، گوشه = گوشک، گوگرد = گوگرت، گوسفند = گوسپند، گنجشک = ونجشک، گنجینه = گنجینک، گناه = گناک، سایه = سایک، ستاره = ستارک، سخن = سَخون، سرد = سرت، سرما = سرماک، سرودن = سروتن، جادو = یاتوک، چکامه = چکامک، کافور = کاپور، گود = گوت، نیزه = نیزک.

گروه سوم: نمونه کلمات باستانی که با زبان فارسی زرقانی شباهت‌های بسیاری دارند: در این گروه کلمات اول به فارسی امروز، کلمات دوم به فارسی باستان و کلمات سوم به فارسی زرقانی هستند:

آسیاب = آسیاو = آسیو، گذاشتن = هیشتن = هشتن، موش = مُشک = مُشک، مژه = مَزک = مَزنگ، مات = موتک = ماتک (به معنی مبهوت)، کولوک (ظرف سفالی) = کَلوک = کولیک، شکم = کُمیک = کُم، رعد و برق = کُراناک = غرتراق، سوراخ = سولاک = سولاخ، زنج (چانه) = زَنک = زناق، خارپشت =

زوزاک = زُزه، دلیر = دلیبر، تُشک = دُشک = دُشک، گوشه = سوک = سوک، آخگر(آتش) = خُگ
 = خُگ، ساروج = چاروک = چارو، تلخ = تَهَل = تَهَل (با های غیر ملفوظ)، شغال = تورک = توره، تُخمه
 = تُحکم = تُحکم، تُخس = توخشک = تُخش، تابستانه = هامنیک = خمینه، زرقان = زرگون = زرگون
 (به رنگ طلا)، پرهیز = پهریج = پهریز، رطوبت یا ترشح = پَشِنچک = پَشِنگه، پشه = پخشک = پخشه،
 چرک = ریم = رِمه (اُو رِمه)، هسته = اَسْتک = اسب، اسب = اسپ = اسپ، آموخته = آمختک = اُمخته، سُم
 = سُمب = سُمب، شتاب = اُشتاب = اُشتو، شکافتن = اشکافتن = اشکافتن، شکستن = اشکستن =
 اشکستن، شکفتن = اشکفتن = اشکفتن، شناختن = اشناختن = اشناختن، شمردن = اشمورتن = اشمردن،
 شنفتن = اشنفتن = اشنفتن، گاویند (واحدی در شخم‌زنی سنتی) = گبند = گوبند، چنبر = چمبر = چمبر،
 سرخ = سُر = سُر (دانه‌های سرخ در بدن بر اثر بیماری)

از آنجا که در این بررسی و گردآوری، هدف فقط ارائه نمونه‌ای از این کلمات مشترک بوده و قصد
 مقایسه دقیق آواشناسی و معناشناسی نداشته‌ایم، آنها را بدون الفبای فوتنیک و توضیحات دیگر نوشته‌ایم.
 اگر یک کتاب حاوی لغات و زبان و فرهنگ فارسی باستان در دسترس داشته باشید، نمونه‌های بسیار
 زیاد دیگری را نیز خواهید یافت. در لغتنامه‌های عمید و معین هم کلماتی که ریشه پهلوی و باستانی دارند،
 با علاماتی مشخص شده‌اند.

نکته آخر اینکه: کتاب کلمات و لغات فارسی پهلوی و باستان، در آن زمانها، نوشته نشده‌اند و همانطور
 که در جای دیگری هم گفته‌ایم رمزگشایی خط میخی ایران باستان، سابقه‌ای تقریباً دویست ساله دارد و
 این کتب لغت در سده‌های اخیر نوشته شده‌اند و لذا خالی از اشکال نمی‌باشند، ضمن اینکه نمونه محکمر و
 متفن تری نیز فعلاً وجود ندارد.

ضمناً در انتخاب کلمات پهلوی، از کتاب با ارزش «فرهنگ مردم زرقان» نیز کمک گرفته‌ایم و بعضی
 از این لغات و توضیحات مربوط به آن کتاب است.

اگرچه کلمات گروه سوم مخصوص زرقانی‌هاست ولی از کلمات گروه‌های اول و دوم نیز استفاده
 می‌کنند. ضمناً بعضی از کلمات گروه سوم در بعضی از مناطق باستانی دیگر هم رواج دارد. البته اگر با دقت
 و وقت بیشتری در فرهنگ مردم زرقان و زبان ایران باستان و بخصوص زبان پهلوی کنکاش شود به
 نمونه‌ها و نتایج بیشتر و بهتری نیز می‌رسیم.

با این حساب اگر ما (زرقانی‌ها) به دوران ایران باستان سفر کنیم زبان اجداد خود را بهتر از دیگران
 درک می‌کنیم چون کلماتی در زبان ما وجود دارد که هنوز عطر و حال و هوای آن روزگاران را دارند.
 معمولاً باستان‌شناسان برای اثبات باستانی بودن یک منطقه یک تکه سفال پیدا می‌کنند و با آزمایشها
 و روشهای دقیق و مخصوص به خودشان، عمر آن سفال را معین می‌کنند ولی در زبان‌شناسی باستانی
 کلمات زنده نقش سفالینه‌ها را بازی می‌کنند. در این رشته یک کلمه را پیدا می‌کنند و با روشهایی خاص

قدمت آن را تخمین می‌زنند و اگر بیش از یک کلمه بیابند مثل این است که یک گنج بزرگ یافته‌اند. زبان ما برای زبان‌شناسان باستانی حکم همان گنجی دارد که صدها گوهر نایاب و کمیاب باستانی در آن است. کار دیگری که باستان‌شناسان می‌کنند این است که با پیدا کردن مثلاً یک تکه سفال، همان منطقه را حفاری می‌کنند و گاهی یک شهر باستانی «مثل شهر سوخته» سر از خاک بیرون می‌آورد و توجه تمام باستان‌شناسان دنیا را به خود جلب می‌کند.

علاقه زبان‌شناسان به زبان شهرهائی مثل شهر ما نیز به همین دلیل است چون با پیدا کردن یک کلمه باستانی و تعیین قدمت آن، حفاری فرهنگی شروع می‌شود و شهری باستانی از جنس کلمات، سر از خاک تاریخ بیرون می‌آورد و هویت فرهنگ باستانی آن شهر معین می‌شود.

اگرچه شهری مثل زرکان که وصل به پایتخت هخامنشیان (و بقولی پایتخت عیلامیان) بوده و نیاز به هیچ سندی برای اثبات باستانی بودن خود ندارد ولی اینک این همه کلمات باستانی که مخصوصاً در گروه سوم قرار گرفته‌اند. نشان دهنده باستانی بودن زبان و گویش زرقانی است. و چند نکته آخر:

۱. درست است که باستانی بودن یک منطقه باعث جلب توریست و رونق اقتصادی می‌شود ولی هیچ جهانگرد و گردشگری به زیارت کلمات نمی‌آید. اما این باعث نمی‌شود که خودمان هم به زیارت کلمات باستانی شهرمان نرویم.

۲. باستانی بودن یک منطقه فی‌نفسه، هیچ فضیلتی نیست، بقول شاعر: گیرم پدر تو بود فاضل – از فضل پدر ترا چه حاصل؟ ما همیشه افتخار می‌کنیم که سرزمین پهناور ایران، مهد تمدن بوده و قدمتی هزاران ساله دارد. یکاش نه پهناور بودیم نه باستانی ولی «حق خدا و فرد و جامعه» را رعایت می‌کردیم. یکاش خود را بیشتر و بهتر می‌شناختیم و در برخوردهای اجتماعی، غرور و عزت و عظمت دینی و ملی خود را سرلوحه کار قرار می‌دادیم؛ ولی این هم باعث نمی‌شود که «باستانی بودن» خود را انکار و کتمان کنیم و تیشه به ریشه خود بزنیم.

۳. سالهاست یک حرکت خزنده فرهنگی در جامعه ما شکل گرفته که تمام افتخارات گذشته را یکسره بر باد می‌دهد. این حرکت «پارسی ستیزی و اسلام ستیزی» که اخیراً در سطحی وسیع به رسانه‌ها و اینترنت هم کشیده شده سعی در نابود کردن ریشه‌های زبان فارسی و تمدن ایرانی دارد. اینها از یک طرف زبان پارسی را می‌کوبند و از طرف دیگر فرهنگ اسلامی را و پر واضح است که تمام ثروت فرهنگی ما ایرانیان ریشه در زبان پارسی و فرهنگ اسلامی دارد و بدون این دو هیچ ریشه‌ای برای بقا و تداوم حیات فرهنگی خود نخواهیم داشت.

اگرچه پاسخ شبهات و ایرادات و لحن پراکنی‌های بیگانه‌پرستان، مجالی وسیع‌تر می‌طلبد ولی ذکر این نکته از این جهت ضروری بود که نوجوانان و جوانان ما دچار این اغواگری‌ها نشوند و با مطالعه بیشتر سنگرهای آرمانی خود را تقویت بخشند.

مکاتبات تأسیس شهرداری در زرقان

برای اولین بار ابوالحسن معینی طالقانی بخشدار زرقان در ۱۳۱۸/۲/۲۰ مکاتبات تأسیس شهرداری در زرقان را شروع کرد و پس از یکماه در مورخه ۱۳۱۸/۳/۱۹ با شماره ۲۱۰۲ به هیئت وزیران پیشنهاد شد. پس از طی مراحل متعدد و پیگیریهای بسیار، تأسیس شهرداری در زرقان طبق تصویب نامه شماره ۴۵۸۹ مورخه ۱۳۱۸/۵/۱ جلسه ۲۷ تیرماه ۱۳۱۸ به تصویب هیئت وزیران رسید و مراتب از طرف وزیر کشور با امضای فریدونی - در تاریخ ۱۳۱۸/۵/۲۷ به استاندار فارس - ابوالحسن پیرنیا - ابلاغ و درخواست تشکیل انجمن شهر شده است. نامه ابلاغی وزیر نیز در تاریخ ۱۳۱۸/۶/۱ به دفتر بخشداری زرقان رسیده است.

اولین انتخابات انجمن شهر زرقان

طبق اسناد موجود در بایگانی راکد شهرداری زرقان اولین انتخابات انجمن شهر در تاریخ جمعه ۱۳۱۸/۶/۹ رأس ساعت ۴ بعد از ظهر در مدرسه کوچه ترکها برگزار شد. هیئت نظارت: ۱- حاج محمد کاظم حمزوی ۲- علی اکبر یزدان پناه ۳- میرزا محمود بیگ یزدان پناه ۴- حاج ابوالقاسم نوروزی ۵- شیخ محمد تقی قدسی ۶- عباس بخشنده از سه طبقه: تجار، رسته‌ها و مالکین

در تاریخ ۱۳۱۸/۶/۱۲ اسامی استخراج و بر اساس اکثریت آراء به بخشداری زرقان معرفی شدند:

۱- حاج محمد کاظم حمزوی با ۲۵۱ رأی؛ ۲- میرزا حاجی بابا اسلامی ۲۴۲ رأی؛ ۳- حاج علی اکبر یزدان پناه ۱۸۳ رأی؛ ۴- محمود بیگ یزدان پناه ۱۵۰ رأی، ۵- محمد آقا معینی ۹۸ رأی؛ ۶- حاج خلیل شبعه ۹۶ رأی سه نفر از منتخبین فوق عضو هیئت نظارت نیز بوده‌اند که در آن زمان مشکل قانونی نداشته است.

لازم به ذکر است که تا قبل از آبانماه ۱۳۱۶ اداراتی به نام استانداری، فرمانداری و بخشداری و مدیرانی به نام استاندار، فرماندار و بخشدار در ایران وجود نداشته و در تقسیمات کشوری و مناصب اداری نامهای دیگری وجود داشته است لذا براساس تاریخ اداری کشور و همچنین بر اساس نامه های موجود در «زرقان نامه» بخشداری زرقان همزمان با تمام بخشداریهای قدیمی کشور در تاریخ ۱۹ دیماه ۱۳۱۶ به وجود آمده و اولین بخشدار زرقان مرحوم غلامعلی گزرسیس بوده که تا قبل از آن تاریخ نیز نایب الحکومه

ارسنجان و کربال بوده که مرکز آن در زرگان و بندامیر بوده است. بعد از او مرحوم ابوالحسن معینی طالقانی بخشدار زرگان بوده و تا سال ۱۳۳۵ چندین بار مرحوم گزرسس به تناوب مسئولیت بخشداری و (چند سالی کفالت شهرداری زرگان) به عهده داشته است. تأسیس شهرداری زرگان نیز به عنوان یکی از قدیمی ترین شهرداریهای کشور در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۱۸ به تصویب هیئت وزیران رسیده و در همان سال شروع به کار کرده است... اولین تقاضای مردم ارسنجان برای تأسیس شهرداری در ارسنجان با ۱۴۰ امضا روی نامه رسمی کشوری در تاریخ ۱۳۱۵/۴/۴ به زرگان ارسال و از طریق حاکم زرگان به مقامات استان و کشور ارسال شده ولی توسط هیئت دولت رد شده و طبق مدرک فوق، شهرداری زرگان پس از چندین سال پیگیری در سال ۱۳۱۸ تأسیس شده است. والسلام / هدهد

جوانان، سنتها، پیشرفت

سنن، آداب و رسوم اجتماعی ریشه‌ای عمیق در اعتقادات و باورهای مردمان دارد هر شهر و دیاری سنتها و آداب و رسوم مخصوص به خود دارد و بسیاری از رسومات نیز بین بسیاری از شهرها مشترکند اما چیزی که سبب پایداری سنتها و آیینها در طول تاریخ می‌گردد تعصب و باور عمیقی است که مردم هر دیاری نسبت به سنن و آداب و رسوم خود دارند. این سنتها در طول تاریخ ریشه می‌دانند عمیق می‌شوند و ذهن و باور مردم را چنان تحت تأثیر قرار می‌دهند که تخطی از این قوانین سنتی در برخی اجتماعات گناهی نابخشودنی به شمار می‌رود. بسیاری از این سنتها و قوانینی که این آداب و رسوم را پشتیبانی می‌کنند سنتهای پسندیده‌ای هستند که اغلب باعث پیوند بین مردم می‌شوند. برخی از آداب و رسوم نیز وظیفه دشوار نگهبانی از ارزشها و باورهای مردمان را بر عهده دارند. بسیاری از این سنتها نیز بار عاطفی بسیار محکمی را به دوش می‌کشند و گاهی نیز تأثیر مثبت و یا منفی خاصی ندارند بلکه به اعیاد و جشنها و یا مراسم مذهبی مربوط می‌شوند اما در این میان بسیاری از سنتها و آداب و رسوم وجود دارند که نه تنها مفید به حال جامعه و مردم نبوده بلکه از بسیاری جهات باعث ضرر و زیان مادی و یا صدمات روحی به افراد گریده‌اند، سنتهایی که بسیاری از مردم علیرغم اینکه نسبت به ماهیت منفی آنها آگاهی دارند ولی چنان تعصبی نسبت به موضوع دارند که حتی به خود اجازه بازبینی و بررسی ماهیت این رسوم غلط را نمی‌دهند چه رسد به اینکه بخواهند از این آداب و رسوم سرپیچی کنند. بسیاری از این آداب و رسوم مانع پیشرفت و توسعه جامعه بوده و یا بسیار دست و پاگیر می‌باشند اما نکته مهم اینجاست که هرچه جامعه رو به پیشرفت و ترقی گام بر می‌دارد میزان رویارویی با سنتهای گذشته افزایش پیدا می‌کند.

نسل جوان همیشه خواستار تغییر و تحول است و نسل گذشته مدافع ارزشهای قدیم و سنت‌های کهن. نسل جدید می‌خواهد تغییر کند و نسل گذشته از تغییر گریزان است اما به راستی آیا توسعه و پیشرفت منافاتی با سنت‌ها و آداب و رسوم دارد و یا می‌توان توسعه پیشرفت و ترقی را با سنت‌ها و باورهای مردم همگام نمود؟

شهرستان ما، زرقان به دلیل اینکه از اجتماعات کوچک به شمار می‌رود دارای سنت‌ها و رسوم و آئین‌های کهنی است. بسیاری از این رسوم بار ارزشی مثبتی دارند بطوریکه فقدان آنها ضرر و زیان جبران ناپذیری بر پیکره اجتماع وارد می‌سازد.

برخی از مردم به کسانی که نسبت به این آئین‌ها و رسومات دست و پاگیر اعتراض می‌کنند به دیده منفی نگریسته آنان را «از خود بیگانه» و یا حتی غرب زده می‌دانند اما به راستی حقیقت کدام است امروز که جامعه تصمیم به قدم گذاشتن در راه پیشرفت و تعالی گرفته است آیا وقت آن نرسیده تا به بازنگری اساسی در آئین‌ها و رسومات و سنت‌ها بپردازند و سنت‌های درست را پیدا کرده آنها را پر رنگ‌تر و با ارزش‌تر نمایند و رسوم و آئین‌هایی را که موجبات عدم پیشرفت و ترقی جامعه را فراهم نموده و باعث مختل شدن آسایش شهروندان گردیده را منسوخ کنند؟

شهر ما اینک در آستانه آینده قرار دارد آینده‌ای روشن و امیدوار کننده، آینده‌ای که در آن جایی برای باورهای غلط و رسوم دست و پاگیر وجود ندارد. پس بهتر است از امروز به سنت‌ها و آداب و رسوم خود و اطرافیانتان دقت کنیم و پالایش فرهنگی را برای آسان شدن راه جوانان و نوجوانان و آیندگان آغاز نماییم. فردا دیر است، خیلی دیر.

نظافت شهر هم از ایمان است

نظافت و پاکیزگی از ایمان است. این دستور دین مبین اسلام است. انسان فطرتاً نظافت و پاکیزگی و زیبایی را دوست دارد و با این دستور هماهنگ است و تنها شامل نظافت شخصی نمی‌شود بلکه نظافت محیط زندگی را نیز شامل می‌شود. به عبارت دیگر نظافت شهر هم از ایمان است یعنی کسانی که کار تنظیف و زیباسازی شهر را انجام می‌دهند در حال عبادتند و یکی از امورات معنوی بزرگ دینی را انجام می‌دهند. آنچه مهم است این است که تمام شهروندان نیز در این تنظیف اجتماعی مشارکتی فعال داشته باشند، معمولاً تمام انسانها خانه خود را تمیز نگه می‌دارند ولی نسبت به تمیزی کوچه‌ها و خیابانها و پارکها کمتر اهمیت می‌دهند. بچه‌ها ممکن است در خانه‌ی خود پوست میوه و پاکت پفک و پوست شکلات و غیره را در جایی معینی بریزند ولی وقتی به سطح شهر می‌آیند به راحتی آنها را در خیابانها و معابر می‌ریزند، بسیاری از بزرگترها هم همینطورند.

عده‌ای آشنال‌های خود را قبل از وقت مقرر بیرون از خانه می‌گذارند و پاکتهای آشنال توسط گربه‌ها پاره می‌شوند و محتویات آنها بیرون می‌ریزد و کوچ‌ها را کثیف می‌کند. قطعاً گربه‌ها مقصر نیستند، این شهروندان هستند که باید در ساعتی معین زباله‌های خود را بیرون بگذارند تا مورد هجوم گربه‌ها قرار نگیرد. از این نمونه‌ها بسیار است و وظیفه‌ی تمام مردم این است که هم خودشان رعایت کنند هم به دیگران تذکر بدهند تا این ناهنجاری‌ها از بین رود.

نواها و آواهای زرقان

تقدیم به مرحوم استاد کریم کوهبر که بارها این مطالب را با هم بررسی کردیم و قرار بود گروهی تحت نظر ایشان برای آوا نگاری نواهای بومی تشکیل شود ولی متأسفانه نابهنگام رخ در نقاب خاک کشید و همشهریان و جامعه هنر و ادبیات را در ماتم فرو برد. روحش شاد و یادش گرامی

موسیقی سنتی هر شهر، یکی از میراث‌های فرهنگی با ارزش آن شهر است که معمولاً توجهی به آن نمی‌شود و برای بعضی‌ها «میراث» به حساب نمی‌آید. این موسیقی‌ها دامنه گسترده‌ای دارند و در تمام صحنه‌های زندگی مردم دارای جایگاه و موقعیت خاص خود هستند. منظور از موسیقی در اینجا لهنو و لعب نیست و فقط به نوع صدای سازها خلاصه نمی‌شود. بعنوان مثال لالائی که مادران برای فرزندانشان می‌خوانند یکی از این موسیقی‌هاست. نواهایی که مردم در عزاداری‌ها سر می‌دهند نیز شامل این موضوع است. آواهایی که در اعیاد و جشن‌ها و مناسبت‌ها و مراسم ازدواج به زبان می‌آیند نیز مورد بحث ما هستند. پس معنای موسیقی در این مقاله همان لحن‌ها و آواها و نواهایی هستند که بصورت سنتی، در مواقع مختلف به زبان می‌آیند و مشخصاً جزو سنت‌های شهرها محسوب می‌شوند و یا با وسائل موسیقی نواخته می‌شوند. بطور کلی، این مبحث به چند موضوع اشاره دارد: سازهای سنتی شهر، نواها و آواها و لحن‌های سنتی.

ارتباط دو موضوع اول با موسیقی کلاسیک ایران زمین

در مورد اول: بدون شک موسیقی شهر زرقان ساز بخصوصی ندارد که منحصر به ما باشد. یعنی هیچ سازی وجود ندارد که بگوئیم زادگاه آن زرقان است و فقط زرقانی‌ها از آن استفاده می‌کردند و در دائره‌المعارف موسیقی آن ساز به نام شهر ما ثبت شده باشد ولی به تبعیت از فرهنگ‌های جنوبی سازهای شهر ما شامل موارد زیر هستند: ساز، کرنا، نقاره، نی، ضرب، داریه(دایره)، تنبک، نی‌لیک این سازها تعریف‌های مشخصی دارند و در سراسر ایران نیز با همین نامها و همین وضعیت‌ها شناخته می‌شوند و تمام اینها در مراسم مختلف مذهبی و غیرمذهبی بکار برده می‌شوند بجز ضرب که در زورخانه و ورزش‌های باستانی کاربرد دارد و داریه و تنبک که معمولاً در مراسم عیش و شادی نواخته می‌شوند. ردیف‌ها و دستگاه‌های آوازی که بوسیله این سازها اجرا می‌شوند نیز منحصر به شهر ما نیستند. یعنی در موسیقی مقام و گوشه‌ای نداریم که مشهور به نام زرقان باشند و در این مورد موسیقی شهر ما نیز از

موسیقی مشهور جنوبی تبعیت می‌کند و همین نوع از موسیقی در اکثر شهرهای فارس و عشایر رواج دارد. با این تفاوت که عشایر ردیف‌ها و دستگاه‌های و مقام‌های خاصی دارند که منحصر به خودشان است ولی آنها هم ساز منحصر به خود ندارند. ممکن است گفته شود که ساز و نقاره و کرنا جزو سازهای مخصوص به عشایر است ولی با توجه به قدمت این سازها در فرهنگ باستانی کشورمان به این نتیجه می‌رسیم که زادگاه این سازها جامعه عشایری نبوده بلکه بخاطر استفاده بیشتر عشایر از این سازها و (استفاده کمتر آنها از سازهای جدید) این سازها همراه با مفاهیم جامعه عشایر به ذهن متبادر می‌شوند. علاوه بر سازها، معمولاً مراسم خاصی هم در عشایر وجود دارد به نام «چوغ یا چوب بازی» که امروزه فقط در جشن‌های عشایری اجرا می‌شود ولی تا چندی قبل در جشن‌های زرقان و شهرهای دیگر هم اجرا می‌شد و ریشه‌ای کهن و تاریخی در فرهنگ ما دارد. البته همانطور که گفته شد عشایر لحن‌ها و آواهای منحصر به فردی دارند که فقط مخصوص به خودشان است و جای آن دارد که این میراث سنتی به طریقی ثبت و ضبط گردد و مخصوصاً به زبان موسیقی نوشته شود.

از این نمونه لحن‌ها و آواها در موسیقی سنتی شهر زرقان نیز وجود دارد که بارزترین نمونه‌های آن لحن‌های تعزیه‌خوانی است. البته اگر بعضی از لالائی‌ها و واسونک‌های زرقانی، ریشه‌یابی شوند و از دیدگاه علم موسیقی مورد بررسی قرار گیرند ممکن است به ردیف‌ها و گوشه‌هایی دست یابیم که فقط و فقط مخصوص به شهر ما باشند و در هیچ جای دیگری استفاده نمی‌شوند. لازم به ذکر است که منظور ما لحن‌ها و آواها هستند نه اشعار و ترانه‌ها چون ممکن است همین اشعار و ترانه‌ها در شهرهای دیگر با لحن‌های دیگر خوانده شوند.

ردیف‌هایی که در تعزیه‌ها نواخته می‌شدند بسیار دقیق و حساب شده و متنوع بودند حتی گاهی اتفاق می‌افتاد که تعزیه‌خوان آهنگ شعر خود را فراموش می‌کرد و سازنده‌ها فوراً با نواختن ساز آهنگ اصلی آن مقام را به او یادآوری می‌کردند. هر کدام از این آهنگ‌ها نیز نامی خاص داشتند که در چند سال گذشته بخاطر استفاده از طبل و شیپور که سازهای بومی ما نیستند تمام این میراث به فراموشی سپرده شده است و البته شاید دیگر سازنده‌ای وجود نداشته باشد که بتواند تمام آن ردیف‌ها را (بدون نت) اجرا کند. تأثیر این سازها آنقدر زیاد بود که گاهی به محض نواخته شدن بینندگان و شنوندگان را منقلب و اشک آنها را جاری می‌کرد. حتی در اولین صبح محرم (ساعتی پس از سحر) که این سازها را روی پشت‌بام حسینیه می‌نواختند چنان فضای حزن‌آلودی در شهر ایجاد می‌کرد که هر شنونده‌ای در هر جای شهر تحت تأثیر قرار می‌گرفت و اشک می‌ریخت. نکته دیگر اینکه این مراسم با روح مردم زرقان همخوانی و همخوانی داشت و همین سازها حلول ماه محرم را رسمیت می‌دادند. مردم با شنیدن هر کدام از این آهنگ‌ها در تعزیه می‌دانستند که اکنون باید چه مکالمه‌ای صورت گیرد و چه شعری با چه آهنگی توسط چه کسی خوانده شود. مقایسه کوچک زیر، عمق این سنت و فرهنگ را نشان می‌دهد: یکسال تصمیم گرفته شد که در حسینیه زرقانی‌های مقیم مرودشت طبق رسم و سنت زرقان، در صبح اول محرم، همین سنت اجرا شود و روی پشت‌بام حسینیه ساز و نقاره نواخته شود. به محض شروع واکنش‌های مختلفی از طرف مردمی که نمی‌دانستند فلسفه این کار چیست بوجود آمد، خیلی‌ها حیرت‌زده بودند، بعضی‌ها این کار را نکوهش

می‌کردند که چرا در صبح اول محرم ساز و نقاره زده می‌شود. بعضی‌ها اعتراض می‌کردند و تمام این واکنش‌های طبیعی بود. تنها کسانی که معنا و مفهوم واقعی آن را فهمیدند همانهایی بودند که عمری با این سنت در زرگان بزرگ شده بودند.

این مقایسه و مثال واقعی نشان می‌دهد که اینها دارای سنتی ریشه‌دار و هماهنگ بودند که بقیه از آن اطلاعی نداشتند، به عبارت دیگر این سنت جزو میراث‌های فرهنگی گروهی بود که در طول قرون متمادی و نسل به نسل آن را حفظ کرده بودند. اینک تمام آن سنت‌ها با دست خودمان بر باد رفته است تا جایی که اگر در سالهای آینده چنین سنتی اجرا شود ممکن است نسل جدید و آینده اصلاً معنا و مفهوم آن را نفهمند و هیچ ارتباط روحی و فکری با آن برقرار نکنند و شاید به مقابله با آن برخیزند و نگرانی ما از همین جاست، یعنی بیگانگی مردم با سنت‌های بومی و آداب و رسوم و فرهنگ و زبان محلی که یکی از برنامه‌های استعمارگران قدیم و جدید در طول تاریخ بوده است.

علاوه بر تعزیه، مردم در امور دیگر نیز به همین درد دچار شده‌اند شاید دیگر کمتر مادری پیدا شود که برای نوزادش لالائی بخواند و اصول و مفاهیم فرهنگ زیبای ایران زمین و حماسه‌ها و اسطوره‌ها را در لالائی‌هایش بگنجاند. شاید دیگر اینگونه لالائی خواندن‌ها، عقب‌ماندگی و بی‌تمدنی به حساب آید ولی نیاز فطری کودک به صدای آرامبخش مادر به اندازه نیاز او به شیر مادر است و این قضیه هیچوقت کهنه نمی‌شود و بچه‌های نسل جدید چقدر محرومند از این لالائی‌ها که اولین کلاسهای آموزش فرهنگ غنی ایرانی و اسلامی بودند و هستند. در مورد واسونک‌های مراسم ازدواج نیز همین اتفاق رخ داده است و بسیاری از واسونک‌های مثبت که باعث تحکیم پیوند خانواده و تبلیغ امر مقدس ازدواج می‌شوند جای خود را به آهنگ‌های مبتذل و نامأنوس داده‌اند. نکته آخر اینکه اگر قرار باشد این لحن‌ها و آواها و نواها ثبت و ضبط شوند، یک نفر و یک گروه کوچک نمی‌توانند این کار را بطور کامل انجام دهند. در اصل تمام کسانی که عاشق فرهنگ باستانی این شهر هستند و می‌خواهند این عشق را مکتوب سازند باید دست به کار شوند و از خانواده خود شروع کنند و تمام ذخائر سنتی خود راه هر چند ناقص به رشته تحریر درآورند. والسلام -
صادق ۸۶/۱۱/۱۵

مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی

وقتی که بحث زرگان و زرقلی می‌شود، عده‌ای احساس مالکیت می‌کنند و عده‌ای احساس غربت و هر دو گروه راه افراط می‌پیمایند ولی فکر طبیعی و منطقی این است که تمام ساکنان زرگان، زرقلی‌اند. از نظر ما هر کس که گوشه‌نظری به پیشرفت و تعالی این شهر دارد زرقلی است، چه ساکن زرگان باشد و چه نباشد. کسی که واقعیت را نمی‌پذیرد هرگز به حقیقت نمی‌رسد. حقیقت همان هدفی است که ما برای آن خلق شده‌ایم و واقعیت اختلاف سلیقه‌ها و علاقه‌های موجود در هر جامعه است. حقیقت این است که تمام

انسان‌ها بنده یک خدا هستند و مالک اصلی تمام آفرینش اوست و واقعیت این است که تمام انسانها چند روزی باید در کنار هم در این دنیا زندگی کنند و آماده صعود به زندگی بعدی شوند.

بعضی از ما زرقانی‌ها (همانند مردم شهرهای دیگر) خودمان را اصیل و صاحب خاک این شهر می‌دانیم و بقیه را مهاجر و مهمان به حساب می‌آوریم. در حالیکه تمام ما مهاجر و مهمانیم و صاحب اصلی، خداوند تبارک و تعالی است. از نظر ما کسی که همین امروز ساکن زرقان شده و کسی که از هزار سال پیش تاکنون ساکن این شهر بوده هیچ تفاوتی با هم ندارند. هر دو انسانند و هر دو حق حیات دارند و هر دو طبق قوانین الهی و عرفی و قانونی کشور دارای حق و حقوقی هستند و هر کدام از این دو که بیشتر به فکر خدمت به محل سکونت خود باشد و بیشتر به فکر اجرای احکام الهی و ایجاد زندگی مسالمت‌آمیز و برقراری صلح و آرامش و امنیت باشد انسان‌تر است و به مرحله کمال بیشتری رسیده است. اگر ما بخواهیم یک نقطه زمانی را مشخص کنیم و بگوئیم افرادی که مثلاً از صد سال پیش در زرقان بوده‌اند زرقانی‌اند و افرادی که سابقه سکونت کمتر از صد سال دارند زرقانی نیستند، دچار انحراف شده‌ایم. در اصل هیچ نقطه‌ای در زمان وجود ندارد که قبل و بعد آن معیار میزبان بودن و مهمان بودن باشد چون در این راستا به زمانی می‌رسیم که هیچیک از انسانها روی کره زمین نبوده‌اند و ساکنین واقعی زمین قبل از ما انسانها، دایناسورها بوده‌اند. پس از نظر اصالت آنها قدیمی‌ترند و میزبان؛ و ما انسانها ساکنان جدید خاکیم و مهمان.

مهمترین و بزرگترین معیار اصالت و میزبان بودن همان است که گفته شد: دلسوزی، خدمتگزاری، و جلوگیری از خیانت‌ها و جنگ‌ها و تبعیض‌ها. اگر کسی که امروز ساکن شهر ما شده اهتمام بیشتری از ما برای اجرای دین حق و آبادانی شهر و ایجاد صلح و صفا بین مردم داشته باشد، از ما زرقانی‌تر است و اگر ما نسبت به سعادت و سلامت شهر خود بی‌تفاوت باشیم نباید خود را اصیل و میزبان به حساب بیاوریم. لذا اگرچه بعضی از حرفه‌ها و تفکرات در میان بعضی از ما وجود دارد ولی حرف حق همین است که تمام ساکنان زرقان، زرقانی‌اند و غیرخودی در این عرصه وجود ندارد مگر اینکه خودش را از جمع منها کند.

والسلام ۱۳/۱۰/۸۶

نابغه‌ای با داستان معجزه‌گر

مرحوم حسین ملاحباس، پزشکی که یک عمر رایگان به مردم خدمت کرد.

در سال ۷۳ - ۷۴ که ماهنامه ههد را منتشر می‌کردم مصاحبه‌ای با مرحوم حسین صادقی انجام دادم که مثل بسیاری از مطالب دیگر بخاطر تعطیل شدن نشریه به چاپ نرسید. اینک که دوباره مطالعات زرقان‌شناسی را شروع کرده‌ام برخورد لازم می‌دانم، ضمن مقدمه‌ای تکلیف خود را نسبت به آن بزرگمرد بی‌ادعا به انجام برسانم و مصاحبه قبلی را بازنویسی و منتشر کنم.



تمام علوم نوین ریشه در علوم کهن دارند و از دل تاریخ بر آمده‌اند. بر همین اساس، علم ارتوپدی نیز ریشه در شکسته‌بندی سنتی دارد، هر چند امروزه، آن را کنار زده و خود بر جای آن نشسته است. بدون شک علم شکسته‌بندی سنتی که از اعماق تاریخ بشریت سر برآورده در این روزگار، آخرین نفسهای خود را می‌کشد و در آینده نزدیک شاید دیگر شکسته‌بندی سنتی اصلاً وجود نداشته باشد.

انسان از روزی که درد را شناخت به دنبال مداوای آن گشت و پیدا کرد و اگرچه راه مداوای بعضی از دردها هنوز هم کشف نشده اما شکستن استخوان که از اولین لحظه‌های

تاریخ حیات انسانها مبتلابه بنی آدم بوده فوراً به پدیدار شدن علم شکسته‌بندی سنتی منجر شده و به همین خاطر می‌توان این علم را اولین علم پزشکی و درمانی در تاریخ بشریت قلمداد کرد و این قرن را قرن خاتمه عمر آن به حساب آورد. بر همین اساس علم شکسته‌بندی سنتی علمی باستانی به حساب می‌آید و امروزه، هر شکسته‌بند سنتی را باید آخرین تجلیگاه آن علم باستانی تلقی نمود و نابغه بزرگ شهر باستانی ما که تمام مردم، تجربه شکسته‌بندی سنتی او را دیده و باور کرده‌اند از این قبیل است؛ نه فقط بخاطر علم و تجربه و تبحری که در این رشته دارد بلکه بخاطر بسیاری از سجایای اخلاقی دیگرش که از او یک «انسان دوست داشتنی» ساخته است.

تمام شهرهای باستانی کشور بخاطر چیزهایی شهره آفاقند و شهر ما در چند چیز شهرت دارد: حلوا ی ارده، انگور بش، صنایع دستی مختلف و علم شکسته‌بندی که این علم در وجود استاد حسین صادقی که در زرقان و حومه به «حسین ملاحباس» مشهور است، خلاصه می‌گردد. کسانی که در روستاها و شهرهای اطراف زرقان زندگی می‌کنند بدون شک با شنیدن نام زرقان به یاد حلوا ی شیرین آن و داستان شفا بخش و معجزه‌گر حسین ملاحباس می‌افتند و خاطرات شکسته‌بندی‌های موفقیت‌آمیز او را با شور و شوق و حلاوتی خاص برای دیگران تعریف می‌کنند. اما آنچه که مردم زرقان، از این استاد توانا در یاد و خاطر دارند، نه فقط

شکسته‌بندی بلکه شکسته نفسی ذاتی است و یقیناً اگر استاد صادقی با علم و استعداد سرشار و خدادادی به این مرحله والای کمال در علم شکسته‌بندی رسیده است بخاطر همان تواضع و شکسته نفسی است و این کیمیائی است که در زمانه ما به ندرت یافت می‌شود.

نکته دیگری که ما را به عهد باستان وصل می‌کند، خود کلمه استخوان است که در فارسی باستان و فارسی پهلوی نیز (با اندک اختلافی در تلفظ) به همین صورت بیان می‌شده است و شکسته‌بندی سنتی نیز از علوم رایج آن روزگاران بوده است.

مرحوم حسین صادقی فرزند ملاعباس در تاریخ ۱۳۱۰ در زرقان فارس به دنیا آمد و در تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۱۱ شمسی پس از عمری تلاش و خدمت به خلق خدا، دعوت حق را لبیک گفت و به رحمت ایزدی پیوست.

بدون شک و اغراق مرحوم حسین ملعباس، یکی از بزرگترین شکسته‌بندهای سنتی معاصر بود و چنان استعداد و تبحری در کار شکسته‌بندی داشت که همه را به حیرت وا می‌داشت. او در زرقان و شیراز و مرودشت و روستاهای حومه و حتی در شهرهای دیگر، چهره‌ای کاملاً شناخته شده بود و کمتر کسی در زرقان وجود دارد که خاطره‌ای از شکسته‌بندی او به خاطر نداشته باشد. اگر روزی خاطرات مردم در این زمینه جمع‌آوری گردد بدون شک کتابی قطور فراهم می‌آید و امید است چنین کاری انجام بگیرد. با رفتن او پرونده شکسته‌بندی سنتی در زرقان و حومه نیز بسته شد و مطمئناً تا سالهای دراز، کسی مثل او بوجود نمی‌آید و یا بهتر بگوئیم: هرگز بوجود نخواهد آمد.

مرحوم حسین صادقی، با طمأنینه و آرامش و تدبیر و صبر و حوصله‌ای که داشت در طول زندگانی پربرکت خود هزاران انسان را معالجه کرد و علیرغم علم و حلمی که داشت هیچگاه دم از منیت نزد و هیچ ادعائی نداشت. او اگرچه می‌توانست مطب و درمانگاهی برای خود باز کند و فقط به شغل شکسته‌بندی بپردازد ولی تا آخر عمر از شغل خود که دامداری بود دست برنداشت و در عین حال، هیچ بیماری را جواب نداد و هیچگاه چشم به مادیات ندوخت و برای کار خود، نرخ تعیین نکرد.

همه مردم نشانی درمانگاه او را می‌دانستند و به محض اینکه کسی دچار آسیب می‌شد یگراست به دامداری او در ابتدای راه «برآفتاب» می‌رفت و بسیار اتفاق می‌افتاد که بیمارانش را در همان فضای ساده و صمیمی معالجه و همزمان به کارهای دامداری‌اش نیز رسیدگی می‌کرد و گاهگاهی نیز بنا به ضرورت به محل سکونت مصدومین می‌رفت و مشغول معالجه می‌شد.

در سالهای اخیر که امکانات رادیولوژی نسبت به قبل زیادتز شده بود، از مصدومین می‌خواست که عکس رادیولوژی بگیرند و با توجه به عکسها به درمان آنها می‌پرداخت و دستورات داروئی هم می‌داد. بعضی از کسانی که برای شکسته‌بندی به بیمارستانها مراجعه کرده بودند و پس از روزها بهبود نیافته بودند به او مراجعه می‌کردند و آن مرحوم دوباره مشغول معالجه آنها می‌شد تا مصدوم به بهبودی کامل می‌رسید. در اصل، محال بود که او فردی را معالجه کند و اشتباهی در معالجه او صورت گرفته باشد، یعنی هیچکس به یاد ندارد که عمل شکسته‌بندی او با بهبودی کامل و سریع همراه نباشد در حالیکه چنین اشتباهاتی در بعضی از بیمارستانها اتفاق افتاده و مصدومین ناراضی بوده‌اند. اگر مصدومین دچار شکستگی‌های وخیم بودند مثل شکستگی ستون فقرات، او فقط دستور روش انتقال او به بیمارستان را می‌داد و خودش هیچ اقدامی در این موارد نمی‌کرد. البته در سالیان قبل اینگونه شکسته‌بندی‌ها را نیز با موفقیت انجام می‌داد.

او نه فقط در هنگام معالجه، بلکه در مواقع عادی نیز فقط بنا به ضرورت بسیار کم حرف می‌زد و با تمام وجود روی موضع شکسته شده و شخص مصدوم متمرکز می‌شد و کارش را انجام می‌داد. به عبارت دیگر او زیاد حرف نمی‌زد ولی به حرفهای دیگران و مصدومین زیاد گوش می‌داد و همیشه غرق در تفکر بود. صدای او نیز همیشه آنقدر آرام و کوتاه بود که گاهی اطرافیان مصدوم متوجه دستورات او نمی‌شدند و او به جای تکرار حرف با اشاره به آنها می‌فهماند که چکار کنند.

مردم شهر ما خاطرات آن پیرمرد ریز نقش و آرام و صبور و حاذق و متفکر که همیشه بر دوچرخه‌های قدیمی سوار می‌شد و در راه «برآفتاب» به دامداری می‌رفت و بر می‌گشت را هیچگاه از یاد نخواهند برد چون او به گردن تمام همشهریان ما حقی دارد که فقط خداوند متعال می‌تواند حق او را بر گردن مردم حلال کند و به او پاداش دهد. تمام مردم زرکان و حومه، در طول زندگی او و پس از مرگش احترامی شایسته و عظیم برای او قائل بودند، اما علاقه زیاد حقیر به او دلیل دیگری نیز داشت و هر وقت که به محضرش می‌رسیدم این علاقه و علت آن را به زبان می‌آوردم و او با لبخندی ملیح و شیرین که در حلقه‌های دود سیگار پنهان می‌شد پاسخم را می‌داد. کسانی که شماره تلفن ما را نداشتند و از ۱۱۸ می‌گرفتند معمولاً دچار اشتباه می‌شدند. بعضی‌ها به من زنگ می‌زدند و تقاضای شکسته‌بندی می‌کردند که در پاسخ آنها می‌گفتم: درست است که اسم من هم حسین صادقی است ولی شکسته‌بند زرکان یک حسین صادقی دیگر است. او هم می‌گفت: برای ما هم همین اشکال پیش می‌آمد چون بعضی‌ها هم برای کار کتاب و روزنامه دنبال تو می‌گردند و به ما زنگ می‌زنند...! به هر حال، هرچه بود، افتخار همانی با آن مرد بزرگ برایم مایه لذت و مباهات بود و بارها با بهانه و بی بهانه به محضرش می‌رفتم و حرفهایش را یادداشت می‌کردم.

مرحوم حسین ملاحباس که آخرین فرزند یک خانواده هشت نفری بود (چهار برادر و دو خواهر و والدین) در شهر زرکان فارس متولد شد. پدرش، به شغل تجارت و چارواداری اشتغال داشت و بخاطر تقوی و درستکاری و امانتداری و تقید به مسائل شرعی به «ملا» مشهور شده بود و همه او را بنام «ملاحباس» می‌شناختند.

حسین در سه سالگی پدر و مادرش را از دست داد و تا شش سالگی نزد مادربزرگش (مادر مادرش) بزرگ شد. سپس تحت سرپرستی برادر بزرگش مرحوم محمدصادق قرار گرفت تا به دوران نوجوانی و جوانی رسید و کار دامداری و کشاورزی را از همان زمان شروع کرد ولی هیچگاه فرصت تحصیل و درس خواندن نیافت. دوره سربازی او همزمان با حکومت مرحوم دکتر مصدق بود که طی لایحه‌ای تمام سربازان در ازای پرداخت یکصد تومان معاف شدند و حسین جزو همین گروه بود.

پس از معافیت، شغل دامپروری را بعنوان شغل اصلی خویش برگزید و در کنار آن کارهای کشاورزی را نیز انجام می‌داد. اگرچه او در رشته شکسته‌بندی سنتی دارای شهرت و مهارتی کامل بود ولی در رشته دامداری و کشاورزی نیز صاحب نظر بود و بسیاری از دامداران و کشاورزان در کارهایشان با او مشورت می‌کردند و از نظرات صائب او بهره می‌بردند. مرحوم حسین صادقی کار شکسته‌بندی را از جوانی شروع کرد و مقدمات این کار را نزد برادرش مرحوم حاج ابوالقاسم فرا گرفت و در مدت زمان کمی چنان مهارت یافت که برادرش نیز تمام مراجعین را به او ارجاع می‌داد. البته مرحوم حاج ابوالقاسم نیز بصورت رسمی و فراگیر کار شکسته‌بندی نمی‌کرد ولی در حد نیاز گاهگاهی به مداوای مصدومین می‌پرداخت.

مرحوم حسین ملاحظه سواد نداشت ولی اطلاعات او درباره استخوانهای بدن انسان و حیوانات چنان زیاد بود که گاهی اوقات، متخصصین این رشته نیز با او مشورت می کردند و برای نظرات او ارزش و احترامی شایسته قائل بودند.

مرحوم حسین صادقی، نه فقط شکستگی ها دست و پا را درمان می کرد بلکه شکستگی های سخت مثل دنده ها و کمر و گردن و لگن را نیز با جرأت و توکل و اعتماد به نفس معالجه می کرد و همیشه به خوبی و آسانی از عهده این عملهای سخت بر می آمد ولی در سالهای آخر، شکستگی های سخت را نمی پذیرفت. او در بسیاری از موارد حیوانات آسیب دیده را نیز با همان صبر و متانت و دلسوزی، درمان می کرد و حتی ترمیم درختان شکسته را نیز جزو مسئولیت الهی خود می دانست.

او علیرغم این همه مهارت و دلسوزی و دانائی هیچوقت برای خود تبلیغ نمی کرد و از خود تعریف نمی نمود. اگرچه آن مرحوم کار شکسته بندی را از جوانی شروع کرد ولی در سی سالگی در این رشته به تبحر کامل رسید و بیش از ۴۰ سال چند هزار مصدوم را معالجه کرد و آنها را از نقص عضو یا مرگ حتمی نجات داد. او تا دو سال قبل از وفاتش به این خدمت اشتغال داشت و در دو سال آخر عمرش بخاطر ضعف بدنی دیگر نتوانست کار خود ادامه دهد.

آن بزرگمرد بی ادعا که آخرین حلقه شکسته بندی سنتی در منطقه زرقان به حساب می آید و یک عمر عاشقانه و صبورانه به خدمت به هموعانش مشغول بود در یازدهم اسفند ماه ۱۳۸۶ در سن ۷۶ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و در قبرستان محل حیدر زرقان با کوله باری از دعای خیر مردم به دیار باقی شتافت و روح پاک و صبور او در جنت المأوی زیر سایه الطاف مولایش حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به آرامش ابدی رسید.

حاصل زندگی آن مرحوم، سه پسر و چهار دختر می باشد که خاطرات بسیاری از شکسته بندی های او دارند و بعضی از مطالب این نوشتار از فرزند ایشان آقای حسن صادقی گرفته شد که از ایشان سپاسگزاریم و از خداوند متعال برای مرحوم پدرشان، علو درجات را مسئلت می نمایم.

گزارش و مصاحبه با شکسته بند سنتی (مرحوم) استاد حسین صادقی

عصر یکی از روزهای گرم تابستان طبق قرار قبلی به طرف دامداری همشهری گرانقدرم استاد حسین صادقی می روم و خوشحالم از اینکه بعد از چند بار تقاضا، اجازه مصاحبه به من داده است. اگرچه بارها به محضر او رسیده ام و گفتگوهای فراوانی در موارد مختلف داشته ایم ولی این بار با قصد مصاحبه می روم و او از برنامه و هدف من آگاه است. وقتی که اولین بار برنامه مصاحبه را مطرح کردم، با لبخند گفت: «برای چی؟ من که حرفی برای گفتن ندارم» بعد از اصرار راضی شد و گفت: هر وقت خواستی بیا. و چیزی که مرا بیشتر از همیشه شیفته او کرد همین تواضع و سادگی و بی ادعائی بود. چگونه ممکن است مردی با آنهمه تجربه موفق در زمینه شکسته بندی سنتی حرفی برای گفتن نداشته باشد؟

بالاخره به دامداری می رسم، در می زنم، در را باز می کند و با خوشروئی و مهربانی مرا می پذیرد و اصرار می کند که موتور (قراضه ام) را هم به داخل ببرم. همه چیز آماده است، انگور زرین زرقان و چای و آب خنک و از همه مهمتر لبخند و تواضع و مهربانی استاد. خداوند را بر این توفیق شکر می گویم و سؤالهایم را

شروع می‌کنم ولی او دنبال جایی مناسب برای نشستن می‌گردد. می‌گویم: نیازی به نشستن نیست، هر طور که شما راحت‌ترید من هم راحتم. ولی او کارهایش را تعطیل می‌کند و آداب مهمان نوازی به جا می‌آورد. در سایه اتاق روی یک فرش کهنه می‌نشینیم و پس از سلام و احوالپرسی مجدد مطالب و حرفه‌ایمان گل می‌اندازد. استاد با لهجه کاملاً زرقانی صحبت می‌کند. او اولین استکان چای را می‌ریزد و من اولین سؤال را مطرح می‌کنم:

استاد چگونه به شکسته‌بندی علاقمند شدید و از کجا شروع کردید؟

با نام خدا شروع می‌کند و می‌گوید: از دوره جوانی که برادرم حاج ابوالقاسم گاهگاهی شکسته‌بندی می‌کرد به این کار علاقمند شدم و فکر کردم که از این طریق می‌توانم خدمتی به مردم بکنم. اول فقط «در رفتگی» را مداوا می‌کردم ولی بعدها با توجه به نیازهایی که پیش می‌آمد دیدم مجبورم که کار شکسته‌بندی هم انجام دهم و با توکل به خدا این کار را شروع کردم ولی شغل اصلی من همین دامداری است که می‌بینی.

اگر ممکن است درباره دررفتگی و شکستگی بیشتر توضیح دهید؟

دررفتگی مربوط به وقتی است که استخوانها از سر جایشان در رفته‌اند و شکسته نشده‌اند که معمولاً مربوط به قفل و بست‌های بدن است مثل انگشت‌ها و آرنج‌ها. یک چیز دیگر هم هست که به آن «مو بردن» می‌گوئیم. یعنی وقتی که یکی از استخوان‌ها صدمه دیده ولی شکسته نشده که این هم درمان مخصوص به خود دارد اما درمان شکستن استخوانها کار سختی است، بعضی وقتها یک استخوان ممکن است چند تکه شده باشد که واقعاً بستن آنها کار آسانی نیست و با توجه به اینکه ما از داروی بیهوشی استفاده نمی‌کنیم بیمار خیلی درد می‌کشد ولی چاره‌ای نیست. دو تا آسیب دیگر هم هست که البته مشکل نیستند ولی فردی که دچار آنها شده باشد ممکن است مدتی کوتاه درد زیادی داشته باشد.

می‌شود آن دو آسیب را هم نام ببرید؟

بله، یکی «رگ رو رگ شدن» یکی هم لخشیدن» که در این دو هیچ صدمه‌ای به استخوان نمی‌رسد. آیا شکستگی‌های سخت مثل قفسه سینه و دنده‌ها و ستون مهره‌های پشت هم انجام می‌دهید؟ اگرچه این کار بسیار سختی است و ممکن است شکسته شدن استخوان به جگر یا سفیده یا روده‌ها آسیب رسانده باشد ولی اگر خونریزی داخلی نداشته باشد این کار را انجام می‌دهم که تاکنون بحمدالله با موفقیت همراه بوده است ولی قبل از عمل شکسته‌بندی از آنها می‌خواهم عکس بگیرند.

با توجه به اینکه تشخیص شکستگی‌ها از طریق رادیولوژی نیاز به تخصص دارد، آیا

پزشکان مربوطه از شما ایراد نمی‌گیرند؟

تا حالا کسی ایراد نگرفته، هرکس هم پیش من می‌آید می‌گویم به دکتر بروید ولی بعضی‌ها اصرار می‌کنند که من خودم اینکار را انجام دهم، من هم قبول می‌کنم. البته اگرچه بیسواد ولی در حد خودم هم از عکسها سر در می‌برم و قبلاً که عسکبرداری هم نبود می‌توانستم بفهمم که کدام استخوان و تا چه حد دچار آسیب شده و درمان آن چگونه است.

در مورد پلاتین گذاری چه؟

خوب معلوم است که من نه اتاق جراحی دارم و نه می‌توانم اینکار را انجام دهم ولی نمونه‌هایی هم بوده که نیاز به پلاتین داشته‌اند ولی بخاطر قند خون، با اصرار خودشان من طوری آنها را مداوا کرده‌ام که بخاطر قند خون نیاز به پلاتین نداشته‌اند و کاملاً خوب شده‌اند.

می‌بخشید، آیا تا حالا کار شکسته‌بندی ناموفق هم داشته‌اید؟

این را مردم باید جواب دهند. ولی نه، الحمدالله تا حالا که پیش نیامده، امیدوارم بعد از این هم پیش نیاد.

(کم‌کم دامداریهای دیگر برای دید و بازدید یا مشورت و یا طبق رسم هر روزه، در دامداری استاد صادقی جمع می‌شوند و هر کدام خاطره‌ای به فراخور حال تعریف می‌کنند و همگی استاد را می‌ستایند و او با تواضع کامل سر به زیر می‌افکند و در فرصتی که پیش آمده، سیگاری دیگر روشن می‌کند و متفکرانه به آن پُک می‌زند، حرفهای همسایگان نیز جالب و شنیدنی است و امید است روزی بتوانم خاطرات آنها را در مورد شکسته‌بندی‌های استاد ثبت و ضبط کنم ولی فعلاً هنوز چند سؤال مهم دیگر دارم که باید آنها را نیز بپرسم).

شما چگونه به نوع و تعداد استخوانهای بدن انسان علم پیدا کردید؟

فقط با تجربه، البته عکسهایی هم در بعضی از کتابها دیده‌ام ولی بیشتر از تجربه خود استفاده کرده‌ام. من بخاطر شغل دامداری بعضی وقتها مجبور بودم قصابی هم بکنم. مخصوصاً در جوانی. استخوانهای بدن حیوانات تقریباً مثل استخوانهای بدن انسان است. البته تفاوت‌هایی هم دارد. من هر بار که خودم مشغول قصابی بودم و یا قصابی کردن گوسفند توسط دیگران را می‌دیدم خیلی دقت می‌کردم و بعضی وقتها ساعتها به استخوانها خیره می‌شدم و نوع بست و بند و اندازه و وزن آنها را بررسی می‌کردم و از هیچ استخوانی به راحتی نمی‌گذشتم. در اصل هر تکه استخوان برای من مثل یک کلاس درس بود. من اینها را در ذهن خود به هم پیوند می‌زدم و هر وقت که مصدومی را می‌دیدم، اول به همان استخوان در بدن خود دست می‌کشیدم تا جای دقیق آن و وضعیتش را پیدا کنم. بعدها دیگر نیاز به اینکارها هم نداشتم و به محض اینکه فرد مصدومی می‌آمد می‌فهمیدم که کدام استخوان او شکسته و چقدر دچار آسیب شده است. البته، اسکلت انسانهای مرده هم دیده‌ام و آنها را بارها به دقت بررسی کرده‌ام.

یکبار از شما شنیدم که شکسته‌بندی را به ترمیم کوزه شکسته‌ای که در یک کیسه سر بسته قرار دارد تشبیه کردید اگر ممکن است دوباره توضیح دهید؟

بله، دقیقاً همینطور است اما تفاوت‌هایی هم دارد. کیسه و کوزه جان ندارند و درد را حس نمی‌کنند. کسی که استخوانش شکسته است درد می‌کشد و هر بار که دست آدم به قسمت شکسته می‌خورد فریادش بلند می‌شود. اگر کوزه شکسته را صد بار هم به اشتباه در کیسه روی هم بچینند مهم نیست ولی شکسته‌بند باید با یک بار دست کشیدن تمام نقاط شکسته را تشخیص دهد و آنها را ببندد مخصوصاً اگر چند جای استخوان شکسته باشد خیلی سخت‌تر است و فرد مصدوم درد بیشتری حس می‌کند و ما نباید او را دچار دردهای بیشتر کنیم. البته حالا عکسبرداری خیلی به ما کمک می‌کند ولی در قدیم که این امکانات تا این اندازه نبود باید با یک بار دست کشیدن فرد را معالجه می‌کردیم. البته امتحان کوزه و کیسه، امتحان خوبی است ولی به شرط اینکه کوزه، صد تکه نشده باشد بلکه حداکثر دو سه تکه شده باشد. (سپس با لبخندی ادامه می‌دهد) شما هم می‌توانید امتحان کنید!

لطفاً درباره داروهای گیاهی هم که در شکسته‌بندی استفاده می‌کنید توضیح دهید؟

ما از داروهای قدیمی استفاده می‌کنیم مثل چوغ آزاد و زردچوبه که اینها را به اندازه معین با تخم‌مرغ مخلوط می‌کنیم و روی استخوان شکسته یا «در رفته» می‌بندیم، بعضی وقتها هم با تخته و چوب و گیاه مَهک (ساقه و برگ شیرین بیان) استخوان‌ها را می‌بندیم تا بیشتر دچار آسیب نشود و در زمان معین به مداوای آن می‌پردازیم ولی کلاً داروی خاص نداریم. این چیزها هم اثری در کاهش درد و خوب شدن استخوان ندارد بلکه مثل کار باندپیچی و گچ‌گیری است که در بیمارستانها انجام می‌دهند.

چه اقدامات دیگری در هنگام شکسته‌بندی انجام می‌دهید؟

معمولاً کسی که دچار شکستگی استخوان می‌شود ممکن است دچار تب و لرز و تشنج و خونریزی هم بشود. بعضی وقتها که مدتی از زخم گذشته باشد ممکن است «چرک» هم کرده باشد، ممکن است به رگها و عصبهایش هم آسیب رسیده باشد و اگر این شکستگی در قفسه سینه و کف و لگن و ستون مهره‌های پشت باشد خیلی باید احتیاط کرد. در قدیم برای هر کدام از این مشکلات، برنامه‌ای مشخص داشتیم ولی در هر حال نمی‌توانستیم بیمار را بیهوش کنیم. معمولاً از داروهای گیاهی استفاده می‌کردیم بعضی وقتها محل عفونت را با جوهر پنی‌سیلین خشک می‌کردیم و البته باید هر مشکلی در زمان معین و با داروئی خاص مداوا می‌شد که نیاز به دقت و حوصله خاصی داشت ولی در هر حال ما سعی می‌کردیم که بیمار کمتر درد بکشد و زودتر خوب شود. البته در تمام این کارها خدا کمک می‌کرد. مردم هم به ائمه متوسل می‌شدند و آنها شفا می‌دادند.

آیا درد کشیدن بیمار باعث درد کشیدن شما هم می‌شود؟

بله، بدون شک من هم خیلی ناراحت می‌شوم، حتی ممکن بود بعضی‌ها در هنگام درد پرخاش هم بکنند و حرفهای درشت بزنند، من هم از حرفهای آنها ناراحت نمی‌شدم ولی از دردشان درد می‌کشیدم، بعد از خوب شدن هم به سراغم می‌آمدند و معذرت‌خواهی می‌کردند و یا در همان لحظه، اطرافیان آنها معذرت می‌خواستند و من می‌گفتم اگر شما می‌دانستید که او چه دردی می‌کشد به او حق می‌دادید. بله، خاطرات زیادی از این دردها و حرفها دارم ولی خوشحالم که آنها حالا خوب شده‌اند و به راحتی زندگی می‌کنند.

(خورشید دارد آرام آرام سر بر دامن «کوه دنگله» می‌گذارد و صدای بعضی از گوسفندها و گاوها، مرغ و خروس‌ها هم در آمده است. شاید آنها هم منتظر دستهای نوازشگر و مهربان استادند ولی من فکر می‌کنم آنها هم دارند درباره خاطرات شکسته‌بندی استاد با من صحبت می‌کنند و من حس می‌کنم که زبان آنها را می‌فهمم و پیامشان را می‌شنوم. نگاهی به برگه سؤالاتم می‌اندام، و دوباره آنها را پیش خود مرور می‌کنم اگرچه فضای مصاحبه کمی تغییر کرده و سؤال در سؤال پیش می‌آید ولی هنوز سؤالات زیر برایم بی‌پاسخ مانده‌اند:

مری و الگوی استاد در شکسته بندی؟ ارتباط استاد با شکسته‌بندهای دیگر در زرقان و حومه؟ مهمترین خاطرات استاد در شکسته‌بندی؟ پیشنهاد تأسیس مطب و درمانگاه شکسته‌بندی سنتی؟ تربیت شاگرد؟ پیام استاد؟ و....

ولی وقت کوتاهتر از آن است که بتوانم تمام اینها را مطرح کنم و جواب بگیرم استاد بخاطر کارهای روزانه خسته است ولی با متانت، حضور ما را تحمل می‌کند و خم به ابرو نمی‌آورد ولی من حال او را درک می‌کنم. با شرمندگی و عذرخواهی از او می‌خواهم که فقط به یک سؤال دیگر من جواب دهد. سؤالی که شاید مهمترین موضوع ناگفته مرا پوشش دهد:

استاد، چرا شاگرد نمی‌پذیرید؟ یکاش علم و تجربه شما به دیگران هم منتقل می‌شد.

استاد دوباره پُک محکمی به سیگار می‌زند و می‌خندد. من فکر می‌کنم با سخت‌ترین سؤال مواجه شده است ولی تواضع او فکر مرا باطل می‌کند و می‌گوید: من کی‌ام که شاگرد داشته باشم؟ اشک در چشم‌هایم جمع می‌شود و سرم را به زیر می‌اندام، استاد که شرمندگی مرا احساس کرده برای دلجوئی از من به سؤالم پاسخ می‌دهد. پاسخی بسیار جدی و مهم.

می‌گوید: چند علت دارد، اول اینکه علم پزشکی خیلی پیشرفت کرده و شاید دیگر نیاز به شکسته‌بندی سنتی نباشد. دوم اینکه شکسته‌بندی سنتی خیلی جرأت و توکل می‌خواهد، استخوانهای مردم بازیچه نیست که هر کسی مشغول بستن آنها بشود، اگر شکسته‌بند اشتباه کند، طرف یک عمر فلج یا ناقص‌العضو می‌شود و یا حتی می‌میرد. کار بیمارستانی هم نیست که اگر اشتباه شد دوباره طرف را جراحی کنند و پلاتین به جای استخوان‌هایش بگذارند. همه مردم ظاهر یکدیگر را می‌بینند ولی یک شکسته‌بند، در نگاه اول باید استخوانهای افراد را ببیند و این علمی نیست که بشود آموزش داد. در سی چهل سال گذشته چند

نفر هم آمدند و سؤالاتی کردند ولی من متوجه شدم که آنها هوش و ذکاوت کافی برای اینکار ندارند و ممکن است ضربه به مردم بزنند. همه شکستگی‌ها هم مثل شکستن دست و قلم یا نیستند. کسی که اسم شکسته‌بند روی خود می‌گذارد اگر ناوارد باشد ممکن است ناشیانه به مداوای شخصی که گردن یا کمر او شکسته بپردازد و او را قطع نخاع کند. روی این حساب من نمی‌توانستم مسئولیت پذیرش شاگرد را بعهده بگیرم.

و دوم اینکه: اگر شاگرد حاذق پیدا کرده بودم حتماً تجربه‌هایم را در اختیارش می‌گذاشتم ولی حالا الحمدالله تمام حاذق‌ها رفته‌اند دانشگاه و از طریق دیگر به مردم خدمت می‌کنند. و سوم اینکه: اگر این تجربه را به کسانی که دنبال پول بودند می‌دادم می‌رفتند دکان باز می‌کردند و کار شکسته‌بندی سنتی تبدیل به بازار بعضی‌ها می‌شد، در حالیکه شغل من شکسته‌بندی نیست و حتی به تمام کسانی که پیشم می‌آیند اول پیشنهاد می‌کنم که بروند دکتر و بیمارستان و اگر اصرار کردند می‌پذیرم، بدون اینکه نرخ تعیین کنم. بعضی‌ها هم برایم شیرینی و کله‌قند و دسته گل و پول می‌آوردند که من واقعاً راضی به زحمت آنها نیستم. چون شغل من دامداری است و به لطف خدا تا حالا هم درمانده نشده‌ام و شکرگزار خدا هستم. والسلام

مرحوم کلنشفلی، شکسته بند افسانه ای

یکی از ماهرترین شکسته‌بندان زرقانی که در قرن گذشته در شهرهای اطراف زرقان نیز شهرتی افسانه‌ای در شکسته‌بندی داشته مرحوم کلنشفلی kalneshfali یعنی کربلائی نجفعلی جد نجفی‌های زرقان بوده و در کوچه ترکها سکونت داشته است. در قبرستان سید نسیمی زرقان سنگی به یادبود ایشان وجود دارد که روی آن نوشته شده:

مرحوم کربلائی نجفعلی شکسته بند زرقانی، ربیع‌الاول ۱۳۳۴ قمری، مدفون به ارض کربلا

یکی از جلوه‌های زبانها ساخت مخفف هائی است که گاهی کشف ریشه اصلی آنها کار ساده ای نیست، به عنوان مثال همین اسم کلنشفلی، که اگر کسی اصل آن را نداند به سادگی نمی‌تواند به اصل آن که عبارت «کربلائی نجفعلی» است پی ببرد چون علاوه بر پذیرش کسره زیر حرف ن، حرف بعدی نیز که ج است به ش تبدیل شده است. به امید اینکه نوادگان آن مرحوم و محققین آینده نسبت به جمع خاطرات زندگی و شکسته‌بندی او اقدام بایسته و شایسته کنند که داستان او و شکسته‌بندان و طبیبان و حکیمان دیگر زرقان بدون شک در حد یک سریال تاریخی و علمی و فرهنگی جاذبه و زیبایی و نکات آموزنده و روبخش دارد. خدایش بیامرزد

معدل، اقیانوس عشق و اراده

لطفعلیخان معدل السلطنه فرزند حاج میرزا آقا خان اسعدالملک و ضیاءالشمس زینت السلطنه (دختر محمد خان معدل الملک)، متولد ۱۲۷۷ شمسی در شیراز و متوفای اسفند ۱۳۳۶ تهران در ۶۰ سالگی، شهردار شیراز، نماینده مجلس، سیاستمدار، معاون نخست وزیر، ادیب و فعال اجتماعی، آرامگاه: نجف اشرف.



امروزه، بجز برخی از کهنسالان و خانواده معدلی‌ها و کسانی که با موقوفه‌ی معدل سر و کار دارند شاید کسی به درستی «معدل السلطنه» را نشناسد و یا حتی نام او را نشنیده باشد و یا فقط این نکته را بداند که خیابانی در شیراز بنام معدل است؛ همین و بس. در عین حال، او در هیچ شهری به اندازه‌ی شهر ما (زرقان) شناخته شده نیست، اول به خاطر اقوام بسیاری که در زرقان دارد و دوم بخاطر اینکه بسیاری از کشاورزان زرقانی که مستأجر موقوفات او در دشت آهوچر هستند. صرفنظر از این موارد، معدل، بخاطر شخصیت برجسته و جذابش، جزو مفاخر ملی این مرز و بوم بشمار می‌آید و بسیاری از منش‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مدیریتی او می‌تواند برای خادمین مردم در هر عصر و نسلی الگو باشد. ضمناً گرامی‌داشت یاد و خاطره‌ی او تکلیفی است که هر انسان حق‌شناس آن را بر خود لازم می‌داند. در این مقاله سعی شده گوشه‌ها و پرتوهایی از زندگانی آن بزرگمرد عرصه عشق و ادب و هنر و سیاست به تصویر کشیده شود به چند دلیل: اول: ارتباط او با زرقان و خانواده‌ی معدلی‌ها.

دوم: بخاطر اینکه او فعالیت‌هایش را از انجمن شهر و شهرداری شیراز شروع کرد و این نوشتار نیز به نوعی وابسته به شورا و شهرداری است.

و سوم: به خاطر خدمات شایسته‌ای که به استان فارس و ایران کرد و تجلیل از نام و یاد او که عمر خود را وقف خدمت به محرومین نمود و بر گردن تمام فارسیان حق به سزائی دارد. و این مقاله‌ی مختصر با تمام اهداف بالا نگاشته شده است.

معدل در یک نگاه:

در سال ۱۲۷۷ شمسی در خانواده‌ای ثروتمند، پس از سه فرزند مرده، کودکی قدم به دنیا نهاد که با توجه به نذر و نیازهای خانواده و عنایات و لطف مولا علی(ع) نام او را (همنام جدش) لطفعلی گذاشتند تا در سایه توجهات آن مولا، بیرق عدالت خواهی و خدمتگزاری به محرومین را برافرازد و طعم «عدالت» را به مردم بچشاند.

او در میان چنین ناز و نوازشی سالهای اول زندگی خود را در شیراز به پایان می‌برد. پدر و مادر او به شیراز علاقه فراوان داشته‌اند ولی برای رشد و تعالی فرزندان‌شان به تهران مهاجرت می‌کنند. لطفعلی‌خان دوره ابتدائی را در مدرسه «سیروس» تمام می‌کند و برای فرا گرفتن زبان فرانسه به آموزشگاه «الیانس و سن لوئی» می‌رود و هم در خانه از معلم‌های خصوصی عربی و فارسی و فرانسه و خط نویسی بهره می‌برد و پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه

برای ادامه تحصیل به اروپا می‌رود ولی بخاطر وقوع جنگ‌های جهانی نمی‌تواند تحصیلات عالی را تکمیل کند و برای خدمتگزاری به مردم به کشور و شیراز برمی‌گردد.

در جوانی برای عضویت در انجمن شهر (شورای شهر) از طرف مردم انتخاب می‌شود و پس از آن به مدت دو سال به عنوان شهردار شیراز اداره امور شهرداری را در استان با کفایت خود می‌گیرد.

سپس در پنج دوره مجلس شورای ملی بعنوان وکیل مردم چهارم و شیراز به مجلس می‌رود و سالها در سنگر مجلس به خدمت می‌پردازد و نهایتاً پس از عمری تلاش صادقانه و مبارزه عاشقانه در سن ۶۰ سالگی روز پنجشنبه ۸ اسفند ۱۳۳۶ در تهران دچار سکنه قلبی (مرگی مشکوک) می‌شود و پیکرش طبق وصیت خودش در جوار بارگاه مولا علی(ع) در وادی السلام نجف اشرف کنار مزار مادرش دفن می‌گردد.

معدل در طول زندگی خود ازدواج نکرد و ثروت و املاک خود را وقف نمود.

معدل در انجمن شهر و شهرداری

شهرداری شیراز در سال ۱۲۹۰ شمسی در زمان استانداری مهدیقلی هدایت تأسیس شد و حبیب الله خان حاج قوام به عنوان اولین شهردار شیراز مأمور تشکیل شهرداری گردید. شانزده سال پس از تشکیل شهرداری شیراز؛ معدل السلطنه به عنوان ششمین شهردار، سکان هدایت شهر شیراز را در دست گرفت و دو سال (از مرداد سال ۱۳۰۶ تا خرداد ۱۳۰۸) شهردار شیراز بود. (دومین شهردار پس از تاجگذاری رضا شاه در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵).

معدل در این دوران کوتاه خدمات ماندگاری از خود بجا گذاشت. یکی از یادگارهای با ارزش زمان او احداث خیابان عریضی است که امروزه به نام خیابان زند مشهور است. در آن زمان بسیاری از مردم و مسئولین با احداث چنین خیابان عریضی در مرکز شهر مخالف بودند و می‌گفتند: خیابانی که روزانه بیشتر از چند ماشین و گالسه که در آن عبور نمی‌کند نیازی به این عرض زیاد ندارد و معدل می‌گفت: من پنجاه سال آینده را می‌بینم و این خیابان را برای آن زمان می‌کشم. احداث چنین خیابان عریضی در آن زمان، نه فقط در شهرهای دیگر بلکه در تهران هم مرسوم نبوده و نتیجه‌ی آن هم همین نابسامانیهای ترافیکی امروزه در تهران و شهرهای دیگر است.

لطفعلیخان در دوره خدمت خود در شهرداری شیراز با جرأت و جسارتی عجیب دست به یک سلسله عملیات شهرسازی می‌زند که آوازه کارهایش تا پایتخت می‌رسد و علیرغم وجود بدگویان و بداندیشان، خدماتش مورد تأیید رضا شاه قرار می‌گیرد و شاید لقب «معدل السلطنه» در همان زمان به او اعطا شده باشد. امروزه، شاید بسیاری از مردم ندانند که دریافت چنان لقبی چه اعتبار و اهمیتی داشته و چه تفاوتی با لقبهائی با پسوندهائی مثل «... دوله‌ها و... الملک‌ها» داشته است.

اگرچه دیگر روزگار این حرفها گذشته است ولی پسوند «السلطنه» لقبی بود که تمام رجال و درباریان آن زمان فقط در خواب و رؤیا می‌دیدند تا چه رسد لقبی با پیشوند «معدل» و پسوند «السلطنه» که به معنی اجرا کننده عدالت در سلطنت است آن هم در سن بیست و دو سه سالگی، نه در سن شصت هفتاد سالگی.

اگرچه لطفعلی خان از طرف شاه، لقب معدل السلطنه را دریافت کرد ولی این لقب او را نفریفت و باعث نشد که دست از حقوقی و عدالت‌جویی بردارد. به قسمتی از نامه‌ی زیر که معدل در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۲۰ در روزنامه عصر آزادی منتشر کرده است توجه کنید: «ملاحظه فرموده‌اید که شماره‌ی اتومبیل‌ها با یکی از حروف تهجی توأم است. این حرف برای تشخیص شهرهاست. مثلاً ط یعنی تهران، ر یعنی رشت، پس قاعدتاً «ش» هم یعنی شیراز... خواهید گفت «ش» چه شده است؟ حال ملاحظه بی‌ملاحظگی را بفرمایید «ش» را داده‌اند به «شاهی». «شاهی

یعنی علی‌آباد سابق، یعنی محلی که چهار پنج سال است ساخته شده و می‌خواهد شهر بشود. یعنی نقطه‌ای که در آن چند دکان ساخته شده و اگر ایستگاه راه‌آهن و کارخانه پارچه‌بافی و ادارات دولتی را از آنجا بردارند هیچ باقی نمی‌ماند. . . شیراز شاهد کهن سال تاریخ مدنیت ایران، شیراز کانون علم و ادب. . . دارای یکصد و سی هزار تن جمعیت، در ردیف شاهی هم نیست!»

« . . . شاه سابق رفت، املاک مازندران را هم به دولت ایران واگذار کرد، دولت یا خودش نگاه می‌دارد یا به مردم می‌دهد، بالاخره آنچه به پول ما فارسی‌ها در مازندران ساخته شده باقی می‌ماند. . . این آبادی‌ها و ساختمان‌ها از خرابی خانه‌ی ماست، از ویرانی لانه‌ی ماست، اگر چوب سقف ما را نمی‌کشیدند و نمی‌بردند. . . ». «ما هم سهم داریم. فرزندان ما می‌خواهند ببینند راه‌آهن، برگ چه درختی است! پل معلق چه نوع حیوانی است! کارخانه چیت‌سازی و امثال آن چه نوع پرنده‌ای است؟! . . . » «ما غارت شده هستیم، هستی ما را برده‌اند، باید به ما پس بدهند علاج دیگر ندارد. جائی که «ش» شیراز را ببرند وای به باقی هستی ما!!!!»

پنج دوره نمایندگی مجلس

معدل در دوره‌های یازده، دوازده، سیزده، چهارده و شانزدهم از طرف مردم شیراز نماینده مجلس شورای ملی بوده است، یعنی قریب به شانزده سال وکالت مردم شیراز در مجلس را به عهده داشته است و این تعداد دوره‌ی وکالت در طول تاریخ مجلس شورا در ایران جزو نوادر است. (دوره یازدهم از ۲۰/شهریور/۱۳۱۶ شروع شد و دوره چهاردهم در ۲۵/تیر/۱۳۲۶ به پایان رسید. دوره شانزدهم نیز در ۲۰/بهمن/۱۳۲۸ شروع و در ۷/اردیبهشت/۱۳۳۱ خاتمه یافت. در آن زمان دوره‌ی نمایندگی مجلس دو سال بود).

معدل در دوران نمایندگی خود با تمام توان برای ارتقاء سطح معیشتی و رفاهی فارس، از جان مایه گذاشت و در اکثر دوره‌ها، حرف اول و آخر را می‌زد و درباره تمام امور کشوری و استانی نظریه می‌داد. تمام نطق‌های معدل در آرشیو مذاکرات مجلس محفوظ است و امید است روزی تمام نطق‌های آن مرحوم به زور طبع آراسته گردد. معدل، خود را تنها نماینده مردم شیراز نمی‌دانست و در هر نطق آتشین و کوبنده خود از ملت ایران دفاع می‌کرد و خود را نماینده تمام مردم ایران می‌دانست بعنوان نمونه به خطابه زیر که در جلسه ۹۷ دوره شانزدهم روز سه‌شنبه ۵ دی ماه ۱۳۲۹ ایراد شده توجه کنید:

«احساس می‌کنم که فداکاری‌های صدر مشروطیت در گرفتن حکومت ملی و سنگر آزادی، با این شیوه که ما در پیش گرفته‌ایم همچنان ضعیف گشته و از بین برود. . . آنچه بخواهیم به غفلت بگذرانیم و تصور کنیم که دیگران نمی‌فهمند اشتباه است، من امروز با صدای بلند این مسئله را به سمع موکلین خود یعنی «ملت ایران» می‌رسانم که باید بیدار باشند و نگذارند سنگری را که با خون‌های ملت ایران به دست آمده از دست برود. »

معدل، فریاد جاودانه‌ی فارس

معدل در مقاله مفصلی در روزنامه عصر آزادی ۶ مهر ۱۳۲۰ تحت عنوان «فارس چه می‌گوید و چه می‌خواهد» نوشت: «فارس می‌گوید: به من ظلم شده، حقوق حقه من غصب شده. . . فارس می‌گوید: من شانه زیر بار مالیات راه آهن دادم و از آن بهره و نصیبی عایدم نشد. . . فارس می‌گوید: من شاهراه صادرات و واردات کشور ایران بلکه ترانزیت به خارج بودم شریان حیات مرا قطع و راه را برگردانیدند. . . فارس می‌گوید: شعر و ادبیات از شئون من بود. . . آنقدر زبان گویندگان را چیدید و قلم نویسندگان را شکستید که فرزندان من گفتار فارسی را فراموش کردند. فارس

می‌خواهد در برنامه دولت جایی برایش باز کنند. فارس می‌خواهد دولت بداند که یک پنجم درآمد خزانه را فارس می‌دهد و از سنگینی بار کشور یک پنجم آن بدوش فارسی است... فارس می‌خواهد دولت و اولیای دولت بفهمند که اهالی فارس به گدائی خو نگرفته و به دنیا آقائی کرده‌اند... فارس عدالت می‌خواهد، دادخواه می‌جوید؟... بسیار خوب، حالا چه به ما می‌دهید؟ به اقساط چه می‌پردازید؟».

در مقاله دیگری ضمن انتقاد شدید از پایتخت‌نشینان می‌نویسد: «ای آنها که در تهران نشسته و از فارس بی‌خبرید شیراز خیابان «شاهرضا» ندارد، شیراز عمارت پنج و شش طبقه ندارد، شیراز به قدر کافی مریضخانه و مدرسه ندارد و... آخر، حکومت برای چیست؟ اگر دولت مثل یک پدر خانواده نتواند بین فرزندان خود به عدالت رفتار کند و یکی را بر دیگری ترجیح دهد قابل دوام و پرستش است؟ فارسی باید حق خود را بخواهد - حق را نمی‌دهند - حق را باید گرفت. تهران خواب آلود - تهران مشغول به خود - تهران خودخواه و خودپسند را از خواب بیدار کنید بگوئید فارس است که آمده و می‌گوید: حقم را می‌خواهم...».

پیشنهاداتی به نخست وزیر و شاه

در نامه‌ی مفصلی که در روزنامه اطلاعات ۵ شنبه ۸ اسفند ۱۳۳۶ چاپ شده به نخست‌وزیر ایران می‌نویسد: «...جناب آقای نخست‌وزیر، ما فارسی‌ها آقا بوده‌ایم و به آقائی زندگی کرده‌ایم و بر ما سخت است که از بد حوادث بنالیم و شکوه از روزگار مخالف نمائیم. ما دست طلب پیش کسی دراز نکرده و به درپوزگی عادت نکرده‌ایم و اکنون هم توقع نداریم از تهران پولی آورده بین ما تقسیم کنند بلکه می‌خواهیم سنگهائی که پیش پای زندگی ماست بردارند تا بتوانیم به راه خود ادامه دهیم... فارس بطور کلی، پیش از همه، سه چیز حاجت دارد: امنیت، راه، سوخت».

مرحوم معدل در ادامه این نامه، نیازهای فارس را یکایک بر می‌شمارد و راهکارهای عملی در تمام زمینه‌ها ارائه می‌دهد و سپس پیشنهاداتی به نخست‌وزیر می‌دهد که فقط «معدل» قدرت بیانش را داشته و این فکر فقط مخصوص خود او بوده است: او می‌نویسد: «اگر به عرض پیشگاه مبارک ملوکانه عرضه شود و تصویب فرمایند که تمام چیزها و کارها در تهران تمرکز نیابد و قسمتهائی به ایالات و ولایات منتقل شود بجاست. استدعا کنیم امر فرمایند جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس در مخزن بانک ملی شیراز قرار گیرد و موزه آثار باستانی جنوب ایران در شیراز باشد. مرکز نیروی هوائی و مدارس آن هم به شیراز منتقل شود و نفت جنوب هم مرکز خود را در شیراز قرار دهد...».

سپس در خاتمه نامه، بسیار ظریف و رندانه پیشنهاد می‌کند که «شاه» سالی یکی دو ماه را در شیراز زندگی کند... (انتقال تدریجی پایتخت به شیراز)

این نامه همزمان با مرگ معدل در روزنامه اطلاعات منتشر شده است. انتشار این مطلب سر و صدای زیادی در کشور ایجاد کرد و فقدان آن نایغه شجاع شیرازی را بیشتر پدیدار نمود و داغی سخت بر دل مردم گذاشت.

یکی از فعالان سیاسی آن روزگار «حسام‌الدین امامی» درباره پیشنهادات مرحوم معدل می‌نویسد: «...اگر تمام مسئولین استان، تمام رجال کوچک و بزرگ فارس پس از مدتی مطالعه می‌خواستند حوائج این دیار را بصورت

دلپسندی تدوین کنند، مجموع کشش و کوشش آنها هرگز نمی‌توانست جای پیشنهادات معدل را بگیرد. معدل در حقیقت «معدل» تمام مواهبی بود که طبیعت و اجتماع فارس بدان می‌بالد. . . چنین به نظر می‌رسد که نیمی از اعتبار و افتخار شیراز با مرگ معدل از میان رفته است. دیگر کسی نیست که آنچنان عاشقانه از شیراز دفاع کند و شاعرانه زیبایی‌های این سرزمین را به چشم دیگران بکشاند. . . هرگز مردی با چنان وسعت نظر و عمق اندیشه نصیب هیچ استانی نشده بود، هیچکدام از رجال کهنه و نو فارس در تصمیمات خویش بی‌نیاز از مشورت با وی نبودند بطوریکه می‌توان ادعا کرد اگر قدمی از جانب یکی از آنها به نفع فارس برداشته شده باشد راهنمای اصلی «معدل» بوده است. . . هر چند که خاک نجف اشرف، قبله‌گاه شیعیانست اما اینهم غیبی برای مردم این دیار است که چرا تربت شیراز نتوانست بهترین فرزند خود را در آغوش بگیرد...».

معنویت معدل

مرحوم معدل، نه فقط در سیاست و مسائل اجتماعی بلکه در امور دینی و هنری و ادبی نیز زبانی گویا و قلمی توانا داشت و مثل بسیاری از رجال عصر قاجار و پهلوی که بوئی از معنویت و لطافت ذوقی نبرده بودند نبود. او که در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده بود و در دامان مادری مؤمنه رشد کرده بود و با عشق به قرآن و اهل بیت بزرگ شده بود و شدیداً به حافظ و سعدی عشق می‌ورزید تمام این مایه‌های معنوی را در راستای خدمت به محرومین بکار گرفت و با قدرت روحی عظیمی که داشت در تاریکترین سالهای تاریخ ایران که مصادف با روی کار آمدن پهلوی و جنگهای جهانی اول و دوم بود توانست تمام علم و هنر و ذوق و عشق خود را وقف مردم کند و مانند ستاره‌ای درخشان در تاریخ معاصر ایران بدرخشد.

نوشته‌های ادبی و عاطفی و مذهبی او به قدری لطیف و زیباست که اگر خواننده نویسنده آن را شناسد نمی‌داند که صاحب آن، بزرگمردی است که در عرصه سیاست و اجتماع با رجال طراز اول آن دوران برابری می‌کند و پنجه در پنجه درباریان می‌افکند و فریاد عدالت سر می‌دهد. او در مقاله‌ای تحت عنوان «لیله‌القدر» می‌نویسد:

«آفتاب سعادت بر بام ملتی می‌تابد که پای بند معنویات باشد، اقوام و ملتی زنده و مستقل می‌ماند که معتقد به اصل و اساس باشند، هر بنائی شالوده نداشته باشد دوام نمی‌آورد، ما عقب مانده از قافله کار و زندگی و صنعت و هنر هستیم، نه وامانده از کاروان تمدن، چه اگر فنای در مادیات را تمدن بدانیم باید فاتحه معنویات را بخوانیم. از روز اول پایه اجتماع و تشکیل حکومت ما بر اساس خدانشناسی و مذهب گذاشته شده و امروز هم اکثریت قریب به اتفاق ملت ما پای‌بند به دین و مؤمن و معتقد به کیش و آئین می‌باشد. امید است که خدای تعالی اقلیت غافل ما را از شر تلقین بیگانه محفوظ بدارد. »

شبهای شیراز

یکی از یادگارهای او، تشکیل مجلسی هفتگی در تهران بود که اکثر نویسندگان و شاعران آن دوره (نه فقط شیرازی‌ها) پروانه‌وار گرد وجود او می‌گشتند و در سایه حمایت‌های مادی و معنوی او چراغ هنر و ادبیات را روشن نگاه می‌داشتند.

این مجلس که در تاریخ ادبیات معاصر به «شبهای شیراز» مشهور است در اصل، پوششی بوده برای هماهنگ کردن اندیشمندان و متفکران فارس برای احقاق حق مردم استان و رساندن این استان به جایگاه شایسته خود.

بعد از مرگ او نیز کتابی به همین نام درباره او منتشر شد که حاوی برخی از نامه‌های معدل و مقالات و اشعار متعددی از فرهیختگان آن زمان در رثای مرحوم معدل است و قسمتی از مطالب این مقاله از همان کتاب است.

راه‌آهن جنوب

راه‌آهن فارس که اخیراً به بهره‌داری رسیده و حتماً بسیاری از نمایندگان مجلس و مسئولین استان فارس انجام این پروژه عظیم ملی را در کارنامه خودشان ثبت کرده‌اند یکی از موارد پیگیری‌های مرحوم معدل بود و اینک تلاش‌های مرحوم معدل که در شصت هفتاد سال پیش بارها بر لزوم احداث خط آهن جنوب تأکید داشت به کلی فراموش شده است.

نظر او درباره راه‌آهن جنوب به مراتب فراتر از اتصال دو استان به یکدیگر بود. نظر او این بود که با باز شدن کانال سوئز رفت و آمدهای بین شرق و غرب که تا قبل از آن از طریق کشور ایران انجام می‌گرفت قطع شده و ایران یکی از بزرگترین راه‌های درآمد خود را از دست داده است ولی اگر راه‌آهن جنوب کشیده شود دوباره کشور ایران به رونق اقتصادی خود بر می‌گردد و لذا در مقاله‌ای که در ۱۳۳۰ آبان ۱۳۳۰ در روزنامه عصر آزادی منتشر شد تأکید می‌کند که اگر شبکه راه‌آهن ایران به آب‌های جنوب ختم نشود، ایران به هدف خود نرسیده است و بر همین اساس «راه‌آهن حقیقی ایران را راه‌آهن فارس می‌داند».

این بلند همتی و وسعت نظر و آینده‌نگری در زمانی که اکثر مسئولین و نمایندگان فقط به کارهای محلی اکتفا می‌کردند همان کیمیای نجات‌بخش جامعه ایران است که در آن روزگاران (و حتی در این زمانه) به ندرت یافت می‌شد و می‌شود. روحش شاد و یادش گرامی.

قسمتی از سوکنامه‌های یاران معدل :

... خاک فارس هم کورش و داریوش می‌آفریند و هم سعدی و حافظ می‌پروراند، یکی در جهاننداری و دیگری در مهرآموزی بی‌مانند. معدل ظاهراً از این هر دو استعداد و مخالف بهره داشت اما اگر چشمی می‌توانست به پشت این پرده ظاهر برسد، می‌دید که او را شاعری به سیاست کشیده و او سیاست را بصورت شعر در آورده ...

معدل اگر به سیاست پرداخت، برای این بود که بتواند نیکی و دستگیری کند. آنقدر خوشگذران بود که می‌دانست بزرگترین لذت این جهان نیکوکاری است؛ آنقدر جاه‌طلب بود که می‌دانست آدم نیکوکار بی‌مدد بخت و یاری دیگران، هر روز در مقام انسانیت، پله‌ای بالاتر می‌رود و بالاتر می‌شود؛ آنقدر باهوش بود که می‌دانست دوست گرفتن و نگاه داشتن، شاهد کمال عقل و اخلاق و قدرت روحی است. ...

معدل ایران عزیز را می‌پرستید، چون دارای مناعت و غرور بود و می‌دانست که آدم بی‌وطن جز بردگی و پستی چاره‌ای ندارد.

محمد حجازی (مطبع‌الدوله) - بهمن ۱۳۳۷

روزنامه بهار ایران درباره مرگ ناهنگام معدل می‌نویسد: بامداد روز پنجشنبه گذشته، باد اجل چراغی را در تهران خاموش ساخت که کانون روشن شیرازیان را در تیرگی و ظلمتی محض فرو برد ...

معدل را سجایای اخلاقی عجیبی بود که زبان از بیانش و قلم از وصفش در می‌ماند. . . معدل با شایستگی و شخصیتی که داشت چندین دوره از فارس نماینده مجلس شد و تا مقام معاونت نخست‌وزیری کشور پیش رفت. . . درگذشت معدل همانطور که برای فامیل یک ضایعه عظیم است برای فارس نیز ضایعه اسفناک بشمار می‌آید و همه شیراز خود را در این مصیبت شریک می‌داند.

دشمن معدل خود معدل بود. هوش سرشار معدل، فهم و ذوق معدل، بیان شیرین و جذاب معدل، سرعت انتقال معدل، روح سرکش و زیر بار نرو معدل، جرأت و جسارت و صراحت معدل یک سلسله از این دسته صفات و معنویات و اخلاق و روحیه معدل که دست قدرت آفریننده در ساختمان او به ودیعه نهاده بود اینها دشمنان معدل بودند. چرا می‌فهمد؟ چرا زیر بار نمی‌رود؟ چرا بلند پروازی می‌کند؟ چرا به کار همه می‌رسد؟ آری، دشمن طاووس آمد پَر او.

نویسنده و شاعر بزرگ کشورمان مرحوم دکتر مهدی حمیدی که سالها با مرحوم معدل رفاقت و رفت و آمد داشته درباره او می‌نویسد:

بعضی از عناصر در طبیعت یافت می‌شود که در عین آنکه نرم و شکل‌پذیرند همچنان عظیم و نیرومندند. . . معدل با چنین خاصیتی در اجتماع ظهور کرد و هر لحظه به قدرت این خاصیت افزود و به اتکاء همین قدرت تقریباً همه عمر اجتماعی خود را در کارهای بزرگ که از ریاست شهرداری شروع شد و به وکالت پی‌درپی مجلس منتهی گردید به پایان رساند. . .

در خانه‌اش به روی کسی بسته نمی‌شد، کسی را که به او روی می‌آورد با تمام قدرت حمایت می‌کرد اگرچه با او سابقه خصومت داشته باشد.

گناه و لغزش دیگران را به رخ آنها نمی‌کشید و همیشه به جای هر مقصری خود را تقصیرکار قلم می‌داد. برای نگه داشتن دوست هیچ کس از او زبردست‌تر و آماده‌تر نبود و در به دست آوردن دل دشمن هیچ کس به قدر او هنرمندی نداشت و به همین جهت تشییع جنازه وی با شکوهی به عمل آمد که در مملکت بی‌سابقه بود و من با چشم خود بسیاری از دشمنان و بدگویان سابق او را دیدم که لب به دعا گشوده و بر جنازه او چون کودکی بر جنازه پدر خود اشک می‌ریختند. . . مرگ معدل مرگ رحم و مروت و مرگ صنعت و هنر بود. اگر در وفات چنین مردی هنر سیاه بیوشد و به عزا بنشیند شگفت نیست. . .

ارتباط معدل با زرقان

مرحوم معدل با عموزادگان خود در زرقان (یعنی مرحوم ملاعبدالجواد و فرزندش مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم معدلی) ارتباطی بسیار نزدیک و عاطفی داشته که هر از مدتی با دیدار از این بزرگان صلح‌رحم به جا می‌آورده است. مرحوم معدل السلطنه معمولاً به اقوام و آشنایان خود در زرقان سر می‌زده و بخاطر اینکه اولاد نداشته ملک آهوچر را وقف نیازمندان می‌کند، در این صلح‌رحم، معمولاً همیشه به دیدار آخوند ملاعبدالجواد نیز می‌رفته و از محضر او کسب فیض می‌کرده است، البته مرحوم آخوند هم برای او احترامی خاص قائل بوده است. خاطره زیر درباره یکی از این دید و بازدیدهاست.

یکبار مرحوم معدل می‌خواست به دیدن مرحوم آخوند برود به آخوند ملاعبدالجواد خبر می‌دهند که معدل السلطنه دارد به دیدار او می‌آید و بهتر است از همسایه‌ها فرش و زیراندازی مناسب قرض کنند تا مهمان او روی آنها بنشیند مرحوم آخوند می‌گوید: اصلاً نیازی به این چیزها نیست و نباید برای اینکار ظاهرسازی کنند. وقتی که معدل به دیدار او می‌آید، بخاطر احترامی که ملاعبدالجواد برای معدل قائل بوده، عبای خود را چهارتا می‌کند و روی فرش کهنه خود می‌اندازد و معدل را روی آن فرش الهی می‌نشانند.

مرحوم معدل نیز که این لطف بزرگ را می‌بیند از مرحوم آخوند اجازه می‌خواهد که برای او خانه‌ای مناسب با فرشهای خوب تهیه کند ولی مرحوم آخوند ملاعبدالجواد اجازه نمی‌دهد و او را سفارش به کمک به نیازمندان می‌نماید. بدون شک، منش و شخصیت و انفاص قدسی آن عالم فرزانه و پارسا در روحیه مرحوم معدل تأثیری عمیق داشته و بسیاری از باقیات صالحات او در اثر همنشینی و ارادت به مرحوم ملاعبدالجواد بوده است.

قبلاً خیابان اصلی زرگان (یعنی از فلکه بسیج فعلی تا بانک ملی) به نام او بود و تابلویی به نام «خیابان معدل» روی دیواری که اینک دیوار شرقی بانک ملی است قرار داشت. قسمت عمده املاک او نیز در «آهوچر زرگان» است که در حیات خودش تبدیل به موقوفه شد و اینک در اجاره‌ی بسیاری از همشهریان ماست.

لازم به ذکر است که آب انبار زرگان و بقعه سید نسیمی به دستور مادر مرحوم معدل ساخته شد که کهنسالان این شهر آن را به یاد می‌آورند و سینه به سینه نقل کرده‌اند.

فامیل خانواده معدل‌ها نیز بخاطر انتساب به او در سالی که از طرف دولت مردم را شناسنامه دار می‌کردند انتخاب شده است.

مرحوم معدل نوع کشاورزی و باغداری زرگانی‌ها را بسیار می‌پسندید و در بعضی از موارد با کشاورزان زرگانی مشورت می‌کرد و از نظرات آنها برای بهبود وضع کشاورزی بهره می‌جست. یکبار تعدادی از کشاورزان زرگانی را (که نگارنده آنها را به نام می‌شناسد) به تهران برده بود تا راههای صحیح کشت چغندر قند را به گروه‌های مختلف آموزش دهند و مزرعه نمونه‌ای را نیز با کمک آنها برای اثبات ادعای توانائی فارسی‌ها در شهر ری ایجاد کرده بود و بهترین و مرغوب‌ترین محصول چغندر قند را تحویل مسئولین دولتی داده بود.

و حرف آخر...

مردی که روزگاری خبرسازترین چهره استان فارس بود و در سطح کشور نیز جزو رجال درجه اول حکومت و مدیریت به حساب می‌آمد و با تلاش خود تا پست نخست‌وزیری هم پیش رفت و حتی بعضی‌ها چهره‌ی شاه آینده مملکت را در وجود او می‌دیدند چرا باید اینگونه غریب و نامأنوس باشد و حتی کسانی که با موقوفه او هم سر و کار دارند ممکن است به درستی شخصیت والای او را نشانسانند و ندانند که واقعاً چه خدمات ارزنده‌ای به وطن و استان فارس داشته است. و البته رسم روزگار جز این نیست، بدون شک یکی از وظایف موقوفه بزرگ معدل و بنیاد فارس شناسی معرفی و شناساندن او در قالب منشورات و همایش‌های سالانه است. والسلام - زرگان - مرداد ۱۳۸۷

سنت‌های غلط

بزرگترین و مهمترین مشکل فکری شهرها که روح جامعه را تشکیل می‌دهد و فقط منحصر به شهر ما نیست مرده‌پرستی است. احترام به مردگان لازم است و کلمه مرده‌پرستی نیز به معنای پرستش مردگان نیست؛ منظور این است که تا زنده‌اند کاری به هم ندارند ولی به محض اینکه یکی از آنها از دنیا رفت، شدیداً قوم و خویش می‌شوند و چند روز بعد دوباره یکدیگر را فراموش می‌کنند تا مرگی دیگر.

این مسئله فقط مربوط به جوامع سنتی نیست، جوامع به اصطلاح مدرن نیز حالتی بدتر دارند تا جائی که همسایه‌ها، یکدیگر را نمی‌شناسند و کاری به هم ندارند حتی اگر اقوام بسیار نزدیک هم باشند. مجلس ختم و پرسه مردگان باید وسیله‌ای باشد برای تنبه و بیداری و تألیف قلوب و فراموش کردن کدورت‌ها و ایجاد همدلی و اتحاد و اهمیت دادن به زندگان ولی وقتی که این مراسم بدون نتیجه به پایان می‌رسد و دوباره همه چیز فراموش می‌شود باید نام آن را مرده‌پرستی گذاشت و از این روش پرهیز کرد و روش واقعی را اجرا نمود.

یکی دیگر از سنت‌های غلطی که در تمام جوامع و در شهر ما نیز وجود دارد، مشکل پدیده «چشم و هم چشمی» است که نه فقط در عرصه زندگی، بلکه در عرصه «مرگ و میرها» نیز حضوری پررنگ دارد. بعنوان مثال: اخیراً مد شده که تصویر اموات را روی سنگهای گران قیمت حک می‌کنند و این مسئله کم‌کم دارد تبدیل به سنت می‌شود تا جائی که اگر کسی اینکار را نکند می‌گویند «مرده خود را سبک کرده است». واقعاً چه لزومی دارد که خانواده داغ‌دیده دچار اینهمه هزینه‌های اضافی شود و تازه به هدف مطلوب خود هم نرسند. چه اشکالی دارد که از همان سنت‌های قدیمی و کم خرج استفاده شود و دوباره سنت‌ها احیا گردند. جامعه ما ناخواسته تن به سنتی داده که سنت نیست بلکه بعنوان یک «مد» به جریان افتاده که نتیجه همان پدیده «چشم و هم چشمی» است.

ایجاد قبح اجتماعی نسبت به ناهنجاریهای مدنی

ایدهی «شهر ما خانه‌ی ما» تقریباً در جامعه، جا افتاده و همه می‌دانند که شهر متعلق به آنهاست و با عوارض آنها ساخته می‌شود اما ایجاد احساس تعلق و حس مسئولیت‌پذیری و رفع حس بی‌تفاوتی نسبت به ناهنجاری‌ها، هنوز کاملاً در روح و قلب مردم و بویژه دانش‌آموزان نهادینه نشده و گاهگاهی مشاهده می‌شود که خلاف آن عمل می‌کنند هرچند می‌دانند که شهر آنها، خانه‌ی مشترک تمام آنهاست.

در چند دهه قبل به وضوح پدیده‌ی شکستن چراغهای کوچه و خیابان را می‌دیدیم ولی امروزه، دیگر این پدیده به چشم نمی‌خورد و شاید به ندرت مشاهده شود که کودکی چراغهای خیابان و معابر را بکشند.

در این رابطه، همه می‌دانند و قلباً درک کرده‌اند که چراغها و روشنائی و نور متعلق به همه‌ی آنهاست و دیگر لازم نیست اداره برق، کنار هر تیر برق یک نگهبان بگذارد چون همه مردم و بچه‌ها تبدیل به نگهبان روشنائی شهر خود شده‌اند و حس بی‌تفاوتی در آنها از بین رفته و جای خود را به مسئولیت‌پذیری و واکنش سریع در برابر تعرض به روشنائی‌ها داده است. همین حس باید در تمام امور دیگر نیز بوجود بیاید. مثلاً همه‌ی مردم و دانش‌آموزان می‌دانند که گلهای شهر و زیبایی آنها متعلق به خودشان و دیگران است ولی بعضاً مشاهده می‌شود که علیرغم این دانستن، به راحتی وارد حوزه‌های گلکاری می‌شوند و گل می‌چینند و کسی هم مانع آنها نمی‌شود. آنچه ما باید انجام دهیم، ایجاد حس قبح گل چینی و شکستن شاخه‌ی درختان است. در کنار این حس، یک حس دیگر نیز باید تقویت شود و آن حس مراقبت و تذکر دادن و بی‌تفاوت نبودن است. هر فرد باید احساس کند که این گل متعلق به شخص اوست و با تمام وجود باید از آن مواظبت کند و جلو چیده شدن آن را بگیرد. اما هنوز این حس به خوبی ایجاد نشده هرچند حس قبح گل چینی وجود دارد و همه می‌دانند که کار بدی است.

نمونه‌های دیگر: آبریزی در معابر، چسباندن آگهی‌های تخلیه چاه روی درب منازل، دیوار نویسی‌های تبلیغاتی، سد معبر توسط بعضی از مغازه‌داران، رها کردن مصالح ساختمانی در خیابانها و معابر، موتورسواری‌های افسار گسیخته، و ... و ..

دیروز تاریخ امروز است و امروز تاریخ فردا

اگر قرار باشد درباره زرقان کهن مطلب بنویسیم و فقط حرفمان این باشد که زرقان را شهری باستانی جلوه دهیم به هیچ جا نمی‌رسیم چون واقعاً هیچ مدرک مستندی از آن روزگاران در دست نداریم. اگر بخواهیم تاریخ زرقان را در لابلای متون تاریخی و سفرنامه‌ها و تذکره‌ها جستجو کنیم از دوره صفویه نمی‌توانیم آن طرفتر برویم و حجم مطالب، بیشتر از سی - چهل صفحه نخواهد شد. اگر بخواهیم درباره زرقان صد سال گذشته نیز مدارکی به دست آوریم بیشتر از چند مدرک نصیبمان نمی‌شود و حتی اگر قرار باشد درباره زرقان قبل از انقلاب نیز صحبت کنیم باز دچار همین کمبود خواهیم شد در حالیکه اکثر ما آن زمان را درک کرده‌ایم و خاطرات بسیاری از آن داریم. پس هدف ما، نگارش تاریخ زرقان نیست، همانگونه که ما امروزه بسیاری از خاطرات و مدارک خود را به دست فراموشی می‌سپاریم گذشتگان نیز حتی در حد یک صفحه، خاطرات و سرگذشت و رسوم خود را قلمی نکردند و یا تا کنون از دل خاک استخراج نشده است. لذا همانطور که اطلاعات ما درباره گذشته بسیار کم و محدود است، ممکن است اطلاعات آیندگان

درباره ما نیز بیشتر از این نباشد. اما از آنجا که دیروز تاریخ امروز است و امروز تاریخ فردا ما موظفیم حداقل خاطرات و مسائل و آداب و رسوم امروز را برای خود و آیندگان بنویسیم.

ما باید هرچه درباره زرقان می‌دانیم بنویسیم تا تبدیل به تاریخی برای آیندگان شود. در این راستا به روش دائره‌المعارف‌ها عمل نخواهیم کرد و بیشتر روش تحقیق و تدوین را دنبال خواهیم نمود.

بسیاری از مردم کشورها حتی تا سه چهار نسل قبل از خود را نمی‌شناسند و مشکل کمبود مدارک تاریخی صرفاً شامل شهر ما نیست، اکثر گذشتگان نسبت به تاریخ نگاری بی‌تفاوت بودند و این کار برایشان اهمیت چندانی نداشته است، به هر حال قرار نیست گذشتگان را محاکمه کنیم ولی می‌توانیم نسل حاضر را در محکمه تاریخ آیندگان تماشا کنیم و حکم صادره را پیش‌بینی نمائیم.

اصلاً بیابید گذشته و آینده را فعلاً و فرضاً فراموش کنیم و به «حال» پردازیم. امروزه هر فرد به موضوعی علاقمند است و آن را دنبال می‌کند، عده‌ای هم مثل ما به نگارش آداب و رسوم و فرهنگ شهر خود علاقمندند و در هر حال و هر وضعیتی این کار را دنبال می‌کنند (چه از طریق خواندن و چه نوشتن) و از این کار لذت می‌برند و یکی از اهداف مرکز پژوهش‌های زرقان‌شناسی هماهنگ کردن تمام این حرکتهاست.

خرده اطلاعات امروز، سر نخ کشف‌های آینده

مناطق اطراف تخت جمشید و منطقه‌ی که ما، در آن ساکنیم یک منطقه باستانی است حتی اگر نام آن در هیچ جا ذکر نشده باشد ولی این نکته نیز قابل توجه است که هنوز کنکاش‌های باستان‌شناسی در شهر ما و در مورد شهر ما صورت نگرفته است و بعید نیست که بر اساس حدسیات و فرضیات نویسندگان و پژوهشگران ما، در آینده در گوشه‌ای از این شهر مخروبه‌های شهری باستانی، یا عمارتی، یا فرضیه و گنجینه‌ای سر از خاک بیرون آورد و نام واقعی زرقان در عهد باستان مشخص شود همانگونه که معبد چغازنبیل در چندین دهه گذشته توسط باستان‌شناسان خارجی کشف شد و شهر شوش اعتبار باستانی خود را بازیافت. لذا اگرچه تمام نوشته‌های ما بر اساس حدسیات است ولی ممکن است همین فرضیه‌ها در آینده بعنوان سرنخی جهت تحقیقات باستان‌شناسی مورد استفاده قرار گیرند و نتایجی را برداشته باشند. هدف ما نیز گردآوری و ثبت و ضبط تمام این فرضیات است تا در آینده هیچ نکته‌ای برای محققان مخفی نمانده باشد و بدیهی است که اطلاعات آیندگان بیشتر از اطلاعات ما خواهد بود همانگونه که اطلاعات ما نسبت به گذشتگان بیشتر است؛ البته اگر در گذشته، اطلاعات مربوط به این دیار ثبت و ضبط شده بود ما اکنون اطلاعات وسیع‌تر و بهتری داشتیم و اگر ما امروز همین «خرده اطلاعات» را جمع‌آوری نکنیم نسل‌های بعدی نیز مثل ما دچار کمبود منابع می‌شوند و به فرضیه‌پردازی روی می‌آورند.

ممکن است سؤال شود که این تحقیقات و فرضیات به چه دردی می‌خورند و چه مشکلی را از مردم حل می‌کنند؟

اگرچه پاسخ این سؤال کاملاً مشخص است ولی پاسخگویی به کسانی که هیچ علاقه‌ای به این موضوع ندارند نیز کاملاً بی‌هوده و بی‌نتیجه است و برای کسانی که شیفته این موضوعات هستند نیازی به هیچ پاسخ و توضیحی نیست.

«طبق حدیثی دوست داشتن وطن، از ایمان است» و دوست داشتن وطن بدون شناخت وطن، بی‌معناست، تمام تحقیقات ما نیز بر پایه شناخت زادگاهمان است، و وطن، مجموعه‌ای از همین زادگاههاست. بنابراین هر کدام از ما نسبت به وطن و زادگاه مسئولیم و باید «حق آب و خاک» را ادا کنیم و نمونه‌ای از ادای وظیفه، ثبت و ضبط همین نظریه‌هائی است که اگر ثبت نشوند برای ابد به فراموشی سپرده می‌شوند و مثل هزاران حقیقت تاریخی دیگر، در «زمان» مدفون می‌شوند.

اما اگر این تحقیقات و مطالعات به نتیجه برسد از لحاظ اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی نیز برای شهر و شهروندان مفید است و می‌تواند راهگشای بسیاری از مشکلات در آینده باشد.

نکته دیگر اینکه: ممکن است بر اساس همین نوشته‌ها و فرضیات عده‌ای از جوانان شهر ما در آینده به رشته‌های تاریخ و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی (و گرایش‌های مختلف آن) روی آورند و با عشق و علاقه به این خاک، تحقیقات خود را شروع کنند و به نتایجی (کوچک یا بزرگ) برسند.

زرکان جزیره باستانی سنت‌ها

سنت‌ها رنگامیه زندگی هستند و هویت انسانها را تشکیل می‌دهند. تمام انسانها با سنت‌هایشان زندگی می‌کنند و سنت‌ها ریشه در عمق تاریخ و فرهنگ و تمدن آنها دارند. اگر از کسی سنتش را بگیرند تبدیل به فردی بی‌ریشه و بی‌هویت خواهد شد اما سنت‌ها تماماً خوب یا بد مطلق نیستند، سنت‌های جوامع بشری تا زمانی که در راستای آموزه‌های ادیان الهی حرکت می‌کنند خدائی‌اند و همینکه از مسیر حق خارج شوند شیطانی می‌شوند.

در شهر ما نیز مثل هر جامعه دیگری از هر دو نوع سنت وجود دارد بحث خوب یا بد بودن سنت‌های شهر ما در حوصله این مقاله نیست هدف از این مقاله، چیز دیگری است: بررسی سنت‌های غالب و مغلوب هیچ جامعه‌ای بدون سنت نیست حتی اگر آن جامعه، امروز تشکیل شده باشد فرض کنید طبق یک دستور جهانی از مردم هر شهر و روستا یک نفر نخبه را انتخاب کنند و به یک شهر جدیدالتأسیس ببرند و یک جمعیت یکصد هزار نفری از نخبگان تمام جوامع بشری در یک جا جمع شوند و طبق قوانین مدنی

خاصی که برای آنها ریخته شده شروع به زندگی کنند این شهر فرضی اینک دارای یکصد هزار فرهنگ است که هیچیک بر دیگری غالب نیست و همه با یکدیگر مساوی هستند، فرض دیگر این است که تمام جمعیت این شهر دارای ادیان و مذاهب مختلف هستند و هیچ دین خاصی بر این شهر حاکم نیست و همه در انتخاب دین یا نپذیرفتن آن آزادند. تنها چیزی که در آنجا حاکمیت دارد یک قانون مدنی است که تمام شهروندان جدید آن را پذیرفته‌اند. علت انتخاب فرضی نخبگان نیز به این خاطر است که معمولاً نخبگان هر امتی، به آسانی، فرهنگ‌ها و سنت‌های دیگران را نمی‌پذیرند و علاوه بر این قدرت تحلیل و بررسی آنها دارند و به اصطلاح امروزی‌ها «جوزده» نمی‌شوند.

مردم این شهر فرضی، زندگی را شروع می‌کنند در حالیکه هنوز هیچ سنتی بر شهرشان حکمفرما نیست و در عین حال همگی به صورت انفرادی پیرو آداب و سنن شهر قبلی‌شان هستند. اما همین شهر در سی سال بعد، دارای سنت‌هایی می‌شود که گروه‌های زیادی پیرو آنها هستند و بسیاری از سنت‌های انفرادی نیز به فراموشی سپرده شده‌اند و از بین رفته‌اند در همین جامعه فرضی از یکصد هزار سنت شاید ده، بیست سنت بر تمام جامعه حاکم شوند و بقیه سنت‌ها در آنها حل گردند. حال، سؤال اینجاست که چه عاملی باعث می‌شود که در چنان جامعه‌ای سنت‌هایی به اوج اعتلا برسند و سنت‌هایی به کلی از میان بروند؟ در حالیکه همگی در روز نخست با هم برابر و مساوی بودند. پاسخ این است که دو عامل در این قضیه نقش اساسی دارند:

۱. فطری بودن بعضی از سنت‌ها

۲. قدرت روحی عاملان آن سنت‌ها

و شاید شرط دوم مهمتر باشد چون کسی که به سنت خود شدیداً پایبند است در برابر تمسخر دیگران کوتاه نمی‌آید و طبق سنت‌های خود عمل می‌کند و دیگران را جذب می‌نماید حتی اگر سنتش غلط و شیطانی باشد. طبیعتاً اگر سنت او طبق موازین فطرت باشد هم سریعتر رشد می‌کند و هم فراگیرتر می‌شود. اما پایبندی به سنت نیز ریشه در عامل دیگری دارد و آن عامل این است که همان سنت چقدر در شهر قبلی افراد ریشه‌دار و رایج بوده است.

روش تأثیرگذارتر این است که افرادی از نخبگان آن شهر فرهنگی و آداب و رسوم خود را بنویسند و یا بصورت فیلم و سریال درآورند و به دیگران ارائه دهند بعد از چند سال حتماً آن فرهنگ مکتوب طرفداران زیادی پیدا می‌کند و تبدیل به فرهنگ غالب بر شهر می‌شود. مطمئناً از بین آن صد هزار نفر فقط کسانی اقدام به مکتوب کردن فرهنگ خود می‌کنند که نسبت به آن ایمان کامل و محکم دارند، ابراز آن را باعث سرافکنندگی خود نمی‌دانند و بلکه با اعتماد به نفس کامل به فرهنگ و سنت‌های خود عمل و آن را تبلیغ و ترویج می‌کنند. به این ترتیب فرهنگ‌های غالب بر جامعه بشری شکل گرفته‌اند و می‌گیرند.

تولد و مرگ سنتهای مذهبی و ملی

سنت‌ها یک شبه بوجود نمی‌آیند و یک شبه از بین نمی‌روند، به عنوان مثال، خیمه‌های عاشورائی زرقان را در نظر بگیرید، شاید برای ما که یک عمر زیر این چادرها زندگی کرده‌ایم مهم نباشد که این سنت از کی و از کجا بوجود آمده است، مطمئناً بسیاری از ما اصلاً به این نکته فکر نمی‌کنیم چون هر سال آن را دیده‌ایم و فکر می‌کنیم که همیشه بوده‌اند و در تمام شهرها هم همینطور است ولی اگر کسی ایران و جهان را گشته باشد می‌فهمد که این رسم فقط مخصوص شهر ماست و چنین چادر با عظمتی در چند شهر دیگر بیشتر وجود ندارد. نکته بحث اینجاست که تصمیم به تهیه و برافراشتن این چادر یک شبه بوجود نیامده است. هیچکس حتی خود خادمین حسینی‌ها دقیقاً نمی‌دانند که این تصمیم در آغاز از کجا و توسط چه کسی شروع شده اما قدر مسلم این است که در طول سالیان دراز به این جایگاه رسیده و تبدیل به سنت شده است.

اینطور نبوده که یک نفر صبح از خواب بیدار شود و بگوید بیائید چادری درست کنیم با این وسعت و چوبهائی بیاوریم با این ارتفاع و طناب‌هائی پیدا کنیم با این طول و افرادی جمع کنیم با این عقیده و این قدرت و این برنامه.

بر فرض که آن چادر در روز اول از آسمان به زمین آمده باشد و مردم یکدفعه با آن مواجه باشند آنوقت نمی‌شود گفت که قوانین برافراشتن آن هم یک شبه به قلب همه الهام شده و صبح همه با یک یا علی و یا حسین آن را برافراشته‌اند.

این تجربه در سالهای متمادی تکمیل شده و به این درجه رسیده است. همین الان اگر خادمین حسینی‌ها، چادرها و طناب‌ها و چوبها را در اختیار دیگران بگذارند آنها نمی‌توانند با مهارت و سرعت و دقت قبلی، چادری چنین عظیم را در چند ساعت بر پا دارند.

گفتیم که فرهنگ‌ها و سنت‌ها یک شبه بوجود نمی‌آیند و یک شبه از بین نمی‌روند یک نمونه از این بحث مربوط به عزاداری‌های کنونی در جامعه است، قطعاً هیچیک از عزاداری‌ها کامل نیستند و اشکالاتی در هر نوع وجود دارد کسانی که عزاداری‌ها سی - چهل سال گذشته را دیده‌اند و با برنامه‌های امروزی مقایسه می‌کنند کاملاً متوجه می‌شوند که بعضی از روشهای سنتی کم‌کم از بین رفته و روش‌های جدیدی جای آن را گرفته‌اند در عزاداری‌های قدیم تحریفاتی وجود داشت که باید از بین می‌رفتند و رفتند ولی کارهای دیگری جای آنها را گرفت که کمتر از تحریفات قبلی نیستند در مواردی هم تحریف صورت نگرفته ولی روش تغییر کرده است.

یکی از این نمونه‌ها که شامل هر دو مورد (با تحریف و بی‌تحریف) می‌شود روش تعزیه‌خوانی است. کسانی که آهنگ‌ها و نواهای گذشته را به یاد می‌آورند قطعاً متوجه می‌شوند که سنت تعزیه‌خوانی تغییرات زیادی کرده و حداقل این است که دیگر آهنگ‌ها و نواهای جنوبی که در زرقان رایج بود خوانده نمی‌شود که این مسئله چند علت دارد و هدف این مقاله شکافتن آن علت‌ها نیست فقط ذکر این نکته ضروری است که شاید در ده سال آینده دیگر هیچ نشانی از سنت‌های تعزیه‌خوانی قدیم نداشته باشیم یعنی این سنت در طول زمان بصورت نامرئی چنان تغییر می‌کند که در آینده نمی‌شود گفت که ما در تعزیه‌خوانی صاحب سبک و سنت بودیم.

ایکاش دوستان عزیز ما که در موسیقی سر رشته دارند آهنگ‌های مختلف عزاداری‌ها و تعزیه‌ها را با الفبای موسیقی و روشهای خاص خود ثبت و ضبط می‌کردند تا نسل آینده (و نسل حاضر) بدانند که چه لحن‌ها و آواهایی در این شهر وجود داشته است. بدون شک این نواها قسمتی از میراث فرهنگی ما بوده‌اند که خودمان ناخواسته و ناآگاهانه آنها را بر باد داده‌ایم.

درست است که خداوند هر نوع عزاداری با هر زبان و روشی را می‌پذیرد و پاداش می‌دهد ولی مهم این است که مردم هر شهر و دیاری زبان و فرهنگ و سنت خاص خود را دارند. امروزه در تمام دنیا برای آن مولا عزاداری می‌شود ولی بدون شک عزاداری آنها برای دیگران قابل درک نیست. قبل از اسلام نیز سنت‌هایی در جامعه جاهلی وجود داشت که پیامبر گرامی اسلامی بعضی از سنت‌ها را حفظ کردند و به آن سنت‌ها رنگ و جهت و حرکت الهی دارند.

البته بحث ما فقط بر سر مسائل و سنت‌های مذهبی نیست بلکه حفظ کلیه سنت‌های مثبت و رایج در جامعه و ثبت و ضبط آنها مدنظر است.

آلایش و پالایش سنت‌ها

در تمام جوامع هم سنت‌های خوب وجود دارد هم سنت‌های بد، معیار خوب یا بد بودن سنت‌ها نیز باید عقل سلیم باشد. اینطور نیست که سنت‌های بد از اول بد بوده‌اند، ممکن است سنتی با نیت خیر شروع شده ولی کم‌کم آلوده به مسائلی شده که با اهداف اولیه آن مغایرت کامل یا (ناقص) پیدا کرده باشد. همچنین ممکن است سنت بدی در اثر اصلاح و پالایش تبدیل به یک سنت خوب شده باشد.

بعنوان مثال در جامعه قبل از انقلاب سنت‌هایی وجود داشت که مردم با ایثار خون خود باعث حذف آنها شوند و یا آنها را اصلاح کردند. در بعضی از فرهنگ‌های قدیم و جدید نیز کلمات و عبارات زشت و مستهجنی وجود داشته که فقط مورد استفاده جاهلان و لابلالی‌ها بوده که هیچ عقل سلیمی کاربرد آنها را روا نمی‌دانست و لذا پابندی به سنت‌ها به منزله اطاعت بی‌قید و شرط از فرهنگ‌های منحط نیست.

اگرچه از نظر علمای رشته «مردم‌شناسی» می‌بایست کلیه فرهنگ‌های غلط و صحیح ثبت و ضبط شوند و این نظر در حوزه کار خودشان نظریه بجائی است ولی اگر از زاویه دید انسان‌های آرمانگرا و مصلحین اجتماعی به این قضیه نگاه کنیم راهی جز پالایش فرهنگ‌های آلوده نداریم. حتی در دائره‌المعارف‌های بین‌المللی کلمات و عباراتی که تابو (Taboo) هستند با علامت خاصی مشخص شده‌اند و در توضیح آنها نیز نهایت احتیاط رعایت شده است. بدون شک قسمتی از فرهنگ‌ها و سنت‌های هر شهر و دیار فحش‌ها و کلمات رکیک هستند که فرهنگ‌نگاران و مردم‌شناسان منصف آنها را ثبت و ضبط نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند که آن کلمات به فراموشی سپرده شوند و اگر چنین کلماتی را ثبت و ضبط کنند در اختیار عموم قرار نمی‌دهند و فقط در جاهائی خاص در اختیار محققین و صاحب‌نظران می‌گذارند. حرف نهائی اینکه: ما نباید هر پدیده و حرف و عملی را بعنوان سنت بی‌قید و شرط بپذیریم و نباید همه سنت‌ها را یکباره نفی کنیم بلکه وظیفه ما پالایش آلاینش‌هاست.

اعتماد به نفس در اجرای سنت‌ها

ما در اقیانوس سنت‌ها زندگی می‌کنیم و چون در آن غرقیم خبر از آن نداریم دقیقاً مثل ماهی که در آب زندگی می‌کند. ماهی تا در آب است از آب خبر ندارد وقتی که از آب بیرون می‌افتد تازه معنی آب را می‌فهمد. آب یعنی تمام هستی ماهی (و به قول شاعر: آب یعنی ماهی) و سنت‌ها یعنی تمام هستی ما، البته هر سنتی زیبا و بارز نیست، سنت‌های غلط هم وجود دارد ولی اکثر سنت‌های ما زیبا و حیاتبخش و با ارزشند و کسی قدر آنها را می‌داند که برای مدتی از آنها دور افتاده باشد. سنت‌های ما اکثراً رنگامیه مذهبی دارند. حتی سنت عید نوروز باستانی که از عهد باستان نیز با مراسم آئینی برگزار می‌شده است و اسلام نیز تأکید ویژه‌ای بر آن دارد. علاوه بر سنت‌های باستانی و مذهبی سنت‌های دیگری هم وجود دارد که منحصر به زمان خاصی و مناسبت ویژه‌ای نیستند و مثل روح در کالبد جامعه جریان دارند مثل سنت احترام به بزرگان، پیش سلام بودن، صلح رحم، نامگذاری‌های افراد، طرز لباس پوشیدن، اصلاح سر و صورت و هزاران نکته دیگر که ظاهراً جزو کارهای عادی هستند ولی سنت به شمار می‌آیند چون اگر خلاف آنها عمل شود نوعی ناهنجاری در جامعه بوجود می‌آید. پس دست روی هر موضوعی که بگذاریم سنت است و می‌توانیم درباره آن تحقیق کنیم و مطلب بنویسیم شاید این حرفها برای خودمان هیچ تازگی نداشته باشد ولی حتماً برای دیگران جالب و خواندنی و شنیدنی است، البته برای خود ما نیز جالب توجه خواهد شد مخصوصاً وقتی که آنها را بصورت مکتوب می‌بینیم مثلاً تمام ما «شله نذری» دیده‌ایم و خورده‌ایم ولی هیچگاه توجه نداشته‌ایم که این شله یکی از غذاهای منحصر به فرد شهر

زرقان است و در هیچ شهر دیگری با این کیفیت وجود ندارد مگر اینکه فرمولش را از ما گرفته باشند. وقتی که مقاله‌ای درباره شله می‌بینیم تازه متوجه می‌شویم که ما دارای سنتی هستیم که دیگران ندارند و این نکته برای ما لذتبخش خواهد بود. شاید مثالی دیگر ذهن ما را به معنا و مفهوم این مقاله نزدیکتر کند و آن مثال این است که شما وقتی که یک عکس یادگاری مربوط به سالهای گذشته خودتان را می‌بینید برایتان جالب است در حالیکه در همان روز عکسبرداری شاید بی‌اهمیت بوده است. اکثر روزهای زندگی ما یکسانند، در یکی از همین روزها یک نفر با دوربین پیدا می‌شود و یک عکس از ما می‌گیرد و چندین سال بعد آن را به ما نشان می‌دهد. عکسی که روزگاری مربوط به یک وضعیت عادی و طبیعی بود حالا ارزش ویژه‌ای پیدا می‌کند. مکتوب کردن سنت‌ها هم همین حالت را دارد. نویسنده با قلم و کاغذ از سنت‌ها عکس و فیلم می‌گیرد و این کار ساده‌ترین و با اهمیت‌ترین روش تصویربرداری از سنت‌ها و فرهنگ‌هاست. شهر ما شهری شدیداً سنتی است و سنت‌های دیرینه و ریشه‌دار دارد و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم با این سنت‌ها زندگی می‌کنیم. اگرچه تمام شهرها و روستاها دارای سنت‌های خودشان هستند ولی شهرهایی مثل شهر ما جاذبه‌های زیادی برای محققین و کارشناسان و علاقمندان دارند. اگر سه شهر شیراز و زرقان و مرودشت را با هم مقایسه کنیم به این نکته مهم پی می‌بریم. شیراز یکی از شهرهای کهن ایران است ولی آنقدر بزرگ شده که نمی‌شود سنت خاصی را به آن اطلاق کرد. ممکن است محله‌ای در شیراز دارای سنتی باشد که محله دیگر آن را نشناسد و ممکن است محلات جدید هرگز با سنت‌های محلات قدیم آشنائی نداشته باشند. مرودشت یک شهر جدید است که تمام ساکنین آن مهاجرین شهرها و روستاهای اطرافند و لذا هر خانواده سنت و فرهنگ خودش را دارد. نمی‌شود کوچه و محله‌ای در آن پیدا کرد که همگی دارای یک سنت واحد باشند. حتی نمی‌شود کوچه‌ای یافت که تمام ساکنینش با یک زبان واحد صحبت کنند و به یک سنت واحد عمل نمایند؛ ولی زرقان، نه چنان کوچک است که سنت‌هایش به حساب نیایند و نه چندان بزرگ است که سنت‌هایش مخصوص محله‌های خاص باشند. اکثر مردم زرقان دارای سنت‌های مشترک هستند؛ ولی از جهت دیگر جمعیت ملاک پابندی عموم مردم به سنت‌ها نیست، چون ممکن است شهرک‌های کوچک و کم جمعیتی وجود داشته باشند که عمرشان به چند دهه نرسد و دارای زبان و فرهنگ و سنت خاصی نباشند و ممکن است روستاهائی قدیمی هم وجود داشته باشند که دارای سنت‌های عمیق و ریشه‌داری باشند ولی یا شناخته نشده باشند یا در دسترس نباشند و یا سنت‌های آنها آنقدر کم است که نظر محققین و نویسندگان را به خود جلب نکرده است و یا خودشان نسبت به سنت‌هایشان اعتماد به نفس ندارند و چندان مقید به آن نیستند.

ولی زرقان هم از لحاظ جمعیت و وسعت شهری متعادل است، هم مردم آن پایبند به سنت‌ها هستند و هم برای عملی کردن سنت‌هایشان اعتماد به نفس دارند. علت دیگر و مهمتر نیز این است که ریشه در تایخ باستان دارد و نامش در کتب مختلف تاریخی ثبت شده است. اگر تمام عوامل و جاذبه‌های سنتی زرقان را

کنار هم بگذاریم متوجه می‌شویم که شهر ما برای صاحبزنان مانند یک گنجینه پر از زر است. در روستاها و شهرهای کوچک و شهرک‌ها ممکن است یک یا چند چشمه و جویبار از سنت‌ها جاری باشد و در شهرهای بزرگ ممکن است هزاران رودخانه ناپیوسته و نامرتب از فرهنگ‌ها و سنت‌ها در جریان باشد ولی حقیقت امر این است که در شهرهایی مثل زرگان اقیانوسی مرتبط و یکپارچه از سنت‌ها در یک دریاچه کوچک و عمیق جا گرفته است و به همین خاطر سنت‌های شهر ما دارای لایه‌های متعدد هستند و زیر هر لایه لایه دیگری است و ما غرق در این اقیانوسیم که گاه آرام است و گهگاه طوفانی است و فقط ارزش آن را زمانی می‌فهمیم که از آب بیرون افتاده باشیم، درست مثل آن ماهی که به آن اشاره شد.

سنت‌های مردم هر دیار حتی سنت‌های ملی معمولاً ریشه مذهبی داشته‌اند و به همین خاطر جزو اعتقادات و باورهای دینی آنها قرار می‌گیرند. سنت‌هایی که مذهبی نبوده‌اند یا از بین رفته‌اند و یا به مرور زمان زیر پرچم مذاهب مختلف در آمده‌اند و دینی شده‌اند و ناگفته پیداست که بسیاری از این سنت‌ها نیز جنبه خرافی به خود گرفته‌اند و تبدیل به خرافات شده‌اند. خرافات و اعتقادات دو روی یک سکه هستند و بعضی اوقات چنان در هم آمیخته‌اند که به سختی می‌شود مرز بین آنها را مشخص کرد. لذا در طول تاریخ این دو همیشه در داد و ستد بوده‌اند و از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند و بر هم تأثیر گذاشته‌اند.

در ایران بعضی‌ها سنت نوروز و چهارشنبه سوری و سبزه‌بدر را مراسمی غیر آئینی می‌دانند ولی تمام اینها نیز ریشه مذهبی و دینی دارند و همانگونه که سنت‌های مذهبی بعضی اوقات دچار تحریف می‌شوند گاهی سنت‌های ملی نیز از مسیر اصلی خود منحرف شده و ظاهراً رودرروی مذهب قرار می‌گیرند.

اگر ما به میراث باستان احترام می‌گذاریم باید بپذیریم که مردم ایران همیشه خداپرست بوده‌اند و تأثیرات ایمان به «هورا مزدا یا خداوند جان و خرد» در سنت‌هایشان جاری و ساری بوده است. مثلاً مراسم چهارشنبه‌سوری که امروزه برای بعضی‌ها تبدیل به نوعی حرکت سیاسی شده است ریشه در ایمانی خاص به هورا مزدا و تعالیم زرتشت داشته است. البته عملکرد غلط بعضی از طرفداران این سنت‌ها، باعث شده که در دوران جدید بسیاری از مذهب‌یون به این امور علاقه‌ای نشان ندهند و حتی با آنها مخالفت کنند.

تنها سنت‌ها نیستند که از سرچشمه غنی دین سیراب می‌شوند بلکه بهترین و زیباترین آثار ادبی و هنری و معماری نیز در سراسر جهان با تکیه بر روح مذهب به کمال رسیده‌اند و با الهام گرفتن از مذهب مروج خوبی‌ها و پاکی‌ها در جوامع بشری شده‌اند.

بدون شک، سنت‌های اسلامی بخاطر مجاهدت‌ها و شهادت‌های ائمه معصومین و اولیا و شهدا تاکنون زنده مانده‌اند و اوج اعتلای این شهادت‌ها در کربلا اتفاق افتاده پس بدیهی و طبیعی است که ریشه‌دارترین سنت‌های ایران همیشه در زنده نگه داشتن عاشورا متجلی شده و می‌شوند. این سنت‌ها که گاه تحریف شده و در بعضی از موارد هم جنبه خرافی گرفته‌اند با روح مردم عجین شده‌اند و البته مردم نیز بخاطر این ایمان

و نذر و نیازها، همیشه پاسخ مثبت از این اعتقادات خود گرفته‌اند و لذا با دل و جان برای آن سرمایه‌گذاری می‌کنند و در ایام محرم حال و هوایی دیگر می‌یابند.

زبان در عصر هخامنشیان

خانم پرفسور هاید ماری کچ که یکی از بزرگترین باستان‌شناسان معاصر است در کتاب «از زبان داریوش» که توسط دکتر پرویز رجبی ترجمه شده می‌نویسد: داریوش پس از ۱۹ نبرد و تسلط بر تمام امپراطوری ایران باستان، آگاهانه تصمیم گرفت تا همه مردم را در جریان فرمانروایی خود قرار دهد و مقرر شد یک سنگ نبشته‌ی بزرگ بر سر جاده قدیمی ماد به بابل نصب کند، هر چند این نبشته به خط میخی یعنی عیلامی است ولی جای شگفتی نیست زیرا در آن زمان هنوز خط میخی فارسی باستان وجود نداشته است، سپس دستور داد با زبان خود بابلی، همان مطالب را در سمت چپ نگاره نقر (حک) کنند. . . وضعیت بغرنجی بود اربابان یک حکومت جهان از خود خطی نداشتند و فقط از خط میخی ملل تحت سلطه خود استفاده می‌کردند. پس به منشی‌های خود دستور داد تا هرچه زودتر خطی برای امپراتوری پارس اختراع کنند. این منشی‌ها نیز عیلامی، بابلی و آرامی بودند و زبان اینان با زبان فارسی باستان هم خانواده نبود، زبان آنها از خانواده زبانهای سامی بود و زبان پارسی از خانواده زبانهای هند و اروپایی برای این زبان ۳۷ نشان میخی تازه ابداع کردند که آمیخته‌ای از خط الفبائی و هجائی بود.

با این خط سنگ نبشته‌ای دیگر بر نگاره قبلی افزوده شد که داریوش در آن به ابداع خط جدید هم اشاره می‌کند. داریوش از طریق لوح‌های دیوانی دل به گسترش خط ابداعی خود بسته بود و پسر بچه‌های (درباری) ایران ناگزیر از آموختن این خط بودند. ظاهراً از خط میخی فارسی باستانی جز در ارتباط با دربار استفاده نشده و دستخط زبان آرامی زبان رسمی شاهنشاهی آن زمان بود.

تعارف زرغونی

معمولاً کشورها و شهرهای مختلف، خصوصیات منحصر به فردی دارند که با آن شناخته می‌شوند. مثل صفات خسیس بودن، مهمان نواز بودن، با غیرت یا بی‌غیرت بودن، بداخلاق، یا خوش اخلاق بودن. یکی از صفاتی که به شهر ما نسبت می‌دهند و در شهرها و روستاهای همجوار، معروف است «تعارف زرغونی» است یعنی تعارفی که ظاهری و تظاهری است ولی واقعاً اینگونه نیست. مثلاً می‌گویند: زرغانی‌ها به جای اینکه بگویند بیا برویم خانه، می‌گویند نمی‌آئی برویم خانه؟ یا به جای اینکه بگویند: «بیا غذا بخور» می‌گویند: نمی‌آئی غذا بخوری یا غذا نمی‌خوری؟ یعنی هر تعارفی را با یک حرف نفی آغاز می‌کنند.

این حرف از یک لحاظ درست است و از جنبه دیگر غلط. از این لحاظ که مردم ما و بعضی از شهرهای جنوبی، سؤالاتشان را با حرف نفی آغاز می‌کنند هیچ شکی نیست. این نکته یکی از خصوصیات زبانی ماست ولی از این جنبه که بگویند زرقانی‌ها مهمان‌دوست و مهمان‌نواز نیستند حرف غلطی است. زرقانی‌ها حتی وقتی که پای یک مهمان در میان نیست یعنی در شرایط عادی که درباره یک موضوع معمولی صحبت می‌کنند از حرف نفی استفاده می‌کنند مثلاً به جای اینکه بگویند: آیا حسن آمد؟ «می‌گویند حسن نومه؟ (نیامد) و به جای اینکه بگویند: آیا علی رفت؟ می‌گویند علی نرفت؟» این خصیصه زبانی ربطی به دوست نداشتن مهمان ندارد ولی کسانی که با این خصوصیت زبانی آشنا نیستند زرقانی‌ها را موصوف به صفت «بی‌علاقگی به مهمان» می‌کنند در حالیکه اگر یکبار مهمان زرقانی‌ها شده باشند متوجه می‌شوند که مردم شهر ما «مهمان را حبيب خدا» می‌دانند و از جان و دل برای پذیرایی از او مایه می‌گذارند. اما خصوصیت «تعارفی» بودن مختص به شهر ما نیست بلکه اکثر شهرهای مشرق زمین اینگونه‌اند و این نکته که در غرب وجود ندارد برای غربی‌ها بسیار عجیب است و البته این تعارف هم ریشه در اعتقادات شرقی‌ها دارد و نوعی «احترام و ادب» به شمار می‌رود. بعنوان مثال وقتی که مردم کشور ما می‌خواهند از یک «در» خارج و یا داخل شوند: لحظاتی را صرف تعارف کردن به یکدیگر می‌کنند تا آنکه بزرگتر و مهمتر است اول وارد یا خارج شود.

دو مطلب درباره گل سرخ و کمروز

اخیراً در اینترنت دو مطلب دیدم که باعث شگفتی ام شد. دو مطلب بسیار جالب و مرتبط با شهر ما که نویسندگان آنها هم منبع واقعی اش را نمی‌دانستند و معلوم نیست این اطلاعات را از کجا آورده اند، مطلب اول درباره ارتباط گل سرخ با زرقان و مطلب دوم مربوط به گیاه کمر آویز که کمابیش شبیه به افسانه کمروز خودمان است.

نکته اول که در اینترنت باعث شگفتی شد این است که ادعا شده گل سرخ از گیاهان بومی زرقان فارس است ولی هیچ سندی برای آن ارائه نشده، نویسنده وبلاگ هم هیچ اطلاعی از پیشینه این بحث و منابع آن نداشت.

در آنجا چنین نوشته شده بود: حدود هفتصد سال پیش، یورش ناجوانمردانه قوم مغول به ایران و ویرانی اکثر شهرها توسط سربازان چنگیز و بروز ناامنی در کشور، باعث شد که گلکاران و کشاورزان گل سرخ در پی یافتن مکانی باشند تا از هجوم مغولان در امان بمانند. گروهی به خراسان، عده ای به همدان و تعدادی بسمت کاشان حرکت کردند و در چند نقطه اطراف کاشان سکنی گزیدند و به پرورش گل سرخ پرداختند.

چندی نگذشت که کشت گل محمدی و متعاقب آن صنعت و مراسم سنتی گلابگیری در کاشان رواج پیدا کرد.

دشت های گل سرخ در اطراف کاشان به طور پراکنده وجود ندارد بلکه می توان نوار پهنی از آن را کیلومتر ها از دامنه کوه های کرکس، از «آزران» و «کامو» گرفته تا «نیاسر» و «دلیجان» و «برزک» و «قمصر» و «قهرود» مشاهده کرد، اگرچه پیشکسوتان گل و گلاب گیری می گویند: «گل سرخ از قمصر به دیگر روستاهای اطراف رفته است.»

... با مرور تاریخ متوجه می شویم که گل سرخ، گل بومی منطقه زرقان فارس، شهر گلستان و بوستان است که به قمصر آمده است...

در مطلب دوم چنین نوشته شده بود: گل کمر آویز یکی دیگر از گیاهان عجیب تالاب زرگان (نزدیک تخت جمشید که اکنون این شهر زیر خاک مدفون است) کمر آویز (ک م ا) نام داشت. کمر آویز در جایی می روید که آب به آن نمی رسد مانند کمر کوه ها ریشه مقاوم گیاه در صخره ها ی سنگی فرو می رود و در آنها رشد میکند در صورتی که هیچگونه خاکی در آنجا وجود ندارد. به نظر میرسد این گیاه آب مورد نیاز خود را از طریق برگها از هوا میگیرد. گیاهی است کوهی شبیه برگ ترب؛ در دوره هخامنشی این گیاه را برای درمان برخی بیماری ها از جمله باد به صورت دم کرده مصرف می کردند. این گیاه مانند مواد مخدر (حشیش) اثر عجیبی بر روی گیرنده های **a** و **b** مغز می گذارد و شخص تا ۲۴ ساعت تمام کارهایی را که قبل از خوردن گیاه انجام داده بود مرتب تکرار می کند یا باعث می شود صحنه های خیالی (مانند قرص اکستازی) پیش چشم فرد مجسم شود....

در مطلب بالا دو نکته بسیار جالب دیگری هم که وجود دارد: یکی تالاب زرگان که بدون شک منظور از آن همان بیشه قیدرقلو در پشت کوه زرقان است که دیگر وجود ندارد و دیگری اشاره به مدفون بودن زرگان باستانی در حوالی تخت جمشید که البته هیچ مدرک و دلیلی برای آن ارائه نشده ولی قابل تأمل و تحقیق است.

نکته قابل توجه اینکه در سال ۱۳۸۱ پژوهشی به پیشنهاد و راهنمایی اینجانب در رابطه با کمروز صورت گرفت که بسیار جالب و قابل تأمل بود. قسمتهائی از این تحقیق را که همشهری گرانقدر خانم فاطمه رزاقی برای ارائه به جشنواره خوارزمی انجام داده بود تقدیم همشهریان گرامی می کنم:

گیاه افسانه‌ای کمروز Kamarowz

نام علمی *Hyoscyamus*، از گونه *Niger* و از تیره *Solanaceae* در زرگان افسانه‌ای وجود دارد که می‌گویند هرکس کمروز بخورد (دم کرده - مثل چای) برای مدتی دیوانه می‌شود و همان کارهائی که فرد چپنده آن در حال چیدن انجام داده فرد خورنده هم انجام می‌دهد. این مقاله را تقدیم می‌کنم به تمام همشهریان عزیزم:

۱. افسانه‌ای در مورد این گیاه وجود دارد که به محض اینکه نام کمروز در زرگان به زبان آورده شود اهالی شهر زرگان فقط به یاد افسانه آن می‌افتند و افراد مسن بیشتر این افسانه را درک می‌کنند و به آن اعتقاد فوق العاده دارند و حتماً رازی در آن وجود دارد که کشف آن برای من یک رؤیاست ولی عاقبت روزی کشف خواهد شد با توجه به اینکه من از نسل جوان هستم و در آن گذشته ی نه چندان دور نبوده ام که اثرات آن را خودم با چشمانم ببینم «شنیدن کی بود مانند دیدن» نتوانستم واقعیت این افسانه را به اثبات برسانم و در حال حاضر این امکان میسر نخواهد بود که شخصاً این گیاه را روی تعدادی از افراد مورد آزمایش قرار دهم و اثرات آن را مشاهده کنم و مطمئناً هیچ وقت هم این اجازه را نخواهم داشت که این گیاه را به کسی بخورانم و شاهد اثرات آن باشم.

۲. جامعه می‌تواند این گیاه را در سطح گسترده کشت کند تا داروها و اثرات بیشتری از آن بدست آورد و از همه مهمتر که جامعه می‌تواند از طریق کشت آن از خروج ارز از مملکت جلوگیری به عمل آورد و با توجه به این تحقیق در شهرهای دیگر محل رویش آن خبری از افسانه آن در کتب مربوطه وجود ندارد پس ممکن است که با توجه به بعضی از قوانین حاکم بر طبیعت اثراتی بیشتر از شهرهای دیگر از خود بروز دهد.

انواع این گیاه و نام نوع زرگانی‌اش:

با توجه به این تحقیق از ۱۲ گونه این گیاه موجود در ایران دو گونه این گیاه در شهر زرگان رویش دارد که محل رویش، جدید این دو گونه در کتابها نیامده است و زیست‌شناسان، گیاه‌شناسان و داروسازان اطلاعی از رویش این گیاه در زرگان نداشته‌اند که حالا من آنها را خبردار می‌کنم که به فکر استفاده و کشفیات از آن بپردازند. این دو گونه از گیاه بنگ دانه که در زرگان است که پس از آزمایشات به ما جواب داده‌اند که از جنس *Hyoscyamus* و از گونه *Niger* و از تیره *Solanaceae* می‌باشد.

در فلورا ایرانیکا (Schonbeck - Temcsy) گونه‌های *H. orthocapus* از مسجد سلیمان *H. nutans* از نصرت آباد کرمان و *H. yosularis* از تفت یزد به عنوان گونه‌های جدید معرفی شده‌اند که بعد از مطالعه نمونه‌های نام‌گذاری شده در فلورا ایرانیکا توسط خانم (- Schonbeck

H. Temesy) و مطالعه زیاد در منابع و مشاهده و مطالعه نمونه های تیپ و مقایسه با نمونه تیپ H. insanus و جمع آوری نمونه های زیادی از محل تیپ و تمام جنوب ایران نتیجه گرفته شده که کلیه این گونه ها یکی هستند و علت اشتباه نویسنده فلوراایرانیکا دور بودن از محل طبیعی رویش این گونه ها بوده است. ایشان با توجه به نمونه های هرباریومی که H. orthocarpus برگها درست، ساقه محکم و افراشته گیاه را نشان می داد، در H. rosuloris نمونه کوچک بوده و فقط برگهای قاعده ای را مشخص می کرده و در H. nutans که گل آذین در زمان اولیه گل دهی بوده و هنوز افراشته نشده بوده مبادرت به معرفی سه گونه جدید از ایران نموده بودند، ولی مطالعه این گونه در طبیعت و مشاهده هر سه حالت در یک محل هر گونه شک و تردیدی را از بین می برد و مشخص می سازد هر سه گونه یکی هستند. در ضمن مطالعه آناتومی، دانه گرده، سیتولوژی و تعیین پروتئین ذخیره بذر هم این نظریه را تایید نموده است.

خواص درمانی:

ژوسکیام اثر ضد تشنج، آرام کننده، مخدر، باز کننده مردمک چشم و خواب آور دارد و چون در عین حال آرام کننده و خواب آور است، از آن در مواردی که نتوان تریاک تجویز نمود و همچنین در بیماریهای که منشأ عصبی و اختلالات دماغی دارند استفاده می گردد. از ژوسکیام در بیماریهای دستگاه تنفس مانند سرفه های تشنجی - سیاه سرفه سل - برونش مزمن - دردهای عصبی به خصوص مربوط به عصب تری ژومر - داء الرقص - درد مفاصل - رماتیسم - نقرس - احساس چنگ زدگی در معده - قولنج ها - دردهای منشأ ورم روده - آنژین دو پواترین - تحریکات مغزی هیستری - صرع - بیماریهای دماغی همراه با هیجانان - بیخوابی و همچنین به علت دارا بودن هیوسین نسبتاً زیاد، در بیماری پارکینسون، استفاده به عمل می آید در استعمال خارج از برگ ژوسکیام در رفع دردهای عصبی (اعصاب سطحی) به صورت پماد یا بخور و یا مالیدن روغن دانه یا پماد، می توان نتیجه سریع گرفت سردردهای عصبی و میگرن با قرار گرفتن برگ له شده ژوسکیام، در محل دردناک تشکیل می یابد. ضماد ساقه برگدار و تازه گیاه، در رفع درد حاد و مزمن سینه و جمع شدن شیر در آن اثر درمانی دارد.

در هند برگهای آن به عنوان مسکن درد و دردچین از گیاه ژوسکیام به عنوان دردکش و مسکن و در استعمال خارجی برای رفع اختلالات عصبی و در مورد دندانهای خراب استفاده می شود و به عنوان ضد اسپاسم مصرف می شود. ضمناً عصاره آن با آرد جو برای ورمهای گرم و درد گوش و چشم مفید است و ضمناً عصاره تخم آن با سرکه برای نقرس و ورم سینه و بیضه نافع است. دم کرده آن با سرکه برای خشک کردن جراحاتها مفید است. اگر برگ له شده آن روی پیشانی گذارده شود برای رفع سردردهای عصبی نافع است و همچنین مالیدن روغن دانه نیز برای رفع سردردهای عصبی مفید است خوردن ۲ یا ۳ برگ آن با سرکه برای رفع تب نافع است و برای تسکین دردهای استخوانها نیز مفید است. بخور آن برای

رفع جرب دست (جرب یا گال Scabies Disease نوعی بیماری پوستی مسری همراه با خارش شدید) و مقطع خونریزی مفید است ضماد آن با زردۀ تخم مرغ و پیه برای درد بیضه ها و ضماد آن با آرد باقلا برای جلوگیری از بزرگ شدن سینه ها و بیضه ها نافع است. مقدار خوراک از گیاه بنگ دانه «ژوسکیام سیاه» ۵٪ - ۱٪ گرم است مصرف بیش از آن خطرناک است و خوردن ۱۴ - ۱۵ گرم آن کشنده است مقدار خوراک از عصاره الکلی آن در حدود ۵ سانتی گرم است، مقدار خوراک عصاره آبی آن ۳۰ - ۱۰ سانتی گرم است و تهیه حب بنج برابر دردهای سرطانی قابل استفاده است.

روش تهیه حب بنج: عصاره مصفای بنج ۱ گرم، عصاره شوکران ۱ گرم، کوبیده و نرم شده مغز ریشه ی شیرین بیان به مقدار کافی، و از اینها ۳۶ حب به دست می‌آید که ۱ - ۲ حب از آن در تسکین دردهای سرطانی مؤثر است.

روش تهیه عصاره این گیاه:

بنگ دانه ۵۰۰ گرم، الکل ۶۰ درجه ۱۵۰۰ گرم، بنگ دانه را آسیاب کرده در آب ریخته چند ساعت با حرارت ملایم آن را دم می کنند و با فشار صاف می کنند و تفاله آن را در الکل می‌خیسانند و مجدداً صاف می‌کنند و تفاله صاف شده را مخلوط کرده و با کاغذ صاف می‌نمایند و صاف شده را به غلظت عصاره قوام می‌آورند و پس از قوام در چهار برابر وزن آن آب سرد حل کنند و صاف نمایند و صاف شده را مجدداً تبخیر کرده به قوام حب در آورده مقدار خوراک عصاره بزرالبنج یا بنگ دانه ۵ سانتی گراد است.

اثر و خواص دارویی هیوسیامین - آتروپین - میدریاتیک - اسکوپولامین

از نظر پزشکی، الكالوئیدهای هیوسیامین - اتروپین - واسکوپولامین دارای خواص آنتی کولینریک «Anticholinergic» بوده و لذا دارای خواص آنتی اسپاسمودیک «شل کننده» می باشد و این اثر روی عضلات صاف اعمال می شود. مانند مثانه - کلیه - روده ها و ... لذا با عصب شل کنندگی جهت تسکین دردهای مربوط و به عضلات صاف استفاده می شود مثل دردهای مربوط به سنگ کلیه ها - عفونتهای مجاری ادراری - دردهای مثانه و دردهای زنانگی و ...

هیوسین + آتروپین هر دو بصورت قرص و آمپول در بازار دارویی وجود دارد اما هیوسین آمپول ندارد و به صورت قرص است و آتروپین به دو شکل وجود دارد که مورد استفاده آنها شامل دردهای کلیوی و معده و شل کننده عضلات شکم می باشد. اسکوپولامین بصورت آمپول در بازار دارویی موجود است که در بیمارانی که به بیهوشی نیاز دارند استفاده می‌شود و به عنوان ضعیف کننده دستگاه عصبی مرکزی نیز استفاده می‌شود. آتروپین: داروی محرک قلب که به همین نام در بازار وجود دارد.

صُور دارویی: برگ ژوسکیام بصورت گرد و به مقدار ۱۰٪ تا ۵۰٪ گرم «حداکثر مصرف آن ۲۰٪ گرم در یک دفعه و ۶۰٪ گرم در ۲۴ ساعت» عصاره الکلی ۵٪ تا ۱۰٪ گرم بصورت حب و تنطور الکلی ۱۰٪ به

مقدار ۵۰٪ تا سه گرم در ۲۴ ساعت برای اشخاص بالغ ولی ۳ قطره بر حسب هر یک از سنین عمر در اطفال مصرف می شود. حداکثر مصرف این تنطور ۱ گرم در یک دفعه و ۴ گرم در ۲۴ ساعت برای اشخاص بالغ است.

حب مگلین «Meglin» که با عصاره ژوسکیام، والرین و اکسید و زنگ، به مقدار مساوی ۵٪ گرم از هر یک ساخته می شود به تعداد ۱ تا ۴ در روز برای اشخاص بالغ مصرف می گردد و از بهترین داروهای ضد تشنج «antispasmodique» است گرد دانه ژوسکیام در فرمول حب سینوگلوکس یک او پیاسه و برگ آن در تهیه روغن ژوسکیام، اونگان پوپولئوم و بی ترانکی وارد می گردد در استعمال خارج، روغن ژوسکیام، بی ترانکی و جوشانده ۵۰ در هزار برگ بصورت لوسیون، شمع، پماد و شیاف ژوسکیام به کار می رود. در رفع گرفتگی غیر ارادی عضلانی cramp اثر درمانی ظاهر می کند برای این کار روغن ژوسکیام، روغن کرچک و الکل ۹۰ درجه را به نسبت مساوی مخلوط کرده به ملایمت حرارت می دهند تا به نحوی مخلوط شوند سپس در محل گرفتگی غیر ارادی عضلانی، مالش می دهند با این عمل، اثر قطعی در بسیاری از موارد ظاهر می گردد.

مکانهای دیگر رویش این گیاه : خورموج ، برازجان، چشمه گوگردی، ایرانشهر، بین رامهرمز و بهمان، بابااحمدی، مسجد سلیمان، دو گنبدان، تنگ تکاب، اهواز، امیدیه، دوراهی بی بی حکیمه، کرمان، جیرفت، جاده بندرعباس، حاجی آباد، سیرجان به قطب آباد، خاش، منطقه تیغ آباد، جاده بم، نزدیک نصرت آباد، سرباز، راسک، سراوان و جاهای دیگر..... والسلام - زرقان - بهار ۱۳۸۱

عفوتهای مهلک زیر پوسته سبز این شهر قشنگ

شهر مجموعه‌ای از سنگ و آجر و خیابان و درخت نیست. شهر یک موجود زنده است موجودی که نفس می کشد ، غذا می خورد، راه می رود ، مریض می شود، می گیرد، می خندد، فریاد می زند، به دنیا می آید و می میرد. شهر روح دارد و چیزی که ما از آن می بینیم فقط ظاهر شهر است و فکر می کنیم زنده نیست.

شهر ما در زیر پوسته‌ی سبز و قشنگ و با نشاطش دردهایی پنهان دارد که اگر علاج نشود عفونت می کند و شهر را از درون می پوساند و آن را تبدیل به یک مرده متحرک متعفن می کند. به نظر شما مهم ترین دردهای پنهان شهر ما کدامند؟ و چه آفت‌هایی این شهر زیبا را تهدید می کند؟

اگرچه دردهای پنهان را نمی‌شود به سادگی درمان کرد ولی با فرهنگ سازی و اخطار به موقع و مدیریت پیشگیری از جرائم می‌توان تا اندازه‌ای جلو شیوع آنها را گرفت. بی تفاوت بودن نسبت به

دردهای اجتماعی بزرگترین درد است و ریشه بسیاری از ناهنجاریهای شهروندی به حساب می‌آید. امیدواریم قبل از درمان هر درد به این موضوع بپردازیم و روحیه بی تفاوتی را در خود و دیگران و به ویژه در دانش آموزان ریشه کن کنیم.

وداع با حوض ماهی

اگر بگوئیم حوض ماهی دیگر آب نخواهد آورد و آیندگان، ماهی‌های کوچولو را در آبهای زلال و شفاف و گواری حوض ماهی نخواهند دید شاید حرف چندان درستی نزنه باشیم. چون ممکن است سالهای پرباران در پیش‌رو داشته باشیم و دوباره از همین ته مانده‌های قنات‌ها هم آب بجوشد و جاری شود ولی با توجه به اینکه بعضی از قنات‌ها توسط بعضی از همسایه‌های آنها پر شده و راه خروج آب به کلی مسدود گشته شاید حرف چندان بی‌ربطی هم نزنه باشیم. حوض ماهی زرقان که یکی از آثار تاریخی است قرن‌ها با همت مردم سخت‌کوش این منطقه، آب گوارا به کام تشنه مردم و حلق کشتزارهای طلائئ زرقان رسانده و در طول تاریخ بارها تخریب و مرمت شده ولی اینک دیگر امیدی به نجات آن نیست. دیگر نه کشتزاری باقی مانده و نه آب آن کفاف نیاز مردم می‌دهد تا دوباره آن را مرمت و بازسازی و احیا نمایند. برای ادارات ذیربط هم اینکار دیگر نه مقرون به صرفه است و نه بودجه خاصی به اینگونه کارها تخصیص می‌دهند.

حوض ماهی سالها پیش هم مرده بود و به خاطر تاریخ پیوسته بود ولی وقتی که پس از عملیات طاقت‌فرسای لایروبی سال ۱۳۷۹ بطور معجزه‌آسائی دوباره زنده شد و زمزمه آسمانی آب در گوش قنات‌ها پیچید اشک شوق نیز از چشمان مردم فرو ریخت و دسته‌دسته بارها به پیشواز آب آمدند و مقدم سبزش را گرامی داشتند و جان و دل به خنکای آن سپردند.

بیان حس و حال مردم در آن ایام، از قدرت قلم خارج است و هرچه بگوئیم و بنویسیم نمی‌توانیم شور و شوق مردم را به تصویر بکشیم.

انگار مردم به سرچشمه آب حیات رسیده بودند و غرور گمشده تاریخی خود را بازیافته بودند، مردم نه تشنه بودند، نه بی‌آب، ولی این آب عطش قرن‌ها طراوت و نشاط سرزندگی را در وجودشان فرو نشانده بود، احساس زیبایی مردم را شاید بتوان به همان آبی تشبیه کرد که آرام‌آرام بر سینه سنگریزه‌ها و قلوه سنگ‌های صیقلی می‌لغزید و قنات‌ها و جویبارها را از خواب عدم بیدار می‌کرد. آبی که روان شدنش سریع‌تر از برق و باد به گوش تمام همشهریان مهاجر رسید و آن پرندگان مهاجر را دوباره به آشیانه مادری خود بازآورد و به تماشای حوض ماهی و کت‌رِزک و شوپرکی واداشت.

آری، شاعرانه‌ترین غزلها هم نمی‌توانند آن لحظات زیبایی تاریخی را ثبت و ضبط کنند و به همین قیاس، اندوه‌بارترین سوگنامه‌ها هم نمی‌توانند احساس مردم را در مرگ مجدد حوض ماهی به تصویر بکشند حوض ماهی دوباره مُرد و مجلس ختم آب در قلب تک‌تک همشهریان دوباره برپا شد ولی یاد و خاطره آن تا ابد در قلب شهر ماندگار شد. حالا دیگر جوان‌ها و نوجوان‌ها و کودکانی هم قبلاً حیات حوض ماهی را ندیده بودند تولد و مرگ دوباره‌اش را دیدند تا خاطره‌ای بعنوان سوغات برای آیندگان خود و نسلهای بعد در خاطر داشته باشند. آیا دوباره حوض ماهی زنده خواهد شد؟ خدا می‌داند؟ ولی با اینهمه تخریبی که در مسیر آن انجام شده شاید هرگز زنده نشود و شاید هیچگاه به رونق گذشته‌اش برنگردد.

بعضی از طرحهای شهرسازی هیچ توجیه اقتصادی ندارد و نباید داشته باشد چون با هدف دیگری اجرا می‌شوند. مثلاً ساختمان یک مجسمه و نصب آبنا نمی‌تواند با دلایل اقتصادی توجیه شود ولی همین تندیس احیاگر یک هویت تاریخی، ملی، مذهبی یک قوم است که تمام آرمانها و کمالات خود را در آن می‌جویند. طرح لایروبی و احیای قناتهای زرقان نیز با همین هدف انجام شد و مورد قبول اکثریت مردم قرار گرفت. این طرح که احیاگر هویت فرهنگی مردم بود به محض شروع با احساسات و عواطف و دعا‌های خیر همراه گشت تا روزی که دوباره به آبدی رسید و آب در حجم زیادی که خودمان هم پیش‌بینی نمی‌کردیم در آن به جریان افتاد. هزینه‌ای که از این بابت صرف شد نیز در مقایسه با طرحهای دیگر و (حتی طرحهای مشابه در استانهای دیگر) بسیار ناچیز بود و البته دلیل این کاهش هزینه نیز این بود که خود ما عملیات شناسائی و اجرا را بعهده داشتیم و اگر قرار بود شناسائی محل‌های تخریب و مسدود شده را به دیگران واگذار کنیم حداقل چند برابر قیمت اجرا را فقط باید صرف شناسائی می‌کردیم. کل هزینه اجرائی این طرح حدود پنج میلیون تومان شد که کارشناسان بیشتر از پنجاه میلیون تومان برآورد هزینه می‌کردند. چون کسانی که قرار بود برای اجرای این طرح به اعماق زمین بروند و این مسیر چند کیلومتری خطرناک را شناسائی کنند، طبق تعرفه‌های رایج، باید پول خون خود را می‌گرفتند و پس از گفتن «شهادتین» و «وصیت کردن» وارد قناتهای ناشناخته می‌شدند و در این رابطه نیز حق داشتند.

سنگین بودن هزینه شناسائی باضافه کنجکاوای و ماجراجوئی (و تجربه قبلی ما در همین قناتها) باعث شد که بچه‌ها از جان خود مایه بگذارند و اولین نفری که با طناب به پایین رفت خودم بودم چون مایل نبودم اجرائی این کار سخت و خطرناک را به کارگران تحمیل کنم، در ضمن، اگر عملیات شناسائی به خوبی انجام نمی‌گرفت نمی‌توانستیم هزینه‌های بعدی و تجهیزات لازم را برآورد کنیم.

برنامه شناسائی (با تمهیدات لازم) چندین روز به کمک دوربین‌های فیلمبرداری و عکاسی و ترسیم نقشه در تمام طول مسیر انجام شد و عملیات لایروبی و بازسازی با اطمینان کامل به امدادی‌های غیبی با تمام توان آغاز گشت و کمتر از دو ماه به پایان رسید و آب عظیمی حرکت کرد که خود ما هم باور نمی‌کردیم و این از برکت دعای مردم بود.

نکته دیگر اینکه نه شهرداری نیازی به این آب داشت و نه مردم، اما همه برای به آب رسیدن دعا و نذر و نیاز می‌کردند و بی‌صبرانه منتظر موفقیت این طرح بودند.

پدیده «به آب رسیدن» چیزی نبود که مردم آن را ندیده باشند بسیاری از مردم حفر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق و معمولی را دیده بودند و جاری شدن آبها را در زمینهای خود یا دیگران تماشا کرده بودند، همه این نکته را نیز می‌دانستند که اگر این طرح به آبدهی برسد از آنطرف جوی زرقان به هدر خواهد رفت (اگرچه در آن زمان در شهرداری و شورای اول هم برای به هدر نرفتن آن، طرح‌های کامل و جامعی داشتیم) ولی به جریان افتادن آب و زنده شدن قناتها و سبز شدن مجدد مسیر آب جزو آرزوهای همگانی بود. مردم چشم به راه آبی بودند که یکی از مظاهر آبرو بود و هویت می‌آفرید و غروری باستانی را در آنها زنده می‌کرد در حالیکه نه «آب ندیده» بودند، نه تشنه کام این آب.

این طرح هرچه بود با پشتوانه نام مقدس مولا علی(ع) و دعاها و نذر و نیازهای مردم با موفقیت به اجرا و بهره‌برداری رسید و چند سالی نماد هویت و غرور فرهنگی زرقانی‌ها شد و دوباره به دلائلی به روزگاران بدتر از روزگار سابق برگشت.

بالاترین و آشکارترین حد مشارکت مردمی

در شهرهای بزرگ وقتی کسی از دنیا می‌رود، خانواده مُتَوَفَاً باید از طریق کارت دعوت، دیگران را برای حضور در مجلس فاتحه و پرسه دعوت کنند و کمتر کسی پیدا می‌شود که به محض دیدن یک آگهی یا مسجدی که در حال برگزاری مجلس ختم است وارد آن شود و فاتحه بفرستد ولی در زرقان بالاترین و آشکارترین حد مشارکت مردمی در ختم‌ها متجلی می‌شود، شاید حتی نیاز به آگهی دیواری هم نباشد چون هر خبری به سرعت برق و باد در تمام شهر می‌پیچد و همه مردم قریه‌الی الله و فی سبیل الله به منزل مُتَوَفَاً می‌روند و به آنها سر سلامتی می‌دهند و ابراز همدردی می‌کنند و حتی آنها را به اصطلاح «سفره می‌کنند» یعنی به آنها سفره می‌دهند و بدون چشمداشت در مساجد و تکایا حضور پیدا می‌کنند و به بازماندگان تسلیت می‌گویند، حتی آنهایی هم که با یکدیگر قهر هستند و کدورتی دارند، همه چیز را کنار می‌گذارند و در مجالس تدفین و ترحیم حاضر می‌شوند و چه بسا که در همین برنامه‌ها آشتی می‌کنند و روابط را از سر می‌گیرند. چنین رسمی در شهرهای بزرگ وجود ندارد و کسی بدون کارت دعوت به جایی نمی‌رود و اگر کارت دعوت برای شخص ارسال نشود، یا در مجلس ختم شرکت نمی‌کند و یا با دلخوری و گلایه می‌رود که چرا برای من کارت نفرستاده‌اند. اما این برنامه در زرقان بصورت خودجوش اجرا می‌شود و هنوز ارسال کارت، رسمی نشده و جزو آداب و رسوم قرار نگرفته و خدا کند هرگز اینطور نشود.

در رابطه با مجالس ختم و فاتحه و پرسه در زرقان، نکات زیر قابل بحث و تحقیق است که باید جداگانه هر کدام توضیح داده شود :

۱. سنت‌های غلط (در گذشته و حال)
۲. مراسم تدفین و پرسه (در دوره گذشته)
۳. مساجد و تکایای مخصوص هر محل و حدگاهها
۴. قرائت قرآن، مداحی‌ها و سخنرانی‌ها
۵. سنگ نوشته‌ها و علامت‌های قدیم و جدید
۶. وقف بودن دو قبرستان و غیر قابل خرید و فروش بودن قبرها

والسلام

تقاضای تغییر نام ایستگاه راه آهن به نام زرقان

تا قبل از جدا شدن روستاهای مجد آباد، اوزون دره، مراگلو، گلدشت علیا و سُفلی از زرقان، محدوده استحفاظی و قانونی بین شهرهای زرقان و مرودشت، پل خان و رود کر و ارتفاعات غربی پل خان بود.

امروزه دو تابلو در میانه‌ی راه زرقان و مرودشت نصب شده که محدوده استحفاظی ادارات راه شیراز و مرودشت را مشخص می‌کند. یکی در سمت آهوچر و دیگری دقیقاً روبروی آن در آنطرف خیابان، سمت خشکه میان، که فاصله آنها تا پل خان تقریباً بیش از دو کیلومتر است. اگرچه این تابلوها فقط حوزه استحفاظی ادارات راه شیراز و مرودشت را مشخص کرده‌اند اما برای ادارات دیگر نیز ممکن است تا حدودی تعیین کننده باشند. به عنوان مثال در دشت آهوچر و خشکه میان که اکثر کشاورزان آن زرقانی هستند و همیشه جزو حوزه زرقان بوده‌اند اگر قرار باشد پروژه‌های عمرانی شکل بگیرد دیگر تحت نام زرقان نخواهد بود و مشکلات دیگری را نیز در پی خواهد داشت، چنانچه در قضیه راه آهن اتفاق افتاده است.

احداث راه آهن در منطقه جنوب کشور که از آرزوهای دیرینه مردم بوده یکی از این پروژه های بسیار مهم و حیاتی به حساب می‌آید که حداقل تعیین نام ایستگاه آن در منطقه آهوچر و خشکه میان مشکل ساز شده است.

ایستگاه راه آهن در منطقه زرقان طبیعتاً باید به نام ایستگاه زرقان باشد ولی متأسفانه در نقشه های راه آهن با نام ایستگاه مرودشت مشخص شده است. نصب این تابلوها هم برای توجیه همین

قضیه است که با توجه به مکان نصب آنها، ایستگاه راه آهن تقریباً در مرز بین دو شهر قرار گرفته است.

لازم به ذکر است که این تابلوها تا قبل از مطرح شدن طرح احداث راه آهن، وجود نداشتند و بلافاصله پس از آن، نصب شدند، آن هم نه در جاهای فعلی، بلکه نزدیک به پمپ‌های بنزین، یعنی تقریباً ۱۶۰۰ متر در داخل حوزه زرقان (نسبت به جای فعلی) و حدود سه کیلومتر و نیم نسبت به پل خان. نصب این تابلوها با مخالفت شدید شهرداری و شورای اسلامی شهر زرقان قرار گرفت و مکاتبات زیادی در این رابطه انجام شد و پیگیری‌های متعدد در شیراز و تهران به عمل آمد تا اینکه مسئولین امر شناسائی جای دقیق تابلوها را به عهده دستگاه جی‌پی‌اس گذاشتند و دستگاه بر اساس نقشه تقسیمات کشوری و مخصوصاً بخاطر جدا شدن روستاهای فوق‌الذکر (در ۲۵ سال گذشته)، دقیقاً مکانهای فعلی را به عنوان مرز استحقاقی ادارات راه شیراز و مرودشت نشان دادند و تابلوها به مکانهای فعلی منتقل شدند که مردم و مسئولین زرقان هنوز در این مورد معترضند.

علاوه بر شورا و شهرداری و بخشداری، چندین بار در خطبه‌های نماز جمعه به این موضوع اعتراض شده و خواستار تغییر نام ایستگاه مرودشت به نام ایستگاه راه آهن زرقان شده‌اند.

تعیین حوزه استحقاقی جدید ممکن است در آینده مشکلات دیگری را در پی داشته باشد و شاید ادارات دیگر مرودشت دامنه فعالیت‌های خود را به سمت زرقان گسترش دهند.

آنچه مردم شریف و صبور و قانونمدار زرقان می‌خواهند تنها تغییر نام ایستگاه راه آهن به نام زرقان نیست، بلکه تلاش مسئولین برای شهرستان شدن زرقان و بازگرداندن مرزهای قانونی و حوزه های استحقاقی به مکان‌های سابق است؛ در غیر این صورت باید منتظر جداشدن روستاهای دیگر زرقان و الحاق آنها به حوزه‌های همجوارشان باشیم.

هفت منبع اطلاعات نگارنده از زرقان

بدون شک هیچ کس از همعصران به اندازه حقیر زرقان را نمی‌شناسد، شناختی کامل و نسبی از مردمش و اخلاق و رفتار آنها، از اصل و نسبشان، از روستاهایش، از تمام نقاط کوهپایه‌اش تا عمق تمام قنات‌هایش، از دردها و آرزوهایش، از تاریخ و سنت و فرهنگش، از هنرمندان و شاعران و صاحب‌نظران و تحصیلکرده‌هایش، از ورزشکاران و پهلوانانش، از شهدا و جانبازان و ایثارگرانش، از معادنش، از باغات و مزارع و کشتزارهایش، از نیکوکاران و خلافکارانش، از مهاجرانش چه آنها که از زرقان رفته‌اند و چه آنها که به زرقان آمده‌اند، از کوچه پس کوچه‌های جدید و قدیمش، از قصه و افسانه‌های و شعرهایش و از گذشته

باستانی‌اش.

شاید اطلاعات بعضی از همشهریان عزیز در زمینه‌ای خاص از اطلاعات من بیشتر باشد ولی کمتر کسی پیدا می‌شود و یا اصلاً پیدا نمی‌شود که درباره تمام این موضوعات شناختی کامل و نسبی داشته باشد. کسب اینهمه اطلاعات نیز به هفت علت است:

اول اینکه از کودکی، غرق در ایهت و عظمت و غربت زادگاهم بوده‌ام و همیشه از مطالبی که در شهر و روستاهای زرقان دیده‌ام و شنیده‌ام یادداشت برداری کرده‌ام و عکس و فیلم گرفته‌ام.

دوم به خاطر نشریه هدهد که تقریباً به مدت یکسال در سال ۷۳ و ۷۴ در زرقان منتشر می‌کردم و با تمام همشهریانم در داخل و خارج از کشور ارتباط داشتم.

سوم بخاطر اینکه در اولین و چهارمین دوره شوراهای اسلامی، با احراز اکثریت آراء مردم شریف زرقان در شورا و شهرداری خدمتگزار مردم بوده‌ام و بخاطر موقعیت شغلی از تمام جزئیات شهر و خواسته‌های مردم و آلام و آرزوهای آنها خبر دارم.

چهارم اینکه در طول بیست سال گذشته کلاس‌های مختلفی برگزار کرده‌ام و با اکثر استعدادهای درخشان این شهر حشر و نشر داشته‌ام و صدها ساعت مصاحبه صوتی و تصویری با مردم و جوانان و بزرگان و خانواده‌های معظم شهدا و رزمندگان این شهر انجام داده‌ام.

پنجم: عکسبرداری از تمام سنگ قبرهای چهار آرامستان (نسیمی، حیدر، دودج و شهریار) و بازخوانی و بازنویسی بیش از پنج هزار کتیبه و سنگ قبر.

ششم: اسکن و عکسبرداری از بیش از بیست هزار نامه قدیمی شهرداری زرقان و بازنویسی و تبدیل حدود ۵ هزار سند آنها به ۲۰ جلد کتاب زرقان نامه

و هفتم: علاوه بر اینها، بخاطر رسیدگی به بیش از هفت‌هزار پرونده در شورای حل اختلاف در تمام زمینه‌های حقوقی و کیفری و تلاش برای ایجاد صلح و سازش در تمام پرونده‌ها. هفت‌هزار پرونده یعنی اختلافات بین چهارده‌هزار خانواده، و ایجاد صلح در صدها پرونده دیگر بصورت غیر رسمی.

البته لطف و محبتی که مردم حق‌شناس شهرم نسبت به این حقیر داشته و دارند نیز بسیار عمیق و ریشه‌دار و ستودنی است و شاید به همین خاطر بوده که بی‌مضایقه و بی‌شائبه اطلاعاتشان را در اختیارم گذاشته‌اند و می‌گذارند و در بسیاری از امور هنوز با من درد دل می‌کنند و نامه و مقاله و مطلب و شعر و قصه و دردهایشان را برایم می‌فرستند و همین نکته است که مسئولیت مرا برای نوشتن و ثبت و ضبط موارد فرهنگی زادگاهم بیشتر می‌کند. و این محبت و مسئولیت نعمتهای بزرگی هستند که قدرشان را می‌دانم و خداوند را بینهایت بار شاکرم. والسلام

شیر خوردن از جای پای شترها

بازیهای محلی قسمتی از فرهنگ عامه را تشکیل می‌دهند و گردآوری آنها به دو دلیل اهمیت دارد،



اول اینکه: شناخت بازیها و افکار و باورهای قدیمی برای مخاطبان و خوانندگان نسل جدید، جذابیت دارد و نکته دوم اینکه: برای پژوهشگران رشته مردم شناسی از اهمیت خاصی برخوردار است چون با جمع‌آوری این بازیها و مقایسه آنها با بازیهای مشابه شهرهای دیگر می‌توانند به نتایج جالبی برسند. در ضمن ممکن است به درد داستان نویسان و مستندسازان نیز بخورد.

یکی از بازیهای که حدود نیم قرن پیش در بین بچه‌های زرقانی رسم بود و با چند باور خرافی آمیخته بود شیر خوردن از جای پای شترها بود.

در آن دوران، در فصل تابستان، کشاورزان پس از درو کردن

محصولات خود، آنها را به وسیله شتر به خانه‌های خود حمل می‌کردند، البته وسائل نقلیه دیگری هم وجود داشت ولی شترها جایگاه خاصی در این امور داشتند چون یکی از راههای درآمد ساربانها بود و کار آنها در این فصل رونق داشت. ساربانها هم معمولاً زرقانی نبودند.

در آن زمان زرقان هنوز در دامنه کوه واقع شده بود و شهر گسترش پیدا نکرده بود، کوچه‌ها هم خاکی بودند و معمولاً مسیر عبور شترها از دامنه کوه بود سیل‌بندی هم که اکنون وجود دارد در آن زمان وجود نداشت و کاروان شترها هم عمدتاً از کوچه پس کوچه‌ها حرکت می‌کردند ساربانها بارهای گندم را صبحگاهان در دشت آهوچر و خشکه میان و روستاهای اطراف تحویل می‌گرفتند و معمولاً طرفهای عصر به زرقان می‌رسیدند.

با ورود شترها به هر کوچه و محله‌ای بچه‌های همان محل با شور و شوق خاصی به دنبال کاروان شترها راه می‌افتادند و با روشی که در زیر گفته می‌شود پنجه‌های خود را جای پای شترها می‌گذاشتند و وانمود می‌کردند که دارند شیر می‌خورند. معمولاً بچه‌هایی که در دامنه کوه زندگی می‌کردند این خاطرات را بیشتر به یاد دارند و بیشتر از بچه‌های محل‌های دیگر به این بازی مشغول می‌شدند. اگرچه این بازی مخصوص پسرها بود ولی گهگاه دختر بچه‌ها هم وارد این بازی می‌شدند و با پسرها به رقابت می‌پرداختند. روش بازی هم به این طریق بود که بچه‌ها پشت سر شترها راه می‌رفتند و انگشتهای دو دست خود را باز می‌کردند و انگشت کوچک یک دست را روی شست دست دیگر می‌گذاشتند آنگاه انگشت کوچک

دست زیر را جای پای شتر قرار می‌دادند و انگشت شست دست بالا را بین دو لب خود می‌گذاشتند و مک می‌زدند و معتقد بودند که شیر شتر به دهان آنها جاری می‌شود. هر چند هیچگاه چنین چیزی اتفاق نمی‌افتاد و می‌دانستند که شیر هرگز به دهان آنها وارد نمی‌شود ولی اینکار را با رقابت و جدیت عجیبی دنبال می‌کردند.

نکته دیگر اینکه: در حالت ایستاده نمی‌شد، انگشت جای پای شترها گذاشت برای اینکار باید حتماً روی خاک زانو می‌زدند و مثل کسی که می‌خواهد به سجده برود، انگشتان دو دست خود را باز می‌کردند و (به طریقی که در بالا گفته شد) آنها را روی هم می‌گذاشتند و به طرف جای پای شترها شیرجه می‌زدند و به محض اینکه یک شتر پایش را بر می‌داشت تعدادی دست و انگشت کوچک، جای پای آنها قرار می‌گرفت و بچه‌ها با حرص و اشتیاقی زیاد شروع به مک زدن می‌کردند و این کار را تا چندین کوچه آن طرفتر که بچه‌های جدید وارد معرکه می‌شدند ادامه می‌دادند. بچه‌های جدید، سهم شیر کوچه خود را حق خود می‌دانستند و نمی‌گذاشتند بچه‌های دیگر حق آنها را بخورند! البته بعضی وقتها پارتی بازی می‌کردند و به دوستان و اقوام خود اجازه شیر خوردن می‌دادند. اگرچه اینکار معمولاً پشت سر آخرین شتر، بیشتر اتفاق می‌افتاد ولی به لحاظ اینکه کاروان شترها گاه با هم فاصله داشتند پشت سر آنها هم بچه‌های شجاع‌تر شیرهای تازه‌تر مک می‌زدند!! و بارها اتفاق می‌افتاد که بچه‌ها لابلای دست و پاهای بلند شترها می‌ماندند و شترها با احتیاط و طمأنینه و آرامشی خاص، از کنار آنها و از روی آنها عبور می‌کردند و گاهگاهی هم که عصبانی می‌شدند صدا می‌دادند و لگد می‌پراندند اما هیچگاه مشاهده نشد که کودکی زیر پای شترها دچار آسیب شود. البته یک بار، یک حادثه برای خود من پیش آمد و آن هنگامی بود که چنان خودم را به پای یک شتر نزدیک کردم که روی پای شتر افتادم و شتر با لگد کوتاهی که به سینه‌ام زد مرا چند متر به عقب پرتاب کرد.

بچه‌ها معتقد بودند تنهای جای پائی دارای شیر است که هنوز دست و پای هیچ انسانی به آن نرسیده باشد مثلاً ردپاهائی که بچه‌ها روی آنها دویده بودند چنین خاصیتی نداشت و به همین خاطر همه با هم برای بهره بردن بیشتر و بهتر و سریعتر به آخرین جای پای شترها حمله می‌کردند. ساربان‌ها هم اکثراً کاری به کار بچه‌ها نداشتند گویا آنها هم معتقد بودند که سهم شیر جای پای شترها حق بچه‌هاست ولی گاهگاهی که شترهای خسته زیر بار، از دست بچه‌ها عصبانی می‌شدند داد ساربان‌ها هم بلند می‌شد و بچه‌ها را از نزدیک شترها دور می‌کردند.

ساربان‌ها می‌دانستند که نمی‌شود تمام بچه‌ها را از این کار بازداشت چون در آنصورت باید تمام وقتشان صرف درگیری با بچه‌های کوچک‌های مختلف می‌شد و بر فرض که بچه‌های یک کوچه را دور می‌کردند نمی‌توانستند جلو بچه‌های کوچک‌های بعد که چشم به راه ورود شترها نشسته بودند، بگیرند لذا معمولاً کاری

به کار بچه‌ها نداشتند و آنها را به حال و خیال کودکانه خود رها می‌کردند تا هر چه می‌خواهند شیر مجانی بنوشند!

نکته دیگر اینکه: بچه‌ها اکثراً در این بازی، خاک آلود می‌شدند و سر و صورت و لباس و دست و پای همه پر از خاک می‌شد و دیدن قیافه خاک‌آلود و اشتباهی سیری ناپذیر آنها هر بیننده‌ای را به خنده می‌انداخت. گاهی بچه‌ها که قدشان معمولاً تا زیر شکم شترها هم نمی‌رسید، دور از چشم ساریبان‌ها، کمی از پشم شترها را چنگ می‌زدند و می‌کندند تا لای قرآن بگذارند و در این موارد که شترها احساس درد می‌کردند نعره می‌کشیدند و با سر و گردن بچه‌ها را از خود دور می‌کردند و ساریبان‌ها را به کمک می‌طلبیدند. معمولاً شترها رنگ‌های مختلفی داشتند. سیاه (خاکستری)، زرد، سفید و سرخ (متمایل به زرد) و بهترین نوع پشم شتر برای لای قرآن و کتاب دعا پشت شتران سرخ موی بود و ساریبان‌ها که از این عقیده هم خبر داشتند، بیشتر مواظب این گونه شترها بودند چون ممکن بود که بخاطر احساس درد بارشان را بر زمین بیندازند و کینه شتری آنها گل کند.

یکی از کارهای رایج دیگر این بود که بعضی از بچه‌ها، دست خود را با ادرار شترها می‌شستند و معتقد بودند که پوستشان کلفت می‌شود.

معلوم نبود که این باورهای خرافی، از کجا آمده بود و ریشه در چه مسائلی داشت. البته ریشه‌یابی این باورها و خرافه‌ها، امروزه کار ساده‌ای است، شاید مهمترین علت بوجود آورنده آن همان حس بازیگوشی و رقابت بچه‌ها بوده باشد. اما هرچه بود همه بچه‌ها به خوبی آن را می‌شناختند و قواعد بازی را رعایت می‌کردند. با این حساب باید اینکار را نیز جزو «بازیهای کودکانه» قدیم بچه‌های زرقان به شمار آورد. هیجان و لذت و نشاطی که بچه‌ها از این بازی می‌بردند، به هیچ وجه با بازیهای دیگر قابل مقایسه نبود چون همبازی جدید و جالبی به نام «شتر» در این بازی یا بچه‌ها مشارکت داشت و این مسئله معمولاً فقط در فصل خاصی اتفاق می‌افتاد و بچه‌ها می‌بایست برای آن بازی یکسال انتظار می‌کشیدند.

علاوه بر این، این بازی را نمی‌شد با حیوانات اهلی دیگر مثل گاو و گوسفند و الاغ و اسب و قاطر انجام داد و تنها شترها بودند که بدون چون و چرا قانون این بازی را رعایت می‌کردند و به همبازی‌های خردسال خود احترام می‌گذاشتند. شاید آنها هم هر ساله، برای دیدن همبازی‌های خود روزشماری می‌کردند تا فصل موعود فرا برسد و قد و قیافه خود را به رخ همبازی‌های کوچکشان بکشاند.

حالا دیگر سالهاست که نه شترها برای حمل بار به زرقان می‌آیند و نه بچه‌های خبری از آنها دارند و نه کوچه‌ها خاکی است که جای پای شترها در آن بماند اما خاطره این بازی در ذهن ما کودکان قدیم مانده است و به محض دیدن هر شتری به جای پای آن نگاه می‌کنیم و با لبخندی نشاط‌آور به باورهای گذشته خود می‌خندیم و بی‌تردید، آن خاطرات خاک‌آلود را گرامی می‌داریم. والسلام/ هدهد

طرح سبز کردن کوه زرقان

حدود چهل سال پیش، در عالم کودکی، باغهایی داشتیم در کوهی که خانه ما در چند قدمی آن بود و برای این باغها چه زحمت‌های طاقت‌فرسائی که می‌کشیدیم و چه آرزوهای قشنگی که (می‌داشتیم. این باغها، همان شیارهای خاکی کوه بودند که در بهاران گل و گیاههای وحشی در آن می‌روئید و کوهستان را معطر می‌کردند. اما کار ما فراتر از تملک و نامگذاری این باغها بود. ما واقعاً در این شیارهای خاکی کشت و کار می‌کردیم و هر چه دم دستمان می‌آمد در این شیارها می‌کاشتیم و هر روز بارها از کوه بالا می‌رفتیم و برای آنها آب می‌بردیم و از آنها محافظت و مراقبت می‌کردیم و گاهگاهی تخمه و آجیل محلی بر می‌داشتیم و در کنار باغهای مینیاتوری‌مان می‌نشستیم و چه لذتها از این ملک‌های واقعی می‌بردیم.

تمام بچه‌هایی که مثل ما «پُی کُه یا پای کوه» زندگی می‌کردند و مانند ما راه رفتن را در کوه یاد گرفته بودند چنین باغها و مزرعه‌هایی در دامنه کوه تا وسط‌های آن داشتند و همه نیز باغ و بندال‌های یکدیگر را می‌شناختند. کم‌کم که بزرگتر شدیم و قدرت و جرأت صعود به ارتفاعات را پیدا کردیم دامنه باغهایمان نیز گسترش یافت و به قسمت‌های بالاتر کوه رفت. نوع کشت و کار هم فرق کرد یعنی بجای عدس و نخود و لوبیا و گندم، به کاشتن درختچه‌های بومی مثل بادام و انگور و انجیر و «کل انجیر» و بارشین و کیالک و سماق مشغول می‌شدیم و گهگاه نام خود را با میخ و چکش بصورت ناشیانه‌ای بر صخره‌های نزدیک حک می‌کردیم تا از دستبرد و اشغال در امان بماند. اکنون سالها از آن دوران گذشته و هنوز هم وقتی به کوه می‌روم سری به باغهای پربار دوران کودکی‌ام می‌زنم، لحظاتی در باغهای کودکی‌ام می‌نشینم و یاد و خاطره آن روزگاران معطر و قشنگ و رؤیایی را و آن دوستان باصفا و یکدل و یکرنگ که رقیب هم بودیم، گرامی می‌دارم و تک‌تک حرفها و دعوها و اسناد مالکیت‌ها را به یاد می‌آورم و از آن بالا پشت‌بامهایی را که دیگر کاهکلی نیستند از نظر می‌گذرانم و کودک روحم را که هنوز بر آن پشت بامها و دامنه کوه می‌پلکد، با اشتیاقی وصف‌ناپذیر می‌نگرم و به حال او غبطه می‌خورم. او هنوز و همیشه آنجاست و من هر جای این دنیای پهناور که باشم در فکر اویم. عمری است که من برای بزرگ نشدن او دعا می‌کنم و او برای کوچک نماندن من؛ و روزگار ما به اینصورت گذشت و می‌گذرد.

سالها پیش، که دست قضا حکم شهرداری بر پیشانی‌ام زد و در کنار کارهای طاقت‌فرسای دیگر، تصمیم گرفتم با الهام از دوران کودکی‌ام، کوه زرقان را سبز کنم. یک روز به دوستان و همکارانم این موضوع را پیشنهاد کردم گفتند: مگر می‌شود؟ گفتیم: بله من کودکی می‌شناسم با اراده‌ای کوهستانی که اینکار را قبلاً انجام داده و تجربه‌ای عظیم دارد. گفتند: او کیست؟ گفتیم: خودم؛ و برنامه را برای ۴ سال فازبندی کردیم.

در پایان فصل بهار و در ساعات غیراداری، دوستان را طی آموزشی کوتاه بسیج می‌کردیم برای جمع‌آوری دانه‌های بارشین. در مدت زمان کمی چندین کیسه بزرگ پر از هسته بارشین جمع‌آوری شد، اینها را نگه داشتیم تا اوائل زمستان سپس چند روزی آنها را در محیطی گرم گذاشتیم تا آماده شوند و آنها را در خزانه‌ای که به منظور پرورش اولیه آنها تهیه کرده بودیم کاشتیم، نهایتاً حدود پنجاه هزار جوانه بارشین داشتیم که بعضی از آنها حدود بیست- سی سانتیمتر رشد کرده بودند.

در فصل کاشت با کمک تمام دوستان و همدلان و نیروهای بسیج و ورزشی و ادبی و هنری و کارگران شهرداری در عرض چند روز طی برنامه‌ای دقیق و معین جوانه‌ها را کاشتیم و منتظر باران ماندیم اما دریغ از یک قطره باران... همه چیز طبق برنامه پیش می‌رفت و گاهگاهی بچه‌ها به نهال‌هایی که در دامنه و در دسترس بودند، آب می‌دادند ولی خشکسالی تمام برنامه‌ها را به هم ریخت و شکست، طبیعی بود. سال بعد دیگر من در شهرداری نبودم و برنامه متوقف شد، هر چند سال بسیار پر بارانی داشتیم و اتفاقاً سیلی هم در شهر جاری شد (سیل ۱۳۸۰) و یکماه بعد از سیل کار من در شهرداری پایان یافت.

در سال اول گیاهان بومی دیگر هم کاشتیم ولی علت انتخاب بارشین به این خاطر بود که این گیاه همیشه سبز است و خودش را تکثیر می‌کند و هیچ حیوانی هم آن را نمی‌خورد و نیاز به آب زیاد هم ندارد هنوز هم امیدوارم جوانان شهرم در اولین زمستان آینده طرح درختکاری را با توکل به خداوند متعال در کوه زرقان را شروع کنند تا آیندگان در قرنهای آینده شاهد کوهی سر سبز در شهر خود باشند. انشاءالله
والسلام/ هدهد

عوارض کارخانجات خونبهای مردم زرقان است

شهر ما، زرقان سرسبز و زیبا یکی از آلوده‌ترین شهرهای استان است و بعضی از همشهریان بر این آلودگی می‌افزایند. آلودگی‌ها سه نوعند: هوایی، آبی و خاکی
سال‌هاست مردم زرقان از آلودگی هوا می‌نالند و برای رفع آن پیگیری می‌کنند که تا اندازه‌ای برطرف شده ولی به دلالتی هنوز ادامه دارد. بعضی از این آلودگی‌های هوایی قابل کنترل نیستند. مثل گازهایی که از ماشین‌های عبوری در جاده شیراز - اصفهان متصاعد می‌شود و بادهای غالب که از غرب می‌وزند آنها را به سمت شهر ما می‌آورند.

یکی دیگر از آلودگی‌ها بخاطر آبریزی در معابر و کوچه‌ها شهر است. این آلودگی منشأ بیماری‌های متعددی از جمله سالک است که تا حدودی کنترل شده ولی همچنان ادامه دارد.

آلایندگی بعضی از کارخانجات، هم در هوا متصاعد می‌شود، هم به زمین فرو می‌رود و هم بصورت آبهای روان و سطحی از کنار شهر ما می‌گذرد. این آلایندگی‌ها هم به دلیل شکایات مردم و پیگیری ادارات بویژه بهداشت و درمان و بخش‌داری و شهرداری و شورای اسلامی شهر و محیط زیست ظاهراً کنترل شده‌اند ولی اگر از هوای زرقان در ساعات مختلف روز نمونه برداری شود مشخص می‌گردد که هوای زرقان هنوز آلوده است.

زرقان شهر ثروتمندی است و قسمتی از این ثروتش را که از عوارض کارخانجات می‌گیرد خونپهای مردم آن است.

باورها، خرافه‌ها و اعتقادات

تمام انسانها با باورهایشان زندگی می‌کنند و زندگی هیچکس از این باورها، تهی نیست. باورمندی ربطی به ایمان مذهبی هم ندارد، حتی بسیاری از کسانی که هیچ اعتقادی به ادیان مختلف ندارند، دارای باورهای مخصوص به خود هستند. این باورها، گاه نتیجه آموزه‌های قومی و سنتی و اقلیمی هستند، گاه جزو آموزه‌های دینی‌اند و گاه ارتباط مستقیم با تجارب شخصی افراد دارند یعنی ممکن است یک فرد «باور» خاصی نسبت به چیزی داشته باشد که هیچ انسان دیگری، آن را تجربه نکرده باشد. تعیین مرز بین باورها و خرافه‌ها و اعتقادات اصیل نیز کاری دشوار است و نمی‌شود به آسانی آنها را مرزبندی و تقسیم‌بندی کرد.

اما در یک دسته‌بندی مقدماتی، می‌توان باورها را نسبت به نقش آنها در سعادت یا بدبختی افراد، از هم جدا کرد.

مثلاً خیلی‌ها باور دارند که عدد سیزده نحس است و اگر شماره کارت یا پلاک منزل یا شماره صندلی آنها، عدد سیزده باشد، آنها دچار بدبختی می‌شوند. (حتی در شماره‌گذاری صندلی‌های هواپیما نیز قبلاً عدد سیزده وجود نداشت). این باور چه درست باشد و چه غلط، برای بعضی‌ها آنقدر مهم است که می‌تواند تعیین کننده سعادت یا بدبختی‌شان باشد. اما باور دیگری که در زرقان ما رایج است این است که هر گاه آفتاب و باران با هم وجود داشته باشند، گرگها می‌زایند. این باور، هیچ ارتباطی با سعادت افراد ندارد و کسی آن را در زندگی خود دخیل نمی‌داند، در همین حد باور دارند که در هوای بارانی و آفتابی، گرگها می‌زایند. لذا بر این اساس می‌توان باورها را تقسیم‌بندی کرد و مرزی بین آنها ترسیم نمود.

مرزبندی باورها در قسمت اول، یعنی در حیطه، «سرنوشت‌سازی» و اظهار نظر کردن درباره مثبت یا منفی بودن آن باورها، همیشه دارای تنش‌های اجتماعی بوده و نمی‌شود به راحتی درباره یک باور، اظهار عقیده کرد.

مثلاً کسی که عقیده دارد همراه داشتن «دندان نیش یک گراز» برای او سعادت و خوشبختی می‌آورد به هیچ وجه، هیچ منطقی و قانونی را برای محکوم کردن عقیده خود نمی‌پذیرد چون، به خیال خودش، تجربه ثابت کرده که این شیء برای او سعادت‌آور است.

باورها را بر اساس سن باورمندان نیز می‌توان دسته‌بندی کرد، مثل باورهائی که کودکان به «لولو» دارند، یا باورهائی که بزرگترها به «علف گره‌زدن» دارند.

دسته‌بندی دیگر را می‌توان بر مبنای باورهای محلی، منطقه‌ای، کشوری و جهانی بوجود آورد. مثلاً باور قدیمی (شفابخش بودن آب «اوبادک» در زرقان، باوری محلی بوده است که فقط مختص به زرقان است ولی باور خیرات برای اموات و «سوگند به کتب مقدس» در اکثر ادیان وجود دارد و باوری جهانی است. باورهائی هم در سراسر جهان بین تمام مردم وجود دارد که تقریباً فطری است و محدود به اقلیم و دین خاصی نمی‌شود. مثل باورهائی که در ضرب‌المثل‌های زیر متجلی شده‌اند:

• توانا بود هر که دانا بود

• هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی

اکثر ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار که در فرهنگ جهان رایج هستند، نمونه‌های ناب باورهای فطری بشریت را در خود جمع کرده‌اند و اگر بخواهیم به تمام اینها اشاره کنیم باید دهها کتاب بنویسیم. علاوه بر این، باورهائی مثل مراسم اعیاد مذهبی، مراسم محرم و ماه رمضان، شب‌های قدر و مراسم ختم و مراسم عیدهای باستانی مثل عید نوروز، مراسم ازدواج و باورهای مربوط به دعاها و زیارات و از این قبیل آنقدر مفصل و زیادند که درباره هر یک جداگانه می‌توان کتابهائی نوشت همانگونه که نوشته شده است.

در اصل، مطالبی که در این مقاله آمده نسبت به کل باورها به اندازه قطره‌ای نسبت به یک اقیانوس است و هدف ما در این مقاله تقسیم‌بندی و ارزیابی باورها نیست. بلکه، هدف ما گردآوردن قسمتی از این باورها در کنار یکدیگر است و پژوهشگران ارجمند می‌توان با سلیقه خود اینها را دسته‌بندی نمایند.

شانس یا بدشانسی، ریشه در اعتقاد به «غیب» دارد. اگر کارها از روال طبیعی و قانونی خود اجرا شوند و به نتیجه برسند، شانس به حساب نمی‌آیند. هنگامی ایده خوش‌شانسی و خوش‌یمنی رخ می‌نماید که افراد انتظار دارند کاری از راه غیرطبیعی و غیرمرسوم به نتیجه برسد و این کار از آنجا که از حیطة قدرت ظاهری و طبیعی بشر خارج است به عالم غیب متصل می‌شود و باوری محکم در او ایجاد می‌کند. پس تمام باورهائی که با «سرنوشت و شانس» مرتبطند، به نوعی ریشه در ایمان به غیب دارند و معتقدند در عالم غیب هم نیروهای مثبت فعالند و هم نیروهای منفی.

- با این حساب باید باورها را جزو و راسخ‌ترین اعتقادات بشریت به شمار آورد حتی اگر خیلی‌ها آنها را قبول نداشته باشند و لذا نباید به باورهای دیگر خندید و بی‌احترامی کرد. هرچه هست جزو باورهای خرافی یا اعتقادی آنهاست و در زمینه «فرهنگ نگاری» باید بدون کم و کاست آنها را ثبت و ضبط کرد. با توجه به این نکته در مقاله حاضر تعدادی از باورهای مردم زرقان جمع‌آوری شده‌اند و اینگونه نیست که تمام مردم زرقان این باورها را باور داشته باشند. تنها چیزی که می‌شود گفت این است که این باورها چه خوب و چه بد در متن و بطن جامعه ما جریان داشته و دارند و هدف ما فقط و فقط گردآوری آنهاست. همین و بس.
۱. بچه‌ها و حتی بعضی از بزرگترها، در دوران گذشته، باور داشتند که مورچه‌های سیاه مسلمانند و نباید آنها را کشت ولی مورچه‌های زرد و سرخ، جزو لشکریان شمر و یزید هستند.
 ۲. مردم باور داشتند که هنگامی که در هوای آفتابی، باران بارد گرگها می‌زایند.
 ۳. بعضی‌ها باور دارند که اگر در یک استکان چای، پلک شناور باشد، مهمان به خانه آنها می‌آید.
 ۴. بعضی‌ها باور دارند که اگر کف دست کسی بخارد، پولی نصیب او می‌شود.
 ۵. قدیمی‌ها باور داشتند که دود آتش به طرف آدم پولدار می‌رود.
 ۶. بعضی‌ها باور دارند که اولین فردی را که در صبح ملاقات می‌کنند تأثیر مثبت یا منفی در سرنوشت آنها خواهد گذاشت و به همین خاطر مسیر خود را طوری تنظیم می‌کنند که چشمشان به چشم افراد نحس نیفتد.
 ۷. بچه‌ها در قدیم باور داشتند که اگر جای پای شترها را با انگشتان خود بمکند شیر شتر به دهان آنها وارد می‌شود. (مقاله جداگانه‌ای در این باره نوشته‌ام که در همین کتاب موجود است).
 ۸. بعضی‌ها باور دارند که اگر هنگام کسب و کار، پولی از افراد خاصی بگیرند، مایه برکت دخل و حیب آنها خواهد شد. این پول را که گاهی اوقات مبلغ بسیار ناچیزی است در جای خاصی می‌گذارند تا خرج نشود.
 ۹. بعضی‌ها باور دارند که اگر پول در حوض ماهی شیراز (و حوض ماهی زرقان، در روزگار که آب داشت) بیندازند حاجت آنها برآورده خواهد شد.
 ۱۰. خیلی‌ها باور دارند که اگر در ایام عید نوروز و مخصوصاً در سیزده‌بدر، علف‌ها را به هم گره بزنند بخت آنها باز خواهد شد. بعضی‌ها یک حبه قند هم لای گره می‌گذارند (شاید برای محکم‌کاری) و شعرهایی هم می‌خوانند: سال دگر، بچه بغل، خونه شوور. بعضی‌ها هم با دعا و صلوات اینکار را انجام می‌دهند.

۱۱. بعضی‌ها باور دارند که آب باران شفاف‌بخش است و هنگام بارش، ظرفی را در هوای آزاد می‌گذارند تا آب باران داخل آن بریزد و از آن آب استفاده کنند.
۱۲. بعضی‌ها باور داشتند و دارند که آب کهسار، شفاف‌بخش است و هنگامی که آب باران از کوه جاری می‌شد به جاهای خاصی از کوه می‌رفتند و آب کهسار می‌آوردند تا به بیماران بدهند (البته مورد قبل و این مورد، ریشه علمی دارند).
۱۳. بسیاری از مردم کشور ما و حتی کشورهای دیگر باور دارند که عدد سیزده عدد نحسی است و اگر مجبور باشند آن را بکار ببرند بصورت $1 + 12$ بکار می‌برند.
۱۴. بعضی‌ها باور دارند که چیزی که گم می‌شود، شیطان به روی آن نشسته و برای رفع شر شیطان و پیدا شدن شی گمشده صلوات می‌فرستند.
۱۵. بعضی‌ها باور دارند اگر مرکز رویش مو در فرق سر انسان دوتا باشد، آن فرد دوتا زن خواهد گرفت و یا دوبار ازدواج خواهد کرد و اگر سه‌تا باشد سه زن خواهد گرفت.
۱۶. وقتی که درباره کسی حرف می‌زنند و او در همان لحظه وارد می‌شود می‌گویند حلال‌زاده است.
۱۷. مردم، قبلاً باور داشتند که اگر در هنگام زوزه کشیدن شغالها (سگ کله‌ها) لنگه کفش یا ملکی خود را وارونه کنند شغالها دل درد می‌گیرند و دیگر صدا نمی‌دهند. (در مورد این باور، مقاله‌ای جداگانه نوشته‌ام که در همین کتاب موجود است)
۱۸. خیلی‌ها باور داشتند و دارند که اگر آب، روی گربه بریزند، روی بدن کسی که آب روی گربه ریخته «زگیل» می‌زند.
۱۹. بعضی‌ها باور داشتند و دارند که صدای جُغد بد یمن است و نحوست می‌آورد و اگر جغد روی پشت بام هر کس بنشیند و صدا بدهد، خبر یا اتفاق بدی برای آن خانواده پیش می‌آید. این باور در شعرهای کهن هم موجود است و صدای جغد، نماد شور بختی است.
۲۰. مردم باور و اعتقاد دارند که اگر در شبهای جمعه، خیراتی پخش کنند روح اموات آنها با آرامش و آسایش خواهد رسید. این باور هنوز در حد یقین، جریان دارد و جزو آموزه‌های دینی است.
۲۱. مردم باور و اعتقاد دارند که اگر در زمانهای خاصی، آتش و حلوای نذری بپزند و به دیگران بدهند، حاجات آنها برآورده خواهد شد. همچنین اگر کسی، آن آتش را هم بزند و هنگام

هم زدن آتش نیت کند. حاجتروا خواهد شد. (در این مورد مقاله جداگانه‌ای نوشته‌ام که در این کتاب موجود است).

۲۲. مردم باور و اعتقاد داشتند و دارند که «نان» برکت خداست و نباید در معابر بیفتد لذا اگر تکه نانی را می‌دیدند آن را بر می‌داشتند و می‌بوسیدند و در جایی می‌گذاشتند که پامال نشود. این باور هنوز وجود دارد و یکی از باورهای مذهبی بشمار می‌رود. در مورد اسماء مقدس نیز همین باور وجود دارد و اگر اسم خداوند یا ائمه را در گذرگاهی ببینند آن را با احترام در جایی امن قرار می‌دهند ولی متأسفانه امروزه آنقدر روزنامه و کاغذ که اسماء مقدس در آنهاست در معابر وجود دارد که هیچکس نمی‌تواند تمام آنها را جمع‌آوری کند.

۲۳. مردم باور داشتند که در هنگام دین ماه نو، باید در آئینه یا قرآن یا آب روان نگاه کنند و صلوات بفرستند تا آن ماه برای آنها پر خیر و برکت بشود. به یاد دارم که مرحوم مادر بزرگم هر وقت ماه نو را می‌دید، چشمهای خود را می‌بست و از ما می‌خواست که او را جلو آینه ببریم یا قرآن برایش بیاوریم تا چشم خود را بگشاید. (روحشان شاد)

۲۴. بسیاری مردم باور داشتند و دارند که اگر فردی در هنگام باز بودن سفره سر برسد، مادر زنش او را دوست می‌دارد.

۲۵. بسیاری مردم باور داشتند و دارند که اگر در حال خوردن غذا یا چیز دیگری هستند و زن حامله‌ای آن غذا را می‌بیند باید کمی از غذا به او بدهند و گرنه چشم بچه او سبز می‌شود.

۲۶. مردم اعتقاد داشتند و بعضی‌ها هنوز باور دارند که پس از پختن سمنو باید یک شب آن را به حال خود رها کنند تا یکی از بانوان مقدس (مخصوصاً وجود مقدس حضرت فاطمه زهرا (س)) با انگشتان خود آن را متبرک کند تا شیرین و قابل خوردن بشود این باور هنوز در حد یک اعتقاد اصیل جریان دارد و به این خاطر سمنو جزو غذاهای مقدس و شفا بخش است و در سفره عید نوروز هم جا دارد.

۲۷. بسیاری از مردم باور داشتند که در هنگام خواندن دعای جوشن کبیر در شبهای قدر باید روی کمی نبات، پس از خواندن هر بند از دعا، فوت کنند تا آن نبات، متبرک و شفا بخش شود. این باور هنوز ادامه دارد و افراد مریض معمولاً دنبال چنان نباتهایی می‌گردند تا به نیت شفا بخورند و بهبود یابند.

۲۸. بسیاری از مردم باور دارند که پس از خواندن آیه‌الکرسی و دعاهای دیگر به اطراف خود فوت کنند تا شر شیطان و نیروهای منفی خنثی شود.

۲۹. استخاره با قرآن و با تسبیح یکی از باورها و اعتقادات اصیل مسلمانان و مخصوصاً ما ایرانیان است که هنوز با قوت و قدرت جریان دارد و کتب متعددی در این رابطه نوشته شده است و تمام خوانندگان در این رابطه تجاربی دارند.

۳۰. فال حافظ نیز جزو باورهای ایرانیان است و بسیاری از مردم کارهایشان را بر این اساس تنظیم می‌کنند. لازم به ذکر است که در هیچیک از کشورهای دیگر سنت فال گرفتن با دیوان مشهورترین شاعرشان وجود ندارد و هیچ دیوان شعری در جهان تا این اندازه برای مردم مقدس و معتبر نیست.

۳۱. سوگند خوردن به کتب مقدس، بویژه در محاکم قضائی جزو باورهای اصیل مردم است و در کشور ما آنقدر اهمیت دارد که مردم معتقدند اگر کسی سوگند دروغ به قرآن یاد کند بدون شک دچار بلا و آسیب و خسران خواهد شد.

۳۲. مردم باور دارند که اگر «اسفند و نمک و کُندر» دود کنند، بلاها از جمله چشم زخم خنثی می‌شود. به همراه داشتن «کناتو» و «زغ» و «کُجی» نیز در باور مردم همین کار را انجام می‌دهد.

۳۳. مردم قدیمی زرقان باور داشتند که آب «اوبادک» که محلی نزدیک به شاهزاده قاسم است، برای درمان نازائی مؤثر بوده است. روش کار هم اینگونه بوده که زن‌ها در کنار این مکان کِل می‌زده‌اند و کمی آب جاری می‌شده و آن آب را می‌گرفته‌اند و به زن نازا می‌داده‌اند و حامله می‌شده.

۳۴. مردم قدیم باور داشتند که برف اول مربوط به کلاغ است، برف دوم مخصوص سگ و . . . نهایتاً برف هفتم مخصوص انسانهاست و می‌توانند با آن «برف و شیر» درست کنند و بخورند.

۳۵. بسیاری از قدیمی‌ها باور داشتند و دارند که خوردن پنیر زیاد، انسان را کودن و خرفت می‌کند.

۳۶. قدیمی‌های زرقان باور داشتند که اگر بچه‌ها طی مراسمی که به آن «حسن‌گلو» می‌گفتند، نیایش «باران خواهی» کنند، باران می‌آید. این مراسم که سالهاست دیگر اجرا نمی‌شود و نگارنده یک بار در کودکی آن را دیده است به این صورت اجرا می‌شد که عده‌ای از بچه‌ها با پاهای برهنه، دو سنگ در دست می‌گرفتند و آنها را هماهنگ به هم می‌زدند و شعرهای دعا

گونه‌ای می‌خواندند که کلمه «حسنگلو» در آن تکرار می‌شد و کوچه‌ها می‌گشتند و مردم به آنها حیوانات می‌دادند و سپس با آن حیوانات آش نذری پخته می‌شد و به مستمندان می‌دادند.

۳۷. باورهای باستانی مردم درباره هفت‌سین عید نوروز هنوز هم جریان دارد و مردم اعتقاد دارند که هر کدام از سین‌ها نقشی مثبت در زندگی افراد دارد. در این باره کتب مختلفی نوشته شده و نیاز به توضیح اضافی ندارد. با این تفاوت که ماهی‌های سرخ کوچک، در سالهای اخیر به سفره هفت‌سین اضافه شده‌اند.

۳۸. درباره مراسم چهارشنبه‌سوری نیز چنین باورهائی وجود داشت و مردم باور داشتند که آتش بیماریهای آنها را از بین می‌برد و آنها را با نشاط و سرحال می‌کند. متأسفانه امروزه فلسفه اصلی مراسم چهارشنبه‌سوری فراموش شده و بازیهای خطرناکی مثل فشفشه بازی و ترقه و آتش‌های مهیب جای آن مراسم ساده و بی‌آلایش را گرفته‌است.

۳۹. هنوز بسیاری از مردم باور دارند که برای مسافرت، تجارت، ازدواج و نقل مکان به منزل جدید باید «ساعت، خوب کنند» یعنی ببینند که چه روز و ساعتی برای کارهای خیر مناسب است، این باور ریشه در اعتقادات مذهبی و احادیث دارد و مثلاً وقتی که «قمر در عقرب» است نباید دست به هیچ کاری بزنند. این سعد و نحس ساعات، هنوز در تقویمهای نجومی ذکر می‌شود و مردم با مراجعه به این تقویمها یا از طریق کسانی که اطلاعاتی در این زمینه دارند «ساعت، خوب می‌کنند».

۴۰. مردم باور و اعتقاد دارند که اگر طبق برنامه خاصی «نماز باران» بخوانند خداوند رحمت و برکتش را به آنها ارزانی خواهد داشت. شواهد و مثال‌های متعددی نیز در این رابطه مردم به یاد دارند. این باور جزو آموزه‌های دینی است و کتب مختلفی در این باره نوشته شده‌است.

۴۱. بسیاری از مردم باور دارند که با لباس و کفش نو، اول باید به زیارت امامزاده‌ها بروند تا آن لباس و کفش همیشه در این امور به مصرف برسد و برای آنها پر خیر و برکت باشد.

۴۲. بسیاری از مردم باور داشتند و دارند که اگر «قرآن» از دست آنها بر زمین بیفتد معادل وزن آن، خرما و انجیر بخرند و خیرات کنند تا دچار عقوبت بی‌احترامی به کلام خداوند نشوند.

۴۳. هنوز بسیاری از مردم باور و اعتقاد دارند که اولین اصلاح موی نوزاد پسر را باید زیر ناودان طلا (در مشهد مقدس) یا در یکی از امامزاده‌ها انجام دهند و هم وزن اولین موهای اصلاح شده طلا یا نقره بخرند و به امامزاده هدیه کنند و یا در راه خیر مصرف نمایند تا

فرزندشان در سایه ائمه معصومین(ع) سعادت‌مند و خوشبخت و با ایمان شود. اگر هم دسترسی به زیارت نداشته باشند، اولین موهای اصلاح شده را نگه می‌دارند و پس از تشریف به یکی از حرم‌ها نذرشان را ادا می‌کنند. (مراسم دینی مربوط به عقیقه کردن نیز باید بر این باور اضافه گردد).

و چند نکته دیگر در مورد باورها

باورها چگونه و از کجا و چرا بوجود آمده‌اند و می‌آیند؟ پاسخ به این سؤال اگرچه آسان است و در کتب مربوط به اسطوره‌ها و باورها و اعتقادات به تفصیل بحث شده است ولی تعدد و کثرت نظرات و تئوری‌ها، معمولاً ریشه باورهای عامیانه را آنقدر گسترده و حجیم کرده که به سادگی نمی‌توان ریشه واقعی آنها را کشف نمود و برای اینکار مهمترین کاری که باید صورت گیرد این است که باورها را باید از هم جدا کرد و هر کدام را بطور جداگانه مورد بررسی قرار داد. آسان‌ترین جواب این است که مردم بر اساس تجاربی که از یک پدیده داشتند، آن را در باورستان ذهن خود جای داده و سینه به سینه نسل‌های بعد منتقل کرده‌اند و هر نسل، در گذر زمان چیزی بر آنها افزوده یا کم کرده است تا جایی که چهره واقعی آنها پنهان شده و تبدیل به اسطوره شده‌اند. بسیاری از باورها، برای کسانی که آنها را باور دارند واقعاً دارای تأثیراتی است و باورمندان، تجاربی از آنها دارند یا تجارب دیگران را شنیده‌اند. در اصل به قول ضرب‌المثل معروف «تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزی».

اینگونه نیست که باورها کلاً بی‌اساس و بی‌شالوده باشند ولی این نکته نیز قابل ذکر است که بسیاری از باورها از شالوده اصلی خود جدا شده‌اند و تغییر ماهیت داده‌اند و امروزه گاه فقط در حد یک شوخی مطرح می‌شوند.

بعضی از کارشناسان و پژوهشگران باورها را ساخته توهم و ترس و امیدواری مردم می‌دانند این نظریه تا اندازه‌ای درست است ولی پاسخ کامل و جامعی نیست.

اگرچه باورهای ملل مختلف، برای یکدیگر عجیب است ولی حقیقت این است که هر قوم با باورهایش، به مبدأ غیب وصل می‌شود و بیشتر باورها، در حوزه اعتقادات مردم قرار دارند حتی اگر از دید دیگران خرافی باشد.

بعنوان مثال: اگر یک خارجی، مراسم شب احیای لیلی قدر شیعیان را مشاهده کند شاید با خود فکر کند که ما دچار باورهای خرافی هستیم و از ته دل به ما بخندد یا به حال ما تأسف بخورد و ما را جزو عقب افتادگان فرهنگی قلمداد کند ولی این باور برای ما جزو اعتقادات اصیل است و نتیجه‌های مثبتی از این کار گرفته‌ایم. به همین قیاس، اگر ما مراسم یک رقص آئینی در یک قبیله دور افتاده افریقائی ببینیم ممکن

است آنها را خرافاتی و عقب افتاده ببنداریم و به آنها بخندیم ولی حقیقتاً آنها هم طبق اعتقادات خود عمل می‌کنند و باید به باورهایشان احترام گذاشت. آنچه هست نمی‌شود به کسی گفت چرا چنین باوری داری؟ و یا به کسی گفت: چرا چنان باوری نداری؟ والسلام

سنت‌های غلط مربوط به مراسم اموات

بعضی از مردم روستاها و شهرهای کوچک مثل زرقان، محبت‌های یکدیگر را بیشتر در مراسم ختم و مرگ و میر جبران می‌کنند. البته فقط بعضی‌ها اینطورند و البته همین بعضی‌ها هم کم نیستند. در زرقان اگر مصیبتی برای کسی پیش بیاید، مصیبت‌های دیگری هم بر سر او هجوم می‌آورند و دردسرهای جدیدی برای فرد صاحب عزا می‌سازند. شاید پرداختن به این موضوع به دلیل اینکه همه از آن خیر دارند ضروری نباشد ولی بعنوان مثال و بطور اختصار به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

اول، مراسم غسل دادن میت که اکثر حضار سعی می‌کنند حتماً بروند جنازه میت را ببینند و با توجه به اینکه جنازه باید برای غسل، برهنه باشد در شأن میت و حضار نیست. اما در شهرهای بزرگ جنازه را تحویل غسل می‌دهند و بعد از غسل او را تحویل می‌گیرند؛ اگر هم کسی بخواهد با میت وداع کند روی صورت او را کنار می‌زنند و وداع می‌نمایند و یا جنازه را در خانه غسل می‌دهند و پس از وداع به طرف قبرستان می‌برند.

دوم اینکه: مسائل بهداشتی برای شستن اموات، به خوبی رعایت نمی‌شود. درست است که غسل دادن میت جزو کارهای خداپسندانه است ولی اگر بدون روپوش و دستکش انجام گیرد و هر کسی به نیت صواب بدن میت را دستکاری کند و در همان حال با یکدیگر هم دست بدهند و دست در گردن هم بیندازند و گریه کنند ممکن است بعضی از بیماری‌ها، بصورت ناخواسته، انتقال یابند. این نکته مخصوصاً برای امواتی که خونریزی دارند و یا دچار زخم بستر هستند و یا دردهای لاعلاج دارند بیشتر مد نظر است.

اگرچه حضور مردم در اینگونه مراسم باعث تسلاهی خاطر بازماندگان می‌شود ولی بهتر است کار غسل و کفن کردن را به چند نفر واگذارند و از غسلخانه خارج شوند و پس از کفن کردن، اگر مایل بودند با میت وداع کنند وارد غسلخانه بشوند. در این حالت، اگر میت را هم بیوسند، غسل «مس میت» به آنها واجب نمی‌شود و این روش به صواب نزدیکتر است.

سوم: مراسم حضور در مساجد و صدها بار نشستن و برخاستن صاحبان عزا که علاوه بر مصائب روحی باید این مشکلات جسمی را تحمل کنند. اگر این مراسم فقط یک روز بود کم اشکال‌تر بود، ولی مصیبت اینجاست که باید تا چند روز در مسجد و حسینیه و خانه دائم بنشینند و بلند شوند، البته هیچ کس دلش نمی‌خواهد صاحب عزا را به زحمت اندازد ولی چون «رسم» شده مجبورند به این کار تن دهند، به هر حال

برای احترام به مراجعین، چند تن از جوانترها می‌توانند این مسئولیت را بپذیرند و نگذارند که کهنسالان هم دائماً نشست و برخاست کنند.

چهارم: مصیبت دیگر، مراسم غذا دادن در خانه میت است. در روایت آمده که نگذارید تا چند روز دود از خانه صاحب عزا بلند شود. حالا دیگر هیزم و دود و آتش نیست ولی صاحب عزا مجبور است در جایی دیگر پخت و پز کند و به خانه برود و یا در حسینیه و زینبیه بیزد و سفره بدهد. متأسفانه این سنت غلط در شهر ما در حد و جوب جریان دارد.

پنجم: نوشتن پارچه و بنر ارسال تاج گل است که بر رسم‌های غلط قبلی اضافه شده و همه در انجام اینکار از هم سبقت می‌گیرند در حالیکه آنهمه پارچه و دسته گل بعد از چند روز، دیگر به درد نمی‌خورد و نوعی اسراف و تبذیر به حساب می‌آید لذا افراد می‌توانند به جای اینکار «باقیات صالحات» دیگر انجام دهند.

ششم: مراسمی است که در بین خانمها رواج دارد و به مراتب بیشتر و سخت‌تر از مراسم مربوط به مردان است. بعضی از خانمها در اینگونه مراسم پیرو ذوق و سلیقه خودشان هستند و کاری به هیچ دستور و موعظه و ارشادی ندارند. قبلاً، برنامه مردان، تقریباً یک هفته بود که در سالهای اخیر با تذکر روحانیت محترم و معتمدین به سه روز (و اخیراً به دو مجلس) کاهش یافته ولی مراسم مربوط به خانمها، زیادتر شده است.

هفتم: تهیه سنگهای گران قیمت و قاب عکس و حکاکی عکسها روی سنگهاست که هزینه‌ای سنگین در بر دارد. مصیبت اینجاست که بعضی‌ها بخاطر چشم و هم‌چشمی، پول قرض می‌کنند و دست به اسراف می‌زنند.

هشتم: حذف قرائت قرآن و جایگزین کردن مداحی‌های عجیب و غریب و بدون سند تاریخی؛ و از آن بدتر، بلند کردن صدا بلندگوهای مداحی تا آخرین حد و ایجاد مزاحمت برای عزاداران دیگر در قبرستان.

نهم: برنامه پخش غذا و خیراتی در قبرستان که بسیار رایج است و باید جلو آن گرفته شود. ایکاش به جای بعضی از سنتهای غلط، یک سنت صحیح که دستور مؤکد دین مبین اسلامی است جریان می‌یافت و آن سنت «وصیت کردن» است. خیلی‌ها فکر می‌کنند اگر وصیت کنند زودتر می‌میرند. ولی در احادیث آمده که یکی از چیزهایی که بر طول عمر انسان می‌افزاید سنت وصیت کردن است (مثل سنت صلح رحم) ایکاش همه مردم همین امشب به اطرافینشان وصیت می‌کردند که اگر بعد از صد و بیست سال از دنیا رفتند مراسم ختم آنها را ساده و اسلامی برگزار کنند، به جای خرجهای گزاف به کارهای عام‌المنفعه که بزرگترین باقیات صالحات است بپردازند، در مراسم تغسیل آنها فقط چند نفر خاص شرکت کنند، سنگ آنها را ارزان تهیه نمایند و ... و ...

البته وصیت، شامل بدهی‌ها و تقسیم اموال و غیره نیز می‌شود و چه بهتر که با این سنت حسنه اسلامی هم تکلیف اموال و زندگی و حساب و کتاب خود را مشخص کنند و حتی نوع سنگ و نوشته روی قبرشان را تعیین نمایند و بر عمر خود نیز بیفزایند.

حالا ممکن است بعضی‌ها بگویند اگر طبق رسم رایج کار نکنیم مرده خود را سبک کرده‌ایم. مطمئناً مرده (و زنده) با این چیزها سبک و سنگین نمی‌شود، سبکی و سنگینی میزان، بستگی به اعمال افراد دارد و اتفاقاً اگر قرار است اعمال میت را سنگین کنند بهتر است از او «باقیات صالحات» به جا بگذارند و چه بهتر که هر فرد در زندگی خودش اینکار را انجام دهد.

و نکته مهم آخر، پیشنهادی برای قبر نوشته‌ها: ممنوع کردن نوشتن آیات قرآن مجید بر روی سنگها و نکته دوم اینکه در کتیبه‌های قبرها معمولاً اسم پدر را می‌نویسند و مادرها برای همیشه فراموش می‌شوند ولی بهتر است اسم مادر هم بنویسند و حتی اسم همسر... والسلام

غذا خوردن در قبرستانها مکروه است

در کنار سنت‌های خوب و خداپسندانه‌ای که در شهر ما وجود دارد سنت‌های غلطی هم رایج است که نه فقط با دستورات دینی هماهنگ نیست بلکه باعث ضرر و زیان‌های جبران ناپذیری هم می‌گردد یکی از سنت‌های غلط رایج پخش کردن مواد غذایی مثل حلوا، میوه، شیرینی، شربت و شیر در قبرستانهاست.

کسانی که اینکار را می‌کنند به منظور شادی ارواح مردگان خویش و رضایت حق تعالی دست به چنین اقدامی می‌زنند ولی از آنجا که طبق دستورات دینی «غذا خوردن در قبرستانها مکروه است» بدون شک، این کار مضر در جهت رضایت خداوند نیست چون عده زیادی از بندگان خدا و مخصوصاً بچه‌ها با خوردن آن خوراکی‌ها مریض می‌شوند و لعن و نفرین در پی خواهد داشت.

دستورات دینی برای سعادت و سلامت جامعه است ولی بعضی از کارها مثل پخش کردن غذا در قبرستانها، بدعت است و در هیچکدام از احکام دینی تأیید نشده است. علاوه بر این، جامعه‌ای که بر خلاف دستورات دینی گام بر می‌دارد با دین خدا دشمنی کرده و موجبات ضرر و خسران خود را فراهم کرده است.

برای شادی ارواح اموات، راههای مختلفی وجود دارد که مطمئناً بهتر و تأثیرگذارتر از پخش خیراتی در قبرستانهاست و دین نیز بر آنها تأکید کرده است از جمله: کمک به فقرا و مستمندان، صلح‌رحم، کمک به مراکز تعلیم و تربیت، کمک به مساجد و حسینیه‌ها، انجام کارهای فرهنگی دینی مثل برگزاری جلسات قرآن، جلسات روضه و دعا، کمک به تزویج جوانان و دهها کار دیگر که همه همشهریان عزیز از آنها

باخبرند ولی گهگاه بخاطر چشم و هم‌چشمی دنباله‌رو این سنت غلط می‌شوند و در مراسم مختلف اقدام به پخش غذا در قبرستان‌ها می‌کنند.

گرد و غبار و خاکی که در قبرستانها وجود دارد از نظر بهداشتی آلوده است و هر قدر هم روی غذاها را با پلاستیک بپوشانند عاقبت مجبورند در لحظه‌ای خاص آنها را بیرون بیاورند و بین مردم و بچه‌های زبان بسته پخش کنند و بسیاری از آنها هم در همان وقت خوراکی‌ها را می‌خورند.

حساب کنید، فردی که وارد قبرستان می‌شود تا لحظه خروج در جاهای مختلف می‌نشیند و انگشت روی مزارها می‌گذارد و فاتحه می‌خواند و بچه‌ها به هم به تبعیت از بزرگترها، دست روی تمام سنگها می‌گذارند و به زبان کودکانه فاتحه می‌خوانند ولی معمولاً هیچکس دست خود را نمی‌شوید و مخصوصاً بچه‌هایی که با همه چیز بازی می‌کنند دستشان آلوده‌تر است و به لحاظ روحیه کودکانه‌ای که دارند چشم و دلشان هم برای غذاها می‌دود و تا خوراکی به دست آنها می‌رسد در دهان می‌گذارند.

مورچه‌ها و موجودات ریزی که در قبرستان زندگی می‌کنند بخاطر اینکه از جسم مردگان تغذیه می‌کنند واقعاً آلوده هستند و ذرات آلوده را از زیرزمین به روی زمین منتقل می‌نمایند و همین ذرات در هوا پخش می‌شود و بر روی تمام سنگها و درختها می‌نشینند و غذاها را آلوده می‌کنند.

بدون شک هیچ انسان عاقلی مایل به ضربه زدن به خود و هم‌وعانش نیست و اکثر مردم نیز می‌دانند که فضای قبرستان آلوده است ولی به لحاظ اینکه این سنت غلط را در همه جا می‌بینند آنها هم آن را تکرار می‌کنند.

قطعاً هیچ کس برای غذا خوردن به قبرستان نمی‌آید و کسی انتظار ندارد که در فاتحه اهل قبور، غذائی را جلو او بگیرند ولی تمام مردم امید دارند که روح اموات شاد شود و رضایت خداوند نیز حاصل گردد و لذا بی‌چشمداشت به قبرستانها می‌آیند و فاتحه می‌خوانند و انتظار دارند که این سنت غلط در قبرستانهای ما جمع و جور شود و باقیات صالحات به روشهای دیگری انجام پذیرد. همه منتظر یک حرکت اجتماعی و عمومی برای ریشه‌کن کردن این معضل هستند و نمی‌دانند از کجا شروع کنند. البته یکبار این کار شروع شد و به نتیجه مثبت هم رسید ولی دوباره شیوع پیدا کرد. اکنون نیز ما به همین خاطر با مطرح کردن این موضوع، این حرکت را دوباره شروع کرده‌ایم و از آنجا که تمام همشهریان عزیز ما این مقاله را می‌خوانند قطعاً حرکت عمومی و اجتماعی خود را برای جلوگیری از پخش کردن و خوردن غذا شروع خواهند کرد و به یکدیگر نیز تذکر خواهند داد که این تذکر جز مسئولیت‌های شرعی و مدنی تمام مردم است. اگر قبرستانهای ما، تماماً کاشی‌کاری و آسفالت هم بودند باز غذا خوردن طبق دستورات ائمه معصومین (ع) در آنجا مکروه بود تا چه رسد به اینکه قبرستانهای ما که خاکی است و حتی اگر غذاها را هم در پلاستیک‌های سر بسته بگذارند (مثل شکلات) باز هم حکم دین مبنی بر «کراهت غذا خوردن در قبرستانها» به قوت خود

باقی است و ربطی به زمان و مکان خاص ندارد و این کراهت، حکمت‌هایی دارد که شاید یکی از حکمت‌های آن همین غیر بهداشتی بودن محیط قبرستان و آلوده بودن غذاهای آنجاست.

اگر کسی واقعاً قصد دارد که حتماً برای اموات خود غذا خیرات کند (و یا نذری به عهده دارد) می‌تواند غذائی بهداشتی در منزل تهیه کند و به افراد فقیر و مستمند بدهد یا اقوام و نزدیکان و همسایگان خود را به خانه دعوت کند و به آنها غذا بدهد و صلح‌رحم بجا آورد و یا از طریق مؤسسات خیریه و کمیته امداد امام خمینی(ره) اینکار را انجام دهد.

البته دامنه اینکار منحصر به قبرستانها نمی‌شود در بعضی از ایام خاص ایستگاه‌های صلواتی نیز اقدام به پخش شیر و شربت می‌کنند که اگر بهداشت را رعایت نکنند، منجر به انتقال برخی از بیماری‌ها می‌شود. لذا امید است این عزیزان هم اگر نذر دارند تمام نکات بهداشتی را در خیابانها رعایت کنند و شیر و شربت را به قبرستان‌ها نبرند.

به راستی آیا منشأ بعضی از بیماری‌های ناشناخته و صعب‌العلاج که امروزه در جامعه شیوع پیدا کرده همین خوراکی‌های قبرستان نیست؟ آیا زمان آن فرا نرسیده که مردم آگاه و متدین ما در یک حرکت خودجوش مردمی، جلو اینکار را بگیرند و در مدارس و مساجد، اطلاع‌رسانی دقیق و دلسوزانه بیش از پیش صورت گیرد؟

آیا شهری که این همه دچار آلودگی هوا و آلاینده‌های دیگر است، باید یک آلودگی دیگر را هم بر جمع آلودگی‌های خود اضافه کند؟

آیا برچیدن چنین سنت غلطی، از چیدن آن، کم خرج‌تر و خدایسندانه تر نیست؟ پس بیائید با اطلاع‌رسانی صحیح و تذکرات دلسوزانه، این معضل را با یک اراده اجتماعی و عمومی حل کنیم و مطمئن باشیم که در این کار خدایسندانه پیروز خواهیم شد.

قدمت قبرستانهای زرقان

اگرچه گفته می‌شود که در قبرستانهای زرقان سنگهای هزارساله وجود دارد ولی با توجه به اینکه ما تک‌تک سنگهای هر دو قبرستان را بررسی کرده و از تمام آنها عکس گرفته‌ایم به چنین چیزی برخورد نکرده‌ایم. قدیمی‌ترین سنگهای موجود مربوط به ششصدسال پیش است (که شرح آن را در کتاب عنقای لاهوت نوشته‌ام). نوشته‌های روی بعضی از سنگها، خوانا نیستند و یا در اثر حرکت سیل و عبور و مرور مردم و حیوانات سائیده شده‌اند و یا بخاطر وجود خزه‌ها سیاه و کدر شده‌اند. تا چند دهه قبل، در حد فاصل بین اداره پست و قبرستان هیچ خانه‌ای وجود نداشت و گله‌های گاو از آنجا جمع می‌شدند و هر روز صبح که به طرف بیشه زرقان (در پشت کوه) می‌رفتند و عصر که از چرا برمی‌گشتند از دامنه کوه و وسط

قبرستان عبور می‌کردند. در یک بررسی کلی، بجز چند مورد خاص، به هیچ سنگ مزاری برخورد نکردیم که عدد آن سه رقمی باشد، همه عددها چهار رقمی بودند یعنی مربوط به اوائل هزاره دوم هجری شمسی که ما اینک در وسط این هزاره‌ایم. نکته دیگر اینکه تاریخ اکثر قبرهای قدیمی به طریقی نوشته شده که اصلاً شباهتی به تاریخ نویسی معاصر ندارد. مثلاً نوشته شده ۸۱۱۲ یعنی هشتم جمادی‌الثانی ۱۰۱۱ به نظر می‌رسد که سنت حجاری و تهیه سنگ قبر برای اموات، تا قبل از صفویه عمومیت نداشته و فقط در مواردی خاص سنگ قبر برای اموات تهیه می‌شده است. قبرهای فراوانی در قبرستان سیدنسیمی وجود دارد که بصورت پشته کوچکی از خاک هستند و یک سنگ عمودی (عادی) در بالای سر آنها قرار گرفته است. ولی در هر حال تاریخ‌های موجود روی سنگ قبرها نمی‌تواند ما را به قبل از هزاره دوم پیوند دهد و این نکته باعث نمی‌شود که بگوییم در اینجا قبرستان وجود نداشته است.

البته بعید نیست که چنین سنگ‌هایی قبلاً وجود داشته ولی به مرور زمان یا از بین رفته‌اند و یا برای دیوارکشی قبرستان که تقریباً هفتاد سال پیش اجرا شده است شکسته و بکار رفته‌اند. از نظر تاریخی قدیمی‌ترین قبری که در زرقان وجود دارد قبر «سید عمادالدین نسیمی» است که مربوط به سنه ۸۴۰ شمسی است و مطمئناً قبل از ایجاد یادمان برای او این قبرستان وجود داشته است. درباره وجود یا عدم وجود قبر سید نسیمی در زرقان، مقاله جداگانه‌ای نوشته‌ام که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه نمایند. در ضمن قبرستان سید نسیمی به این وضعیت فعلی نبوده و تا کنار چهاپها (که اینک کلانتری و بولوار است) ادامه داشته است. یعنی الان بسیاری از قبرها، دقیقاً زیر خیابانی است که در جلو قبرستان و گلزار شهدا به طرف شازده قاسم کشیده شده است.

دیوارهای شرقی و غربی آن نیز تا نیم قرن پیش وجود نداشت و دیواره جنوبی نیز کوتاهتر از این بود. این قبرستان کلاً قبرستان زرقانی‌ها بوده و قبرستان برده‌بسته بعد از این قبرستان ایجاد شده است. به گفته‌ی بعضی از بزرگان زرقان و اسناد شفاهی، قبرستان محل حیدر به دستور پدر حیدر زرقانی که محل حیدر منسوب به اوست (و درباره او مقاله جداگانه‌ای نوشته شده) برای لرهائی که جزو سپاهیان حیدر بودند احداث شده است.

البته در محل حیدر، قبلاً نیز قبرستانی وجود داشته که در انتهای جاده بافت قدیم (تقریباً یکصد متر مانده به پایان جاده) قرار داشته و ما نمونه‌ای از این قبرها را که به سبک اسلامی درست شده بودند در حفاری‌های اولیه برای تعریض کوچه‌های آن منطقه مشاهده کردیم که هیچ اثری از بقایای اجساد و استخوان در آنجا وجود نداشت و معلوم بود که قدمت آنها بیشتر از قبرستانهای دیگر است. البته مزاری در سال ۱۳۸۹ در انتهای جاده قدیم بافت قدیم کشف شد که در آن استخوان وجود داشت و متعلق به سال ۸۳۶ قمری بود که در مقاله غیاث‌الدین به شرح آن پرداخته‌ام. قبرستان دیگری که در زرقان وجود داشته و

اینک متروکه است قبرستان کلیمی‌هاست که زیر اشکفت نوروزی قرار دارد و اثر هیچ قبری در آن پیدا نیست. تا چندی قبل فقط چندین پشته کوچک خاک در آنجا نمایان بود. این قبرستان نیز یکی از قبرستانهای قدیمی زرقان است ولی قدیمی‌تر از مزارهای زرقان نیست.

زباله‌های قدیم و جدید

شاید برای نسل حاضر و نسل آینده باور این حقیقت سخت باشد که در زمانهای گذشته «زباله» به شکل امروزی وجود نداشت البته ما آن زمانها را به یاد نمی‌آوریم ولی کهنسالان این دیار شاهد این مدعا هستند. شهر بدون زباله، امروزه، در تصور نمی‌گنجد ولی تمام شهرها و آبادی‌های قدیم اینگونه بودند.

برای بررسی دقیق‌تر این موضوع، بد نیست نگاهی به نوع زباله‌های امروزی بیندازیم: ته مانده مواد غذایی، لباسهای کهنه، کاغذ و کارتن، مواد پلاستیکی، قوطی‌های فلزی، ظروف شیشه‌ای، نخاله‌های ساختمانی، زباله‌های بهداشتی و بیمارستانی.

در روزگاران گذشته، مثل امروز اسراف در مصرف مواد غذایی وجود نداشت و هیچ جا نان و برنج و مواد دیگر دور ریخته نمی‌شد. مثلاً اگر هندوانه‌ای می‌خوردند، تخمه آن را بو می‌دادند و بعنوان تنقلات استفاده می‌کردند و پوست آن را به حیوانات اهلی و مرغها می‌دادند. اگر استخوانی از باقیمانده آبگوشت اضافه می‌آمد بعنوان کود به درختان می‌دادند و اگر احتمالاً نانی اضافه می‌آمد که دیگر قابل خوردن نبود به حیوانات می‌دادند و یا برای مرغ و خروسها خیس می‌کردند و جلو آنها می‌گذاشتند پس مواد غذایی که امروزه یکی از زباله‌های رایج و معمولی است اصلاً زباله به حساب نمی‌آمد. در مورد لباسهای کهنه نیز همین قضیه صادق بود و اگر احتمالاً لباس دیگر به تن هیچیک از اعضای خانواده نمی‌خورد و دیگر جای وصله نداشت، از آن بعنوان شی‌یه (کف کفش) استفاده می‌کردند یعنی به طریقی خاص آنها را فشرده می‌کردند تا تبدیل به کف کفش شود و یا از آن طناب می‌ساختند و یا با آن لباسها مترسکی درست می‌کردند و سر مزارع می‌گذاشتند و یا در مراسمی مثل چهارشنبه سوری آنها را آتش می‌زدند و خاکستر می‌کردند کاغذ و کارتن نیز در حد امروز مورد استفاده نبود و جنگلها پی‌درپی برای ساختن کاغذ از بین نمی‌رفتند ولی کاغذها و کارتن‌های زاید هم به مصرف سوخت می‌رسیدند پس این یکی هم هرگز جزو زباله‌ها قرار نمی‌گرفت.

مواد پلاستیکی هم اصلاً وجود نداشت. در این اواخر هم اگر بازمانده مواد پلاستیکی جزو زباله‌ها قرار می‌گرفت آنها را به باغات و چهاب‌ها می‌بردند و می‌سوزاندند. قوطی‌های فلزی هم به طریقی که امروزه مصرف می‌شوند مصرف نمی‌شدند و بر فرض که یک قوطی، خالی می‌شد یا تبدیل به گلدان می‌شد و یا مواد غذایی خشکبار در آن جا می‌گرفت. ظروف شیشه‌ای که قدمتی دیرینه در ایران باستانی دارند نیز

توسط شیشه‌گرها بازیافت می‌شد و با آنها وسائل دیگری می‌ساختند که در تمام منازل مورد استفاده قرار می‌گرفت. زباله‌های بیمارستانی هم در شهرهای کوچک وجود نداشت و در شهرهای بزرگ هم آنها را در بیابانها می‌سوزاندند. یکی از موادی که جزو زباله‌های بهداشتی بود موی اصلاح شده سر و صورت مردم بود که بعضی وقتها با شُل مخلوط می‌شد و جای کاهگل دیوارها را می‌گرفت. اکثر داروهای قدیم هم گیاهی بودند و اگر خونی از کسی بوسیله حجامت یا زالو گرفته می‌شد پای درختها دفن می‌گردید و اگر عضوی قطع می‌شد طبق رسوم شرعی به خاک سپرده می‌شد. پس حالا باور این نکته ساده‌تر است که ادعا کنیم شهرها در گذشته عمدتاً بدون زباله بودند و معضل بزرگی که امروزه گریبانگر تمام شهرها و آبادی‌هاست در آن زمانها وجود نداشته است.

تا نیم قرن پیش در زرقان مکان‌هایی وجود داشت که مردم به آنها «تَل» می‌گفتند و اگر کسی واقعاً زباله‌ای داشت در آنجا می‌ریخت در این مکانها که معمولاً تمام مرغ و خروسهای محله در آن جمع می‌شدند چندین نوع بازیافت توسط حیوانات انجام می‌گرفت. قسمتی از زباله‌ها نیز بار الاغ می‌شد و به باغها می‌رفت تا بعنوان کود پای درختان ریخته شود ولی حالا اگر یک روز کارگران شریف و زحمتکش شهرداری، زباله‌های سطح شهر را جمع نکنند انواع آشغالها از سر و کله شهر بالا می‌رود و بوی گند و عفونت همه جا را بر می‌دارد. این تازه ابتدای مشکلات است چون در محلی که زباله‌ها دفن می‌شوند شیرابه‌های آنها به آبهای زیر زمینی سرایت می‌کند و باد تمام پشه‌های آلوده آن نقطه را دوباره به تمام خانه‌های زرقان می‌آورد.

در قدیم اگر انار می‌خوردند پوست آن تبدیل به «جَفَت» می‌شد و در دباغی از آن استفاده می‌کردند و کلاً هیچ مواد زایدی از خوراکی‌ها باقی نمی‌ماند که تبدیل به زباله شود.

در بسیاری از باغات و مزارع و خانه‌ها هم گودلهائی وجود داشت که مواد زائد در آنها ریخته و سوزانده می‌شد و سپس با خاک روی آن را می‌گرفتند و هر از مدتی بعنوان کود استفاده می‌شد. تا زمانی نه چندان دور، اکثر مردم جلو خانه و مغازه و محل کار خود را آب و جارو می‌کردند به همت زنان که قسمتی از کار روزانه‌شان آب و جارو کردن جلو خانه‌شان بود اکثر کوچه‌های سنگی و خاکی چنان تمیز بودند که نشان از طراوت و پاکی روح ساکنان آنجا داشت. خاکروب‌های درون کوچه نیز به حال خود رها نمی‌شد، بلکه هر کس خاکروب‌های خود را جمع می‌کرد و به درون خانه می‌برد و پای باغچه و درختان می‌ریخت و یا به «تَل‌ها» منتقل می‌کردند.

البته این کارها فقط منحصر به زرقان نبود، اکثر شهرها همینطور بودند. با این حساب اگرچه علم بازیافت امروزه علمی نو تلقی می‌شود ولی نیاکان فرهیخته ما از قدیم صاحب این علم و فن و هنر بودند و بازیافت را به نحو احسن انجام می‌دادند.

حالا قرار نیست که مردم به روزگاران گذشته برگردند ولی اگر فرهنگ آنها بصورت یک همت عمومی در روح و روان ما جاری شود و جلو اسرافها و ریخت و پاشها و کفران نعمتها گرفته شود و مردم کمی با حوصله زباله‌هایشان را از مبدأ تفکیک کنند جلو این معضلی که خودمان بوجود آورده‌ایم تا حدود زیادی گرفته می‌شود. زباله‌ای که در خانه تفکیک نشود پس از ریخته شدن در ماشین‌های حمل زباله، دیگر به خوبی قابل تفکیک نیست و اگر هم تفکیک شوند آنقدر آلوده و کثیف و غیربهداشتی است که هزینه‌های بازیافت و تبدیل آنها به مواد دیگر خیلی گران است.

راستی اکنون که امکانات از هر نظر بیشتر و بهتر از گذشته است چرا فرهنگ زیبای بازیافت در ما مرده است؟ درمان اینکار فقط کمی صبر و حوصله و برنامه‌ریزی و یادآوری است.

حوزه عملکرد شهرداری

اگرچه تمام مردم جامعه (چه اداری و چه غیر اداری) به روش‌های مختلف در خدمت یکدیگرند و هر کس به نوعی به جامعه خود خدمت می‌کنند ولی شهرداری‌ها به دلالت زیر در خط اول خدمتگزاری‌اند و به همین خاطر کارشان سخت‌تر و البته شیرین‌تر از دیگران است:

اول اینکه تمام مردم هر جامعه‌ای، بدون استثناء از خدمات شهرداری‌ها بهره‌مندند، اگر یک روز کارگران شریف و زحمتکش شهرداری، خیابانها و کوچه‌ها را تمیز و زباله‌های شهروندان را جمع‌آوری نکنند، شهر تبدیل به یک زباله‌دان بزرگ می‌شود و عفونت تمام شهر را پر می‌کند و اگر یک هفته این خدمت ادامه نیابد، شهر دیگر قابل سکونت و یا قابل تحمل نخواهد بود.

خدمت دیگر، احداث جاده و خیابان و کوچه است، هر فرد به محض اینکه پای خود را از خانه‌اش بیرون می‌گذارد وارد حوزه عملکرد شهرداری می‌شود، یعنی در پیاده‌رو و کوچه و خیابانی قدم می‌گذارد که توسط شهرداری بوجود آمده است.

خدمت دیگر، بهره‌مندی تمام مردم از فضای سبز و جلوه‌های زیبای طبیعی و مصنوعی است. درختان و چمن‌ها و گلها بصورت غیر مستقیم بر روح و روان مردم تاثیر می‌گذارند و وجود آنها در عدم شان نمود بیشتری پیدا می‌کند. یعنی اگر چمن و درختان و گل‌های یک پارک خشک شوند تاثیر منفی آنها بر روح و روان مردم به وضوح قابل لمس‌تر است. اگر یک شهر شیک و مجلل را بدون درخت و فضای سبز تصور کنید بیشتر به اهمیت فضای سبز پی می‌برید. شهر بدون فضای سبز مثل جنگلی از آهن و سیمان و آجر است که ماندن در آن هیچ لطف و جاذبه‌ای ندارد و بسیار خسته‌کننده و کسالتبار خواهد بود. تمام خدمات بالا، علت دوم سختی کار شهرداریها را نشان می‌دهد و لذا به خاطر اینکه همه‌ی مردم هر روزه با خدمات شهرداری‌ها سر و کار دارند کاستی‌ها و کمبودها و کم‌کاری‌ها را در اسرع وقت و به وضوح می‌بینند و

واکنش نشان می‌دهند. اگر جمع آوری زباله یکساعت به تاخیر بیفتد، حتی بجه‌های کم سن و سال هم متوجه این تاخیر می‌شوند و دنبال راه حلی برای آن می‌گردند و فوراً به عامل تقصیر پی می‌برند ولی اگر خدمات‌رسانی بعضی از ادارات دیگر ماهها هم به تاخیر بیفتد و یا دچار مشکل شود کمتر کسی به آن مشکلات و کم کاری‌ها و کاستی‌ها پی می‌برد و اگر کسی هم متوجه شود بخاطر ارتباط خاصی است که با آن موضوع دارد و تازه ممکن است راهکاری هم برای حل مشکل پیدا نکند و یا به سادگی از کنار آن بگذرد.

اگرچه تمام ادارات، خدمتگزارند ولی هر اداره مخاطبین خاصی داد، ممکن است بعضی‌ها در طول عمرشان یکبار هم گذرشان به دادگاه و فرمانداری و اداره ارشاد و جهاد کشاورزی نیفتد، ممکن است بعضی‌ها فقط سالی چند بار گذرشان به ادارات بیمه یا بهزیستی بیفتد، ولی شهرداری تنها اداره‌ای است که تمام مردم، بزرگ و کوچک، زن و مرد، با سواد و بیسواد، با دین و بی دین، عاقل و جاهل، مریض و سالم و همه و همه هر روز و هر ساعت با خدمات آن سر و کار دارند و به محض وقوع کوچکترین مشکلی فوراً به آن پی می‌برند. به همین خاطر عملکرد و مدیریت شهرداری‌ها همیشه و هر لحظه در معرض نقد و بررسی تمام شهروندان است. البته کمتر اتفاق می‌افتد که شهرداری بخاطر ۹۹ کار مثبت مورد تشویق و حمایت قرار گیرد ولی قطعاً بخاطر یک در صد کار منفی خواسته یا ناخواسته مورد سرزنش همگان قرار خواهد گرفت.

اکثر مردم کاری به عملکرد و مدیریت اکثر ادارات ندارند و یا اصلاً نقد و بررسی کار ادارات دیگر در حیطه‌ی دانش و توانائی بسیاری از شهروندان نیست و حتی اگر نسبت به ادارات دیگر انتقاد داشته باشند شهرداری را متهم می‌کنند. بعنوان مثال، اگر ادارات آب و برق و گاز و مخابرات و فاضلاب، خیابانها را حفاری کنند مردم تمام این حفاری‌های پی در پی را از چشم شهرداری می‌بینند. درست است که آن ادارات هم باید با مجوز شهرداری دست به حفاری بزنند و سریعاً آنها را ترمیم کنند اما اگر شهرداری اجازه حفاری ندهد مورد مؤاخذه مسئولین قرار می‌گیرد و اگر مجوز بدهد مورد مؤاخذه مردم؛ از آن گذشته، خیابانی که بارها حفاری شود و سپس ترمیم گردد پر از سطوح ناصاف و لکه‌های غیر همسطح می‌شود و هر بار که ماشینی در دست انداز می‌افتد فحش‌ها و انتقادهایش نصیب شهرداری خواهد شد.

بعضی از مردم صبح که از خانه بیرون می‌آیند، اگر هر مشکلی داشته باشند و اگر دلشان از دست هر کس پر باشد، اولین چیزی که به چشمشان می‌آید، شهر است و اگر کوچکترین مشکلی در شهر ببینند، تمام دق دلشان را سر شهرداری خالی می‌کنند. اگر نویسنده و شاعر و هنرمندی بخواهد سیستم اداری را هنرمندانه به نقد بکشد شهرداری‌ها را به عنوان اولین و مهمترین سمبل فساد کاری و اداری انتخاب می‌کند و تازیانه‌های نقدش را بر پیکره‌ی شهرداری فرود می‌آورد چون به قول ما زرقانی‌ها، بونی از بون

شهرداری کوتاهتر نمی‌بینند. اگر از مرکز بازرسی مخفی برای بررسی اوضاع یک شهر اعزام شود اولین چیزی که می‌بیند و به نقد می‌کشد شهرداری است چون اولین چیز قابل مشاهده، شهر است که مسئولیت آن در مرحله‌ی نخست با شهرداری و شورا است. والسلام

هم زدن آتش نذری واجابت دعا در عرف محلی

درباره لحظات اجابت دعا احادیثی وجود دارد که اهل ذکر و دعا از آن باخبرند: مثل دعا بین اذان و اقامه، دعا هنگام نزول رحمت الهی باران، دعا هنگام صلهرجم، و غیره. در عرف بومی و فرهنگ عامیانه مردم ما نیز لحظه‌ای وجود دارد که دعا در آن به اجابت می‌رسد و آن، هنگام هم زدن آتش نذری است. اگرچه نذر و نیاز نیز ریشه در عقاید مذهبی دارد ولی هم زدن آتش نذری و دعا کردن و صلوات فرستادن در آن لحظه خاص، ریشه در احادیث ندارد و جزو باورهای باستانی مردم است.

چرا این «لحظه اجابت» با «هم زدن آتش» گره خورده و مثلاً گفته نشده که حضور در پای دیگ و یا خوردن آن؟ چون در هنگام این دعا، کاری صورت می‌گیرد که تقریباً سخت و بی‌مزد است و کلاً پختن آتش نذری، نیاز به هماهنگی و همکاری دیگران دارد. پس روح این کار، همدلی و همکاری است و حتماً باید با حضور در پای دیگ و درک سختی‌های آن و هم زدن آتش در کنار آتش، آنهم برای هدفی متعالی مثل نذر و نیاز و زیارت صورت بگیرد.

بدون شک، وقتی که مردم در امور خیر به هم کمک کنند لحظه اجابت دعا فراهم می‌شود و درهای رحمت و برکت الهی باز می‌گردد.

سابقه «دیگ جوش» کنار آبهای مقدس جزو رسوم و آداب قبل از اسلام است و روحیه دعا و نیایش و استمداد از عالم غیب جزو نیازهای فطری بشر است.

یکی از آب‌های مقدس که در زرقان وجود داشته آب حوض ماهی است که پختن آتش نذری در کنار این آب را باید از آداب باستانی زرقانی‌ها به حساب آورد. از همان قدیم هم مردم ما معتقد بوده‌اند که حضور در کنار این آب مقدس و دیگ‌جوش گذاشتن و همکاری در پختن آن و پخش کردن آن بین دوستان و ارحام و مستمندان، حاجات آنها را برآورده می‌کرده است. در احادیث نیز به این نکته اشاره شده که «دست خدا با جماعت است» و هرگونه حرکت اجتماعی که ریشه‌های ایثار و همدلی و زندگی مسالمت آمیز داشته باشد مورد قبول و رضایت پروردگار است و خداوند به عاملان آن اجر و پاداش می‌دهد و یکی از این صحنه‌های زیبای همکاری و همدلی در زرقان پختن آتش نذری و کمک در تهیه و توزیع آن بوده است.

نذر و نیاز در بین تمام مردم جهان، به طرق مختلف رایج است. اکثر مردم طبق دین و اعتقادات (و حتی خرافات) خودشان برای باز شدن گره‌های زندگی‌شان یا رسیدن به آرزوهایشان نذرهای مختلف می‌کنند. این موضوع در اسلام نیز آنقدر مهم است که احکام شرعی مربوط به خودش را دارد. البته نذرها متفاوتند و همیشه مربوط به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها نمی‌شود و بدیهی است که بعضی‌ها در این مورد راه افراط را پیش می‌گیرند ولی هرچه هست سود آن به جامعه می‌رسد و در ایجاد پیوندهای دوستی و صمیمیت در بین مردم نقش مهمی دارد و این شاید بزرگترین سود نذر و نیازها باشد. در شهر ما نیز نذر و نیازهای مختلفی رایج است که با کمی تفاوت مثل بقیه شهرهای کشور است و بیشترین حجم این ادای نذرها در ماههای محرم و صفر و رمضان و شعبان صورت می‌گیرد.

مهمترین نذری‌هایی که در شهر ما داده می‌شود به شرح زیر است: رشته، شله، حلوا، شربت، شیر برنج، شیر و کیک، مشکل گشا و غذاهای رایج.

هر کدام از اینها روشها و برنامه‌های خاص خودشان را دارند ولی همانطور که در جایی دیگر هم گفته شد «شله» منحصر به شهر ماست و حتی در دیگر شهرهای جنوب، شله با همین کیفیت وجود ندارد مگر اینکه زرقانی‌ها در پختن آن دست داشته باشند.

یکی از نکاتی که به شکل اعتقاد در روح مردم ما جریان دارد «هم زدن» غذاهای نذری است. وقتی که غذایی در حال پخته شدن است (مخصوصاً شله که خیلی نیاز به هم زدن دارد) افرادی نیز برای چند دقیقه آن را با آسُم‌های بلند به هم می‌زنند و در همان حال نیت می‌کنند و صلوات می‌فرستند و حوائج خود را در دل می‌گذرانند و برای سلامتی و سعادت خودشان و یا دیگران دعا می‌کنند.

این کار معنوی که بدون شک بی‌تأثیر نیست روحیه همبستگی و همکاری و همدلی را در مردم زنده نگه می‌دارد و آنها را به حلقه‌های آسمانی باب‌الحوائج‌ها وصل می‌کند و نذر و نیازهای جدید شکل می‌گیرد. این سنت در اکثر شهرهای ایران رایج است و منحصر به شهر ما نیست. نذری بردن و نذری گرفتن هم همین حکم را دارد.

وارونه کردن لنکه کفش‌ها و دل درد گرفتن سگ‌کله‌ها

قبلاً نوعی شغال در کوه زرقان زندگی می‌کرد که مردم به آنها سگ-کله یا سگ‌توره می‌گفتند. این جانوران بصورت گروهی زندگی می‌کردند و معمولاً در روز به ندرت دیده می‌شدند ولی در شب‌ها بخاطر گرسنگی و یا علل طبیعی و غریزی دیگر یکباره بصورت دسته‌جمعی زوزه می‌کشیدند و صداهای ناهنجار آنها که چند دقیقه طول می‌کشید مردم را آزار می‌داد و بعضی‌ها مخصوصاً بچه‌ها از این صداها می‌ترسیدند.

هر شب تا صبح چندین بار این صداها شنیده می‌شد ولی در روز قطعاً هیچ صدائی از آنها در نمی‌آمد و اصلاً پیدا نبودند. البته در شبها هم پیدا نبودند فقط صداهايشان شنیده می‌شد. در چنین وضعیتی اکثر مردم یک لنگه کفش یا ملکی خود را وارونه می‌کردند و معتقد بودند که سگ‌کله‌ها دل درد می‌گیرند و دیگر زوزه نمی‌کشند. البته گاهی اوقات نیز به محض وارونه کردن یک لنگه کفش صدای تمام آنها بصورت ناگهانی قطع می‌شد ولی بدون شک هیچ ارتباطی بین وارونه کردن کفش‌ها و دل درد گرفتن آنها نمی‌توانست وجود داشته باشد.

نکته مهم این بود که همین صداهاى کوچک مثل باز و بسته کردن در اتاقها و وارونه کردن کفشها در تمام خانه‌ها باعث سکوت شغالها میشد و شاید گوش آنها حساس‌تر از گوش انسانها بود و بخاطر ترس، صدایشان را قطع می‌کردند. ممکن بود که چشم آنها نیز قوی‌تر از چشم انسانها باشد، بر فرض هم که اینطور نبود روشن شدن صداها چراغ و یا به بیرون تابیدن چراغ اتاق‌ها پس از باز شدن درها باعث می‌شد که آنها از درون تاریکی متوجه این روشنایی‌ها بشوند و احساس خطر کنند و خاموش شوند و مردم وارونه کردن یک لنگه کفش را عامل دل درد گرفتن آنها می‌دانستند و اکثراً این کار را انجام می‌دادند و نتیجه هم می‌گرفتند.

امروزه دیگر کمتر صدای آن حیوانات زبان بسته به گوش می‌رسد، شاید به مکان‌های امن‌تری رفته‌اند که آب و غذای آنها فراهم‌تر است. شاید هم مهاجرت آنها علل و عوامل دیگر داشته باشد. هرچه هست این صدا یکی از صداهاى ماندگار دوران کودکی ما بود.

توضیح برخی از باورها، اصطلاحات و کلمات زرقانی

بعضی از کلمات و اصطلاحاتی که در این متن بکار رفته در کتاب فرهنگ زرقان اثر جاودانه دکتر ملک زاده نیز درج شده است ولی برخی دیگر در آن کتاب نیست.

مردم زرقان باور داشتند و دارند که هر گاه لباس نو می‌پوشند برای اولین بار با آن لباس به زیارت یا اماکن مقدسه بروند تا برای آنها خوش یمن باشد.

مث کشک می‌سُون = یعنی مثل کشک سائیده و ذره‌ذره کم می‌شوند نه یکباره

می‌گویند در زمانهای گذشته فردی به زرقان آمد و شغل مرده‌شوری یا گورکنی پیشه کرد بعد از مدتی که کار او نگشت عزم رفتن کرد، به او گفتند چرا در زرقان نماندی؟ گفت: زرغونی‌ها مث کشک می‌سُون، یعنی به این سادگی نمی‌میرند و گذشت زمان آنها را کم‌کم سائیده می‌کند. همین قصه درباره یک پزشک قدیمی نیز گفته شده است.

زرغونی‌ها نخونده ملّان = در دوران گذشته تعداد روحانیون زرقان تقریباً به پنجاه نفر می‌رسید و بالطبع مردم با روحانیون سر و کار داشتند و زیاد اهل دین و دیانت و معارف و قرآن و مسائل شرعی بودند و لذا حتی مردم عادی و بیسواد هم نسبت به مسائل دین خود آگاهی زیادی داشتند و نکته‌دان و نکته‌سنج بودند. می‌گویند: کسانی که از شیراز یا جاهای دیگر به زرقان می‌آمدند و به منبر می‌رفتند فوراً متوجه می‌شدند که مخاطبین آنها، معلومات زیادی نسبت به دین خود دارند و به همین خاطر می‌گفتند: زرغونی‌ها نخونده ملان، یعنی بدون اینکه به مکتب و مدرسه و حوزه رفته باشند دانا و آگاهند و منبر رفتن برای چنین افرادی سخت است و خطیب باید خیلی متوجه حرف زدنش باشد تا اشکالی از او نگیرد.

سرور دار خدا بشناس: این اصطلاح به کسی گفته می‌شود که دارای قدرت است و در عین حال حرف زور می‌زند و قصد ظلم کردن دارد، این جمله از طرف فردی که مظلوم واقع شده یا حامیان او به فرد اول گفته می‌شود یعنی به بالای سرت نگاه کن، خدا را در نظر بگیر و حرف زور نزن.

به این پسین خَسّه: پسین یعنی عصر و خسه یعنی خسته، این عبارت یکی از سوگندهای مردم زرقان است. پسین نیز کلمه‌ای پهلوی است و در عصر باستان نیز با همین معنا و تلفظ استفاده می‌شده است.

آیه وایه: دربردر، آس‌وپاس، حیران و بیچاره، نکته حائز اهمیت در تلفظ این کلمات این است که الف در کلمه اول و دوم بصورت سریع تلفظ می‌شوند. (نه مثل آیه قرآن) اگرچه حرف الف در اولین کلمه «مد» دارد و باید کشیده تلفظ شود ولی مثل الف در کلمه دوم با سرعت و بدون کشیدگی به زبان می‌آید. منصفی: یعنی محیط باز، مثلاً منصفی جلو خانه، یا بچه‌ها در منصفی باز می‌کنند، اگرچه در این کلمه حرف «ص» بکار رفته ولی به علت نامعلوم بودن ریشه آن شاید با حرف «س» هم درست باشد به هر حال با توجه به اینکه نگارنده نوع نوشتار این کلمه را در جایی ندیده به لحاظ شباهت با صُفه و صف، آن را با حرف (ص) ثبت کرده است.

راس روده: اسهال، این کلمه همراه با فعل «شدن» بکار می‌رود، مثلاً فلانی راس روده شده. ورم ور داشتن: ناز و افاده کردن، با غرور به کسی محل نگذاشتن، این فعل در صیغه‌ها و زمانه‌های مختلف بکار می‌رود، مثلاً تا منو دید ورم ور داشت، تا فلانی را می‌بینم ورم ور می‌دارم، اقد سی من ورم ور ندار، کارش فقط شده ورم ور داشتن.

علی دین نبی = این عبارت هنگامی استفاده می‌شود که بخواهند نتیجه مطلوب یک کار را گوشزد کنند: مثلاً: می‌گویند، تمام اسباب و بساطمان را جمع کردیم و علی دین بنی - یا - لباسهایش را پوشید و علی دین نبی یعنی تمام کارهایش را انجام داد و با اطمینان خاطر به پیروی کار جدیدش را شروع کرد. به عبارت دیگر یعنی آنقدر برای ادامه کارش مطمئن بود که دیگر هیچ سؤالی نکرد و با توکل به خدا راهش را ادامه داد.

روزه شک‌دار نگیر = این اصطلاح در مواردی بکار می‌رود که فرد اطمینان کاملی از انجام کاری ندارد و اگرچه در مورد «روزه» است ولی به تمام کارهای شک‌دار اطلاق می‌شود. روزه شک‌دار معمولاً مربوط به روزهای اول و آخر ماههای مبارک رمضان است که هلال ماه رؤیت نشده باشد و مردم نمی‌دانند که آیا آن روز، روز اول رمضان یا اول شوال است.

سُوِسی: نوعی دوخت لباس یا کوچک کردن اندازه آن. این کلمه بیشتر برای لباس سربازان رایج بود و مثلاً می‌گفتند: فلانی رفته لباسش را سُوِسی کرده. کلمه سُوِسی احتمالاً از کلمه کشور سوئیس گرفته شده و بین خیاطها رایج بوده و هست. حرف واو در این کلمه مثل حرف V در انگلیسی تلفظ می‌شود (نه بصورت W) مثل تلفظ کلمه اُوِسی که حرف س بر سر آن آمده است.

دست و پا هم دادن: این اصطلاح در مراسم ازدواج بکار می‌رود، دست و پای عروس و داماد به هم دادن در شب ازدواج توسط یکی از زنان کهنسال طایفه عروس صورت می‌گیرد و به این طریق است که دو پنجه کوچک پای عروس و داماد را روی هم می‌گذارند و کمی گلاب روی آن می‌ریزند و ظرفی زیر آن می‌گیرند تا گلاب در آن بریزد سپس با انگشتهای کوچک دست عروس و داماد همین کار را انجام می‌دهند و گلاب یا آبی که با آن دست و پای عروس و داماد را به هم داده‌اند نگه می‌دارند و در چهار طرف خانه می‌پاشند تا درد و بلا و گرفتاریها از آن خانه رفع شود و زوجین جدید یک زندگی خوب و با نشاط و بدون غم و غصه شروع کنند. البته روشهای دیگری هم وجود داشته و دارد ولی این کار مشهورترین روش در زرقان است.

گوشش صدا بُکنه: این اصطلاح هنگامی بکار می‌رود که درباره فرد عزیزی که حاضر نیست سخن می‌گویند و از خدا می‌خواهند که این ذکر خیر را به گوش او برساند.

نازش می‌چله: چلیدن در اینجا یعنی چربیدن، به عبارت دیگر یعنی ناز فلانی خریدار دارد و می‌تواند با این اهرم دیگران را تحت فشار بگذارد. این عبارت بیشتر در مورد بچه‌ها و مخصوصاً دختران خردسال بکار می‌رود ولی برای بزرگترها نیز گاهگاهی به کار می‌رود، فقط ناز و ادای شخصی نیز مدنظر نیست، بلکه شامل ناز اداری و اجتماعی و اقتصادی هم می‌شود. ضمناً به ندرت در زمانهای مختلف صرف می‌شود و بیشترین استفاده آن به همین صورتی است که ذکر شده است.

ضرب‌المثل‌ها: تش می‌گه تشم بزن، دَسْم نزن. این عبارت اگرچه ضرب‌المثل نیست و فقط در مورد آتش بکار می‌رود ولی از آنجا که بصورت یک جمله مشهور در آمده در گروه ضرب‌المثلها قرار گرفته است. ترکها می‌گویند تاجیک‌ها نمی‌توانند آتش را دستکاری نکنند و دائماً آن را به هم می‌زنند. لطیفه‌ای هم در این مورد ساخته و پرداخته شده از این قرار: می‌گویند یک روز عده‌ای ترک و یک تاجیک آتش کرده بودند تاجیک دائماً آتش را به هم زد به همین خاطر دست او را بستند بعد از مدتی تاجیک گفت: حالا که دستم را بسته‌اید آن تکه چوب را به این صورت بگذارید روی آتش!

حالا که بحث ترکها و تاجیکها به میان آمد بد نیست یک ضربالمثل ترکی دیگر هم به این قسمت اضافه کنیم: ترکها در ضربالمثلی به زبان ترکی می‌گویند: تاجیک باشه، ملا نباشه؟! یعنی همه تاجیکها، اگر ملا هم نباشند وقتی که ترکی را می‌بینند ادای مالاهاى باسواد و عالمان دینی در می‌آورند و خودشان را فهمیده‌تر از آنها قلمداد می‌کنند. البته بعضی وقتها هم این ضربالمثل از حالت طعنه خارج می‌شود و رنگ واقعیت به خود می‌گیرد و می‌گویند: سؤال دینی‌ات را از فلانی بپرس، و مگر ممکن است که تاجیک باشد ولی مسائل دینی را نداند؟! اما بیشتر همان حالت اولیه طعنه‌آمیز مدنظر است. (درباره بحث ترک و تاجیک هم مطلبی جداگانه نوشته‌ام که دوستان می‌توانند به آن مراجعه کنند)

دولت میره رو دولت، نکبت میره رو نکبت، این ضربالمثل اگرچه زرکانی نیست ولی بخاطر رایج بودنش در گویش مردم زرکان ثبت شده است. معنی آن هم واضح است کلمه دولت در اینجا به معنی ثروت و مکنت است ولی در معنای مجازی آن هم بکار می‌رود یعنی خوبی‌ها و فضیلت‌ها از یک طرف و بدی‌ها و پلیدی‌ها از طرف دیگر همیشه میل به ریشه و مرجع و گروه دارند و روی هم جمع می‌شوند.

گفت: خونه دشمن چکار داری؟ گفتم: عزیزم گرون. یا (دوست و عزیز من در خانه دشمن گروگان است)

معنی ضربالمثل واضح است ولی کاربرد آن در زمانی است که کسی به اکراه و اجبار با فرد و گروهی رابطه دارد که آنها دشمن ظاهری یا باطنی او به حساب می‌آیند.

بُوی خدا عالم کجی = (بابای خدا عالم کجائی) در مقام تحقیر به کسی گفته می‌شود که معلوم نیست از کجا آمده ولی در عین حال دارای قدرت و نفوذ و اعتبار است. در ضمن «از کجا آمدن او» نیز مدنظر نیست، چون مخاطبین این جمله، ناشناس و بی‌هویت نیستند بلکه برعکس کاملاً معلوم است که از کجا آمده‌اند و چرا آمده‌اند. ولی بخاطر تحقیر آنان، اصل و ریشه آنها مورد انکار واقع می‌شود و این صفت به آنها اطلاق می‌گردد.

قِر و قنتور = کلمه قر که اصل فارسی آن «غر» است یعنی جنبش و تکان عضوی از بدن از روی ناز یا در حال رقص، ناز و ادا و اشاره با چشم و ابرو و بدن، این کلمه در زبان محلی به «قر» تبدیل شده و همان معنی را می‌دهد. قنتور کلمه مهملی (بیمعنی) است که به تناسب شک و موسیقی کلمه با کلمه قر همراه شده و معنای کلمه اول را تشدید و تأکید می‌کند. قر و قنتور کردن یعنی خود را آراستن و لباسهای جذاب پوشیدن و اغواگری کردن. مثلاً می‌گویند: فلانی قر و قنتور کرده در ضمن این اصطلاح فقط برای بانوان بکار نمی‌رود بلکه شامل مردان هم می‌شود.

لال = صفتی برای روغن بسیار داغ. مثلاً می‌گویند برای پختن فلان چیز، اول باید روغن لال‌لال بشه. تلفظ این کلمه با تلفظ کلمه لال به معنی کسی که نمی‌تواند حرف بزند کمی تفاوت دارد. در اینجا حرف الف کمی کشیده‌تر بیان می‌شود آنگونه که در عربی حرکت مد روی الف قرار می‌گیرد. حراروت: که شاید بصورت حراروت هم نوشته شود، غذائی است که با آرد برنج و بادام برای کودکانی که تازه غذاخور شده‌اند درست می‌کنند و گاهگاهی داروهای گیاهی نیز به آن می‌افزایند که مصرف درمانی دارد.

تیزی: نوعی تحقیر و نفرین به حساب می‌آید و کاربردهای متفاوتی دارد. مثلاً: آئی تیزی بری: یعنی یککاش سر به نیست شوی، تیزی رفتو = یعنی کسی که پیش از این مرده است - بعضی وقتها هم بدون فعل رفتن بکار می‌رود و در مقام تحقیر و نکوهش می‌گویند: تیزی!

تنها فعلی که با این کلمه بکار می‌رود فعل رفتن در زمان گذشته و حالت امر است. همانگونه که در کتاب فرهنگ زرقان اشاره شده این کلمه ترکیبی از سه کلمه «تی از این» است تی در گویش زرقانی یعنی نوک، پیش، جلو و کلمه تیزی ترکیب این سه کلمه است یعنی پیش‌تر از این اما تلفظ آن بصورت تیفیکی نیست بلکه بصورت یک کلمه کامل تلفظ می‌شود.

اصطلاحات ازدواج و خانواده

۱۰۱. گوگو و گُل‌گُل. در قدیم به دو خانواده که دخترهایشان را به هم می‌دادند و می‌گفتند گوگو کرده‌اند. یعنی دختر خانواده الف عروس خانواده ب و دختر خانواده ب عروس خانواده الف باشد. امروزه این اصطلاح تبدیل به گُل‌گُل شده که نسبت به اصطلاح قبلی بسیار جالب‌تر و زیباتر و شایسته‌تر است. معلوم نیست که اصطلاح زشت گوگو که خیلی هم رایج بود و امروزه نیز کمابیش رایج است از کی و کجا وارد فرهنگ ما شده و علت این نامگذاری چیست. قطعاً این کلمه ریشه‌ای دارد که ما از آن بی‌اطلاعیم شاید ریشه واقعی این کلمه «گوهر در مقابل گوهر» باشد و شاید دلیل دیگری داشته باشد ولی هرچه هست مردم دیگر کاری به ریشه آن نداشتند و کلمه «گاو» در ذهن آنها تصویر می‌شد که بسیار نابجا و ناشایست بود. اما باید به کسانی که عبارت «گُل‌گُل» را آفریده‌اند آفرین گفت و این سنت را جایگزین حرف قبلی کرد. البته شاید این اصطلاح هم از روز اول هم همین گل - گل بوده که به مرور زمان توسط بعضی‌ها منحرف شده و تبدیل به گوگو شده باشد و امروزه دوباره به جایگاه اصلی خود برگشته است.

۱۰۲. سنگ و بافه کردن: یعنی دختری را برای ازدواج در نظر گرفتن و به خانواده او اطلاع دادن و نشانه بردن. این اصطلاح مربوط به قبل از نامزدی است و در اصل اولین گام برای ازدواج به حساب می‌آید. در ظاهر سنگ و بافه کردن یعنی سنگی را به علامت مالکیت روی یک بافه گندم گذاشتن. قبلاً که کار

درو با کمباین انجام نمی‌شد دو گرده معمولاً کار می‌کردند یکی دروگرها و دیگری بافه‌جمع‌کن‌ها که معمولاً نوجوان بودند. این اصطلاح ریشه در کار دروگری و جمع‌آوری محصول دارد.

۱۰۳. هماروس و همیش: به دو دختر که عروس یک خانواده شوند می‌گویند هماروس (یا همعروس) و به دو پسر که داماد یک خانواده شوند می‌گویند همیش. این کلمه در جنوب ایران رایج است ولی در استانهای دیگر با کلمه باجناق شناخته می‌شود. کلمه «جاری» نیز معادل کلمه هماروس در شهرهای دیگر است.

البته امروزه کلمات «جاری و باجناق» در شهر ما هم کاربرد دارد ولی هنوز همان کلمات قبلی نیز رایج هستند.

۱۰۴. مادر زنش دوشش میداره: وقتی که کسی بر سفره گسترده و آماده وارد می‌شود می‌گویند مادر زنش دوشش میداره، و فرقی ندارد که آن سفره مربوط به آشنا باشد یا غریب. این اصطلاح در جنوب رایج است ولی در جاهای دیگر نشنیده‌ام.

چند اصطلاح محلی

بِچَا = زوجه، زن، همسر، عیال، معمولاً در بسیاری از مناطق جنوب به جای همسر یا خانم می‌گویند «بچا». این کلمه مخفف کلمه «بچه‌ها» نیست، مثلاً می‌گویند: «بچا گفتن فلان چی بسون» ولی نمی‌گویند «بچه‌ها گفتن...»، در اصل بچَا یعنی «مادر بچه‌ها» و بچه‌ها یعنی اولاد؛ قدیمی‌های بعضی از شهرها نیز به زوجه می‌گویند: منزل... مثلاً منزل از سفر برگشتن!؟

حاجی قُوتک = نوعی خوراکی شبیه به آرد که با آرد نخودچی و شکر کوبیده شده درست می‌شد و مصارف مختلفی داشت، گاهی بعنوان تنقلات و شیرینی، گاهی بری سرگرم کردن بچه‌ها و گاهی نیز مصرف داروئی داشت که در این مورد با ادویه‌های دیگر نیز کوبیده و ترکیب می‌شد. یکی از مصارف مهم آن در حمام عمومی پس از زایمان بود که از طرف خانواده زانو تهیه و به حمام برده می‌شد و به حصار داده می‌شد. کلمه قوتک بر وزن حوضک به معنای قُوت کوچک و کم است، در بعضی از شهرها به آن «قاووت» و کرمانی‌ها به آن قُوتو می‌گویند.

گربه‌ی شونوروزی = هنگام بهار، کرمهائی از خاک سر بر می‌آورند که پشم‌های سرخ و زرد و نارنجی دارند. این کرمها بعد از بزرگ شدن دور خود پیله می‌تند و تبدیل به پروانه می‌شوند، نمونه‌های دیگری از این کرمها وجود دارد که پشم آنها سیاه و خاکستری است و معمولاً در کوهها یافت می‌شوند. این کرمها نشانه آمدن بهار هستند و به همین خاطر مردم به آنها «گربه‌ی شونوروزی» می‌گویند. شونوروزی یعنی

شب عید نوروز شاید علت اطلاق کلمه «گره» به آنها به خاطر پشمالو بودن آنهاست. قبلاً بچه‌ها این کرمها را به خانه می‌آوردند و جلو آنها علف می‌ریختند و یکی از اسباب‌بازیهای طبیعی کودکان محسوب می‌شد. اندازه این کرمها معمولاً بیشتر از شش – هفت سانتیمتر نبود و قطر بدنشان در بزرگترین اندازه به نیم سانت می‌رسید (بدون پشم)

با گلاب: مردم زرقان به انجیرهائی که در آب یا گلاب خیسانده می‌شود، با گلاب می‌گویند. در بعضی مواقع کمی سرکه هم به آن می‌افزایند امروزه کمپوت انجیر هم به بازار آمده ولی در زرقان و بسیاری از شهرهای دیگر، به همان روش سنتی انجیر سفید خشک را در آب خیس می‌کنند و می‌فروشند قبلاً بعضی از بچه‌ها، در اوقات فراغت با گلاب می‌فروختند و برای جذب مشتری شعری هم می‌خواندند به این مضمون: آی، با گلابن، با گلاب، زیر دریای گلابن، باگلاب، بعضی‌ها هم به باگلاب می‌گفتند: انجیر خُسنده.

منع شمارش افراد خانواده: کهنسالان زرقان بخصوص پیرزنها باور دارند که اگر تعداد افراد خانواده یا افراد حاضر در جلسه‌ای بشمارند، کم می‌شوند. یعنی ممکن است یکی از آنها بمیرد. به عبارت دیگر ممکن است «نظر» بخورند یا «چشم زخم» به آن خانواده وارد شود و باعث کم شدن یکی یا چندتا از آنها گردد. این قضیه در مورد اموال هم صدق می‌کند، مثلاً تعداد مرغ و خروس‌ها و جوجه‌ها، یا گوسفندان و گاوها و درختان و باغات، نباید شمرده شود. این باور در بعضی از میان‌سالان و حتی جوانان هم وجود دارد و در چنین مواردی به شوخی یا جدی می‌گویند: شمار، کم می‌شه.

انگا اُخداشن. یعنی انگار چیزی را از خدا خواسته که آنقدر برایش مهم است. این اصطلاح زمانی بکار می‌رود که کسی بی‌صبرانه و مشتاقانه منتظر چیزی است و جوانب آن را در نظر ندارد، مثلاً: فلانی انگا اُخداشن که ما ضرر بکنیم. این اصطلاح برای افراد و زمانهای مختلف هم کاربرد دارد: مثل: انگا از خُدتن، انگا اُخداشون بید سیل بیا همه‌چی ببره.

معمولاً این اصطلاح معنای منفی دارد ولی در معنای مثبت هم گاهگاهی کاربرد دارد: مثلاً اُخدامونن با دس پُر برگردن، همه اُخداشونن بارون بیا.

کلمات مشابه در فارسی و انگلیسی: کلمه بز در گویش زرقانی به معنای زنبور شباهت زیادی با کلمه Bees به معنای زنبورها دارد. البته این کلمه در بسیاری از شهرها و روستاهای جنوب نیز استفاده می‌شود و با توجه بعضی از ریشه‌های مشترک زبان فارسی و زبان انگلیسی که هر دو از خانواده زبانهای هند و اروپائی هستند ممکن است این کلمه هم جزو مصادیق این اشتراک به حساب بیاید. اگر چه بسیاری از کلمات مثل پدر Father، مادر Mother، برادر Brother، دختر Daughter، در زبانهای فارسی و انگلیسی و بعضی از زبانهای دیگر ریشه و تلفظ نسبتاً مشترک دارند ولی کلمه بز بخاطر زرقانی بودنش برای ما

بیشتر حائز اهمیت است در ضمن کلمه دختر Daughter در انگلیسی باستان بصورت دختر تلفظ می‌شده که آنها اینک حرف خ را ندارند.

ادامه باورها - ۲

- زرقانی‌ها در ایام محرم و صفر تخمه نمی‌شکنند، حنا نمی‌بندند، ازدواج نمی‌کنند.
 - پیروسوک سید و داسپر عام است. داسپر اگر جائی از بدن را گرفت باید نقاره بزند تا ول کند، داسپرهائی که به زمین می‌افتادند، در دهانشان فوت می‌کردند و آنها را دوباره پرواز می‌دادند. (تنفس مصنوعی)
 - زرقانی‌ها و مردم بسیاری از شهرهای کشور باور دارند که اگر برای کسی اسفند و نمک دود کنند، چشم زخم به او نمی‌رسد، بعضی وقتها کُندر را نیز به اسفند و نمک می‌افزایند و عطر مطبوعی دارد و بعضی از زرقانی‌ها به اسفند می‌گویند: نوند
 - زرقانی‌ها باور دارند که اگر کناتو (یا کناتی) را در یک پارچه کوچک ببیچند و کنار بچه بگذارند چشم زخم نمی‌خورد. این نکته درباره اموال و احشام نیز صدق می‌کند. به طور کلی، کناتو، در زرقان جزو گیاهان مقدس به شمار می‌آید. در بعضی از فرهنگها دیگر به آن «دستان مسیح» هم گفته می‌شود. (کناتو هسته کرچک است شبیه به لوبیا).
 - مردم جهان قدیم باور داشتند که دنیا روی شاخ گاو می‌چرخد و هر بار که گاو سرش را به علتی تکان می‌دهد زلزله می‌آید. این باور جهانی در شهر ما نیز وجود داشته است.
 - در زرقان قدیم اگر قرآن از دست کسی به زمین می‌افتاد هم وزن آن را خرما خیر می‌کردند و یا صدقه می‌دادند.
- زرقانی‌ها باور دارند که آب ریختن روی هم، مهر سردی می‌آورد و روابط طرفین سرد می‌شود البته این باور در جاهای دیگر کشور هم رواج دارد.

تعدادی دیگر از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات

۱. وفای رشته تا پای بونون - ستم بر آدم بی‌خون و مومن (بی‌خانمان)
۲. زمسون پشت و بارون - تووسون کشت و کارن

۳. تو شله زرد گوشت پیدا کردن
۴. تِنگَزِ هَلی کردن tengez halei kerdan تنگز نوعی خار سخت و بلند و محکمی است که عمدتاً در دامنه کوهها می روید ، هَلی یعنی با پا روی چیزی رفتن و کوبیدن و ورز دادن، مثل شُل هلی کردن برای کوزه گری یا اندود پشت بام. لذا اصطلاح فوق به کاری بیهوده پر درد سر و دردناک و الکی که هیچ سودی ندارد بلکه ضرر و رنج هم دارد اطلاق می شود. مضمون «تِنگَزِ هَلی کردن» در مقایسه با دو اصطلاح «آب در هاون کوبیدن و مشت به سندان کوفتن» بسیار دردناک تر و بیهوده تر است.
۵. شُل هلی نمی کنیم!! وقتی که کسی دارد با دیگری حرف می زند و طرف مقابل توجه چندانی به حرفها و مطالب او ندارد فرد اول با طعنه و کنایه به دومی می فهماند که دارد حرف می زند و شُل هلی (یا لَعَت - لگد) نمی کند!!
۶. معما : مرغ سیو - رفت تو کُلو - دمبش بگیر = سیو یعنی سیاهو، مرغی سیاه، کلو یعنی کُله، کلبه، لانه مرغ و خروس و یا بره و کره) این معما می گوید : آن چیست که مثل یک مرغ سیاه است و در حالیکه دارد می رود توی لانه اش، تو دُمش را بگیر ، جواب = کشمش
۷. انگا سنگ پنج من
۸. مار هر چی می‌زا، دراز دراز می‌زا
۹. می جاندار (ژاندارم) روش دویده (چای کمرنگ)
۱۰. دُر می‌گه یا حضرت عباس صاب مالَم می‌گه یا حضرت عباس
۱۱. بَسَم که بَسه باشه. تا صب خسته باشه . . . (ورد)
۱۲. نمیشه ازش بوگوئی آشد و مَشد
۱۳. انگا گو کزرک خورده (گیج)
۱۴. گوشت همدیگه می‌خورن آما اُسخون هم دور نمیندازن
۱۵. باد اُ کُدُم بر اومده
۱۶. خورشید اُ کُدُم بر در اومده
۱۷. پشت هفتا گُه سیاه
۱۸. گردنش تبر نمی‌زنه
۱۹. سنگ سنگ اِشکون
۲۰. کهسار گرفتن (گریه)
۲۱. دِسِت اَسپرده باشه

۲۲. آدم زنده قَیم نَمخوا
۲۳. انگا تخم قلفه (خُرْفه)
۲۴. دُر نگرفته پادشان
۲۵. حموم بی عرقش نمیشه
۲۶. نَه و نَه و نَه، دَه و دَه و دَه
۲۷. آغی گوشت نیار کوفته طلب کن
۲۸. بوای قصاب، بچه ی گوشت نخور
۲۹. میراث خرس گیر کفتار میا
۳۰. گِل خودشون، گور خودشون
۳۱. آسمون جلِ قادمه رکاب
۳۲. دسِش اَ دنیا کوتاه شد
۳۳. سر باشه، کُلا بسیار
۳۴. سرتون بخوره - سرش بخوره
۳۵. نون جو، گوش خو
۳۶. تا کور بیات براق کنه، خویش تمومن
۳۷. انگا خاله خوشالی (خوشحالی)
۳۸. تا نخورده‌ی غمگینی همی که خوردی سنگینی
۳۹. اگر خروس بودونه - دو روز و دو شو می‌خونه
۴۰. اَ نو کیسه قرض نکن اگر م می‌کنی خرج نکن
۴۱. اگه مِخی عزیز شی shey یا دور شو یا گور شو
۴۲. فلان جا مدارش خوبین
۴۳. توشه در شکم بهز در انبونن (بهز = به از)
۴۴. انگا مار زخمی
۴۵. انگا گرگ (یا پلنگ) تیر خورده
۴۶. خان نه اوومه، نه رفت
۴۷. یه مرید خر بهز یه پارچه آبادی‌ان
۴۸. موقی کار من و بی‌بی‌م - موقی خوردن بیو ببین

۴۹. خر خَسِه، خدا هم نَرَضی
۵۰. اُشلنگ من جومش رفته = اشلنگ = گیاهی برای لباس شستن، نوعی مواد شوینده قدیمی، جومش یعنی جامه اش، اگرچه این اصطلاح ظاهراً دارای جنبه مثبت است اما در اصل معنی منفی میدهد یعنی حيله و زرنگی و خرابکاری مرا تجربه کرده است...
۵۱. حالا می چطو شده، نه خر افتیده، نه خِیگ دریده
۵۲. همی یه بَنو یه خِیگ شیره
۵۳. بیگونه وفا کنه خویش منن – گرگ که شیر بده میش منن
۵۴. مرد بی اسم، ملک بی راه
۵۵. بزرگی خرج داره
۵۶. کنگر، چین بازار؛ کل برچین بازار، کل = کیالک
۵۷. هر جا اشن، کُمش پاشن
۵۸. انگا تَشِت تندن
۵۹. جر اول بهز صلح آخرن
۶۰. شیر میش حق بهره‌ن
۶۱. عقل که نباشد جون در عذابن
۶۲. سر خر تو خمره گیر کرده
۶۳. مرگ یه رو، شیونم یه رو
۶۴. میزون بکار، عقرب بدار، باقیش بذا با پروردگار
۶۵. معرفت تاقچه‌ی بالان، دس هر کس نمیرسه ازش
۶۶. اگر کسی ته دیک و اَسْم را پاک کند شب عروسی اش باران میاد
۶۷. انگا خاله غزیکک
۶۸. عمه شرف ، از دو طرف
۶۹. بزش علف می خوره از دو طرف می خوره
۷۰. وقتی که هِس دو لنگری، وقتی که نیس کو اشتها؟!
۷۱. روز کوری، شو سر می جوری؟
۷۲. درد کوهی میا، موهی میره
۷۳. یکی یکی میان، صدتا صدتا میرن
۷۴. گَلاشون با هم او نمی خوره ، گله هایشان

۷۵. گله ی galey هیشکه تا صَب نچرونده
۷۶. پیرزن تو چله ی کوچیک اگر چلوس بندازه رو کوه باد می آد، اگه بندازه تو آب بارون می آد
۷۷. خر چه دانه قدر حلوا ی نبات

ادامه کلمات و اصطلاحات...

کَته = تلواره - دیگ و دیگ بر - گرد و ورود - پت = کنار (پربشان، مو)، مَترنگگ بَچو - تاک و دونی - اَشیدیم (با ا کشیده)، سُو زوی - ساده (با الف کوتاه) - رُو = کش = دفعه، بار، کُو = نوبت - پاپی - دوپر - عوض دِگَر - شل و ول - دَغَز مَغَز - بَهل - چارچلنگ - کُچنه - قیت - وا=با - چیلک انداختن - اُوگیشینیزک - اوکلمک - او پیازک - او شملیزک - او تیلیتک - اورپرپک! - پیکک - کندو کو - منزل = اتاق - لیکه (با ی کشیده) - لن تَرَنی - هاتون هاتون - حکم خدا - خدا بخا - کت (نوعی کمد قدیمی) - یخدون

ترشک - بیلند - جاشیر - کنگر - بنه - مجک - تندک - مچدک (مسجد کلیمی ها) عدس بهار - عدس پابیز - جوجه پابیز - یَقیر - نغم (نقب) - ریل قطار - غلطکی (طناب - کلفت) نخودکو (گوشت کوب) - تِخلی - چَهره - بی تغلیت - تش سوزندن - غُلطم - جیلیسقه - خورند - تفرگ - قپک (جوانه) - قاپک (زیدک) - گِدَنک - زبر و کوتاه - یکه شناس - بکرووی - پَرت دادن - یه ریشه (یکدانه) - هیلبله - گلباجی - گلدوستی - بی بی - آغاجی - آبابا - آکا - دده . . . سرما سوزک - لو ورچیدن - می جوارما - کتبال (Keytal) - بُق و سُق - جا بُردی - غُرْدل - کِنک، کنوک (گردوئی که با زور مغزش بیرون می آید) - پیزورک - هل و تل - بچه گیرک - پاکشک - قدکشک - کفته کاری - پاست - آپاردی - باغ و بندال - کُه کندال - علفلنگ - چه که = (چونکه) که چه = برای چی؟

بعضی از اصطلاحات جدید کشوری که در زرقان هم رسم شده

مهندس راه و ساختمان = آدم بیکار، سه شد، سه کردن - مغز پنج کار می کنه - با خط ۱۱ به جائی رفتن - فلانی هشتن (اصطلاح زرقانی) - انگار رادیو بی بی سی - مغزش جام کرده - آمپر چسبونده - آمپر ش رفته بالا - مغزم سوت کشید - فکَت پیاده می کنم - دهنه سرویس می کنم - چپی - راستی - موجی - میخ

نشو- مگه ما مدادیم- مگه ما توی قوطی شیری بزرگ شدیم- پس ما اینجا بادمجون واکس می‌زنیم- انگا بلندگو خورده- انگا عصا قوت داده- فلانی دکون واز کرده (برای نقطه ضعف‌ها)- انگا یخچال- لوس و بی مزه.

دو مشخصه گویش زرقانی

لپچه‌های اطراف شیراز با دو مشخصه در سراسر کشور شناخته شده هستند:
اول: کاربرد «و» در آخر اسمها مثل کتابو، پسرو.

دوم: حرکت ضمه در حرف ما قبل آخر فعلها مثل: رفتُم، دیدُم، گفتُم. ولی زرقانی‌ها این مشخصه را ندارند و به جای حرکت ضمه از حرکت فته استفاده می‌کنند که مشخصه زبان رسمی کشور است. مثلاً می‌گویند: گفتُم، زدُم، دیدُم.

ضمناً در مورد مشخصه اول، این نکته قابل ذکر است که حرف «و» فقط در انتهای اسمهای می‌آید که «معرفه» باشند. یعنی طرفین صحبت می‌دانند که درباره چه کسی یا چه چیزی حرف می‌زنند. مثلاً اگر درباره ماشینی حرف می‌زنند که هر دو طرف آن را می‌شناسند می‌گویند: ماشینو اومد. ولی اگر درباره ماشینی صحبت می‌کنند که آن را نمی‌شناسند می‌گویند: ماشین اومد. چند مثال دیگر (با تفکیک نکره و معرفه):

معرفه: نونو خوردی؟ (اشاره به نانی که هر دو طرف از آن خبر دارند و کاملاً مشخص و معین است)

نکره: نون خوردی؟ (اشاره به نان در اینجا عمومی است و اشاره به نانی خاص ندارد)

معرفه: کتابو خریدی؟ (اشاره به کتاب مشخص)

نکره: کتاب خریدی؟ (اشاره به کتاب نامشخص و نامعین)

زرقانی‌ها به ندرت در آخر اسامی خاص حرف «و» بکار می‌برند ولی در بسیاری از گویش‌های جنوبی به آخر اسمهای خاص هم حرف «و» اضافه می‌شود. در گویشهای شمالی و مرکزی به جای حرف «و» از حرف «ه» ما قبل مکسور استفاده می‌شود.

گویش جنوبی: عباسو اومه

گویش مرکزی: عباسه اومد

گویش زرقانی: عباس اومه

حرف «و» در گویش جنوبی دقیقاً معادل حرف تعریف The در انگلیسی است که اسم را معرفه می‌کند و حرف تعریف a و an برای اسمهای نکره بکار می‌رود: مثلاً a book کتاب نامشخص، an apple سیب

نامشخص ولی the apple و the book کتاب و سیب مشخص (معرفه) که زرقانی‌ها در این مورد می‌گویند کتابو و سیبو.

تداخل زبانها و فرهنگها در زرقان جدید

شهروندان جدید شهرهای باستانی دارای گویش و فرهنگی بوده‌اند که یا آن را دیگر از دست داده‌اند و یا نمی‌خواهند آن را بکار ببرند و چون خصیصه‌های زبانی خود را کمتر به کار می‌گیرند در تحولات ادبی و فرهنگی جامعه هم تأثیر چندانی نمی‌گذارند.

اگرچه اکنون تقریباً یک سوم زرقانی‌ها، با زرقان و فرهنگ قبلی زرقان صحبت می‌کنند ولی هنوز این گویش از لحاظ میزان کاربرد گویش اول زرقان است و بقیه همشهریان عزیز که از شهرها و روستاهای مختلف به زرقان آمده‌اند، دارای اکثریت زبانی و فرهنگی نیستند. جامعه زبان دوم در زرقان جامعه ترک‌هاست که آنها هم متعلق به طوایف و روستاهای مختلف هستند و در عمل دارای یک فرهنگ و یک زبان نیستند و حتی در بسیاری اوقات با یکدیگر ترکی هم حرف نمی‌زنند.

همین تداخل زبانها و فرهنگها باعث شده که جامعه سنتی زرقان در جامعه جدید حل شود و زرقانی‌های جدید کم‌کم سنتها و آداب و رسوم و قواعد زبان خود را فراموش کنند و ریشه‌های هویت تاریخی‌شان را، دانسته و ندانسته، ریشه‌کن کرده و بر باد فنا بدهند و بعضی اوقات تکلم به لهجه محلی را ننگ و عیب و عار بدانند.

بررسی فعل «هینم» در گویش زرقانی

یکی از کلمات پرکاربرد بین کهنسالان زرقان کلمه «هینم» معادل و هم معنای فعل «ببینم» است و در موارد خاصی مصرف می‌شود.

فعل ببینم از ریشه دیدن است و تمام صیغه‌های آن مثل زبان رسمی فارسی صرف می‌شود ولی فعل هینم فقط در صیغه‌های اول شخص مفرد و اول شخص جمع به همراه یک فعل امر صرف می‌شود و همیشه همراه با فعل دیگری می‌آید.

مثلاً: ویسه هینم، برو پس هینم، بده هینمش، برین پس هینم، بیو هینم، برو هینم.

البته در گویش جدید ممکن است کلمه هینم تبدیل به کلمه «ببینم» شود مثل بده ببینم، وایسا ببینم، و

در زبان رسمی کشور تبدیل به کلمه «ببینم» می‌شود، مثل: بده ببینم، برو کنار ببینم، ...

همانگونه که گفته شد این فعل در گویش زرقانی برای صیغه‌های دیگر صرف نمی‌شود. مثلاً نمی‌گویند: برو پس هینن، یا بیو بهین یا بذار هینه.

در اصل، زرقانی‌ها تمام صیغه‌های فعل دیدن را در حالات و زمانهای مختلف عین زبان رسمی کشور صرف می‌کنند. بجز همین یک مورد، مثال:

زمان ماضی ساده: دیدم، دیدی، دید . . .

زمان حال ساده: می‌بینم، می‌بینی، می‌بیند . . .

زمان آینده ساده: مثل حال ساده صرف می‌شود (نه بصورت خواهم دید)

امر: ببین، ببینین

نهی: نبین، نبینین

سؤالی: آیا می‌بینی؟ آیا دیدی؟ آیا دیدین؟

تفاوت تفاوت بزرگ و پر کاربرد آن در صیغه اول شخص مفرد جمع است که درباره آن توضیح داده شد و با فعلهای امر دیگر مثل پله (بگذار)، ویسه (بایست)، بدو، برو، بیو، بخوان، بنویس، بگو و فعلهای نهی از همین گونه افعال صرف می‌شود:

نمونه‌های فعل نهی: هیچی نگو هینم، نرو هینم، ندو هینم. . . و چنانکه پیداست حالت نهی در فعل اول می‌آید نه در فعل دوم. مثلاً نمی‌گویند: نرو نهینم، نگو نهینم، فعل هینم همیشه به همین صورت فقط در حال امر (مثبت) کاربرد دارد نه در نهی (منفی).

با توجه به این خصوصیات، فعل هینم یکی از افعال خاص و منحصر به فرد گویش زرقانی‌هاست.

بعضی کلمات و اصطلاحات زرقانی (بدون ویرایش و دسته‌بندی)

بیمش تهلن = (با های غیر ملفوظ) یعنی ته مزه‌اش تلخ است

لبز قلم = لفظ قلم یعنی زبان رسمی. زرقانی‌ها به کسی که کتابی صحبت می‌کند می‌گویند لبز قلم

حرف می‌زنه، به کسانی هم گاهگاهی برای اظهار فضل، لفظ قلم حرف می‌زنند ولی واقعاً اهل علم و فضل نیستند می‌گویند: لبز لغت میندازه یعنی در حرف زدن لگد می‌اندازد.

پاسوز = به کسی می‌گویند که به پای دیگری سوخته است (سوختن در معنای مجازی)، یعنی کسی که بخاطر کارهای دیگران ضربه می‌خورد.

گردنبار = پذیرفتن چیزی یا کاری از روی اکراه و اجبار، مثلاً می‌گویند: فلانی نمی‌خواست فلان کار را انجام بدهد ولی گردنبارش شد.

می‌رو در داری؟ یعنی مگر رودر بایستی داری؟ یا کمبود و عیبی داری؟

خر رفت تو کلمه‌ها! (با های غیر ملفوظ) = بصورت طعنه به کسی گفته می‌شود که بدون اجازه وارد محیط و محدوده‌ای می‌شود که متعلق به او نیست و نباید وارد شود. این اصطلاح بیشتر در مورد خوردن خوراکی‌هائی است که نباید بدون اجازه آنها را خورد.

یه آهاری کج می‌زنه = یعنی یک کم، کج می‌نماید. درباره کاری که انجام شده ولی کمی نقص دارد. این عبارت، یک اصطلاح رایج و کاربردی نیست و بخاطر کلمه «یه آهاری» و فعل «کج زدن» در اینجا ثبت شده است.

رو بون سه جا = این اصطلاح به شوخی یا به طعنه در جواب «کجا» می‌آید و در جواب کسی گفته می‌شود که بدون دلیل و بدون اینکه مسئولیتی در مورد موضوع داشته باشد سؤال می‌کند: کجا؟ لذا در جواب او می‌گویند: روبون سه‌جا، یعنی هیچ ربطی به تو ندارد.

انگا تخم تفرقه افتیده توشون = به گروه یا خانواده‌ای اطلاق می‌شود که در اثر یک عامل طبیعی یا اجتماعی از هم پاشیده شده‌اند و هر کدام به دیاری رفته‌اند یا مرده‌اند.

انگا تخم قُلفه = درباره گروه و خانواده‌ای بکار می‌رود که زیاد زاد و ولد دارند. قُلفه یا خُرفه گیاهی است که بصورت سبزی خوردن هم استفاده می‌شود و معمولاً تخمهای ریز زیادی دارد.

خُرگ = یعنی تکه آتش سرخ، در فارسی پهلوی هم به همین صورت بکار می‌رفته است. به جا آوردن = شناختن، مثلاً می‌گویند: منو بجا میاری؟ منو بجا نمی‌آره، می‌بخشین شما رو بجا نوردَم، باید منو بجا نیاری ما سالهاست همدیگه‌رو ندیدیم (با این توضیح که حرف «رو» در زرقان کاربرد ندارد و در جائی دیگر در این رابطه نوشته‌ام)

تبدیل حرف «د» به «ت» در گویش زرقانی

در گویش قدیم زرقان که هنوز در بین کهنسالان و بعضی از جوانان رواج دارد، در اکثر افعال که در زمان حال ساده به حرف «د» ختم می‌شوند حرف «ت» جای «د» را می‌گیرد.

به مثالهای زیر در فعل «می‌گوید» توجه کنید:

زبان رسمی کشور: می‌گوید، می‌گویدش، نمی‌گویدش

زبان محاوره‌ای رسمی: می‌گه، می‌گه بهش، نمی‌گه بهش

زبان محاوره‌ای بعضی از گویشهای محلی: می‌گد، می‌گدش، نمی‌گدش

زبان محاوره‌ای جدید زرقان: می‌گه (مثل زبان محاوره‌ای رسمی)

زبان محاوره‌ای قدیم زرقان: می‌گت، می‌گتس، نمی‌گتس

فعل‌های زیر نیز دقیقاً مثل فعل «می‌گوید» هستند:

۱. می‌خرد - می‌خره - می‌خرد - می‌خرت - می‌خرتش - نمی‌خرتش
۲. می‌رسد - نمی‌رسه - می‌رسد - می‌رست - می‌رستش - نمی‌رستش
۳. می‌دهد - می‌دهه - می‌دَد - می‌دت - می‌دتش - نمی‌دتش
۴. می‌زند - می‌زنه - می‌زَنَد - می‌زنت - می‌زنتش - نمی‌زنتش
۵. می‌گذارد - می‌گذاره - می‌ذاره - می‌زارت - می‌زارتش - نمی‌زارتش
۶. از فعل هلیدن - می‌له - می‌لتش - نمی‌لتش
۷. می‌برد - می‌بره - می‌برد - می‌برت - می‌برتش - نمی‌برتش
۸. می‌گیرد - می‌گیره - می‌گیرد - می‌گیرت - می‌گیرتش - نمی‌گیرتش
۹. از فعل استدن - می‌سونه - می‌سوند - می‌سونت - می‌سونتش - نمی‌سونتش
۱۰. می‌شود - می‌شه - می‌شَد - می‌شَت - نمی‌شَت
۱۱. می‌آید - میاد - میا و میایه - میات = میاتش - نمی‌یاتش
۱۲. می‌رود - می‌ره - می‌رَد و میره، میرت - میرتش - نمی‌رتش

دو فعل آخر، نیاز به مفعول ندارند (یعنی اصطلاحاً «لازم» هستند) و بقیه فعلها نیاز به مفعول دارند و «متعدی» به حساب می‌آیند. حرف ش که علامت ضمیر متصل مفعولی است در سه فعل آخر، اگر بخاطر تأکید نیامده باشند زائد هستند ولی به لحاظ رواج تبدیل «د» به «ت» ممکن است بکار برده شوند. بعنوان مثال: میاتش به این معنی نیست که او خودش را می‌آورد و یا در فعل می‌رتش به این معنی نیست که او خودش را می‌برد. بلکه بخاطر تأکید است یعنی او، خودش می‌آید و یا او خودش می‌رود. فعل «می‌شود» هم بعنوان فعل ربطی بکار می‌رود هم فعل کمکی. چند نکته دیگر در مورد این افعال:

۱. اکثریت فعل‌های زبان فارسی در زمان حال ساده، به حرف «د» ختم می‌شوند و این قانون تقریباً درباره همه آنها صادق است.
۲. این پدیده فقط در سوم شخص مفرد زمان حال ساده و حال استمراری رخ می‌دهد. در زمان آینده نیز هنگامی که بدون فعل کمکی «خواستن» صرف می‌شود، کاربرد دارد: مثال:

حال ساده: حسن همیشه همین ساعت میاتش.

حال ساده استمراری: الان داره می‌رتش.

آینده ساده: حسن هفته آینده ماشینو می‌خرتش.

۳. بعضی وقتها در محاورات عامیانه حرف الف به پایان فعل می‌چسبد و معنای جلب توجه و تقاضای دقت در موضوع مدنظر دارد. مثلاً: میگما، می‌یاما، می‌رتا، میگتا، می‌خورما (حرف الف مخفف پسوند «ها» ست)

مثلاً: فعل میگما، یعنی: های دارم به تو می‌گویم، توجه کن ...
با توجه به این نکته حرف الف در پایان بسیاری از این افعال به منظور جلب توجه و هشدار می‌آید و در زبان عامیانه کاربرد فراوانی دارد.

۴. حرف ت در اکثر افعال بالا در گویش زرقانی، حرکت کسره می‌گیرد ولی در زبان رسمی حرف «د» حرکت فتحه دارد. مثال:

زبان رسمی: می‌گویدش، می‌زندش، می‌پزدش، می‌خوردش، می‌کاردش
گویش زرقانی: می‌گیش، می‌زیش، می‌پزیش، می‌خوریش، می‌کاریش
علت این تغییرات در تمام زبانها و بویژه در گویش زرقانی، سهولت بیان است، یعنی بصورت ناخودآگاه و در طول زمان این تغییرات دائماً به سمت ساده‌تر شدن بیان کلمات پیش می‌رود و چنین تلفظی پس از طی قرن‌ها، امروزه در زبان ما اینگونه جریان یافته است.
توضیح اضافی:

حروف در زبانشناسی به روشهای مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند، یکی از این تقسیم‌بندی‌ها بر اساس «زنگدار» بودن صداهاست.

«ب، پ» - «ک، گ» - «س، ز» - «چ - ج» - «ف - و» - «ت - د»، در این شش جفت حروف حرفهای اول بی‌صدا و حرفهای دوم صدادار یا زنگدار هستند. بعنوان مثال تنها تفاوت حرف «ت و د» در این است که هنگام تولید حرف د، تارهای صوتی Vocal cords به حرکت در می‌آیند و در تلفظ حرف ت تارهای صوتی نمی‌لرزند و به اصطلاح بی‌صدا هستند. اگرچه این خصیصه کاملاً آشکار است ولی راهی ساده برای شناخت بهتر این موضوع وجود دارد و آن اینکه، هنگام تلفظ هر کدام از اینها دو انگشت سبابه و شست را در دوطرف گلو یا نای خود قرار دهید و حروف را یکی یکی تلفظ کنید. در تلفظ حروف ب، ک، س، چ، ف، ت هیچ لرزشی احساس نمی‌شود ولی در تلفظ پ، گ، ز، ج، د لرزش تارهای صوتی کاملاً حس می‌شود.

این قانون در فارسی و انگلیسی مشترک است ولی در زبان عربی صدق نمی‌کند چون حروف گ و پ و چ که در این گروه جا دارند در عربی وجود ندارند و علاوه بر این حروف س و ز در عربی دارای تلفظهای متعدد هستند.

پس تلفظ ت در زبانهای فارسی و انگلیسی به خاطر اینکه تارهای صوتی در ایجاد آنها به حرکت در نمی‌آیند ساده‌تر از تلفظ حرف «د» است و از آنجا که زبان همیشه سهل‌ترین راه را برای خود پیدا می‌کند در مواقعی خاص حرف «د» را تبدیل به «ت» می‌کند که نمونه‌هایش در زبان فارسی زرقانی کاملاً مشهود است و در صدر مطلب به نمونه‌ای از این پدیده اشاره شد.

امید است دوستان دیگر نمونه‌های دیگر این پدیده و خصیصه‌های مختلف زبان زرقانی را مورد پژوهش‌های زبان فارسی قرار دهند و به نکاتی تازه‌تر دست یابند.

کاربرد فعل ایستادن در گویش زرقانی

فعل ایستادن یکی از افعال باستانی و نادر و عجیب و پر کاربرد در زبان فارسی (رسمی) است که شکل‌های خاصی در گویش‌های جنوبی و بخصوص در گویش زرقان دارد.

فعل ایستادن که ریشه پهلوی آن «ایستادن» است با معادل انگلیسی آن که فعل Stand است نیز شباهت ظاهری نزدیکی در تلفظ دارد و از آنجا که زبان فارسی و انگلیسی، هر دو از خانواده زبان‌های هند و اروپائی هستند، این تشابه، کاملاً طبیعی و در عین حال، قابل توجه است. در اصل، تعداد زیادی از کلمات در زبانهای فارسی و انگلیسی، چنین تشابهی دارند که فعلاً مورد بحث این مقاله نیستند و در جای دیگر به تعدادی از آنها اشاره خواهیم کرد.

فعل «ایستادن» در گویش زرقانی به صورت «ویسیدن» بکار می‌رود و زرقانی‌ها مثل شیرازی‌ها و بعضی از شهرهای دیگر فارس کلمه «ایستادن» در محاورات عادی خود بکار نمی‌برند مگر در نوشته‌ها و سخنرانی‌های رسمی... در ضمن، تفاوت اندکی در تلفظ فعل «ویسیدن» بین لهجه شیرازی و زرقانی وجود دارد. شیرازی‌ها این کلمه را با ضمه یعنی بصورت «ویسیدن و گاهگاهی وایسیدن» بکار می‌برند در حالیکه زرقانی‌ها به حرف «و» حرکت کسره می‌دهند و آن را بصورت «ویسیدن» تلفظ می‌کنند.

صرف فعل ایستادن در گویش زرقانی:

۱. زمان ماضی ساده (زبان رسمی): ایستادم، ایستادی، ایستاد، ایستادیم، ایستادید،

ایستادند (گویش زرقانی - در حالت مثبت): وی‌سیدم، وی‌سیدی، وی‌سید، وی‌سید... .

(در حالت منفی): وی‌نسیدم، وی‌نسیدی، وی‌نسد، وی‌نسد... .

(مثال مثبت): من دیروز اینجا ویسیدم،... (منفی): علی، اینجا وی‌نسد

۲. زمان حال ساده (زبان رسمی): می‌ایستم، می‌ایستی، می‌ایستد... .

(مثال مثبت): او هر روز اینجا می‌ایستد.

(مثال منفی): من هیچ وقت اینجا نمی‌ایستم.

گوش زرقانی (در حالت مثبت): وی می سم، وی می سی، وی می سه

(در حالت منفی): وی نمی سم، وی نمی سی، وی نمی سه، ...

(مثال مثبت): من همیشه اینجا وی می سم

(مثال منفی): او هیچوقت اینجا وی نمی سه

۳. زمان حال کامل (زبان رسمی): ایستاده ام، ایستاده ای، ایستاده است. . .

(گوش زرقانی - مثبت): وی سیده ام، وی سیده ای، وی سیده. . .

(منفی): وی نسیده ام، وی نسیده ای، وی نسیده. . .

(مثال مثبت): از ظهر تا حالا اینجا وی سیده ام

(مثال منفی): از صُب تا حالا، اینجا، وی نسیده بیدم

۴. زمان ماضی کامل (رسمی): ایستاده بودم، ایستاده بودی، ایستاده بود. . .

(زرقانی - مثبت): وی سیده بیدم، وی سیده بیدی. . .

(زرقانی - منفی): وی نسیده بیدم

مثال مثبت: وختی علی اومد، من اینجا وی سیده بیدم (یا) وی نسیده بیدم

۵. زمان آینده ساده (رسمی) نوع اول: خواهم ایستاد، خواهی ایستاد، ...

نوع دوم: می ایستم، می ایستی

مثال: من فردا اینجا می ایستم (مثل زمان حال ساده، در گوش زرقانی، نوع اول (یعنی با فعل خواهم)

وجود ندارد، نوع دوم هم مثل زمان حال ساده صرف می شود)

مثال مثبت: من فردا همین جا وی می سم، منفی: او فردا اینجا وی نمی سه.

۶. فعل امر (در زبان رسمی): بایست، بایستد

زرقانی: ویسه، ویسین (مثال): اِقد ویسه تا علف زیر پات سبز شه.

۷. فعل نهی (رسمی): نایست، نایستید.

زرقانی: وی نسه، وی نَسین

در فعلهای امر و نهی، معمولاً فقط صیغه های مخاطب حاضر مفرد و جمع صرف می شوند.

۸. با افعال کمکی (رسمی): می توانید بایستید، باید نایستید، شاید بایستند

زرقانی: می تونین ویسین، باید وی نَسین، شاید وی نَسن

۹. فعل ایستادن در زمانهای حال و گذشته و آینده استمراری صرف نمی شود چون از

نوع افعال «لازم» است. مثلاً نمی شود گفت: من در حال ایستادن هستم. برای این منظور زمان

حال ساده را بکار می‌برند و می‌گویند: من ایستاده‌ام در گویش زرقانی هم همین قانون صدق می‌کند.

۱۰. در حالت پرسش و استفهام (زبان رسمی): آیا ایستاده‌ای؟ کجا خواهی ایستاد؟

گویش زرقانی: ویسیده‌ی؟ کجا وی می‌سی؟

۱۱. حالت مصدری (زبان رسمی): ایستادن، گویش زرقانی، ویسیدن.

مثال: از ویسیدن خسته شدیم.

۱۲. حالت شرطی نوع اول (زبان رسمی): اگر بایستی می‌آیم. زرقانی: اگه ویسی میام.

شرطی نوع سوم (رسمی): اگر ایستاده بودی آدمم بودم. زرقانی: اگه ویسیده بیدی اومده بیدم در گویش بعضی از روستاهای اطراف زرقان (و حتی بعضی از قدیمی‌های زرقان) تغییرات دیگری در این فعل رخ می‌دهد و یک حرف کاف به آخر فعل می‌چسبد.

مثال: زمان حال و آینده ساده، مثبت: وی می‌سکم، وی می‌سکی، وی می‌سکه، ...

منفی: وی نمی‌سکم، وی نمی‌سکی، وی نمی‌سکه

گذشته ساده مثبت: ویسکیدم، ویسکید، ویسکید. . . (منفی): وی نسکیدم، وی نسکید

حال کامل مثبت: ویسکیدم، ویسکیده‌ی، ویسکیده. . . (منفی): وی نسکیدم

گذشته کامل (مثبت): ویسکیده بیدم. . . ، منفی: وی نسکیده بیدم

حالت امر: وی سک (یا) وی سِک، وی سکین (یا) وی سِکین (که نوع دم با تأکید همراه است)

حالت نهی: وی نسک، وی نسکین

استفهامی: چرا وی نسکید؟

مصدری: ویسکیدن

یکی از کلماتی که از فعل ایستادن مشتق می‌شود کلمه ایستگاه است که در فرانسه «استاسیون» و در انگلیسی، استیشن گفته می‌شود و باز شباهت اینها قابل توجه و تأمل است.

فعل ایستاندن

فعل ایستاندن (که از افعال «متعدی» است) گاهگاهی در گویش رسمی کاربرد دارد مثل: بچه را ایستانید، یا: بچه را بایستان. در گویش زرقانی اگر چنین ضرورتی پیش بیاید می‌گویند: بچو وی سوند (یا) وی سوندش - و در مثال دیگر بچو وی نسون (یا) وی سونش یا وی نسونش.

در پایان، ذکر چند نکته دیگر ضروری است:

۱. در اکثر افعال صرف شده بالا به لحاظ رعایت اختصار از حرف کل صیغه‌ها صرفنظر

شده و دوستان می‌توانند بقیه را صرف کنند.

۲. فعل «بود» در زرقان توسط قدیمی‌ها بصورت «بید» استفاده می‌شود ولی نسل جدید، کمتر از فعل «بید» استفاده می‌کنند.
۳. فعل ایستادن در بعضی از مثالهای بالا، معنای «حضور داشتن» می‌دهد.
۴. برخی از کلمات در مثالهای زرقانی، با زبان رسمی آمده‌اند، مثلاً کلمه فردا که در گویش زرقانی «صبا» گفته می‌شود.
۵. چنانکه در آغاز سخن گفته شد. زرقانی‌ها به ندرت از فعل ایستادن استفاده می‌کنند (مگر در شرایط و مجامع رسمی) لذا این فعل یکی از مشخصه‌های جالب زبان ماست و لازم است پژوهشگران عزیز نیز بیشتر روی این فعل و ارتباطش با ایران باستان و زبانهای هند و اروپایی تحقیق و مطالعه نمایند.

افعال «کوبیدن و کوفتن» نیز جزو همین گروه است.

- فعل کوفتن (یا کُفتن) ریشه‌ای پهلوی دارد و در عهد باستان نیز به همین صورت تلفظ می‌شده است. چند مثال:
- حال ساده: می‌کووم، می‌کووی، می‌کووه... (منفی): نمی‌کووم
حال استمراری: دارم می‌کووم
مضارع التزامی: شاید بکووه، باید بکووی...
آینده ساده: مثل حال ساده صرف می‌شود. (بصورت «خواهم کوبید یا خواهم کوبید» صرف نمی‌شود.
ماضی ساده: کُفتم یا کوفتم، کوفتی، کوفت... (منفی): نکوفتم
ماضی استمراری: داشتم می‌کُفتم (یا می‌کوفتم)...
ماضی نقلی: کوفتم، کوفته‌ی... (منفی): هنوز نکوفتم.
ماضی بعید: کوفته بیدم، کوفته بیدی...
امر: بوکو، بوکووین
نهی: نکو، نکووین

افعال «شکستن و شکاندن»

نیز جزو همین گروه هستند. فعل شکستن در زبان پهلوی بصورت اشکستن تلفظ می‌شده، یعنی دقیقاً به همین صورتی که امروزه هنوز در زرقان تلفظ می‌شود.
چند مثال:

گذشته ساده: اشکندم، اشکندی، اشکند ...

حال ساده: می‌شکونم، می‌شکونی، می‌شکونه ...

ماضی نقلی: اشکنده‌ام، اشکنده‌ی، اشکنده ...

ماضی بعید: اشکنده بیدم، اشکنده بیدی ...

ماضی استمراری: داشتم می‌شکندم، داشتی می‌شکندی

امر: بوشکون (یا بشکون)، بوشکونین ...

نهی: نشکون، نشکونین

فعل اشکستن معمولاً برای صیغه‌های مجهول صرف می‌شود. و به این خاطر با بقیه فعل‌های این گروه تفاوت دارد.

مثال برای زمان گذشته ساده: دستش اشکسه (برای حالت معلوم: دسش اشکندن)

مجهول ماضی بعید: شیشو اشکسه بید

ضرب‌المثل زرقانی: سَرْم بوشکون، نِخرم نشکون (نخر = نرخ)

شعر محلی زرقانی:

دل اشکسه، اشکندن نداره

بلال عشق ، چرزوندن نداره

به هرجا می‌بریمون بعد مُردن

تو خود دونی ، بی تو موندن نداره (هدهد)

شیرینی مصاحبت با قدیمی‌ها

صحبت کردن با قدیمی‌ها، لذت و حلاوت خاصی دارد چون زبان آنها خشک و رسمی نیست. اگر به دقت صحبت‌های آنها را تجزیه کنی می‌بینی که در هر چند جمله یک ضرب‌المثل زیبا و چند تشبیه و استعاره و شعر و حدیث و آیه بکار می‌برند و سرچشمه‌های دلنشین حرف آنها در همین راز نهفته است. هنگام گوش دادن به حرفهای آنها، احساس می‌کنی که داری «شعر و متون ادبی» می‌شنوی. بعضی از

صاحب‌نظران ادبیات، شعر را کلام خیال‌انگیز و رؤیایی می‌دانند با این حساب، بسیاری از کلمات و جملات بزرگسالان، دارای رگه‌های ناب شعری است و همین نکته است که انسان ناخودآگاه جذب آنها می‌شود و از صحبت کردن با آنها لذت می‌برد.

استعاره و تشبیه، دو عنصر اساسی شعر هستند. بوسیله این دو عنصر می‌توان جمله‌ای را تبدیل به جمله ادبی کرد. مثلاً اگر بگویند: «زمستان، فصل باران است» هیچ نشانه ادبی در آن بکار نرفته و کلام خیال‌انگیز و رؤیایی نشده است ولی وقتی که می‌گویند «خانه باران» یک استعاره ادبی بکار برده‌اند چون در عالم واقع باران خانه ندارد و کلمه خانه برای باران به عاریت گرفته شده است.

یا وقتی که می‌گویند: «فلانی خیلی لاغر و ضعیف است» جمله‌ای رسمی به زبان آمده که خیال‌انگیز نیست ولی وقتی که با استفاده از عنصر تشبیه می‌گویند: فلانی انگا خلال رسمون (نخ ریسمان) جمله‌ای ادبی به کار برده‌اند چون واقعاً هیچکس به لاغری نخ ریسمان نیست. گاه این اغراق شاعرانه با مایه طنز هم آمیخته می‌شود و جمله‌ای دیگر می‌آفریند که هم حقیقت را بیان می‌کند هم ادبی است و هم طنزآلود مثلاً برای اشاره لاغر بودن کسی می‌گویند: انگا رو غالی چریده. قالی پر از نقش و نگارهای زیباست ولی گل و گیاههای آن خوردنی نیستند و کسی که روی غالی چریده باشد یعنی در خانواده‌ای متمول و خسیس بزرگ شده که علیرغم داشتن تمام امکانات، هیچ پیشرفتی نکرده است.

از این نمونه استعارات و تشبیهات در زبان ما بسیار است و لطافت زبان و فرهنگ ما نیز به همین آرایه‌های ادبی است.

یکی دیگر از سرچشمه‌های لطافت در زبان و فرهنگ ما، ضرب‌المثل‌ها هستند که گاهی شعرند، گاه دارای سجع و قافیه هستند و گاه از عناصر استعاره و تشبیه بهره‌مندند. بعنوان مثال، گوینده به جای اینکه در مورد انواع میوه‌ها و فصل‌های فراوانی آنها صحبت کند در یک جمله می‌گوید:

کنگر، چین بازار؛ کل، بر چین بازار. یعنی شروع فصل میوه‌ها با کنگر شروع می‌شود و با کل (کیالک) تمام می‌شود. به عبارت دیگر: بازار میوه جات با کنگر چیده می‌شود و با کیالک برچیده می‌گردد و تمام می‌شود. صرف‌نظر از معنا و مفهوم این ضرب‌المثل، زیبایی و آهنگ و ردیف و قافیه آن باعث ایجاد انبساط و نشاط در شنونده می‌شود.

علاوه بر ضرب‌المثل‌ها و کنایات و اصطلاحات و تشبیهات ادبی که بصورت جمله و عبارت بکار می‌روند، گاهی اوقات فقط یک «کلمه» بار معنوی و ادبی گوینده را به دوش می‌کشد. یعنی تمام روح خیال‌انگیزی در یک کلمه جمع می‌شود و آن کلمه را دارای چندین لایه می‌کند که حل شدن در آن ایجاد لذت و نشاط می‌نماید. مثلاً کلمه «سَمون» یعنی سامان که به دیواره‌های اطراف یک کُزه (کرت) گفته می‌شود. و یا کلمه هم‌ریش که به باجناق‌ها می‌گویند و یا «آهنگ» که به اتاق طویل گوسفندان و احشام

اطلاق می‌شود. و یا «منگور» که به انسان پریشان حال و افسرده گفته می‌شود و یا کلمه «پرشنگ» که به جرقه و شراره آتش اطلاق می‌گردد و صدها کلمه دیگر.

برای لذت بردن از این آرایه‌های زبانی در گویش مردم زرقان دو راه وجود دارد اول اینکه: دائماً با بزرگان و کهنسالان این شهر هم‌صحبت باشی (که البته همیشه میسر نیست) و راه دوم: مراجعه به کتابهای «فرهنگ زرقان» و «فرهنگ مثل‌های . . . زرقانی» و همین کتاب است که مجموعه‌ای عظیم و بی‌بدیل از این صناعات و آرایه‌های ادبی را در خود جای داده‌اند. در اینجا به چندین نمونه از این آثار اشاره می‌شود و البته این «مشت، نشانه خروار» است.

پس گوش فراخ = کنایه از کسی که مأموریت‌های محوله را خیلی جدی نمی‌گیرد و عجله در هیچ کاری ندارد و به اصطلاح دیگر: دلش خیلی بزرگ است.
 یه ریشه = اشاره به فرزندی که خواهر و برادر ندارد.
 یتیم غوره = کنایه از یتیمی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است.
 هم‌ریش = باجناب.

نقش دیدار کسی را نداشتن = از کسی بیزار بودن.
 خونه بارون = خانه باران، آغاز ماه‌های بارندگی.
 نفس کشیدن زمین = می‌گویند وسط ماه بهمن زمین نفس آشکار می‌کشد.
 ستاره خُنکو = می‌گویند وسط ماه مرداد ستاره خنک به آسمان می‌آید.
 راه سفید میزنه = اشاره به بی اثر بودن تهدید طرف مقابل، یعنی هر جا می‌خواهی برو و هر کاری می‌خواهی بکن.

میون دل دو = وسط معرکه.
 منگورگ = اشاره به کسی که حال ناخوشایندی دارد.
 مُل کسی افتیدن = با کسی جر و دعوا کردن.
 پَرمیون = اشاره به کسی که از پا افتاده (یا ساختمان در حال ویرانی)
 زنگ کسی کر بودن = اشاره به غمگین بودن کسی.
 بارون دمب اسبی = باران شدید.
 رو دل دیدن = شایسته دانستن کسی برای کمک خواهی.
 دنده پهن = اشاره به کسی که دست از لجاجت و اشتباه بر نمی‌دارد.
 سرشین فتنه = رئیس گروه فتنه‌گر.
 سوزه بخت، سبزه بخت = خوشبخت و اهل سعادت.
 سر پلنگ = شادمان و با نشاط.

مُرداخان = اشاره تحقیرآمیز به کسی که اشتباهی از او سر زده یا بی‌اعتبار است.
مُتکای مار = نام نوعی سوسک که کنایتاً شباهتی به متکای مار دارد.
گِرَن کور = گرهی که به سادگی (و یا اصلاً) باز نمی‌شود.
گندم - گرگاس شدن = اشاره به کسی که تصادفاً در یک گروه خوب قرار گرفته و بخاطر پاداش دیگران به او هم سهمی می‌رسد.
آدم کوتاه خونه = اشاره به انسان کوتاه قد.
کنده زانی - قلف زانی - کاسه زانی = کُنده و قفل و کاسه زانو.
روزه کله گنجشکی = روزه نیمروزه برای بچه‌های نابالغ.
رود = اصطلاح بسیار زیبا و جالب که اشاره به فرزند دارد.
خاگ کُرُکی = کنایه از آخرین فرزند.
چش روز = چشم روز، هنگام بر آمدن آفتاب.
خُو سر دیگکی = خواب کوتاه قبل از خواب اصلی.
پنجه وزیری = راه رفتن با آرامش و وقار مخصوصاً روی پنجه‌های پا.
بیزارنومه = بیزارنامه = طلاق نامه.
آله پلنگی = رنگارنگ، مخصوصاً با رنگهائی شبیه به رنگ پلنگ.
از آب و گل در رفتن = بزرگ شدن بچه‌ها.
از سکه افتادن = زیبایی خود را از دست دادن.
بند کسی از آسمون بریدن = راحت شدن و خلاص شدن از درد و غم.
اره تودار نگه داشتن = مشکل را کاملاً حل نکردن.
سنگِ سنگِ اشکون = حریف کسی بودن در بحث و جدل.
کھسار گرفتن = گریه کردن.
خاله خوشحالی = اشاره به کسی که همیشه خنده‌رو و متبسم و خوش‌خبر است.
آفتو لو بون = ایام آخر عمر.
دُز سر شوم = کنایه از داماد، الهی دُز شوم ببرتت: یعنی الهی عروس شوی.
خلال رسمون = (ریسمان) اشاره به آدم لاغر.
رو قالی چریدن = اشاره به کسی که خیلی لاغر و بیحال است.
انگا نوئمکنک = اشاره به صورت پهن.
گولی ظلمات = نام دره‌ای است نزدیک چشمه و بز.

رود گِرون (گران) = کودک بسیار عزیز و دلبند.
هَرَنگ کار کشیدن = کاری را متوقف کردن. هرنگ = قطعه چوبی در آسیاب یا دستگاه شخم زنی.
چَلَه پیرزن = ده روز دوم اسفند ماه.
دُمب گوی = (دم گاوی) نوعی چماق و چوبدستی.
رُخبون = آبچک.
زشتک = میوه انگور در ابتدائی‌ترین مرحله رشد.
سُردزن به دَری جیمبو = شروع به حيله و فرار کردن از تعهد و مسئولیت همراه با داد و فریاد.

ضرب‌المثل‌ها عبارات و اصطلاحات پراکنده

اُو قنات مریضی ورچینن. آب قنات مریضی را بر می‌چیند (بر طرف می‌کند)
گَرْد و وِرْد. جمع‌آوری و گردآوری
تارف، یکیش خیرن، یکیش شر
(تعارف همیشه خوب نیست، یکی از آنها خیر است و یکی از آنها شر)
ای نونو فلانی هشت تو کنارمون (این وضعیت بد را فلانی برای ما درست کرد)
خدا کند فلانی قدم داشته باشد (قدم: خیر و برکت و خوشبختی)
فلانی پس پاش خوبن (با بدن) یعنی آدم خوش‌یمنی است (یا) منحوس است.
نه فلان چی آ ما میا نه سفره‌ی نون از فلانی‌ها: وقتی که کاری برای کسی نتیجه و تداوم ندارد معمولاً این ضرب‌المثل را بکار می‌برند.
بادوم قلاغ نشون: بادامهائی که در کمر کوه سبز می‌شوند، می‌گویند کلاغها آنها را برای ذخیره غذایی پنهان کرده‌اند و بادام سبز شده است.
انگا وُهَل (با های غیر ملفوظ) مخوف و ترسناک و یا بیعرضه
انگا اوُلُک سر لته: مثل مترسک است بیعرضه و بی‌خاصیت
چَلَم نمیرسه: دستم به فلان چیز که در بالا قرار گرفته نمی‌رسد
اُو نوکر گودی‌ین: آب طبیعتاً به طرف گودی سرازیر می‌شود
مشکه که خالی‌ترن صدآش بیشترین
بون ما طاقت همچی لَغَت‌ها نداره: بام ما طاقت چنین لگدهائی را ندارد (وضعیت ما تحمل این خسارات را ندارد)
فلانی انگا دمب خر نه کوتاه میشه نه بلند

انگار دُم اسب: معمولاً برای بیان باران تند و زیاد بکار می‌رود

انگا لُر ممسنی: بلند و قوی هیکل

بزی که نیرزد دو غازش بها - چه در گله باشد چه در گله‌ها (بزی که بی‌ارزش است و دو غاز (واحد پول قدیم) نمی‌ارزد هر جا که باشد بی‌ارزش است. (نمی‌دانم این شعر از کیست)

سگ تا چرم نبرده باید زد: تربیت باید قبل از وقوع حادثه باشد

انگا سگ پا سوخته (اشاره به کسی که بی‌ارزش و خرابکار و بی‌اهمیت و درمانده است)

ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات کار و حرفه‌ها

کار، اُ محکم کاری عیب نمی‌کند، کار کی کرد؟ او که تموم کرد، دس کار می‌کنه، چشم می‌ترسه، کار هر بز نیست خرمن کوفتن...، نکرده کار، نبرش به کار، کار نیکو کردن از پر کردن است، کار امروز به فردا ننداز، کار، عار نیست، موقی کار من و بیبیم - موقی خوردن بیو ببین، کاری بکن بهر صواب، نه سیخ بسوزه نه کباب، کار کردن خر و خوردن یابو، کار نشد نداره، کار بده دس کاردون، آهنگری که کاری نداره، سرش آه‌نو بکوبی میشه بیل-دمش بکشی میشه میل، کار مرد شاهد مردن، این کارو کار حضرت فیلن، همه کاره‌ی هیچ کاره، نون بده دست نومبا ای همه بوسوزونتش، خرس واداشتن آهنگری، تا تنور گرم‌ن باید نون چسبوند، کِشته پشیمون به از نَکشته پشیمون، سه چیز از مرد مونده گرو: کرو و نرو و درو، کرو= کرت‌بندی، نرو= لایروبی چاه و قنات

هاکک جفتن (خمیازه همیشه دوتااست)، اگه پا بده (اگر فرصت و موقعیت فراهم بشه)، اگر او باشه شنوگر قابل‌ان (اگر آب باشد شناگر قابلی است)، چِشم می‌ترسونی؟ (آیا با تهدیدهای چشم مرا می‌ترسانی؟)، فلانی خیلی گِترَن (شلخته)، هشتش گرو نهشن (وضعش از لحاظ اقتصادی خراب است)، لن ترنی گفتن (حرف بی‌ربط زدن)، گُره چروندن (مسئولیت کودکان بازیگوش را با اکراه و اجبار به عهده گرفتن)، رنگ مرهم: که در اصل رنگ محرم بوده، یعنی رنگ لباس متناسب با وضعیت و شخصیت افراد (اگر چه کلمه مَحْرَم به اشتباه مرهم خوانده می‌شود ولی معنای کلمه مرهم نیز متناسب است، یعنی رنگی که مثل مرهم برای زخم باشد، مداوا کننده)، کاچی بهز هیچی ین: کاچی (یعنی . . .) بهتر از هیچی است، بهز مخفف کلمه «به از» است که در موارد مختلف محاوره ای بکار می‌رود مثلاً می‌گویند این بهز آن است (یا) فلانی بهز فلانی است، دندون رو جیگر گذاشتن: صبر کردن، دندون رو حرف گذاشتن: با دقت و تأمل حرف زدن یا حرفی را بعنوان راز نگه داشتن، فلانی کِر دندونش گشادن: یعنی حرف، رک و صریح و

بی‌ملاحظه می‌زند. تا مدونا: تا مبادا (یا) تا اینکه، فهمیدیم که فالانی آنقدر با فالانی صمیمی شد تا مدونا می‌خواست سرش کلاه بگذارد.

چند اصطلاح جالب زرقان

در زرقان چند اصطلاح جالب وجود دارد که به منظور جلوگیری از بلا بکار می‌رود و هنوز مورد استفاده بزرگترهاست. البته نسل جدید هم گاهگاهی بعضی از اینها را بکار می‌برد.

دور از جون یا دیرجون (شما) وقتی که درباره مرگ یا مجروح شدن کسی صحبت می‌کنند به شنونده می‌گویند دور از جان شما.

دَسِ بَسْمِ ا. . . «دست بسم ا. . .» وقتی که درباره نوع جراحت یا مرگ کسی صحبت می‌کنند و مثلاً می‌خواهند جای آن زخم را روی بدن خود و یا بدن مخاطب نشان دهند، مثلاً می‌گویند: دس بسم ا. . . از اینجاش پاره شده بید تا اینجاش.

دور از حالا، این اصطلاح هم مثل نمونه‌های بالاست با این تفاوت که درباره زمان مرگ یا حادثه صحبت می‌شود.

دَسِ خیرت می‌لَم. وقتی که کسی دارد برای دیگری مخصوصاً دوباره مرگ و بلائی، تعریف می‌کند و دائماً به زانوی طرف یا بدن او دست می‌گذارد می‌گوید: دست خیر به تو می‌گذارم و به عبارت دیگر یعنی عذر می‌خواهم که به تو دست می‌زنم.

فعل‌های هشتن و هلیدن در گویش زرقان

یک جفت فعل دیگر که در زرقان، کاربردی وسیع دارد و بسیار جالب توجه است فعل‌های «هشتن و هلیدن» است که هر دو معنی گذاشتن و گذاردن می‌دهند. فعل هلیدن به این صورتی که هست (بجز یک مورد) اصلاً در زرقان مصرف نمی‌شود و به صورتهای دیگری رخ می‌نماید و جالب توجه بودن آن نیز به همین خاطر است.

همه زرقانی‌ها بارها، فعل امر پَهله (با های غیر ملفوظ) را شنیده‌اند و یا بکار برده‌اند ولی شاید خیلی‌ها ندانند که این صیغه امر از فعل هلیدن است. در فرهنگ عمید، درباره واژه «پِل» چنین نوشته شده:

پِل: مخفف پَهله، امر از هلیدن، هشتن، یعنی بگذار

در کتاب فرهنگ مردم زرقان در مورد ریشه این کلمه نوشته است:

پله: بگذار، پنه، بهل، احتمالاً دگرگون شده واژه بهل (فعل امر از مصدر هلیدن یا هشتن) به معنی «بگذار» است. مثال: گلدان را پله توی تاقچه»

و این احتمال باید قریب به یقین باشد چون نمی‌توانیم مصدر دیگری را برای واژه «پله» پیدا کنیم. تنها مصدری که می‌تواند بصورت فرضی ریشه فعل «پله» باشد، مصدر «پلیدن» است که اصلاً وجود نداشته و ندارد. پس راه درست همان است که آن را از ریشه هلیدن به حساب آوریم. چنانکه گفته شد مصدر هلیدن اصلاً در گویش زرقانی مصرف نمی‌شود و تنها مصرف آن کلمه «پهل» است (با کسره دادن به ب و ه) نه در معنای امری آن، بلکه در معنی صفتی آن. مثلاً می‌گویند: فلانی را پهل کن (یا) او را پهل کرده‌اند. یعنی او را به حال خود واگذاشته‌اند و یا رها کرده‌اند و به او «محل» نمی‌گذارند. البته کلمه پهل در شعر و ادبیات کهن و معاصر فارسی نیز بصورت فعل امر بارها بکار رفته است.

صرف فعل هشتن و هلیدن

حال ساده: می‌لم، می‌لی، می‌له... (که در اصل می‌هلم، می‌هلی، می‌هله بوده است)

مثال مثبت: این مرغ هر روز خاک می‌له، مثال منفی: او هیچوقت نمی‌له کارم بکنم.

صیغه‌های آینده ساده مثل حال ساده صرف می‌شوند، مثل: صبا می‌لم پری، فردا می‌گذارم بروی.

مضارع التزامی: شاید پلم پرهی (شاید بگذارم بروی)

شرطی: اگه پلی حرفم می‌زنم... (اگر بگذاری، حرفم را می‌زنم)

ماضی ساده: هِشتم، هِشتی، هِشت، ...

در این صیغه فعل هلیدن تبدیل به هشتن می‌شود همانگونه که در صیغه‌ها حال و مضارع فعل هشتن

تبدیل به فعل هلیدن می‌گردد.

مثال: این مرغ دیروز به خاک دو زرده هشت. مثال منفی: نهشتی حرفم بزئم.

شرطی نوع سوم: اگه دیروز هشته بیدی، کارم تموم کرده بیدم.

با افعال کمکی در زمانهای مختلف: مخوام پلم. حتماً می‌لم. اصلاً نمی‌لم. گاسم هشته باشه.

مخواسم انجیرو «پلم» تو دهنم ولی او سیبو «هشت» تو دهنم.

امر: «پله» تا صدقو پلم تو ماشینت.

نهی: نه، نهلش، خودم بعداً می‌لم (با های غیرملفوظ)

گذشته نقلی (یا حال کامل) هشتهم، هشتهی، هشته.

مثال (منفی): صب تا حالا، نهشتهی کارم بکنم.

در اصل، هیچ فعلی در گویش زرقانی، به اندازه شکل‌های مختلف فعل «هلیدن» پر کار برد و جالب و استثنائی نیست و هیچ کلمه‌ای نسبت به ریشه خود تا این اندازه دور نیفتاده و دگرگون نشده است.

فعل هلیدن در شمار کلمات زبان پهلوی ثبت نشده^۱ ولی فعل هشتن، دارای ریشه‌ای باستانی است و بصورت «هیشتن» تلفظ می‌شده است. به درستی معلوم نیست که شکل‌های مختلف فعل هلیدن کی و چرا و چگونه وارد زرقان فارسی و گویش محلی ما شده است. تنها توجیهی که وجود دارد، خاصیت «بومی‌سازی» زبان و گویش ماست که در مقاله‌ای دیگر به آن اشاره کرده‌ام.

نکته آخر اینکه: هر دو فعل «هشتن و هلیدن» به معنی گذاردن و گذاشتن هستند ولی کاربرد این دو فعل اخیر نیز قابل توجه است. این دو فعل (گذاردن و گذاشتن) در زبان رسمی، جای هشتن و هلیدن را می‌گیرند و دقیقاً همان نقش آنها را ایفا می‌کنند یعنی در زمانهای حال و آینده و امر و نهی و بصورت «گذاردن» و در زمانهای گذشته بصورت «گذاشتن» مصرف می‌شوند. والسلام

کاربرد فعلهای پاختن و پازیدن در زرقان

کسانی که زبان فارسی را بعنوان زبان دوم یاد می‌گیرند، برای صرف افعالی مثل «پاختن و پزیدن» دچار مشکل می‌شوند. این دو فعل یک معنی می‌دهند و در اصل یکی هستند با این تفاوت که فعل پاختن معمولاً برای گذشته بکار می‌رود و فعل پزیدن برای زمانهای حال و آینده.

مثال: برای زمان حال ساده: او هر روز غذای می‌پزد (یا نمی‌پزد)

مثال: برای گذشته ساده: من غذا پاختم (و یا نپختم)

مثال: برای آینده ساده: علی سال آینده هم نان می‌پزد (یا) من فردا غذا خواهم پخت.

فعلهای «بستن و بندیدن» نیز از جمله فعلهایی هستند که نه فقط برای خارجی‌هائی که زبان فارسی یاد می‌گیرند مشکل‌ساز هستند بلکه حتی بعضی از فارسی‌زبانان را دچار اشتباه می‌کنند. برای مثال به صرف این دو فعل توجه کنید: من هر روز این در را می‌بندم (نمی‌شود برای زمان حال، گفت: من هر روز این در را می‌بستم) فعل «می‌بستم» برای زمان گذشته استمراری صحیح است. البته به همراه فعل داشتن مثال: دیروز داشتم در را می‌بستم که علی آمد.

گذشته ساده: در را بستم (اشتباه رایج کودکانه: بستیدم، بندیدم)

۱- البته دلیل ثبت نشدن این کلمه و بعضی از کلمات دیگر در فرهنگ زبان پهلوی به این خاطر نیست که در آن روزگاران وجود نداشته‌اند، شاید به این علت باشد که لوح و سنگ نبشته و متنی که این کلمات در آنها وجود داشته باشد هنوز یافت نشده است.

مثال برای حالت امر: در را ببند، (که بعضی‌ها اشتباهاً می‌گویند: در را ببس) جفت فعلهای بستن و بندیدن و پختن و پزیدن هر دو «متعدی» هستند و با فعلهای دیگری مثل «نشستن و نشاندن» که اولی «لازم» و دومی «متعدی» است تفاوت دارند و به همین خاطر مشکل‌ساز هستند.

از این «جفت فعلها» در اکثر زبانها و مخصوصاً در زبان فارسی وجود دارند که پیدا کردن آنها کمک مهمی به زبان‌آموزی می‌کند. فعلهای متعدی «پاختن و پازیدن» که مخصوص زرقانی‌هاست نیز از این قبیلند.

صرف فعلهائی مثل «پختن و پزیدن» و «بستن و بندیدن» حتی برای ایرانی‌ها هم گاهگاهی مشکل‌ساز است تا چه رسد به فعلهای پاختن و پازیدن که دیگران با آنها آشنائی ندارند و هدف ما از بیان مثالهای فوق، در اصل، پرداختن به این دو فعل اصیل زرقانی است که حتی زرقانی‌ها نسل جدید هم برای صرف آنها دچار مشکل می‌شوند و یا ممکن است هرگز آنها را نشنیده باشند. فعلهای پاختن و پازیدن هر دو به معنی «هرس کردن درخت» (و مخصوصاً درخت انگور) هستند و هنوز در بین باغداران زرقانی کاربرد فراوانی دارد.

چنانکه گفته شد، این دو فعل، مخصوص زرقانی‌ها هستند و در فرهنگ لغات فارسی وجود ندارد. به این خاطر یکی از «جفت» فعلهای مهم در فرهنگ مردم زرقان بشمار می‌رود و دو ترکیب زیبای «تَریاز» و «پُریاز» نیز از فعل پازیدن گرفته شده‌اند که در انتهای مطلب به آنها اشاره می‌شود. وجود چنین فعلها و اسمهایی در فرهنگ مردم زرقان، نشان از قدمت و فرهنگ خاصی دارد و وجه تمایز زبان فارسی با زبان زرقانی به حساب می‌آید. علت عدم وجود این دو فعل در لغتنامه‌های رسمی کشور قطعاً بخاطر این است که فرهنگ‌نگاران سابق مثل مرحوم دهخدا و معین و عمید دسترسی به فرهنگ مردم زرقان نداشته‌اند و کتابی مثل «فرهنگ مردم زرقان» و این کتاب در زمان نگارش آن لغتنامه‌ها وجود نداشته است. نکته مهم دیگری که قابل ذکر است این است که در فرهنگ و زبان زرقان هنوز گوهرهای کشف نشده‌ای وجود دارد که می‌تواند به غنای لغتنامه‌های رسمی کشور بیفزاید و برای ما نیز افتخار به حساب آید. نکته جالب در رابطه با افعال پاختن و پازیدن این است که در صرف بعضی از زمانها به شرح زیر، جایگزین هم می‌شوند (فعل پاختن برای زمان گذشته بکار می‌رود و فعل پازیدن برای حال و آینده).

زمان حال ساده: می‌پازم، می‌پازی، می‌پازد ...

مثال: من هر سال این باغ را می‌پازم.

گذشته ساده: پاختم، پاختی، پاخت ...

مثال: من پارسال این باغ را نپاختم (یا پاختم).

ماضی التزامی: شاید پخته باشد

آینده ساده مثل حال ساده است. . .

مثال: من سال دیگر هم این باغ را می‌پازم (بصورت «خواهم پازید» نمی‌آید)

حال کامل: پخته‌ام، پخته‌ی، پخته . . .

مثال: از صب تا حالا چند تا رز پخته‌ی؟

مضارع التزامی: شاید پیازم.

گذشته کامل: پخته بیدم، پخته بیدی، پخته بید . . .

مثال: وقتی علی اومد، من ده تا رز پخته بیدم

حال استمراری: دارم می‌پازم، داری می‌پازی، داره می‌پازه. . .

مثال: علی چکار می‌کنه؟ - داره رزا می‌پازه (می‌پاخه، اشتباه است)

گذشته استمراری: داشتم می‌پاختم، داشتی می‌پاختی، داشت می‌پاخت. . .

مثال: در حالی که علی داشت رزها را می‌پاخت باران شروع شد.

امر: پیاز، پیازین، پیازش، ضمیر متصل مفعولی «ش» به درخت بر می‌گردد.

نهی: نیاز، نیازین، نیازش

سؤالی و استفهامی و تعجبی (حال استمراری): چه خوب می‌پازی! انگا می‌پازی؟

حال ساده: چه کسی باغهای شما را می‌پازه؟

گذشته ساده: پاختیش؟ pakhtish

گذشته نقلی: پاختیش؟ pakhteysh

(آینده ساده): سال دیگه هم می‌پازیش؟

در حالت مصدری فعل پاختن جایگزین پازیدن می‌شود.

مثال: رز پاختن هنر است. پاختن خیلی حوصله مخوات.

فعل پاختن در کتاب ارزشمند «فرهنگ مردم زرقان» نیامده و به جای آن فقط فعل پازیدن ثبت شده

است. والسلام

توضیح یکصد اصطلاح‌های زرقانی

در هر زبان کلمات و عباراتی وجود دارد که نه جزو کلمات هستند و نه جزو ضرب‌المثل‌ها، که به اصطلاحات (Idioms) مشهورند و با توجه به علل و عوامل خاصی انواع مختلفی دارند. این علل و عوامل گاهی زاینده یک واقعه خاص هستند گاهی مربوط به صنف‌های خاصی از مردم می‌شوند، گاهی یک تکیه کلام خاص هستند و گاهی به قومیت‌ها و تاریخ خاص وابسته‌اند. عمر این اصطلاحات نیز با توجه به زمان و مکان کاربرد آنها متغیر است گاهی ریشه‌دار می‌شوند و گاهی زود از بین می‌روند و نکته دیگر اینکه ممکن است تمام افراد جامعه آنها را مصرف نکنند و فقط کاربردی صنفی داشته باشند. اگرچه گردآوری این اصطلاحات نیاز به فلسفه خاصی ندارد ولی برای کسانی که می‌خواهند آثار فولکلوریک خلق کنند می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. از طرفی ممکن است چنین اصطلاحاتی در بعضی از داستان‌ها و شعرها بکار برده شده باشند که خواننده معنی واقعی آنها را نداند و در هیچ فرهنگ لغتی هم معنای آنها را پیدا نکند لذا اینگونه نوشته‌ها می‌تواند کمک شایانی به درک و فهم آن قصه‌ها و شعرها بکند مثلاً وقتی که کسی با اصطلاح «راه سفید می‌زنه» برخورد می‌کند و معنی واقعی آن را نمی‌داند ممکن است بر اساس سه کلمه راه و سفید و می‌زنه ترجمه‌ای ظاهری ارائه دهد که هیچ ربطی با معنای واقعی آن نداشته باشد در فرهنگ و گویش زرقانی نیز چنین اصطلاحاتی زیاد وجود دارد که در این نوشتار تعدادی از آنها ثبت و ضبط شده‌اند و امید است که دوستان دیگر نیز اصطلاحات اطرافشان را جمع‌آوری و مکتوب نماید.

۱. چشم و دلتون روشن - روشندل باشی.

عبارت اول وقتی بکار می‌رود که خبرخوشی به کسی رسیده باشد یا فرد عزیزی از سفر آمده باشد و خانواده‌ای از چشم‌انتظاری رهائی یافته باشد. آنها معمولاً در جواب می‌گویند روشندل باشی و یا می‌گویند چشم و دلتون به دیدار امام زمان (عج) روشن.

۲. چش بچش، سوز می‌شه.

معمولاً وقتی که گروهی در حال خوردن چیزی هستند اگر یک زن حامله (باردار)، غذا را ببیند می‌گویند حتماً به او هم بدهید وگرنه چشم بچه‌اش سبز رنگ می‌شود.

۳. استاد قدیم می‌گه: ...

این عبارت وقتی بکار می‌رود که گوینده بخواهد ضرب‌المثلی یا نقل قولی مهم از یکی از بزرگان دین و علم و فرهنگ و هنر و ادب را ذکر کند بدون نام بردن از او.

۴. روغن گربه نخورو

قبلاً به روغن نباتی این صفت را می‌دادند یعنی روغنی که گربه هم آن را نمی‌خورد، البته حالا وضع تغییر کرده و این روغن ارزش خود را بازیافته است ولی هنوز گاهگاهی این صفت برای روغن نباتی بکار برده می‌شود

۵. راه سفید می‌زنه

در مقام اعتراض به کسی که تهدید به جدا شدن از جمع یا فرد یا کار می‌کند این جمله را بکار می‌برند یعنی اگر می‌خواهی بروی برو به درک

۶. دهنش پر خونن

به کسی اطلاق می‌شود که به تازگی فردی را از دست داده باشد، گاهی نیز به شوخی بیان می‌شود.

۷. او نطلبیده مُرادن

وقتی که آب به کسی می‌دهند بدون اینکه او آب خواسته باشد می‌پذیرد و می‌گوید: آب نطلبیده نشانه رسیدن به مراد و مقصود و برآورده شدن حاجات است. این اصطلاح در شهرهای دیگر هم کاربرد دارد.

۸. بعد صد و بیست سال

این عبارت مشهور وقتی بکار برده می‌شود که بخواهند وقایع پس از مرگ کسی را محترمانه به او بگویند.

۹. اینگا رو دنده‌ی چپ پا شده

به کسی که از سر صبح با دیگران قصد دعوا و مخالفت دارد می‌گویند اصطلاح «روی دست چپ

پاشدن» بکار برده می‌شود

۱۰. اینگا با او مرده‌شور خونه صورتش شسته

این اصطلاح به کسی اطلاق می‌شود که عبوس و اخمو و ناسازگار باشد.

۱۱. الهی دُز سرشوم ببرت

معمولاً در مقام دعا بکار می‌رود با کمی روحیه شیطنت این عبارت را برای دختران کوچک بکار می‌برند

تا هم او را دعا کرده باشند و هم سر به سر او گذاشته باشند دزد سرشب در این اصطلاح یعنی داماد نهایتاً: یعنی الهی ازدواج کنی و خوشبخت شوی.

۱۲. الهی دندونات بیریزه

این اصطلاح هم برای دعا به بچه‌ها بکار می‌رود و چون معنی واقعی آن را نمی‌دانند به این طریق

سر به سر آنها گذاشته می‌شود در کل، یعنی الهی پیر شوی

۱۳. الهی عمر سیر و پُر بکنی

این جمله در مقام دعای خیر به نوجوانان و جوانان نیکوکار گفته می‌شود و عمر سیر و پُر یعنی عمر کامل و پر از سعادت و خوشبختی و بدون درد و غم.

۱۴. می پشم گربه خورده‌ی؟

به کسی که هیچوقت چاق و سرحال نمی‌شود می‌گویند مگر پشم گربه خورده‌ای که حال نمی‌آئی؟

۱۵. ستاره خُنکو زده:

در چهل و پنجمین روز از نیمه اول تابستان (وسط مرداد)

۱۶. زمین، نفس آشکار کشیده:

در چهل و پنجمین روز از نیمه دوم زمستان (وسط بهمن)

۱۷. این دو اصطلاح بصورت تاریخ هم بکار می‌رفته‌اند و می‌روند مثلاً می‌گویند ده روز دیگه ستاره

خُنکو می‌زنه (یا) ده روزن زمین نفس آشکار کشیده

۱۸. دست همه از پشت بسته

یعنی در کار خلاف از همه ماهرتر است.

۱۹. انگا سگ خلوت گیر

به کسی می‌گویند که در خلوت و تنهایی بصورت ناگهانی به کسی حمله می‌کند مخصوصاً با زبان

۲۰. دیگه کسی به غووارش (غبارش) نمی‌رسه

به کسی اطلاق می‌شود که مثلاً فرار کرده ولی بیشتر برای مواقعی کاربرد دارد که کسی در کاری

خلاف هیچ مدرکی از خود به نگذاشته باشد

۲۱. انگا خیلی تَشْت تُندن

به کسی می‌گویند که خیلی بیش از حد در کاری عجله دارد و می‌خواهد نوبت دیگران را غصب کند

۲۲. می سگ هِشته لدارت

یعنی مگر سگ تو را دنبال کرده؟ به کسی می‌گویند که خیلی عجله و هراس دارد

۲۳. می شو زده سَرَت

یعنی مگر دچار بیخوابی شب شده‌ای؟ به کسی می‌گویند که سحرگاه پیش از موعد مقرر از خانه بیرون

آمده

۲۴. می سر می‌بری؟

به کسی می‌گویند که کاری ساده و عادی را خیلی مهم جلوه می‌دهد و برای انجام آن عجله و

حواس‌پرتی دارد.

۲۵. می پیمونه بدهتن؟

به کسی می گویند که بیش از حد می خورد و یا در پیمانندن چیزی بیش از حد می پیماید

۲۶. می کادونت تش گرفته

به کسی که زیاد آب می خورد می گویند مگر کاهدانت آتش گرفته

۲۷. انگا مرغ اوریت کرده

به کسی می گویند که تمام بدن و لباسهای او غافلگیرانه و یا بر اثر بی احتیاطی خیس شده مخصوصاً

بچه ها

۲۸. دس قسمی آ هم نداریم

وقتی کسی می خواهد برای دیگری حرف مهمی بزند و قسم نخورد و ترس و احتیاجی به هم نداشته

باشند به او می گوید «دست قسمی از هم نداریم» و بعد حرفش را می زند

۲۹. اولکیش شد

وقتی که کسی یا گروهی یک کار منع شده و تمام شده را دوباره شروع می کند و باعث نگرانی دیگران

می شود و می گویند اولکیش شد یعنی دوباره شروع شد

۳۰. نه به حکم، سلام برسون

این عبارت محترمانه برای ارسال سلام به دیگران است آنهم نه با حکم و امر بلکه به واسطه پیام با

احترام و اعتداز از قاصد

۳۱. خیلی هم طوق بزنه

این عبارت برای بیان آخرین حد احتمال بکار می رود مثلاً می گویند: ما تلاش خودمان را کردیم خیلی

هم طوق بزنه جواب مثبت نمی گیریم

۳۲. انگا سیره

سیره به معنی دزد است و این عبارت برای افراد حریص و طماع و خودخواه و زیاده طلب به کار می رود

۳۳. فلانی ریگ تو جوشن

ریگ در جو داشتن یعنی حيله ای در سر داشتن و صادقانه عمل نکردن، اصطلاح ریگ به کفش داشتن

هم معادل همین اصطلاح است که هم در شهر ما و هم در شهرهای دیگر کاربرد دارد ولی میزان حيله او

کمتر است چونکه خودش هم گرفتار ریگی است که در کفش دارد

۳۴. نشستته رو او سپاه

این اصطلاح را برای کسی بکار می برند که تمام زندگی خود را در اثر بی مبالاتی و یا خدعه دیگران از

دست داده باشد

۳۵. غلبه شدم

یعنی از فرط گرما بی‌طاقت شدم این اصطلاح به روشهای دیگر هم بکار می‌رود مثلاً می‌گویند انگا غلّبی؟ یعنی انگار از فرط گرما بی‌طاقت و بی‌حوصله‌ای

۳۶. بارش پری، کاشکه بارش رفته بیدی

این دو اصطلاح برای کسی به کار می‌رود که مأموریت و مسئولیت خود را انجام نداده و کار را خراب کرده است، بار رفتن یعنی در شکم مادر مردن، اگرچه فرد تولد شده دیگر «بار نمی‌رود» ولی اصطلاح «بارش بری» یعنی: کاشکی تولد نشده بودی

۳۷. آی سومت بزنه - soom سرمای شدید

این اصطلاح هم مثل اصطلاح بالاست و در مقام تحقیر و نکوهش بکار می‌رود سُم به سرمای سختی می‌گویند که به درختان می‌زند و آنها را خشک می‌کند. (گرمه سوم هم داریم یعنی گرمای شدید).

۳۸. انگا پسر کیکاووس مرده قیمت کن

این اصطلاح را برای کسی به کار می‌برند که خیلی پز بیجا می‌دهد در حالیکه هیچ اعتباری ندارد.

۳۹. انگا پهلون پشکل

به کسی می‌گویند که هیچ زور و قدرت و مهارتی ندارد ولی ادعای پهلوانی و کاردانی و قدرتمندی می‌کند

۴۰. گفت: بدی؟ گفت: نه. گفت: بدگو داری؟ گفت: ها. گفت برو که بد عالمی

این جملات بعنوان یک ضرب‌المثل یا یک اصطلاح وقتی بکار برده می‌شود که کسی «بدگو» دارد اگر آن فرد بد هم نباشد ولی آن بدگو او را به بدِ عالم تبدیل می‌کند

۴۱. یا سر میره یا کلاه

این اصطلاح برای بیان نهایت حد احتمال بکار می‌رود وقتی که کسی ناچاراً دست به کاری می‌زند که حتماً به ضرر منتهی می‌شود می‌گوید اینکار را می‌کنم یا سر میره یا کلاه یعنی یا جانم را از دست می‌دهم و یا موقعیت اجتماعی‌ام و مال و اموال و اسباب زندگی‌ام

۴۲. صب تا غروب مٹ سگ و گربه می‌تالن هم

معمولاً برای بچه‌ها (و یا حتی بزرگهائی) بکار می‌رود که همیشه با هم جر و دعوای بیپوده دارند.

۴۳. دنیا به خوبون بندن (پا بندن)

معنا و کاربرد این اصطلاح زیبا کاملاً مشخص است و این نکته یکی از قوانین الهی و نوامیس طبیعی است که در شهر ما هم کاربرد فراوان دارد

۴۴. فلانی خجالکی‌بن

خجالکی یعنی قفلی. وقتی که به شکم یا کف پا یا بدن کسی دست می‌گذارند و او ناگهان از جا می‌پرد و بدنش نسبت به این کار حساس است می‌گویند خجالکی است

۴۵. آش با جاش - یا - تاس با ماس

این دو اصطلاح گاهی که بعنوان ضرب‌المثل هم از آنها استفاده می‌شود در مواردی بکار می‌روند که ظرف غذائی (مثلاً نذری یا هدیه) برای کسی بفرستند و او فراموش کند که ظرف را پس بفرستد، در این مورد به طعنه یا شوخی این اصطلاح توسط یکی از طرفین بصورت تعجبی یا سؤالی استفاده می‌شود

۴۶. می بیل خورده تو قَدَم که تتونم

این اصطلاح وقتی بکار می‌رود که کسی می‌خواهد دست به کاری بزند که شغل و تخصص او نیست ولی احتمال پیروزی هم وجود دارد «بیل تو قد خوردن» یعنی شکسته شدن قسمتی از استخوانهای بدن مخصوصاً کمر

۴۷. درد و بلات بخوره تو سر فلانی

در مقام تحسین و تمجید از یک نفر و تحقیر و استهزاء فرد دیگری بکار می‌رود

۴۸. قضات تو سَرَم

این اصطلاح توسط بزرگترها برای تشویق و نوازش کودکان بکار می‌رود. درباره بزرگترها هم گاهی کاربرد دارد ولی امروزه کمتر بکار می‌رود

۴۹. یاد هیچوقتش بخیر نباشه

این عبارت در مقام نکوهش و تحقیر فرد (مرده یا زنده‌ای) بکار می‌رود که تمام زندگی‌اش پر از شکست و غم و غصه بوده است.

۵۰. با کسی یال بستن

با کسی دعوا و مشاجره پی‌درپی و بیهوده کردن

۵۱. زبونم چوغ شد

این اصطلاح وقتی استفاده می‌شود که نصیحت‌ها و حرفهای گوینده کاملاً بی‌تأثیر است و طرف مقابل علیرغم اینکه بارها حرف طرف را شنیده ولی به آن عمل نکرده و نمی‌کند

۵۲. انگا زنگش کَرَن

انگار پکر و غم‌آلود و خسته است

۵۳. با کُلاش جو نمی‌پیمونن

این اصطلاح برای توصیف رئیس و مدیر و استاد و بزرگتری بکار می‌رود که بیعرضه است و کسی به حرف او نیست

۵۴. نفسش آ جی گرم بلند می‌شه

وقتی که کسی لاف و گزاف می‌زند و بدون سرمایه و امکانات می‌خواهد کارهای بزرگ بی‌اساس انجام دهد و اصلاً متوجه هزینه‌های کار نیست می‌گویند نفس او از جای گرم بلند می‌شود

۵۵. دندون رو جیگر گذاشتم . صبر کردم

۵۶. کِر دندونم وازن

یعنی حرف رک و بی‌پروا می‌زنم

۵۷. جُی سوخته سبزن

این اصطلاح در مقام تسلیت یا دلداری دادن یا امیدوار کردن کسی که چیزی را از دست داده است بکار می‌برند و می‌گویند: ناراحت نباش، جای سوخته، سبز است

۵۸. روزی شما باشد (یا) روزی عزیزات باشه

وقتی که به کسی که از سفر زیارت برگشته یا فرزندانش ازدواج کرده‌اند تبریک گفته می‌شود، کلمهٔ روزی بصورت روزین هم بکار می‌رود، یعنی رزق تو باشد انشاءالله

۵۹. بی‌پدری مایه نمخوات

یعنی لایبالگیری و بی‌بندوباری و دلک‌بازی نیاز به تخصص و سرمایه و تحصیل و اعتبار ندارد

۶۰. گرد گمیله گرفت

یعنی جر و دعوا و مرافعه و زد و خورد شروع شد و اوضاع عادی به هم ریخت

۶۱. انگا گوچک جنگی

این اصطلاح برای بچه‌های شیطان و شروری بکار می‌رود که دائماً با دیگران مخصوصاً با بزرگترها در می‌افتند و «ول کن معامله» هم نیستند

۶۲. ول کن معامله

خاتمه دادن به ماجرا و حرف و جر و بحث

۶۳. جونور بدو

وقتی می‌خواهند نام عقرب را نیاورند از این اصطلاح استفاده می‌کنند

۶۴. جونور درازو

با توجه به معنی بالا به مار گفته می‌شود

۶۵. میِ ملخ خورده

وقتی چیزی می‌خواهند که در دسترس نیست و یا به سختی پیدا می‌شود ولی مصمم به یافتن و استفاده از آن هستند می‌گویند مگر فلان چیز را ملخ خورده که پیدا نشود

۶۶. انگا عامو زغالی

این اصطلاح برگرفته از یکی از قصه‌های عامیانه زرقانی است که خلاصه‌اش این است: شخصی به حمام نمی‌رفته، او را با زور می‌برند و می‌شویند و بیرون می‌آید و در تمام این مراحل دائماً تکرار می‌کرده که «نمی‌یام» حتی وقتی هم که حمام او تمام شده بود باز می‌گفته نمی‌یام. این اصطلاح هم در مواردی بکار می‌رود که یک نفر را علیرغم میل باطنی‌اش به کاری وا می‌دارند

۶۷. می گُه کشیده‌ی

مگر کوه را جابجا کرده‌ای که اینقدر ادعای خسته بودن می‌کنی. برای کسی بکار می‌رود که زیر کار در می‌رود و تظاهر به خسته بودن می‌کند

۶۸. جیگرم شده یه قاشق خونی

کسی این اصطلاح را بکار می‌برد که از هر طرف مورد آزار و اذیت دوستان و خانواده است

۶۹. تو مال ای حرفا نیستی

به کسی که ادعائی بیش از حد توان خود دارد این جمله را می‌گویند

۷۰. انگا کُکُونگ kokovang

ککونگ همان جغد است و به کسی اطلاق می‌شود که نمی‌تواند شرایط و حرفها و موقعیت‌های اطراف خود را به خوبی درک کند. کودن و بدون قدرت تشخیص و تحلیل و یا بدشگون

۷۱. انگا بیف کور (بیف: بوف)

هم معنای اصطلاح بالا

۷۲. تته کم دندونت میشماره

زرقانی‌ها به سوسمار کوهی می‌گویند تته کم که از لحاظ ظاهری با سوسمار تفاوت‌هایی نیز دارد، این کلمه را برای همه سوسمارها بکار نمی‌برند و سوسمارهای واقعی را سوسمار می‌گویند. قبلاً وقتی که تته کم می‌دیدند می‌گفتند دهانتان را ببندید وگرنه دندانتان را می‌شمارد و عمرتان کم می‌شود

۷۳. پی نمیده pey

اصطلاح پی دادن بر توصیف عمق آنها بکار می‌رود اگر عمق رودخانه و مرداب و استخر بیشتر از قد

انسان باشد می‌گویند پی نمیده و اگر کمتر باشد می‌گویند پی میده

۷۴. همیشه گورش گُمن

به کسی اطلاق می‌شود که در مواقع ضروری ناپیداست و حضور مؤثر در جمع ندارد. اصطلاح «گورت گم کن» هم شبیه به همین عبارت است یعنی از جلو چشم دور شو

۷۵. کاه کهنه باد میده

به کسی اطلاق می‌شود که اختلافات خاموش و فراموش شده را دوباره زنده می‌کند و تفرقه می‌اندازد.
۷۶. بُرد کهنه یاد کرده

به کسی اطلاق می‌شود که دوباره به محل زندگی قبل خود برگشته و یا به تفریحگاه و جایگاه قبلی مراجعت کرده و یا خاطرات شیرین خود را در مورد جایگاههای قبلی اش مرور می‌کند
۷۷. فلانی خیلی دُبْن

دُب یعنی سمج و لجباز و یکدنده و نفهم و بی منطق

۷۸. پولش از پارو بالا می‌ره

به کسی می‌گویند که درآمد زیاد و بی حساب و کتاب دارد

۷۹. خیر خونه‌ی صاحبش بلدن

این اصطلاح جالب و رایج در مواقع بکار می‌رود که کسی را تشویق به کار خیر بی‌اسم و رسم کنند چون معتقدند که پاداش کار خیر حتماً به صاحبش بر می‌گردد

۸۰. انگا واطلبیده‌ی

یعنی انگار چیزی را که قرار بوده از دست برود و باید از دست می‌رفته دوباره بدون زحمت و تلاش قسمتی از آن را به دست آورده‌ای

۸۱. چاپ سگی

قبلاً به اجناس و محصولات که کیفیت خوبی نداشتند می‌گفتند چاپ سگی، البته نوعی محصول خوب خارجی در بازار وجود داشت که آرم و نشان تجاری آن «سگ» بود بعدها این اسم برای اجناس غیر مرغوب بکار رفت

۸۲. فلز جاپونی

فلز در اینجا به معنای جنس و ذات است و جاپون همان ژاپن است قبلاً اجناس ژاپنی کیفیت خوبی نداشت و به هر چیز و هر کس که جنس و ذاتش خراب بود می‌گفتند فلزش جاپونی‌ین (امروزه این اصطلاح برعکس شده)

۸۳. فلانی‌ها انگا کارد و خون

به کسانی اطلاق می‌شد که با هم خیلی دشمن هستند و لحظه‌ای نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند

۸۴. انگا شیشه بارشن (یا) فلانی شیشه بارشن

این اصطلاح برای زنان حامله بکار می‌رفت و در مقام طعنه به کسی گفته می‌شد که مثل زن حامله از خود مواظبت می‌کند

۸۵. تِیازی رفتو (یا) ای تِیازی بری

این عبارت تحقیرآمیز و طعن‌آلود به مرده یا زنده‌ای اطلاق می‌شود که کارها و سنت‌ها و یادگارهای زشت و بدی از او بجا مانده است و می‌ماند
۸۶. هِنو نَنش پَسِر نَزیدِه که. . .

این اصطلاح نوعی رجزخوانی تهدید آمیز و آمیخته به خودنمایی است که توسط طرفین دعوی به کار برده می‌شد

۸۷. تَر بُوات بری. تَر رِفتا پِری

تَر یعنی سراغ و در اینجا عبارت هجوآلود و نکوهش آمیزی است برای کسی که نتوانسته مأموریتش را بخوبی انجام دهد و یا اهل کار خیر نیست و در کل یعنی بمیری، رِفتا یعنی رفته‌ها، درگذشتگان، بوات هم یعنی پدرت که مرده است

۸۸. فَلَانی سَقَش سیان

یعنی سقف دهانش سیاه است. این عبارت برای افرادی بکار می‌رفت که شهرت به چشم زخم زدن داشتند و نفرین‌هایشان گیرا می‌شد و مردم از مصاحبت و مجالست آنها پرهیز می‌کردند
۸۹. اَنگا طِیفی قَشو رَشو

به خانواده‌ای این کلمه اطلاق می‌شد که همیشه اهل جر و دعوا و جنجال و غوغا سالاری بودند درباره کلمه «قشورشو» بحثهای متعددی وجود دارد و بعضی‌ها این طایفه را یک طایفه واقعی می‌دانستند و شاید هم درست باشد ولی هیچ سند و مدرکی در این زمینه وجود ندارد بعضی‌ها حتی دامنه این بحث را به زمان هخامنشیان می‌کشاند و ادعا دارند که طایف قشو رشو همان طایفه خشایارشا است که این کلمه به مرور زمان تبدیل به قشو رشو شده است ولی هرچه هست این کلمه مختص شهر ماست و من در هیچ جای دیگری آن را نشنیده‌ام و از هر (غیرزرقانی) معنا و مصداق آن را پرسیده‌ام هیچ اطلاع و سابقه‌ای از آن نداشته‌اند

۹۰. جَنگ حیدری - نعمتی

این اصطلاح به دعوای بیحاصلی اطلاق می‌شود که ریشه‌ای تاریخی داشته و سالی چندین بار بروز می‌کرده‌است. این اصطلاح در شهرهای دیگر هم کاربرد دارد. نمونه مشهور آن جنگ طایفه‌های «اوس و خزرج» در صدر اسلام است ولی بعضی‌ها «حیدر و نعمت» را دو خان قدیم زرقان می‌دانند که همیشه بر سر هیچ و پوچ دعوا داشته‌اند و مردم را به جان هم می‌انداخته‌اند و باعث جنگ‌های محله‌ای می‌شدند.

۹۱. نون، زانی بندن

یعنی نان باعث قوت زانو است

۹۲. فلان غذا کهنه نداره ، کهنه با های غیر ملفوظ یعنی مواد مغذی و لعابدار

یعنی این غذا آدم را سیر نمی کند و یا به آدم توانائی نمی دهد

۹۳. چرک زمین، یا چک با کسره کشیده زیر حرف چ

به مواد معدنی زمین که درختان و گیاهان از آن تغذیه می کنند اطلاق می شود و علیرغم منفی بودن

کلمه «چرک» در اینجا بعنوان یک کلمه مثبت بکار می رود

۹۴. برف مایه‌ی زمین

معمولاً کشاورزان برف را بیشتر از باران می پسندند چون معتقدند که برف مایه زمین است

۹۵. او پی پیازش نهله (با های غیر ملفوظ)

وقتی که کسی فردی را زیاد تحویل می گیرد با طعنه و تمسخر به او می گویند اینقدر آب پای زراعت

پیاز او نگذار

۹۶. دَس را سرت باشه = دست راست او روی سرت باشد

این اصطلاح که در شهرهای دیگر هم کاربرد دارد یعنی تو هم به آرزوهائی که او رسیده است برسی

مخصوصاً برای زیارت و ازدواج و خانه خریدن به درستی معلوم نیست دست راست کسی زیر یا روی سر

کسی بودن از کجا سرچشمه گرفته است ولی آنقدر کاربرد آن زیاد است که جزو عقاید مردم به حساب

می آید حتی بعضی وقتها به کسی که به آرزویش رسیده باشد می گویند دست راستت هم بکش روی سر ما

و اینکار انجام می شود

۹۷. اوش کُزه آخرن

یعنی آب او در کُزه (کرت) آخر است این اصطلاح به کسی اطلاق می شود که یا در حال مرگ است و

یا مأموریت او تمام شده است.

۹۸. غُلبه کن = قسمتی از بدن یا پارچه ای که از جا کنده شده باشد

۹۹. زنگوله پی تابوت

به فرزندى که در سنين پيرى پدر تولد شده باشد می گویند مثل زنگوله ای است که به تابوت می بندند.

۱۰۰. انگا تووه ساجی

به کسی می گویند که به هیچ حالتی از او نمی شود اعتماد کرد، آدم دو رنگ و دورو

از کوهماسه تا کوموز بر وزن رموز و کنوز !!

یکی از گنج‌هایی که در طول دوره لایروبی و احیای قنات‌های زرقان پیدا کردیم کلمه «کوموز» بود بر وزن رموز. تاریخ و زادگاه این کلمه به درستی مشخص نیست. این که این کلمه از کدام زبان و فرهنگ و سنت وارد فرهنگ ما شده و ریشه در چه دوره‌ای از زبانشناسی دارد و آیا در شهرهای دیگر هم مورد استفاده قرار می‌گیرد یا نه باید مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد ولی از آنجا که گفتیم هر کلمه باستانی برای ما بعنوان یک گنج ناشناخته و یک کلید برای کشف اسرار به حساب می‌آید کلمه کوموز نیز که ترکیب و موسیقی غریبی دارد هم گنجی ناشناخته است. البته کلمه کوموز را قبلاً شنیده و ثبت کرده بودیم ولی نمونه‌های عینی آن را در قناتها مشاهده کردیم.

کوموز به ماده‌ای گفته می‌شود که سنگ و خاک و شن نیست ولی ترکیبی از این سه تاست یا ماسه‌ای که در اثر کوبیده شدن تبدیل به «کوه» شده باشد. لذا در یک بررسی ساده می‌توان به این نتیجه رسید که کلمه کوموز ترکیبی از دو کلمه کوه + ماسه است که به مرور تبدیل به کوهماسه و کوهموس و کوموز شده باشد. از لحاظ ترکیب واقعی نیز کلمه کوموز «ماسه ی کوه شده» است و عجیب اینکه خاک و سنگ و مخلوط به راحتی قابل کندن است ولی کوموز آنچنان سخت و محکم است که ضربه کلنگ را بر می‌گرداند. فقط ممکن است ذره‌ای از آن کنده شود و شاهکار بزرگ نیاکان ما این است که قسمتهای زیادی از این کوموزها را در مسیر زیرزمینی و تاریک قناتها با نیروی اراده و ایمان شکافته‌اند و راه را برای ورود آب مهیا ساخته‌اند.

نکته دیگر اینکه آب از سنگ عبور نمی‌کند ولی در بعضی از لایه‌های کوموزی جریان می‌یابد چون مانند اسفنجی فشرده و سخت شده عمل می‌کند.

حال دوباره به بحث زبانشناسی قضیه برگردیم. فکر کنید که شما عضو فرهنگستان زبان و فرهنگ فارسی ایران زمین هستید و می‌خواهید برای این پدیده نامی بگذارید. برای نامگذاری این پدیده فقط ذهن یک نابغه ممکن است به کلمه کوهماسه برسد. درست است که این ماده ماسه‌ای است که تبدیل به کوه شده ولی ابداع چنین کلمه در حد قدرت فکری هر شخصی نیست. بسیاری از کلمات کهن چنین داستانی دارند و ما از نحوه تولد و تولید آنها بی‌خبریم اگر کمی در کلمات اطراف خود دقیق شویم متوجه می‌شویم که یک هوش و نبوغ خاص چنین کلماتی را آفریده است و هماهنگونه که امروزه سازمانی بنام فرهنگستان زبان و فرهنگ فارسی که متشکل از نخبگان فرهنگی و ادبی است مسئولیت چنین نامگذاری‌هایی را به عهده دارد در ایران باستان نیز شاید گروهی از نخبگان چنان مسئولیتی داشته‌اند و چنین کلماتی آفریده‌اند، بدون شک کلمه کوهماسه نیز ریشه در فکر و نبوغ چنان نخبگانی دارد. اما همانگونه که در فضای طبیعی

قرنها طول می‌کشد تا ماسه تبدیل به سنگ شود در حوزه زبان و ادبیات هم قرنها طول می‌کشد که کلمه کوهماسه صیقل طبیعی بخورد و تبدیل به کوموز شود.

نکته جالب‌تر اینکه این کلمه در فرهنگ لغات دهخدا و معین و عمید هم وجود ندارد و همشهری گرانقدر ما آقای دکتر ملک‌زاده هم آن را در کتاب فرهنگ مردم زرقان ثبت نکرده و یا نشنیده‌اند.

در انگلیسی کلمه **Camea** به معنی سنگهای جواهر نشان است و وقتی که حرف S در آخر آن می‌آید تلفظی شبیه به کوموز دارد ولی بعید به نظر می‌رسد که این دو در زبانهای هند و اروپایی که فارسی و انگلیسی هم از اعضای آن خانواده هستند یک ریشه داشته باشند، شاید هم داشته باشند. با این محاسبات و فرضیات زبان‌شناسی به نظر می‌رسد که این کلمه جزو کلمات باستانی شهر ما باشد و یکی از گوهرهای ادبی زرقان باستان به حساب آید.

شاید اکثر جوانان و نسل جدید شهر ما این کلمه را نشنیده باشند ولی قدیمی‌ها و مخصوصاً کسانی که با حفر چاه و قنات سر و کار داشته‌اند، کاملاً این کلمه را می‌شناسند و هنوز در محاورات خود آن را بکار می‌برند.

اما برای من کلمه کوموز هنوز جزو رموز است و می‌تواند کلیدی باشد برای کشف کنوز فرهنگی و گشودن دریچه‌ای به خاطرات و خطرات زرقان باستان. والسلام / هدهد

فلسفه‌ی حفر قنات

به جای اینکه هر روز آب از چاه بالا بکشی، یکبار خاک را از قناتها بالا بکش تا آب به پای خود جاری شود و به کشتزار تو بیاید. این فلسفه حفر قنات در ایران باستان بوده ولی عملی کردن این ایده ساده و عجیب به این سادگی‌ها نبوده است. حفر قنات یکی از اختراعات بزرگ ایرانیان بوده که در کشورهای دیگر نیز از همین الگو استفاده شده است.

بعضی‌ها عمر قنات‌های ایران را به پنج هزار سال پیش می‌رسانند که البته هیچ سند و مدرکی برای اثبات این نظریه در دست نیست ولی شاید در گل‌نوشته‌ها و گزارشات عهد هخامنشی چنین مدارکی وجود داشته باشد.

تاکنون تحقیقات بسیاری در مورد قنات‌های ایران انجام گرفته و مقالات و کتب متعددی نوشته شده است. می‌گویند قدیمی‌ترین و طویل‌ترین رشته قنات ایران در منطقه گناباد خراسان قرار دارد که تقریباً ۱۲۰ کیلومتر طول دارد و عمق اولین چاه آن (یا مادر قنات) به ۲۰۰ متر می‌رسد. قنات‌های کاشان و یزد نیز به خاطر این که در مناطق کویری هستند از قدمت و عظمت زیادی برخوردارند علت طولانی یا کوتاه بودن

مسیر قناتها نیز کاملاً طبیعی است چون هرچه شیب منطقه بیشتر بوده تعداد میله‌ها یا چاه‌های قنات‌ها کمتر و هرچه شیب منطقه کمتر بوده تعداد میله‌های مسیر قنات‌ها بیشتر و طولانی‌تر بوده است. به همین خاطر در مناطق کویری که معمولاً شیب منطقه بسیار کم بوده، مسیر قنات‌ها طولانی‌تر بوده است.

در گزارشات مربوط به قنات‌ها، از قنات دو طبقه نیز صحبت شده که در یزد است و ما نمونه اینکار را در قنات‌های زرقان هم مشاهده کرده‌ایم. در مسیر زیرزمینی قنات حوض ماهی به قنات حوض مرغی و شوپرکی به طرف جنوب هنوز بقایای این قنات‌های دو طبقه‌ای موجود است.

منطقه زرقان هشت رشته قنات مخروبه و متروکه دارد که من از تمام آنها بازدید کرده‌ام و در بسیاری از آنها به پایین رفته‌ام مخصوصاً رشته قنات مرتضی علی (ع) که توصیف آن در پایان این مقاله می‌آید.

اولین رشته قنات، در دامنه گردنه آب باریک و در نزدیکی پادگان احمدبن موسی (ع) قرار دارد. وقتی که از شیراز به زرقان می‌آئی، بعد از در ورودی پادگان، اگر به سمت راست جاده نگاه کنی تعدادی پشته‌های کوچک هم ردیف را می‌بینی که تا نزدیک رستورانی که در آنجاست (مشهور به الماس) ادامه یافته و بعضی از این پشته‌ها نیز از بین رفته‌اند. تعدادی از میله‌ها یا چاه‌های این قنات در فصل بهار آب خوبی دارند و بخاطر تخریب‌های مسیر، همچنان راکد هستند ولی قسمتی از این آب، بصورت چشمه‌ای کوچک در ابتدای پارک جنگلی بیرون می‌آید که عده قلیلی از آن خبر دارند و اخیراً توسط شهرداری بصورت دریاچه در آمده است. آب این قنات به عللی، فعلاً آلوده و غیر بهداشتی است.

دومین و سومین رشته قنات که کاملاً تخریب و تسطیح شده‌اند، پشت هنرستان شهید مطهری (در شمال پالایشگاه) قرار داشتند که شاید دیگر هیچ اثری از آنها باقی نمانده باشد.

این دو قنات، در جایی به هم وصل می‌شدند و به قنات دودج می‌رسیدند تفاوت قنات دودج با بقیه قنات‌ها در این بود که عمق آنها به اندازه عمق بقیه قنات‌ها نبود و به راحتی می‌شد از آنها آب برداشت و ماهی‌های درون آن را مشاهده کرد. این قنات در قسمتی از دودج بصورت جوی کوچکی جاری می‌شد و زراعت‌های منطقه را تا حدی سیراب می‌کرد.

اگرچه این سه رشته قنات را می‌شود یک رشته محسوب کرد ولی با توجه به حفاریها معلوم بود که آب از چند جهت به این منطقه سرازیر می‌شده است.

پنجمین و ششمین رشته قنات در موازات هم از دامنه دره چپ و راست شروع می‌شدند و به طرف شوپرکی و حوض ماهی حرکت می‌کردند. معمولاً همه این دو رشته قنات را یک رشته حساب می‌کنند ولی ظاهراً حفر رشته قنات اول با شکست مواجه شده و یا به مرور زمان تخریب گشته و سپس در موازات و در نزدیکی آن، اقدام به حفر رشته قنات دوم (که همان قنات مرتضی علی (ع) است) کرده‌اند و از قنات اول راهپائی به قنات دوم گشوده‌اند.

قنات مرتضی علی(ع) پر آب‌ترین قنات منطقه بوده است و در جوی بزرگی که عرض بعضی از قسمتهای آن به ده متر می‌رسید جاری می‌شده و قسمت عظیمی از صحرای زرقان را مشروب می‌کرده است. قسمتی از آب شرب زرقان نیز از طریق همین قنات که به آب‌انبار زرقان منتهی می‌شده تأمین می‌شده است.

رشته قنات هفتم در منطقه کتک بود که هنوز آثاری از آن موجود است. چاههای این رشته قنات نیز کم عمق بودند و آب آنها به طرف بیشه لپوئی سرازیر می‌شد. منطقه کتک در پشت کوهی قرار گرفته که باغستان‌های صدرآباد در آن قرار دارد. این کوه که در سمت قبله زرقان (جهت جنوبی شهر) قرار گرفته و ابتدای آن دنگله نام دارد به طرف لپوئی و بیضا امتداد یافته است. منطقه کتک جزو منابع ملی و محیط زیست است و از نظر بافت طبیعی تغییر چندانی نکرده است. از قدیم هم شاید در کنار آن مزرعه و باغ وجود نداشته است. آب قسمتی از باغات و زمینهای کشاورزی شهر لپوئی شور یا لب‌شور است ولی آب این قنات شیرین و قابل شرب بوده است.

قنات هشتم در منطقه چشمه آب بز بین کوه نسه و بر آفتاب قرار دارد و اولین میله این قنات تقریباً نزدیک به «سه سرو» است. از محل حیدر دو راه اصلی به طرف چشمه و بز وجود دارد که یکی به نام راه برآفتاب یا برآفتو مشهور است و دیگری به نام راه نسه که این رشته قنات در سمت جنوبی راه نسه قرار دارد و هنوز بقایای آن موجود است.

عمق این قنات و میزان آبدهی آن نیز تقریباً زیاد بوده و قسمتهائی از زمینهای زراعتی زرقان را مشروب می‌کرده است. متأسفانه این رشته قنات هم مثل قناتهای دیگر به مرور زمان نابود شده و به حافله تاریخ پیوسته است.

در یک مقایسه کلی، مهمترین و پر آب‌ترین و عمیق‌ترین رشته قنات زرقان همان قنات مرتضی علی(ع) است که از دامنه دره چپ و راست شروع می‌شده و به جوی زرقان (سرجوغ) می‌رسیده است. تعداد میله‌های این رشته قنات نیز حدود پنجاه حلقه است که از این بابت هم منحصر به فرد است.

طول اولین میله این قنات تقریباً ۴۰ متر و آخرین میله که نزدیک حوض مرغی بود و اینک زیر جاده زرقان دودج قرار گرفته تقریباً به ده، دوازده متر می‌رسید و از آنجا به بعد ارتفاع کمتر و کمتر می‌شده و در انتهای «گود جوغ» سر از خاک بیرون می‌آورده است. در فاصله بین حوض مرغی تا گود جوغ تقریباً ده میله دیگر وجود داشته که به مرور زمان فرو ریخته و در زمان ما بصورت یک جوی گود روباز به طرف مظهر قنات سرازیر می‌شده و در دسترس مردم قرار می‌گرفته است.

سیل خمینه، حوزه آبریز زرقان و باقی قضايا

کلمه «خمینه» بر وزن «مدینه» که حرف «ی» آن بصورت کوتاه و سریع تلفظ می‌شود برای زرقانی‌ها کلمه‌ای آشناست که معمولاً خاطرات ناخوشایندی را برای آنها زنده می‌کند. ممکن است نسل جدید این کلمه را، مثل صدها کلمه و ضرب‌المثل و اصطلاح دیگر نشنیده باشد ولی قطعاً تمام بزرگسالان معنی و مصداق آن را به خوبی می‌دانند. به درستی معلوم نیست ریشه این واژه عجیب که در هیچ لغتنامه و دائرةالمعارفی ثبت و ضبط نشده و فقط در شهر ما کاربرد دارد، از کجاست. دکتر ملک‌زاده در کتاب ارزشمند «فرهنگ زرقان» این کلمه را باران تند تابستانی توصیف می‌کند و از یک ضرب‌المثل زرقانی نیز در توصیف این کلمه بهره می‌جوید: بارون خمینه اومده، سر ترکا ترکا (ترک‌ها) هم اومده. و در پاورقی اشاره می‌کند که این کلمه ریشه در زبان پهلوی دارد و اصل آن «هامینیک Haminik» است یعنی تابستانی.

بدون شک ضرب‌المثلی هم که در ذیل این کلمه بکار رفته، فقط مختص زرقان است و شاید در جاهای دیگر نه معنی خمینه را بدانند و نه مفهوم ضرب‌المثل فوق را.

در کتاب «فرهنگ زرقان» بیش از این درباره کلمه خمینه و کلمات دیگر صحبت نشده (و قرار نبوده که صحبت بشود)، توضیح و تحقیق بیشتر درباره کلمات و ضرب‌المثل‌ها بعداً محققین و علاقمندان دیگر است و اگر هرکسی یک نگاه کوتاه به این دو کتاب و کتاب سوم دکتر تحت عنوان «فرهنگنامه زرقان» ببیند متوجه می‌شود که زمینه تحقیق بیش از پیش فراهم‌تر شده و بر اساس این سه کتاب می‌شود صدها مقاله و تحقیق دیگر به رشته تحریر درآورد. بعنوان مثال ریشه تمام کلماتی که از زبان پهلوی وارد فرهنگ ما شده‌اند، در پاورقی‌های کتاب «فرهنگ زرقان» ذکر شده و می‌تواند منشأ تحقیقات گسترده‌تری در این زمینه باشد. یکی از آن کلمات که مورد بحث این مقاله است کلمه «خمینه» است.

خمینه یعنی تابستانی ولی این کلمه به هر کار تابستانی اطلاق نمی‌شود بلکه معمولاً برای وصف بارانهای غیرعادی تابستانی بکار می‌رود. خمینه در حافظه تاریخی مردم یادآور بارانهای سیل‌آسا و مخرب و مهیبی است که در کمتر از چند ساعت تبدیل به سیلاب سهمگینی می‌شود و به طرف شهر حرکت می‌کند و در مسیر خود اکثر باغها و مزارع و خانه‌ها را خراب می‌کند و گندهای درختان و رزها را به وسط خیابانها و کوچه‌های شهر می‌آورد و نکته جالب اینجاست که این سیلاب بنیان کن و غیرقابل پیش‌بینی بیشتر از طرف دره‌ای که مردم آن را «گولی ظلمات» می‌نامند راه می‌افتد و در بین کوههای نسه و برآفتو حرکت می‌کند و در مدت کمی شهر را تسخیر می‌نماید.

شاید در زمانهای بسیار دور، این کلمه به هر برنامه تابستانی اطلاق می‌شده و هر باران تابستانی این نام را داشته است ولی خاطره و مصداقی که کهنسالان زرقان امروز از کلمه خمینه به یاد دارند همان سیل

سهمگین و غیر منتظره تابستانی است که از گولی ظلمات و گوریک و ارتفاعات دیگر به سمت زرقان حرکت می‌کرده است.

نگارنده در طول چهل سال گذشته فقط یک بار، چنین حادثه‌ای را دیده است. بدون شک در زمانهای گذشته هم، این حادثه هر سال تکرار نمی‌شده است. کهنسالان زرقان نیز بیش از چند «سیل خمینه» در عمر خود به یاد ندارند. نکته جالب توجه این است که چنین حادثه نادر و بزرگی که دوره گردش سالانه نداشته و در هر قرن چندین بار بیشتر اتفاق نمی‌افتاده چنان در زندگی مردم تأثیر منفی داشته که جاری نشدنش را مردم به دعا از خداوند می‌خواسته‌اند و چنان بر تمام زوایای پنهان روح مردم سایه‌گستر بوده که باعث فراموش نشدن این کلمه در محاورات عادی مردم شده است.

البته چنین سیلابهایی هر سال در زمستان از طرف آب باریک، دره چپ و راست، کفهی سوفیا، گوریک و گولی ظلمات به طرف زرقان حرکت می‌کند ولی تفاوت این سیلابهای کوچک یا بزرگ با سیل خمینه این است که آنها زمستانی و قابل پیش‌بینی هستند و این تابستانی و غیرقابل پیش‌بینی است.

امروزه اگر چنین سیلابی به طرف زرقان حرکت کند شهر را با مشکلات جدید مواجه می‌سازد که به آسانی قابل جبران و جلوگیری نیست و لازم است که ستاد حوادث غیرمترقبه، با شناخت دقیق این پدیده و سازماندهی نیروهای داوطلب و یا اداری، خود را برای وقوع چنین پدیده‌ای حتی اگر اتفاق نیفتد آماده کند.

قبلاً در زرقان پنج گود بزرگ بنام گودهای گلکو وجود داشت که در مسیر طبیعی این سیلاب بوجود آمده بودند و سیل پس از وارد شدن به هر گود قسمتی از سرعت و قدرت خود را از دست می‌داد و سپس به طرف گودی دیگر حرکت می‌کرد و پس از پر شدن تمام گودها دیگر از سرعت و قدرت افتاده بود و اگرچه همیشه خساراتی به باغات و خانه‌ها وارد می‌کرد ولی نهایتاً در این گودها که دامهای مصنوعی سیل خمینه بودند رام می‌شد و به طرف بیشه زرقان می‌رفت.

اولین گود در جایی بود که اینک «میدان سردار حیدر زرقانی» در محله حیدر در آنجا واقع است. گود دوم با فاصله کمی در مکانی قرار داشت که اینک تبدیل به بوستان مهر یا پارک ترافیک شده و ساختمان کمیته امداد امام خمینی (ره) در حاشیه شمالی آن قرار دارد. گود سوم، در شمال کاروانسرای زکی‌خانی بود که تا نزدیکی خیابان شهید مطهری امتداد داشت و در آن کشت و کار می‌شد. گود چهارم که نسبت به بقیه گودها بزرگتر و عمیق‌تر بود در جنوب خیابان شهید صادقی قرار داشت و ساختمان هیئت آل یاسین، اینک در حاشیه شمال غربی آن قرار دارد و قسمتی از پارک آزادگان را در خود جای داده است و گود پنجم پشت پمپ بنزین و درمانگاه فعلی واقع بود و تا مسیر عبور فاضلاب (فعلی) ادامه داشت.

بدون شک علت احداث گودها، استفاده از خاک آن برای ساختن خشت و چینه و کاهگل و استفاده از آنها در ساختمان‌سازی و اندود کردن پشت‌بامها بوده ولی جای قرار گرفتن آنها نمی‌تواند امری عادی و

طبیعی باشد. قطعاً مردم از مکانهای دیگر هم می‌توانسته‌اند خاک رس تهیه کنند ولی خاکبرداری از این گودها، یقیناً بخاطر مبارزه با سیلابها و مخصوصاً سیل خمینه نیز بوده است و بزرگان زرقان در زمانهای گذشته با شناخت کامل از پدیده سیلابها، دستور به خاکبرداری در این مکانهای خاص داده‌اند. البته تحقیق در مورد حجم و وسعت گودها، حدود واقعی آنها، پیشینه تاریخی آنها و ملکیت آنها مجال وسیعتری می‌طلبد که امید است دوستان دیگر به آن همت گمارند ولی نکته‌ای که حائز اهمیت است این است که سیل خمینه ارتباط مستقیمی با حفاری و خاکبرداری این گودها داشته است. خاطره یکی از این سیلابهای توفنده و ویرانگر زمستانی را (که در سال ۱۳۸۰ اتفاق افتاد) اکثر همشهریان به یاد دارند. سیلابی که از چند طرف به سوی زرقان حرکت کرد و در مدت کمی قسمت عمده شهر را اشغال نمود. البته سیلی که از طرف گولی ظلمات می‌آمد توسط گودال بسیار بزرگی که ما در تابستان همان سال با هماهنگی مالک حفر کرده بودیم و بیش از یکهزار کمپرسی سنگ و ماسه از آنجا برداشته بودیم مهار گشته بود. این گودال به عرض تقریبی ۱۰ متر و عمق ۴-۵ متر و طول ۲۰۰ متر در مسیل مورد نظر ایجاد شد و سیلی که از گولی ظلمات می‌آمد، در عرض یک ساعت آنقدر سنگ و ماسه جدید به این گودال آورد که کاملاً آن را پر کرد و دوباره آن را همسطح زمینهای مجاور نمود ولی همین گودال تا حدود زیادی قدرت و سرعت سیل را مهار کرد و باعث خسارات کمتری شد. البته این سیل چون در زمستان جاری شده بود سیل خمینه نبود. هدف از بیان این مطلب فقط قدرت و عظمت یکی از جبهه‌های سیل در زرقان بود. اگر بخواهیم میزان سیل‌گیری زرقان را برآورد کنیم باید اشاره‌ای به «حوزه آبریز» زرقان داشته باشیم.

حوزه آبریز بعضی از شهرها دقیقاً به وسعت پشت بامها و کوچه‌ها و خیابانهای همان شهر است ولی حوزه آبریز زرقان، بیش از پنجاه برابر وسعت مناطق مسکونی شهر است. حوزه آبریز زرقان در سمت جنوب از خطالرأس جغرافیایی کوهی که پادگان احمدبن موسی(ع) و گردنه آب باریک در آن واقع شده شروع می‌شود و تا پشت پالایشگاه و قسمت‌های بزرگی از پارک ملی بمو، تا نزدیک کوره راهی که به طرف سعدی می‌رود ادامه می‌یابد و در طرف شرقی از انتهای دره چپ و راست شروع می‌شود و از خطالرأس کوهی که دیواره شرقی گولی ظلمات را تشکیل می‌دهد ادامه می‌یابد تا به بالاترین نقطه کوه چشمه و بز می‌رسد، در این منطقه قسمتی از آبهای شرق خطالرأس به طرف روستای شول سرازیر می‌شود و قسمت عمده آن از طریق دره گولی به طرف زرقان می‌آید. حوزه آبریز قسمت شمالی نیز از چشمه و بز و خطالرأس کوه زرقان شروع می‌شود و تا شازده قاسم ادامه می‌یابد. در سمت جنوب و قبله زرقان نیز از بالاترین نقطه کوه دنگله که تا ابتدای کتک ادامه می‌یابد آبریز وسیعی را در بر می‌گیرد. آب تمام مناطقی که بالای کوه بالکی و حد فاصل کوه نسه و دره چپ قرار گرفته نیز از «آبریز گوریک» سرازیر می‌شود و همراه با تمام جبهه‌های دیگر به طرف گودترین منطقه شهر که همان گودهای گلکو و مناطق اطراف آن است جاری می‌گردد. با این حساب، زرقان همیشه در طول تاریخ خود در معرض خطر سیل بوده و شاید

بارها به این خاطر در هم کوبیده شده است البته خانه‌هایی که در دامنه کوه بودند همیشه امنیت بیشتری داشته‌اند و لذا لازم است زرقانیان معاصر نیز مانند زرقانیان کهن پدیده سیلابها بویژه سیل خمینه را جدی بگیرند و آن را رام و آرام کنند.

پدیده سیل‌خیزی و سیل‌گیری زرقان در طول تاریخ در تمام جنبه‌های زندگی مردم این شهر نقشی تعیین کننده و کلیدی داشته و تمام تصمیمات خرد و کلان شهری با این پدیده ارتباط تنگاتنگ داشته که این پدیده در کلمه «خمینه» خلاصه می‌شود. به عبارت دیگر کلمه خمینه به تنهائی کُلِ خاطرات و دلشوره‌ها و دلمشغولی‌های مردم این شهر باستانی را در خود جای داده است.

در شهر ما، که یکی از شهرهای نزدیک به پایتخت هخامنشیان بوده هیچ اثر باستانی بجا نمانده و یکی از عوامل ویران کننده آن همین سیلابهای سهمگین بوده است. امروزه اگر از بنای با عظمت تخت جمشید هیچ اثری بر جا نمانده بود تنها کلمه‌ای که می‌توانست آنهمه شکوه و اقتدار و تمدن را بازگو کند فقط کلمه «اسکندر» بود. سیلابها و بخصوص سیل خمینه که تمام آثار باستانی شهر ما را در طول تاریخ ویران کرده‌اند و هیچ چیز را باقی نگذاشته‌اند تداعی کننده نام اسکندر در فرهنگ ما هستند که او فقط یک بار به تخت‌جمشید حمله کرد ولی سیلابهای سهمگین خمینه هر چند سال یکبار به شهر ما هجوم آورده و فاتحانه آن را در هم کوبیده‌اند و به همین خاطر بوده که مردم تمام زندگی و خانه‌ها و قبرستانهای خود را به دامنه شیب‌دار کوه منتقل کرده‌اند و گودالهای عظیمی حفر نموده‌اند تا از گزند این پدیده طبیعی و غیرقابل مهار در امان بمانند.

البته از کوه زرقان هم همیشه سیلابهای سنگینی سرازیر می‌شده و می‌شود که امروزه بوسیله سیل‌بند به نقاط خاصی هدایت می‌شود ولی تا سی-چهل سال قبل از وسط کوچه‌ها عبور می‌کرد و خود را به گودالها و سپس به بیشه زرقان می‌رساند.

این سیل‌بند در زمان یکی از شهرداران قبل از انقلاب بنام آقای هوروش احداث شد و در دوره اول شوراهاى اسلامی نیز تعمیر گردید ولی در سیل ۱۳۸۰ نتوانست حجم آب و سنگهای فرود آمده از کوه را تحمل کند و بویژه در بعضی از کوچه‌ها از جمله کوچه اداره و کوچه کنار اداره پست و قبرستان سید نسیمی مشکلاتی بوجود آورد و خیابان‌ها را پر از سنگ و ماسه و گل و لای کرد. بدون شک اگر این سیل‌بند وجود نداشت تعداد زیادی از خانه‌ها و مغازه‌ها طعمه سیلاب می‌شدند. سیلابی که فقط «آب» نبود بلکه سنگ و خاک و کنده درختان کوهی و جسد حیوانات مرده نیز به همراه داشت.

بسیاری از شهرها، اصلاً چنین حوزه آبریز وسیعی را نداشته‌اند تا بخواهند سیلاب تابستانی آن را نامگذاری کنند و کلمه باستانی «خمینه» را بشناسند و به همین خاطر است که این کلمه اصیل فارسی

پهلوی جزو کلمات عمومی زرقان فارس قرار گرفته و در هیچ فرهنگ لغت و دائرةالمعارف به جز فرهنگ زبان پهلوی باستان ثبت و ضبط نشده است.

بررسی کلمه خمینه از زاویه ای دیگر

برای بررسی ریشه یک کلمه باید به تاریخچه و پیشینه آن نیز مراجعه کرد که در این بررسی معمولاً هدفهای اجتماعی و اقتصادی و غیره نیز مطرح می‌شود ولی حقیقتاً مسئله سیل در زرقان نیاز به مجال وسیع‌تر و تخصصی‌تری دارد که از حوصله این مقال خارج است. هدف اصلی ما بررسی کلمه «خمینه» از بُعد «زبان‌شناسی» و «باستان‌شناسی فرهنگی» بود که مجبور به ذکر این مقدمات شدیم.

معمولاً آثار باستانی پس از آبادی و آبادانی مورد توجه قرار می‌گیرند و نامگذاری می‌شوند ولی در شهر ما تنها چیزی که از عهد باستان به جا مانده فقط نام سیل ویرانگری است که در طول تاریخ همه چیز را ویران کرده و تنها «اسم» خودش را به یادگار گذاشته است. به عبارت فلسفی کلیه آثار باستانی از لحاظ «ایجابی» مد نظرند ولی آثار باستانی شهر ما از بُعد «سلبی» قابل اثبات است و اثبات آن تنها با پدیده ویران کننده آنها (یعنی سیل خمینه) قابل توجیه است. داستان خمینه از بُعد ادبی، داستان کلمه‌ای است که یک تاریخ پر نشیب و فراز و حادثه‌خیز را در خود حل کرده و به محض ورود به ذهن، کلیه شور بختی‌های تاریخی یک شهر را تداعی می‌کند و اینک که پس از عبور از دهلیز قرن‌ها به دست ما رسیده باید نام آن را به عنوان یک اثر باستانی حفظ و ثبت کنیم و تحویل آیندگان دهیم.

این کلمه از لحاظ سبک و سیاق در بین واژه‌های فارسی و حتی در واژه‌های زرقانی نیز غریب و غیرعادی است، اگر به کلماتی که در مورد «آب و باران و سیل» در فرهنگ ما رایج است نگاه کنیم متوجه می‌شویم که کلمه خمینه شباهت و ارتباطی با کلمات هم خانواده خود ندارد و در طول تاریخ نیز تغییر چندانی نسبت به اصل پهلوی خود نکرده است. کلمه خمینه طی چند مرحله تغییر به این صورت در آمده و علت تغییرات نیز دو چیز بوده: یکی سهولت بیان و دیگری علائق زبانی. ابتدا کلمه هامینیک تبدیل به همینیک سپس با حذف کاف مبدل به «همینه» شده و در مرحله آخر حرف خ جای ه را گرفته است و به خمینه تبدیل شده است و بعید است که این کلمه دفعتاً به وجود آمده باشد. علاقه زبانی نژاد آریا و ژرمن‌ها به حرف «خ» و کاربرد آن نیز موضوعی قابل بحث و تحقیق است. شاید هیچ زبانی به اندازه فارسی و آلمانی، اینهمه حرف خ نداشته باشد. بسیاری از مردم جهان از جمله انگلیسی زبانها حرف خ را اصلاً نمی‌توانند تلفظ کنند و به جای آن حرف ک به کار می‌برند.

علاوه بر کلمه «هامینیک» که در گویش زرقانی تبدیل به «خمینه» شده کلمات دیگری نیز در زبان فارسی وجود دارد که دستخوش همین تحول و دگرگونی شده‌اند.

کلمه خسرو (که هم نامی رایج برای مردان است و هم پیشوند پادشاهان ساسانی بوده) در زبان فارسی پهلوی «هسرو» بوده که حرف ه تبدیل به خ شده است.

کلمه هور در فارسی باستان و فارسی پهلوی تبدیل به «خور» شده و کلمه خورشید در اصل هورشید بوده است. کلمه هیزم در بعضی از لهجه‌های جنوبی بصورت «خیزم» تلفظ می‌شود. کلمات خنیا و خنیاگر نیز در اصل هُنیا و هُنیاگر بوده‌اند. کلمه «تخمه» که زرقانی‌ها آن را «تُخمک» می‌نامند در فارسی پهلوی بصورت «تُهمک» تلفظ می‌شده است زرقانی‌ها کلمه «تلخ» را بصورت «تهل» تلفظ می‌کنند (با های غیر ملفوظ) و اصل کلمه تلخ در فارسی پهلوی نیز «تهل» می‌باشد.

یعنی وقتی که مردم زرقان کلمه «تهل» را بکار می‌برند دقیقاً به زبان فارسی پهلوی صحبت می‌کنند. کلمه دیگری که در زرقان و بسیاری از مناطق جنوب رواج دارد کلمه «بِختر» است که به جای کلمه «بهتر» بکار برده می‌شود البته در این مورد خاص، قانون بالا صدق نمی‌کند. یعنی اصل کلمه در فارسی پهلوی «بختر» نبوده چون کلمه «به» و ترکیبات مختلفی که با آن ساخته می‌شده در فارسی باستان و پهلوی بصورت «وه» بکار می‌رفته نه کلمه «بیخ». نمونه‌های ترکیب با «وه»: بهدین که در اصل وه‌دین بوده، بهشت که وهیشت بوده، و بهمنش که وهمنیش بوده است.

بدون شک کلمات بیشتری وجود دارد که در آنها حرف ه تبدیل به خ شده است، لذا برای توجیه و تبیین علت تبدیل کلمه هامینیک به خمینه، به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

اگرچه حرف «ه» از هر لحاظ سهل‌الادتر از حرف خ است ولی شاید علت تبدیل ه به خ در کلمه خمینه به خاطر همان «علاقه زبانی» ما باشد که تمام علاقه‌های موروثی، طبیعی، تاریخی، باستانی، فلسفی، ادبی و اساطیری یک قوم را در خود خلاصه می‌کند و شناخت آن به آموزش و ترجمه زبانها مختلف کمک می‌نماید.

کاربرد فعل باستانی اسدن در گویش زرقانی

فعل «اسدن» که ریشه در فعل پهلوی «استتن یا استدن» دارد هنوز در قسمت‌های زیادی از کشور ما، بخصوص در جنوب کشور و در شهر ما، رواج فراوانی دارد و معادل فعل «گرفتن» است. البته گاهی با فعل «خریدن» نیز مرتبط است ولی در این موارد هم همان فعل «گرفتن» مد نظر است. اگر مثلاً از کسی سؤال شود که آیا نان اسدی؟ منظور این نیست که آیا پول داده‌ای و معامله‌ای انجام داده‌ای یا نه، بلکه منظور دقیقاً فعل «گرفتن» است، یعنی، صرفنظر از معامله، آیا جنس موردنظر را «تهیه» کرده‌ای.

یا وقتی که گفته می‌شود: «فلانی، زنِ اسده» منظور این نیست که «زن، خریده» بلکه منظور این است که «ازدواج» کرده است.

پس فعل «اسدن» با پیشوندهای مختلف معنی ازدواج کردن، تهیه کردن، گرفتن و خریدن و... هم می‌دهد و این معانی مختلف بستگی به نوع و فضای گفتگو دارد.

«استدن یا ستدن» معادل رسمی فعل «اسدن» است که فقط در ادبیات و نوشته‌های ادبی و دیوانی کهن (و معاصر) کاربرد دارند و در مکالمات روزمره بصورت استدن یا ستدن مصرف نمی‌شود و اگر قرار باشد به زبان آیند به صورت فعل باستانی اسدن مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی دو کلمه «ستان و ستد» که از فعل «استدن» مشتق شده‌اند در دو عبارت «داد و ستد» و «دادستان» کاربرد رسمی دارند. صرف فعل اسدن در گویش زرقانی:

زمان ماضی ساده: اسدم، اسدی، اسد (یا) اسه، اسدیم، اسدین، اسدن

زمان حال ساده: می‌سونم، می‌سونی، می‌سونه ...

مثال: من همیشه، اینجا، میوه می‌سونم، یا من هیچوقت اینجا میوه نمی‌سونم

صرف زمان آینده ساده هم مثل زمان حال ساده است، مثلاً: من صبا همین جا میوه می‌سونم

زمان حال کامل: اسدهم، اسدهی، اسده، اسدهیم، اسدهین، اسدهن

مثال: ای لباسو آ کجا اسدهی؟

و یا در یک شعر فکاهی، اینچنین گفته شده:

یکی از بزرگان اصل سده - برای خرش بسنی اسده!!

زمان ماضی کامل: اسده بیدم، اسده بیدی، اسده بید... ..

مثال: قبل از اینکه تو بیائی من نون اسده بیدم (یا در حالت منفی): نسده بیدم.

زمان حال استمراری: دارم می‌سونم، داری می‌سونی، داره می‌سونه ...

مثال: همین الان دارم چی می‌سونم ...

زمان گذشته استمراری: داشتم می‌سدم، داشتی می‌سدی، داشت می‌سه ...

مثال: همو وختی که زنگ زدی، داشتم چی می‌سدم ...

افعال کمکی هم با تغییرات فعل اصلی تغییر می‌کنند، مثل جمله بالا: داشتم، داشتی، داشت و می‌سدم،

می‌سدی، می‌سه.

آینده استمراری مثل حال استمراری صرف می‌شود.

مثال: فردا همین ساعت من همین جا، دارم چی می‌سونم ...

حالت امر: بسون، بسونین، مثال: بیرا، بوسون (یا بسون). بیرا یا بیگیرا یعنی این را بگیر.

در یک واسونک محلی، اینچنین گفته می‌شود:

السون و ملسون، به زن کُردی بسون ...

مثالی دیگر: وقتی نوزادی گریه می‌کند، به مادرش می‌گویند: بسونش، یعنی او را از روی زمین بلند کن، یا از آغوش فرد دیگری او را بگیر و شیرش بده تا آرام شود.

حالت نهی: نسون، نسونین

حالت سؤالی: زمان حال ساده: می‌سونم؟ می‌سونی؟ می‌سونه؟

در بقیه زمانها هم به همین صورت سؤالی می‌شود.

مثالی از گذشته ساده (با حذف مفعول مستقیم): اسدیش؟ (یعنی فلان چیز را خریدی؟)

مثالی از حالت شرطی: اگه زن بسونی میام عروسیت.

در بعضی از روستاهای فارس فعل «اسدن» بصورت «اسندن» بکار می‌رود. مثال: - نون اسندی، - نه،

نسندم برای زمان حال و آینده ساده ولی برای گذشته استمراری (می‌سوندم) بکار می‌رود مثال: داشتم نون

می‌سوندم که علی اومد. صرف فعل اسوندن در شهر زرقان رایج نبوده و نیست. والسلام

تحقیقی در مورد کلمه جلهگون

جهان هرچه پیرتر می‌شود انسانهای جدید به دنبال نشانه‌های باستانی بودن خود در آن می‌گردند و

همه معمولاً در پی کشف گنج و عتیقه و ابنیه تاریخی و سفال و جواهرات و سنگ نبشته‌ها و الواح گلی و

استخوانهای پوسیده و فسیل‌ها و مومیائی‌ها برای اثبات تاریخی بودن خود هستند اما برای ادیبان و شاعران

و زبان شناسان، کلمات گنجهای واقعی‌اند. مهمترین اثر باستانی کشور عزیز ما، خود کلمه ایران است که

تمام گنجهای پنهان و پیدا را در خود دارد. برای پی‌بردن به قدمت و عظمت فارس نیز نیازی به حفاری و

جستجو نیست چون خود کلمه فارس به اندازه همه تاریخ ما قدمت و ارزش دارد و زرقان ما (که هنوز همان

معدن زر است) نیز یکی از همین واژه‌های گرامی و گرانبه‌است چون کلمه زرغون با همین تلفظ در فارسی

باستان به معنای مکان سرسبز و خرم بوده است، پس به راستی آیا برای اثبات باستانی بودن زرقان همین

نام سترگ و زیبا کافی نیست؟ آری، کلمات اصیل‌ترین و با ارزش‌ترین موارث فرهنگی بشریت به حساب

می‌آیند ولی ما معمولاً برای آنها ارزشی قائل نیستیم و از کنار این گنجهای بزرگ به سادگی عبور می‌کنیم.

هر کلمه دریچه‌ای است که به سمت یک دنیای ناشناخته باز می‌شود و سرنخی است که ما را به

بسیاری از اسرار تاریخی و فرهنگی رهنمون می‌سازد. هر کدام از این کلمات قسمتی از هویت تاریخی ما را

تشکیل می‌دهند و مجموعه آنها گنجینه‌ای از زوایای پنهان زندگی ماست. هیچکدام از این کلمات مثل

سنگ از کوه نیامده‌اند. بلکه از اعماق قلب پیشینیان ما سرچشمه گرفته و به سوی ما جاری شده‌اند و لذا ما اینک در دریای خاطرات و فرهنگ و خواسته‌ها و آمال و آرمانهای آنها شناوریم.

یکی از این کلمه‌های با ارزش که در فرهنگ ما زیاد کاربرد دارد کلمه جُلّه‌گون است (با های غیر ملفوظ و صدای فتحه کشیده به جای حرف هـ). کلمه جُلّه‌گون برای ما یک کلمه عادی است چون روزانه بارها آن را می‌شنویم و بکار می‌بریم ولی برای کسانی که از شهرهای دیگر به زرقان می‌آیند و این کلمه را می‌شنوند بسی رازناک است. این کلمه هم از همان کلماتی است که به اندازه یک شهر باستانی که تازه توسط باستان شناسان کشف شده ارزش و معنا دارد. بیایید خودمان را جای دیگران قرار دهیم و فکر کنیم که این کلمه را برای اولین بار می‌شنویم و در پی یافتن معنای آن هستیم. قبل از بررسی این کلمه چند تذکر کوتاه مورد نیاز است:

اول اینکه: روش نامگذاری شهرها و روستاها و محلات در قدیم به این صورت نبوده که یک شورای نامگذاری ملی یا دولتی تصمیم بگیرد و از طریق رسانه‌های گروهی و ادارات و ارگان‌ها آن نام را تبلیغ کند. نامهای کهن بصورت هماهنگ از دل مردم می‌جوشیده‌اند و بدون نیاز به پشتوانه‌ای دولتی بر سر زبان‌ها جاری می‌گشته‌اند البته در مواردی هم نامگذاری توسط حکومت‌ها صورت می‌گرفته ولی کاربرد آن هیچ ضمانت اجرائی نداشته بجز با مقبولیت عامه.

دوم اینکه: بسیاری از نامهای قدیم با پسوند «آباد» شکل می‌گرفته‌اند مثل حسن‌آباد، حسین‌آباد، علی‌آباد و غیره ولی بعضی از نامها مثل زرقان و جُلّه‌گون ریشه در عوامل دیگری داشته‌اند که حتی سبک و سیاق آنها با نام شهرها و محله‌های دیگر تفاوت دارد.

سوم اینکه: نامهای شهرها و محلات، تابع زبان و روح و فرهنگ مردم بوده‌اند و اگرچه معمولاً در دوره بعضی از حکومت‌ها تغییر کرده‌اند ولی مردم آن نامها را به همان صورت قدیمی به کار می‌برده‌اند و توجهی به دستورات حکومتها نداشته‌اند. نام جُلّه‌گون نیز در دوران ما اگرچه به نام زیبای امام سجاد(ع) تغییر کرد و مردم این محل و محلات دیگر ارادت عاطفی نسبت به آن حضرت دارند ولی هنوز کلمه جُلّه‌گون را در محاورات عادی خود به کار می‌برند، بر همین اساس ممکن است که این نام در قرنهای قبل نیز دچار همین دگرگونی شده ولی مردم آن را به فراموشی نسپرده‌اند.

چهارم اینکه: یکی از مباحث مهم در زبان شناسی، علت پیدایش و وجه تسمیه و ریشه‌یابی کلمات است که البته نیاز به دانش خاصی دارد ولی متخصصین نیز از آراء و نظرات مردم برای اثبات فرضیات خود کمک می‌گیرند. در باستان‌شناسی نیز این مبحث بسیار مهم و تعیین کننده است و نقش به سزایی در تئوریه‌ها و نظریه‌پردازی‌ها دارد و کلمه جُلّه‌گون هم از لحاظ زبان‌شناسی و هم از لحاظ باستان‌شناسی قابل اهمیت و تأمل و تحقیق است.

پنجم اینکه: شکل مصطلح و رایج کلمات نیز در تمام زبانها به مرور زمان تغییر کرده و دستخوش تحول شده و به سمت ساده‌ترین روش بیان سوق پیدا کرده‌اند. کلمه جُلَهگُون نیز ممکن است در آغاز شکل و گویشی دیگر داشته ولی در طول تاریخ به این روش امروزی که ساده‌ترین روش بیان آن است تبدیل شده است.

ششم اینکه: بعضی از نامها در چندین جای کشور نیز مورد استفاده بودند که اینک کلمه زرقان در سه مورد دیگر نیز بکار رفته است و الان چهار زرقان در ایران باستانی داریم ولی کلمه جُلَهگُون را ما حداقل در شهرهای استان فارس و شهرهای اطراف ندیده و نشنیده‌ایم و شاید اصلاً این کلمه در هیچ جای دیگری وجود نداشته باشد که اگر داشت حداقل در فرهنگ مرحوم دهخدا نامی از این کلمه (بعنوان نام شهرها یا محلات) برده می‌شد. پس این کلمه واقعاً یک گنج باستانی و یک عتیقه بسیار با ارزش است.

اگرچه بنده سالها با این کلمه که یکی از کلمات پُر بسامد در فرهنگ مردم زرقان بشمار می‌رود زیسته‌ام و عمری محو معنای آن بوده‌ام ولی فعلاً از زاویه‌ای دیگر به آن می‌نگرم و فرض می‌کنم که برای اولین بار این کلمه را شنیده‌ام و آن را برای تجزیه و تحلیل به یک زبانشناس داده‌ام تا بررسی و تحقیق و تشریح کند.

در وحله اول: فقط تلفظ صحیح این کلمه را به او می‌گوییم و او نمی‌داند که این کلمه چه کاربردی دارد، آیا اسم یک لباس است یا اسم یک بازی محلی یا نام یک محل و یک شهر یا صفتی است برای بیان حالات افراد و یا نام یک برنامه آیینی یا یک کلمه تخصصی برای امری خاص است. اولین کاری که یک زبانشناس با این کلمه مبهم انجام می‌دهد تجزیه و تحلیل آن است. به این طریق که ممکن است کلمه جُلَهگُون ترکیب دو کلمه «جُلَه» و «گُون» باشد. در نگاه اول معلوم نیست که جُلَه به چه معناست ولی پسوند گُون پسوند شباهت است مثل گلگون که به معنای چیزی است که مثل گل باشد ولی جُلَهگُون نمی‌تواند معنای چیزی باشد که مثل «جُلَه» است چون این کلمه به همین صورت در فرهنگ و ادبیات فارسی وجود ندارد و ممکن است مخفف کلمات دیگر باشد. پس پسوند «گُون» می‌تواند فرم محلی پسوند «گان» نیز باشد مثل گلپایگان که در گویش محلی گلپایگان گفته می‌شود. اگر چنین باشد به کلمه جُلَهگان می‌رسیم ولی باز کلمه جُلَه برای ما ناشناخته است لذا باید به بررسی ریشه‌های احتمالی این کلمه پرداخت، آیا جُلْ معرب کلمه گُلْ نیست؟ بر فرض که باشد ما در محیط عربی زندگی نکرده‌ایم که این کلمه معنی گلگون بدهد و اگر قرار باشد کاف تبدیل به ج شده باشد باید کاف اول گُون نیز به ج تبدیل شده باشد و کلمه جُلَهجُون به دست آمده باشد.

آیا «جُلَه» مخفف «جَلو» و «جَلوه» نبوده؟ یعنی آیا جُلَهگُون در آغاز جَلوگان یا جلوه‌گان نبوده است؟ کلمه «جَلو» قید مکان است و پسوند شباهت که مخصوص اسم و صفت است به انتهای قیدها نمی‌چسبد

و در هیچ‌جای فرهنگ فارسی تاکنون به کلمات جلوگان و عقب‌گان و وسط‌گان و غیره برخورد نکرده‌ایم که این نمونه هم قابل توجیه باشد. ممکن است جلّه‌گون مخفف کلمه جلوگاه به معنی «محلّه جلو» باشد که منطقی‌تر به نظر می‌رسد چون این محل در سمت ورودی و جلو زرقان قرار گرفته است.

کلمه جلوه‌گان به معنای محل تجلی جلوه‌ها و زیبایی‌ها نیز قابل تأمل است، این کلمه ادبی اگرچه تا اندازه‌ای شبیه به کلمات جلوه‌زار و جلوه‌گاه است ولی وقتی قابل قبول است که بیانگر و تصویرگر محلی با یک یا چند جلوه ناب و خارق‌العاده باشد و بعید به نظر می‌رسد که به یک محیط عادی اطلاق شده باشد.

احتمال دیگر این است که این کلمه ترکیبی از جُل و گان باشد. یعنی تعدادی کارگاه جل‌سازی در آن محل بوده است. جل‌سازی در قدیم مثل شغل تزئینات اتومبیل در امروزه به شمار می‌رفته و اکثر مردم نیاز فراوان به محصولات این شغل داشته‌اند ولی بر فرض که این احتمال قریب به یقین باشد چرا پسوند «گان» به آن اضافه شده است و چرا بصورت «جل‌سازها» شهرت نیافته است. در حالیکه در همین محل، محل کوچکتری به نام بلُوبافی یا همان بوریابافی وجود داشته که دقیقاً در محل فعلی اداره پست استقرار داشته است، ضمناً همین نقطه نام دیگری هم داشته بنام «دَم چپرخونه» که چاپارخانه سوارها و کاروان‌ها بوده است.

احتمال آخر که شاید به رأی درست نزدیک‌تر باشد این است که نام این محلّه «جولاهگان» بوده است. یعنی محل بافنده‌ها. جولاه یعنی بافنده و نساج که با کلمات جولاه و جولاهه، جولاهان، جولاهک، جولاه، جولپه، جولاهگی و جولاهگان هم‌خانواده هستند و هر کدام به نوعی اشاره به شغل و محصول بافندگی و بافندگان دارد. فعل بافتن را می‌توانیم برای کلمه بوریاه هم بکار ببریم ولی جولاهه به بافنده بوریاه اطلاق نمی‌شده بلکه به کسی اطلاق می‌شده که انواع پارچه‌های لباسی را می‌بافته است، ولی چرا نام نساجان و پارچه‌بافان و نساجی و پارچه‌بافی روی این محل گذاشته نشده است؟ برای بررسی بیشتر باید به تاریخ کلمات مراجعه کنیم. کلمات نساج و بوریاه و حصیر فارسی نیستند ولی کلمه بافنده فارسی است و در طول تمام تاریخ و فرهنگ مکتوب ایران حضور داشته است اما کلمه جولاهگان باید قدیمی‌تر از بافندگان باشد. چون کلمه جولاهگان یکی از کلمات منسوخ است و در تاریخ ادبیات ایران به ندرت تکرار شده است و بر فرض که این نظریه را بپذیریم باید آن را منسوب به تاریخی قبل از اسلام بدانیم. مربوط به زمانی که قشرها و اصناف مردم بر اساس شغلشان رتبه اداری و اجتماعی داشتند. مثل: لشکریان، کارگران، منشیان، کشاورزان، صاحب منصبان و دهها نام اجتماعی دیگر که به طبقه خاصی از مردم اطلاق می‌شده و این نامها معمولاً توسط حکومتها انتخاب می‌شده‌اند.

نظر نهائی: با توجه به اینکه شهر زرقان با نام باستانی رکان یکی از پایگاههای دولت هخامنشیان بوده و (بر اساس نظر دکتر ارفعی در کتاب زرقان باستانی) نام آن بارها در گل‌نوشته‌های تخت‌جمشید آمده است، شاید شهر یا محل جولاهگان هم یکی از پایگاههای بافندگی برای دربارهای پادشاهان هخامنشی و

بعد از آنها بوده است که زیر نظر دولت‌های وقت اداره می‌شده و فقط برای لشکریان و مأمورین حکومتها که لباس متحدالشکل داشته‌اند پارچه و منسوجات تولید می‌کرده‌اند و نام «جولاهگان» که بعدها تبدیل به جُلهگون شده است نامی بوده که توسط دربارها به این محل اطلاق شده است و از آنجا که در منطقه شمال فارس و این شهر تولید پنبه و کتان و کرم ابریشم رواج داشته محل مناسبی برای تولید پارچه بوده است.

بدیهی است که محصولات صنف جولاهان، بیشتر مورد استفاده عموم مردم و رعایای دربار بوده و لباس خود درباریان توسط حریرباغان و زری باغان و اطلس باغان تولید می‌شده و شاید در شهر و یا محله جولاهگان زرگان هم چنان کارگاههایی برای تولید لباس درباریان وجود داشته است.

فرضیه دیگر نیز این است که شهر زرگون و محل جولاهگان نزدیک هم قرار نداشته‌اند و زرگون قدیم در محلی بوده که امروزه آن را «چهاب آسیو» چاه آب آسیاب می‌نامند و هنوز باقیمانده آسیاب قدیمی در آن وجود دارد و محل جولاهگان نیز دقیقاً در همین مکانی که امروزه آن را محله امام سجاد(ع) می‌نامیم قرار داشته است. قبرستان سیدنسیمی نیز محل دفن اموات هر دو شهر و محله بوده است. کلمه جولاهگان که شاید شکل باستانی کلمه جُلهگون است باید مربوط به دورانی باشد که حکومت‌های مرکزی (مثل هخامنشیان) یا حکومت‌های محلی در فارس مستقر بوده‌اند و مسیر بین شیراز و تخت جمشید که زرگان در وسط آن قرار گرفته، محل عبور و مرور کاروانها و پیک‌های دولتی بوده است و این نام جزو اسامی خاص کاتبان و منشیان و صاحب منصبان درباری بوده است و لذا هر شنونده صاحب‌نظر و اهل مطالعه و تحقیق با اندکی تأمل و دقت متوجه می‌شود که کلمه جولاهگان یک کلمه عادی و معمولی نیست و چنین کلمه‌ای به سادگی در بین مردم رایج نشده و نمی‌شود.

اگر کلمه جُلهگون را با اسم‌های دیگری که در زرگان و شهرهای دیگر وجود دارند مقایسه کنیم به وضوح به غیر عادی بودن آن پی می‌بریم. آخرین محله زرگان که به محله حیدر مشهور است و این شهرت را از سردار بزرگی بنام حیدر زرقانی که جزو نزدیکان و یاوران لطفعلیخان زند بوده، گرفته است، نیز هنوز با اسم لرها (با های غیر ملفوظ) یا لرها شناخته می‌شود، بدون شک این محل هم از زرگان و جُلهگون، جدا بوده و بعدها از دو طرف به محله میان پیوسته‌اند. بررسی اسم محله حیدر یا لرها به مراتب ساده‌تر از بررسی کلمه جُلهگون است و بررسی نام محله میان، اصلاً نیازی به تحقیق ندارد. به درستی معلوم نیست که لرها از چه زمانی به زرگان نقل مکان کرده‌اند ولی اشتراکات زبانی که امروزه بین لهجه زرقانی و لهجه لره‌های فارس وجود دارد نشان می‌دهد که در زمانی نامشخص (که قابل تحقیق است) عده‌ای از لره‌های کهگیلویه یا خرم‌آباد در این مکان ساکن شده‌اند و محله لرها شکل گرفته و قبرستان «برده بسته» که نام آن نیز جزو موارث فرهنگی بشمار می‌رود (و باید روی آن تحقیق شود) نیز محل دفن اموات آنها بوده

است. محله دودج یا «دوده» و شهر «لپوئی» نیز با همین قیاس می‌توانند سوژه‌های مناسبی برای تحقیق باشند، مخصوصاً لپوئی که نامی منحصر به فرد در کشور است ولی دوده و دودج مصادیق دیگری نیز دارد. پس کلمه جلهگون (که در هیچ دائرةالمعارفی وجود ندارد) می‌تواند مخفف کلمه جولاهگان به معنی محل بافنده‌ها باشد که در ایران باستان نامی اداری و کارگاهی بوده برای قسمتی از شهر باستانی رکان (یا زرقان) که به خاطر اهمیت جغرافیائی و قرار گرفتن بین دو شهر هخامنشی تیرازیس و پارسه (یا شیراز و تخت جمشید) از شهرت خاصی برخوردار بوده و محل تولید لباسهای درباریان حکومتهای باستانی محسوب می‌شده است. والسلام

اصطلاحات زمستانی

در فصل زمستان صحبت درباره «اصطلاحات زمستانی» می‌چسبد. در گویش محلی ما لغات و اصطلاحاتی وجود دارد که به طرز ادیبانه‌ای برای بیان حالات مختلف فصل سرد بکار برده می‌شود و بعضی از این اصطلاحات هنوز رایجند، البته برخی هم در «یخدون‌ها» و «پستوهای» ذهن تاریخ و فرهنگ ما «جا خوش» کرده‌اند و دیگر کاربردی ندارند.

سرما سوزک = دانه‌های ریز شبیه به برف که در سرمای شدید در هوا پراکنده است. سُم = سرمای شدید، آی سُموت بزنه = بیان طعنه‌آمیز و سرزنش گونه‌ای است که به افراد دست و پا چلفتی اطلاق می‌شود. بیضاش تاریکن = وقتی که ابرها در مغرب محکم و سیاه باشند این اصطلاح به کار می‌رود، چون همه ابرها معمولاً از طرف بیضا به زرقان می‌آیند. این اصطلاح برای کسی که «بُق» کرده و ممکن است به زودی گریه کند نیز به کار برده می‌شود. می‌گویند یک روز یک حاجی زرقانی در مکه از یک حاجی دیگر زرقانی وضعیت هوا را پرسیده بود و جواب شنیده بود که «مکه، بیضاش تاریکن!».

تیرگ = تکرک، سینه پهلوی = سینه پهلو، نوعی بیماری مرتبط با سرماخوردگی شدید (در کلمه پهلوی، حرف «ه» تلفظ نمی‌شود ولی بصورت «آ» کشیده بیان می‌گردد). ریشه‌یابی این ترکیب نیز جای تأمل است. سال آغی صدری = سالی که مرحوم صدر متکلم به رحمت ایزدی پیوسته چنان سرد بوده که سرمای آن سال به نام آن بزرگوار مشهور شده است و هنوز کهنسالان از آن سال یاد می‌کنند. سینه آسمون صافن = ابری در آسمان نیست. داره نو و کهنه می‌کنه = یعنی آسمان در حال تعویض ابرهاست و به قول امروزی یک جبهه هوای سرد به «آبادی» نزدیک می‌شود. پُشَبِنَدِش مُحَكَمَن = ابرهای سیاه متراکمی در حال نزدیک شدن هستند. برف اول مال کلاغن، برف دوم مال سگن، برف سوم . . . برف هفتم مال آدمن. میخ طبله = قندیل یخی. سنگ آسرما می‌ترکه. سگ آچالش در نیمره = یعنی سگ از لانه اش بیرون نمیرود. وقتی که باران و آفتاب با هم باشند، گرگ می‌زاید... زِمَسُون شُوی؛ پیرون تُوی (زمستان شبی؛ پیران،

تبی) = یعنی در زمستان ممکن است یک شب باران کار خودش را بکند و افراد پیر هم ممکن است با تَبی به دیار باقی بشتابند. نودون رحمت - ناودان رحمت، به نوزاد دختر می‌گویند. پی نمیده = یعنی آب زیاد است و عبور از آن ممکن نیست. مثل بعضی از کوچه‌های زرقان در هنگام بارندگی و حتی غیربارندگی!!! پشنه = عطسه، کُگِه = سرفه، یه تی بیلی خُسَنده = یعنی باران به اندازه یک نوک بیل زمین را خیس کرده است. چاه برفی، اوسیل، طیفون، بون اندی = اندود کردن پشت بام، او اکُ اُوردن = قبلاً برای مداوای بعضی از بیماریها، به هنگام بارندگی آب از کوه می‌آورند و می‌نوشیدند. سرما تا اُسغون می‌شینه = سرما تا استخوان نفوذ می‌کند - اوگیشنیزک - او تیلیتک - از سرما می‌دروشه یا می‌گوزونه = می‌لرزد، غرتراق = رعد، تش برق = برق، آدم می‌آشه شُل = بخاطر زیاد بودن گل و لای هر عابری زمینگیر می‌شود، آشیدن یعنی در گل و لای زمینگیر شدن در حدی که فرد به سادگی نتواند خودش را نجات دهد. (حرف الف کشیده بیان می‌شود). هوا ابرن = یعنی زمینه صحبت مناسب نیست، هوا پَسَن = یعنی علاوه بر این که زمینه صحبت مناسب نیست کار هم خراب شده است، یَخِش وا تُووید = یعنی یخ جسم مورد نظر آب شد؛ زمین نفس آشکار کشید = زمستان رو به اتمام است و جوانها در حال نمو هستند. انگا اَسمون غُرمبه = به کسی که بطور ناگهانی داد و فریاد می‌کند گفته می‌شود. اَسمون غُرمبه = رعد و برق، تیسک = گنجشک برفی، گُونیسک = سار، پرنده‌ای بزرگتر از گنجشک، تقریباً سیاه رنگ که در زمستانها دیده می‌شود. بارانی و برفی = قبلاً اسم نوزادانی که در روزهای بارانی یا برفی تولد می‌شدند، بارونی یا برفی می‌گذاشتند. ابرن یا اَسمون = در رابطه با وضعیت هوا سؤال می‌شود. می‌گویند یک روز از آدم ساده‌ای پرسیدند: اَبَرَن یا اَسمون؟ گفت: بارون نمیداره بینم اَبَرَن یا اَسمون!؛ میزون بکار، عقرب بدار، باقیش بذار با پروردگار = کشاورزان در رابطه با محصول دیم (بَش) می‌گفتند در ماه میزان (مهر) زمین را بکار، در ماه عقرب (آبان) از آن مواظبت کن و احتمالاً آبش بده، بقیه‌اش را بگذار به عهده خداوند چِل چِل = بیان حالت باران تند و درشت.

اشتباهات رایج زبانی

یکی از اشتباهات رایج در زبان اکثریت شهرهای ایران کاربرد کلمه «دور» به جای «دیر» است. این اشتباه مصطلح در شهر ما هم رایج است. دور، بعد مسافت مکانی را نشان می‌دهد ولی دیر باید برای طول زمان و اصطلاحات زمانی بکار رود. خیلی‌ها به جای اینکه مثلاً بگویند: دیرم شد می‌گویند دورم شد. یا بجای اینکه بگویند: حسن دیر آمد، می‌گویند حسن دور اومد. این اشتباهات زبانی معمولاً وقتی رخ می‌نمایند که فرد بخواهد در فضائی رسمی

صحبت و یا گفتگو کند ولی در فضای محلی نه فقط اشتباه نیست بلکه عکس آن، اشتباه به حساب می‌آید. به عبارت دیگر کاربرد کلمه «اشتباه» برای اینگونه خصیصه‌های زبانی فقط در شرایطی صادق است که خارج از حوزه خود استعمال شود.

یکی از کلمات دیگر که در خارج از زرقان اشتباه به حساب می‌آید کلمه «شُل» است. زرقانی‌ها به خاکی که با آب آمیخته شده می‌گویند شُل، ولی در زبان بسیاری از شهرها، به شُل می‌گویند «گِل» پس کاربرد کلمه شُل در گویش ما و در حوزه شهر ما اشتباه نیست ولی اگر در جوامع رسمی بکار برده شود اشتباه به حساب می‌آید و باید حداقل معنای آن را توضیح داد.

مقایسه عاطفی زبان گذشته و حال زرقان

یکی از چیزهای مهمی که در طول نیم قرن گذشته از دست دادیم زبان لطیف و کنائی و ادبی شهرمان است. زبانی پر از رمز و راز و استفاده و حکمت و طنز و شعر و افسانه.

الان هم اگر با کهنسالان شهر هم صحبت شوی و فضا را برای آنها نا امن نکنی، به دریائی سرشار از این لطائف بر می‌خوری که روح و روانت را نوازش می‌دهد و بدون اینکه بفهمی انبساط خاطر می‌یابی و فطرتاً از این همه شیرینی و حلاوت لذت می‌بری.

فضای نامن زمانی بوجود می‌آید که قلم و کاغذ و یا ضبط صوت خبرنگاری و یا دوربین عکاسی و فیلمبرداری را بیرون بیاوری و روبروی طرف بگیری و شروع به یادداشت کردن نمائی. در این حالت، اکثر کهنسالان یا حرف نمی‌زنند، یا سعی می‌کنند رسمی حرف بزنند و یا برای جلوگیری از مسخره شدن زبان و فرهنگشان، زبان قدیم و جدید را در هم می‌آمیزند تا «پی دم گریه!» نداده باشند.

در گویش رسمی امروز کشور و شهر ما، دیگر کمتر ردپائی از امثال و حکم و عبارات زیبای ادبی و استعاری به چشم می‌خورد و این یعنی جدا افتادن از روح باستانی جامعه و بیگانگی با آرمانهای نسل گذشته و پا گذاشتن در دامی که استعمارگران برای ما پهن کرده‌اند: «دام از خود بیگانگی»

امروزه زبانی خشک و خشن و رسمی جای آن همه لطافت و زیبائی و روح‌انگیزی را گرفته و به این خاطر است که اعصاب تمام مردم خُرد و خاکشیر است و حوصله مصاحبت و همنشینی با یکدیگر را ندارند، حرف هم را نمی‌فهمند و با هم مثل غریبه‌های نا همزبان رفتار می‌کنند. وقتی که در شهر کوچک ما حدود پنج هزار ضرب‌المثل و عبارات کنائی و ادبی وجود داشته و استاد ما، جناب آقای دکتر ملک‌زاده، حدود سه هزارتا از آنها را در کتاب ارزشمند «فرهنگ مثلها، اصطلاحات و کنایات عامیانه زرقانی» ثبت و ضبط کرده و بسیاری از آنها به لحاظ عرف جامعه امروزی حذف شده‌اند، باید حساب کرد که در تمام سرزمین پهناور ما چقدر ضرب‌المثل وجود داشته و چه اندازه زبان و فرهنگ و جامعه پیشین ما لطافت و طراوت داشته است.

این نکته فقط منحصر به زبان و گفتگوی مردم نیست بلکه در تمام ابعاد زندگی‌شان حتی ارتباط قلبی و روحی با خالق یگانه هستی و دعا نیز نمود داشته است. تا آنجا که دلسوته دامنه الوند در نیایشی رندانه به حضرت پروردگار عرض می‌کند: ... ز ما بگذر، شتر دیدی، ندیدی.

یا زرقانی‌ها که در مقام دعا می‌گفتند: الهی مٹ مُورد ریشه کنی. یا جمع کردن حبوبات برای پختن آش در نیایش‌های باران خواهی و یا جشن حنابندان در مناسبت‌های مختلف و یا مراسم دسته جمعی برای اندود کردن پشت بامها و موارد دیگر.

ضرب‌المثل‌ها تجلیگاه آمال و آرمان‌های مردم بوده‌اند و هر کدام از آنها پس از عبور از دالان قرن‌ها صیقل خورده‌اند و در زمانی مناسب به دست مردم رسیده و پس از مدتی کاربرد خود را کم کم از دست داده و یا منسوخ شده‌اند. اینطور نیست که کل ضرب‌المثل‌ها ساخته یک عصر و زمان باشند، بلکه مثل دریاچه‌ای که آب رودخانه‌ها و جویبارها از همه طرف به سوی آن سرازیر می‌شده، کم کم به شکل یک مجموعه در می‌آمده و مورد استفاده تمام مردم قرار می‌گرفته است.

امروزه برای ایجاد آرامش روانی در جامعه به روشهای زیادی متوسل می‌شوند و هر روزه نسخه جدیدی روی کار می‌آورند ولی یکی از بهترین راههای ایجاد نشاط و لطافت و همبستگی و پیوستگی در جامعه به کار بردن زبان لطیف گذشته و مصاحبت با کهنسالان است.

زرقانی‌های قدیمی می‌گویند: «زبون، باد زن دلن» یعنی می‌توانی با گفتار دردهای دلت را تسکین دهی و به آرامش برسی، (که البته بر عکسش هم صدق می‌کند). اگر کُل جامعه را یک فرد به حساب آوریم این ضرب‌المثل (به عنوان سند گفتار درمانی) همان نسخه‌ای است که می‌تواند او را به آرامش و لطافت و طراوت و خوشبختی برساند. این ضرب‌المثل برای بیان دردها و داغهاست و جامعه‌ای دردمندتر و داغدارتر از جامعه کنونی ما وجود نداشته است. اگرچه حرف زدن عادی مد نظر این ضرب‌المثل است ولی حرف زدن ادبی و استعاری نیز می‌تواند آرامبخش و نشاط انگیز باشد.

داستان ضرب‌المثل‌ها

بسیاری از ضرب‌المثل‌های جهان داستانی در دل خود پنهان دارند که مشخص است از کی و کجا شروع شده‌اند ولی داستان تعدادی دیگر مشخص نیست و لذا تاریخ و مکان تولد آنها نیز نامعلوم است. یکی از کارهائی که در ادبیات فولکلوریک یا قصه‌های عامیانه صورت می‌گیرد نوشتن داستان برای ضرب‌المثل‌هاست که طرفداران زیادی بخصوص در بین کودکان و نوجوانان دارد و به خاطر بار معنایی و محتوایی بسیار مؤثرند.

برای خلق چنین آثاری، نیازی به دانستن تاریخ و مکان تولد آن ضرب‌المثل‌ها نیست. ذهن خلاق هنرمند می‌تواند با خلق موقعیت و شخصیت‌های جدید، داستان یک ضرب‌المثل را بازآفرینی کند. البته اینگونه داستان‌ها معمولاً در قالب حکایت‌های کوتاه روایت می‌شوند و زبانی بسیار ساده و خودمانی دارند. منظور از زبان ساده، زبان محاوره‌ای نیست، بلکه زبان رسمی ساده مد نظر است. نکته دیگر اینکه، معمولاً موقعیت یا مکان داستانها، عمومی و شناخته شده هستند و نباید از فضاهای غریب و دور از ذهن برای بیان آنها استفاده کرد. حتی در مواقعی که داستان تخیلی و فانتزی است نیز باید از فضاهای آشنا و ملموس برخوردار باشند. فانتزی به معنی تخیلی است ولی از آنجا که هر گونه آفرینش هنری با تخیل صورت می‌گیرد کلمه تخیلی در اینجا معنای دیگری پیدا می‌کند که معادل انگلیسی آن همان فانتزی است. ادبیات فانتزی به نوشته‌هایی گفته می‌شود که مثلاً یک مورچه در آن حرف می‌زند و یا یک درخت راه می‌رود و یا خورشید اشک می‌ریزد، اکثر کارتون‌هایی که برای بچه‌ها ساخته شده فانتزی هستند. بعضی از ضرب‌المثلها نیز ریشه‌های فانتزی دارند و همین امر به نویسنده کمک می‌کند که بتواند موقعیت‌های زیبا و جذابی خلق نماید. به ضرب‌المثل‌های زیر توجه کنید و اگر اهل نوشتن هستید داستانی کوتاه برای آنها خلق کنید.

حساب بُز گر دم آغل می‌رسن، خرس واداشتن آهنگری، شیر که پیر همیشه رقاص روباه میشه، علف دم ده بو می‌ده، هم از توبره می‌خوره هم از آخور، نون نسه می‌خوره پارس بر آفتو می‌کنه

البته لازم نیست که همیشه فضاها، فانتزی باشند؛ نویسنده می‌تواند با ترکیب تخیل و واقعیت فضاهای جدیدی خلق کند که هم فانتزی باشند و هم رئال یا واقعی. اما اگر اصل داستان ضرب‌المثل‌ها را پیدا کردیم بهتر است عین آن را روایت کنیم و نام راوی و مکان و زمان مصاحبه را نیز بنویسیم. نکته آخر اینکه کلمات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها و سنت‌ها معمولاً در شهرهای مختلف استفاده می‌شوند و به سختی می‌شود موردی را پیدا کرد که مخصوص به یک شهر خاص باشد. لذا بسیاری از ضرب‌المثل‌های جدید و قدیم زرقان نیز عمومیت دارند و در اکثر شهرها و روستاها استفاده می‌شوند ولی تعداد اندکی هم هستند که منحصر به شهر ما هستند مخصوصاً آنهایی که نام یک مکان محلی را در خود دارند (مثل: آخرین ضرب‌المثل بالا که درباره سگان و افراد ناسپاسی است که از جایی خاص تغذیه و حمایت می‌شوند ولی برای مکانهای دیگر خدمت و کار می‌کنند). به هر حال، بهتر است که این ضرب‌المثل‌ها را پیدا کنیم و تبدیل به داستان نماییم ولی اگر نتوانستیم ضرب‌المثل‌های صد در صد محلی را پیدا کنیم می‌توانیم روی ضرب‌المثل‌های کشوری و جهانی کار کنیم. والسلام

نمونه‌هایی از سوگندهای محلی زرقان

یکی از آرایه‌ها و زیبایی‌های گویش زرقانی «سوگندها»ست. معمولاً مردم قدیمی زرقان کمتر به اسماء مقدس سوگند می‌خورند و برای آن اسامی احترامی خاص قائل بوده و هستند به همین خاطر به پدیده‌های طبیعی یا نعمت‌های الهی قسم می‌خورند. در قرآن کریم نیز سوگند خوردن به پدیده‌های طبیعی جای سوگند خوردن به افراد و اسماء مقدس را گرفته است. زرقانی‌ها هم با الهام از قرآن کریم چنین سوگندهائی دارند و یککاش این سوگندها دوباره رایج می‌شدند. نمونه‌ای از سوگندهای محلی زرقان:

قسم به این ظهر خسته، قسم به اجاق مرتضی علی، قسم به این برکت (مثلاً نان)، قسم به این شوم خسته (شب خسته)، قسم به این دونه بیشمار (دانه گندم و جو و حبوبات)، قسم به این وقت، جون موهات (موهای سرت)، جون سبیلهای مردونه ات، قسم به این چراغ، قسم به این او روون (آب روان)، قسم به این دونه بارون، قسم به نون و نمکی که با هم خوردیم، قسم به این نمک، قسم به این شیرین کوم (شیرین کام)، قسم به این پسین خسته (خسته)، پسین کلمه‌ای پهلوی است و در عصر باستان نیز با همین معنا و تلفظ استفاده می‌شده است، بی قسم، جون هرچی مردن، دس قسمی از هم نداریم، به اجاق بوات، به این سکه مرتضی علی (اشاره به ریش و سبیل) و

آثار ثبت شده ملی در شهرستان زرقان فارس

بجز مرقد سید نسیمی و قنات‌ها در زرقان چندین اثر تاریخی وجود دارد که طول عمر واقعی آنها تقریباً دویست سال است: از جمله، خانه‌ی واقفی‌ها و حمزوی‌ها، برج‌ها، ساپاطاها، آب انبار و زکی‌خانی کاروانسرای زکی‌خانی، شاید مربوط به دوران زندیه و منسوب به زکی خان برادر کریم خان زند باشد. البته شاید در دوران قبل از آن بخصوص در دوران صفویه کاروانسرائی در همین جا وجود داشته که بعدها بازسازی شده است.

از این چند بنا که بگذریم چند اثر دیگر نیز وجود دارد که عمری طولانی‌تر دارند.

اول: قناتهای زرقان که در جایی دیگر توضیح داده‌ام.

دوم: پل تاریخی بندامیر

سوم: قبرستانهای برده بسته و سیدنسیمی که عمر واقعی آنها نیز معلوم نیست ولی عمر قبرستان سید

نسیمی بخاطر انتسابش به سید عمادالدین نسیمی باید قبل از سال ۸۴۰ هجری شمسی باشد.

بر اساس اسناد و آمارهای سازمان میراث فرهنگی کشور، تاکنون ۵۶ اثر تاریخی زرقان به ثبت رسیده که هشت اثر مربوط به شهر زرقان و تعداد ۴۸ اثر دیگر نیز مربوط به شهرستان زرقان است که اسامی آنها در دفتر ثبت آثار فرهنگی استان موجود است. این آثار شامل بعضی از قبرستان‌ها، حمام‌ها، غارها، تپه‌ها، ساختمان‌ها و قنات‌ها می‌شود

ردیف	نام اثر	شماره ثبت	قدمت اثر
۱	قنات حوض ماهی	۲۰۸۱۱	دوران متأخر اسلامی
۲	مقبره سید نسیمی	۲۰۹۱۲	
۳	زورخانه زرقان	۲۰۹۰۸	قاجاریه
۴	قبرستان زرقان	۱۶۱۴۰	
۵	کاروانسرای زکی خانی	۱۶۰۴۰	زندیه
۶	خانه واقفی‌ها	۲۰۹۰۶	قاجاریه
۷	حمام محل میان	۲۰۹۰۷	قاجاریه
۸	منطقه قبرستان شاهزاده قاسم	۲۰۷۵۸	اشکانی - ساسانی

سفرنامه آبروسو بمبو

در سال ۱۶۷۱، آمبروسو بمبو، نجیب زاده جوان که از زندگی روزمره در ونیز خسته شده بود تصمیم گرفت دانش خود را در رابطه با جهان از طریق سفر گسترش دهد. او در ماه اوت همان سال یک سفر چهار ساله و قابل توجه و خطرناک به سوریه، ترکیه، عراق، ایران و مستعمرات پرتغالی غربی هند را آغاز کرد و سفرنامه خود را تحت عنوان :

سفرها و خاطرات آمبروسو بمبو *The Travels and Journal of Ambrosio Bembo*

به رشته تحریر در آورد. این کتاب یکی از بهترین سفرنامه‌هایی است که در صد سال گذشته در رابطه کشورهای آسیائی منتشر شده است و یک دیدگاه فوق‌العاده روشن نسبت به برخی از کشورهای شرقی و هند پیش روی خواننده و پژوهشگر تاریخ و مردم شناسی باز می‌کند. نویسنده در روز پنجم جولای ۱۶۷۴ به شهر زرقان فارس رسیده و خاطرات آن را در صفحه ۳۰۷ کتاب به شرح زیر نقل می‌کند:

در روز چهارم هنگام غروب حرکت کردیم و از کوهها و دشتهائی که عبور از آنها آسان بود گذشتیم، در نیمه شب در پای یک کوه به شهری رسیدیم که زرقان نامیده میشد. شهری نسبتاً بزرگ با خانه های گلی

که مردمی معمولی در آنجا زندگی می‌کردند. این شهر در کنار جاده ای است که مستقیماً به اصفهان می‌رود اما من می‌خواستم به آنجا بروم تا یک ویرانه باستانی و خیلی فوق معمولی که «کاخ داریوش» گفته می‌شود را ببینم. این برنامه را قبل از ترک شیراز با قاطرچی‌ها هماهنگ کرده بودم و اگر این نکته را به آنها نگفته بودم آنها بصورت مستقیم جاده را طی می‌کردند. از آنجا که هیچ کاروانسرای در شهر نبود من در خانه قاطرچی‌ای اقامت کردم که اهل این محل بود و تمام روز پنجم را در آنجا بودم. نیمه شب سوار اسب شدم و از میان یک دشت وسیع عبور کردم. هنگام طلوع روز ششم به یک پل سنگی رسیدم که سه دهانه داشت که آن را قلی خان می‌گفتند و این نام از نام حاکم شیراز گرفته شده بود که دستور ساخت آن پل را داده بود. زیر آن پل رودی جریان داشت که به آن رودخانه بندامیر می‌گفتند و «پیترو دلا واله» آن را رود کُر نامیده و نام پل را پل بندامیر قلمداد کرده است. رودخانه تا دوردستها می‌رود و ناپدید می‌شود. ما سفرمان را ادامه دادیم تا به دامنه کوهی رسیدیم که در فارسی «چلمنار» گفته می‌شود که به معنای چهل ستون است.

لازم به ذکر است که کتاب سفرنامه آمبروسو بمبو برای اولین بار توسط پروفیسور شرق شناس آنتونی ولچ (Anthony Welch) از زبان ایتالیائی به انگلیسی با توضیحات ضروری و پاورقی‌های بسیار عالی ترجمه شده و توسط انتشارات دانشگاه کالیفرنیا در ۴۷۰ صفحه در سال ۲۰۰۷ به چاپ رسیده و هنوز به فارسی ترجمه نشده است (یا من ندیده‌ام).

حال که نام بندامیر و چلمنار به میان آمد لازم است اشاره‌ای هم به شعر «لاله رخ LALLA ROOKH» داشته باشیم که توسط شاعر ایرلندی، توماس مور (1779-1852) THOMAS MOORE سروده شده و در قسمتی از آن به رودخانه بندامیر و مناظر زیبای اطراف آن اشاره می‌کند. با توجه به اینکه یک بندامیر هم در افغانستان وجود دارد نکته‌ای که اثبات می‌کند منظور شاعر بندامیر ایران است در پاورقی شماره ۷۶ درج شده که چنین توضیح می‌دهد که نزدیک ویرانه‌های چلمنار قرار دارد و منظور از چلمنار همان تخت جمشید است.

Roses of BENDEMEER

BY : THOMAS MOORE

There's a bower of roses by BENDEMEER's [76] stream,
And the nightingale sings round it all the day long;
In the time of my childhood 'twas like a sweet dream,
To sit in the roses and hear the bird's song.
That bower and its music, I never forget,
But oft when alone in the bloom of the year

I think-- is the nightingale singing there yet?
Are the roses still bright by the calm BENDEMEER?
No, the roses soon withered that hung o'er the wave,
But some blossoms were gathered while freshly they shone.
And a dew was distilled from their flowers that gave
All the fragrance of summer when summer was gone.
Thus memory draws from delight ere it dies
An essence that breathes of it many a year;
Thus bright to my soul, as 'twas then to my eyes,
Is that bower on the banks of the calm BENDEMEER!

عنوان رمان منظوم «لاله رخ» از نام شخص اول داستان گرفته شده که دختر اورنگ زیب، پادشاه گورکانی هند است. رمان لاله رخ شامل چندین قطعه شعر روایی است که داستانی به نثر آنها را به هم پیوند می‌دهد.

روزگار توماس مور مصادف با حکومت ناپلئون، پادشاهی جرج سوم و نیز استعمار ایرلند توسط انگلیس است و آن چه در بررسی شعر لاله رخ جالب می‌نماید گزینش هدفمند رویدادهای تاریخی ایران و داستان های کهن فارسی و تطبیق آن با فضای سیاسی زمان و مکان شاعر است.

ترجمه شعر بند امیر، از کتاب لاله رخ

• سروده توماس مور، شاعر بزرگ ایرلندی

سایبانی از گلها بر کناره‌ی رود بندامیر است
بلبلان بر گرد آن، روز، همه‌ی روز، نغمه خوانی می‌کنند.

رؤیای شیرین کودکی‌ام آن بود

میان گلها بیاسایم و به نغمه‌های پرندگان گوش کنم
آن خلوتگاه و آوای بلبلانش را هرگز فراموش نمی‌کنم

به هنگام تنهائی‌ام، موسم شکوفه‌های سال

به این فکرم که آیا بلبلان، آنجا هنوز نغمه می‌خوانند؟

آیا گلها باز هم بر روی بندامیر آرام می‌درخشند؟

نه! گلهای آویخته بر امواج زود پژمردند

اما غنچه‌ها گرد آمدند و با طراوت درخشیدند

شبنمی از گلها چکید و رایحه‌ای خوش در همه تابستانی که رفته بود از او بر جا ماند.
خاطره‌ی آن شادیه‌ها می‌میرد،
اما نفس سالها را عطرآگین می‌کند
درخشندگی روحم و تابش چشمم
نهفته در آن سایبان ساحل آرام بندامیر است.

[76] A river which flows near the ruins of Chilminar

ترجمه پاورقی: ۷۹ = رودخانه‌ای که نزدیک ویرانه‌های چلمنار جاری است (چلمنار = تخت جمشید)
نام بندامیر در سفرنامه‌ها و کتب تاریخی بسیاری درج گردیده که مجموعه‌ی قابل ملاحظه‌ای از آنها در کتاب بندامیر، جلد اول؛ پژوهش و نگارش: احمد رضا زارع، انتشارات هدهد، تابستان ۱۳۸۸، به زیور طبع آراسته شده که شعر توماس مور و مطلب صفحه بعد (هر دو با تصرف و تلخیص) از آن نقل شده است. علاقمندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به آن کتاب نفیس مراجعه نمایند.

بند امیر، شاهکار هنر و معماری

بندامیر، روستائی است تاریخی در شمال شیراز که از لحاظ تقسیمات کشوری مرکز یکی از



دهستانهای شهرستان زرگان به شمار می‌آید و با شهر زرگان تقریباً ۱۷ کیلومتر (راه آسفالته) فاصله دارد. در این روستا سد عظیمی از دوران آل بویه برجا مانده که یکی از شگفتی‌ها و عجائب هنر و صنعت و فرزاندگی ایرانیان به حساب می‌آید. طبیعت زیبای بند امیر و مهربانی مردمش نیز بر جاذبه‌های آن افزوده و این مهد تمدن و معماری را شهره آفاق کرده و هر

جهانگرد و مورخی از آن عبور نموده عظمت و شکوه آن را ستوده و درباره‌ی آن قلمفرسائی کرده‌است.

روستای بندامیر یکی از ۱۵ روستای هدف گردشگری فارس به شمار می‌رود. پل بند امیر ۱۳ دهانه دارد و قدمت آن به سال ۳۶۵ هجری قمری می‌رسد. این پل ۱۱۰۰ ساله در سال ۱۳۴۹ به شماره ۹۰۲ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است.

بنای سد از سنگ و ساروج ساخته شده است و گفته می‌شود در پی آن از سرب هم استفاده شده است. سد دارای دو قسمت بند و پل می‌باشد. بند دارای ۹ متر ارتفاع، ۲۰ متر پهنا و ۱۰۳ متر درازاست که از قطعات سنگهای تراشیده شده تشکیل شده است. پل دارای ۷/۵ متر پهنا و ۱۲۰ متر طول و حدود ۹ متر ارتفاع دارد که دارای ۱۳ دهنه است که به صورت طاقهای زیبا بنا شده است.

برای جلوگیری از فشار آب پایه‌های مثلثی شکلی به ارتفاع ۶ متر با ضخامت‌های متفاوت ساخته شده است. ارتفاع سطح پل از تاج پل در حدود ۵ متر است و ارتفاع دهانه‌های پل نیز متفاوت است و همین تفاوت باعث شده تا سطح پل از وسط به دو طرف دارای شیب ملایمی باشد و همین امر موجب شده تا برای ثابت نگه داشتن رأس طاق‌ها، با ضخامت‌های متغیر ۳۵ تا ۸۵ سانتیمتر ساخته شوند.

در دو طرف پل جان‌پناهی سنگی به ارتفاع حدود ۹۰ سانتیمتر جهت حفاظت عابران پیاده ساخته شده است. ابتدای پل (از سمت جنوب) قدمگاهی وجود دارد که به قدمگاه حضرت علی (ع) مشهور است و مورد احترام اهالی است.

این سد دارای کانال انحرافی جهت تنظیم سطح آب دریاچه پشت می‌باشد. این کانال انحرافی که به گاوشیر معروف است در مجاورت رودخانه با مقطع مستطیل شکل است که ۱۰ متر عرض و ۷ متر عمق دارد. به هنگام باز بودن این کانال تمامی آب رودخانه خارج می‌شود. مسیر این کانال عمود بر رودخانه حدود ۴۰ متر امتداد دارد و با چرخش ۹۰ درجه‌ای به سمت چپ ۸۰۰ متر امتداد می‌یابد و با گذشتن از زیر پل گاوشیر که در امتداد پل اصلی است به پشت سد می‌ریزد. در دامنه شرقی پل بیش از ۵۰ واحد آسیاب فعال بوده که امروزه فقط باقیمانده ویرانه‌های برخی از آنها به چشم می‌خورد.

اخیراً توسط سازمان آب دو دریچه فلزی جهت تنظیم عبور آب در ورودی کانال گاوشیر تعبیه شده است. در کنار آن یک معبر وجود دارد که به آسیاب‌های پشت سد مرتبط می‌شده است. برای رفتن به این روستای زیبا و تاریخی بندامیر می‌توان از طریق شهرهای مرودشت و زرقان اقدام کرد..

ردیابی نام زرکان در تاریخ

قبل از اسلام، فقط در سنگ نوشته بیستون که نام زرکان بصورت رخا یا رکان آمده است. بعد از اسلام، تا دو قرن هیچ کتابی در هیچ زمینه ای وجود نداشته و توسط حرمیان و اقوام نیمه وحشی سوزانده شده و یا تاکنون کشف نشده ولی بعد از آن، اولین کتابی که در رابطه با جغرافیای ایران و تا اندازه‌های درباره آبادیها و فرهنگ مردم نوشته شده کتاب «المسالک و الممالک» است که «ابن خرداد به» آن را در سال ۲۳۲ هجری قمری نوشته است. این کتاب «جغرافیایی» چنانکه از نام عربی‌اش بر می‌آید درباره «راهها و آبادیها» نوشته شده و نام زرکان دوبار در آن تکرار شده: یکی در ذکر راه استخر و دیگری در ذکر راه شیراز تا نیشابور. در این کتاب فقط از زرکان بعنوان یکی از شهرهای بین راه نام برده شده و هیچ اشاره‌ای به وضعیت شهر و مردم نشده است. دومین کتاب، حاوی نام زرکان، که نوشته‌ی «احمد بن اسحق یعقوبی» است «البلدان» نام دارد که در سالهای ۲۷۹ تا ۲۷۸ هجری قمری نگاشته شده است.

سومین کتاب که ترجمه کتاب دوم است بنام «مختصر البلدان» توسط ابن فقیه در سال ۲۹۰ هجری قمری ترجمه و تلخیص شده است. سده چهارم: در ۵ کتاب نام زرکان وجود دارد: ۱. مسعودی ۲. اصطخری ۳. ابن حوقل ۴. جیهانی ۵. مقدسی. سده پنجم: اثری در دست نیست. سده ششم: فارس نامه ابن بلخی با مطالب اندکی درباره فارس. سده هفتم: محمد نجیب بکران، یاقوت حموی و زکریای قزوینی (در حد ابن بلخی) سده هشتم: انصاری دمشقی و حمدالله مستوفی که مطالب این بلخی را رونویسی کرده است.

از سده نهم تا کنون که آغاز قرن پانزدهم خورشیدی است در کتب متعددی نام زرکان وجود دارد.

۲- با توجه به وضعیت ایران پس از اسلام نباید هم انتظار داشت که کتب دیگری وجود داشته باشد. ایران پس از شکست سلسله ساسانیان به مدت تقریبی دو قرن دچار عدم ثبات بوده و هیچ سلسله خاصی در این دو قرن بر ایران حاکمیت کلی نداشته و به لحاظ تداخل فرهنگ‌های اسلامی و ایرانی آثار مکتوب نیز یا وجود ندارد و یا بسیار انگشت‌شمار است. ساسانیان آموزش و تعلیم و تربیت را فقط مخصوص شاهزادگان و اشراف می‌دانستند و مردم عادی حق «با سواد شدن و خواندن و نوشتن» نداشتند. ظهور اسلام با ایده واجب کردن «تعلیم و تربیت بر زن و مرد ز گهواره تا گور» باعث شد که مردم تشنه ایران به دنبال کسب علم و دانش باشند ولی متن و کتاب و آموزگاری از سلسله پیشین برای آنها بر جای نمانده بود تا بتوانند از آنها استفاده کنند لذا به «دستخط عربی» روی آوردند و آن را بعنوان الفبای فارسی برگزیدند. این دستخط ساده به سرعت جای حروف میخی را گرفت ولی زبان تغییر نکرد هرچند واژه‌های بسیاری از عربی وارد فارسی شدند. ناگفته نماند که خواندن خط میخی تا حدود دو قرن پیش جزو اسرار بود و هیچکس نمی‌توانست آنها را بخواند. (به این دو موضوع در مقاله دیگری اشاره کرده‌ام) آنچه در اینجا مدنظر است این است که نام زرکان در اولین کتاب جغرافیایی که به فارسی نوشته شده بعنوان یکی از منازل بین راه قید گردیده است

قبرستان متروک کلیمی‌ها

قبرستان متروک کلیمی‌ها تقریباً چند صد متر بالاتر از قبرستان محل حیدر است یعنی در دامنه کوه و زیر اشکفت نوروزی. شاید این نکته برای کسی مهم نباشد ولی این قبرستان یکی از سندهای تاریخی و باستانی شهر ماست، معمولاً سکونت یهودی‌ها در هر جا نشان از قدمت آنجا دارد. علاوه بر این آیا ما می‌پسندیم که روزگاری یا قبرستان‌های ما هم چنین معامله‌ای بشود. بدون شک در این قبرستان، بزرگانی از قوم یهود به خاک رفته‌اند که شاید طبق دین و آئین خودشان، جزو مؤمنین و پاکان و صلحا بوده‌اند و اگر برای بعضی‌ها گران نیاید، شاید از اولیای الهی بوده‌اند. بر فرض که اینطور هم نباشد در دین ما اجازه تخریب قبرستان‌های دیگران صادر نشده و بلکه به عکس، حفظ حرمت آنها جزو دستورات دینی ماست. آیا به محض اینکه مشاهده شود که زمینی بدون صاحب است باید اشغال شود؟

چندین سال پیش که در زرقان مسئولیتی داشتم یکبار این زمین مورد تعدی قرار گرفت و عده‌ای خواستند که آن را شخم بزنند قسمت کمی از آن هم بوسیله تراکتور در حال تخریب بود که با گزارشی که به دستم رسید فوراً به آنجا رفتم و جلو شخم زدن را گرفتم و کار تعطیل شد. چند روز بعد چند نفر از یهودیان ساکن شیراز که قبلاً در زرقان ساکن بودند و من آنها را نمی‌شناختم به شهرداری آمدند و تشکر کردند. البته هدف من، این نبود که مورد سپاس واقع شوم این کار مرا برای رضای خداوند کرده بودم و دلم نمی‌خواست که این یادگار مذهبی کهن، نابود شود و به قبرستانی که مورد احترام گروهی از مردم و مؤمنین دین دیگری بوده اهانت گردد. درست است که امروزه دین یهود بازیچه دست صهیونیسم جهانی قرار گرفته ولی ارادت ما به حضرت موسی (ع) که در زیارت به آن حضرت سلام می‌کنیم و حسین (ع) را وارث او می‌دانیم کاری به سیاست‌های صهیونیسم ندارد.

یهودی‌ها در زرقان قدیم

فارغ از بحث‌های سیاسی که امروزه درباره صهیونیسم جهانی در تمام جوامع بشری جریان دارد، در این مقاله نگاهی می‌اندازیم به تاریخچه اسکان یهودی‌ها در زرقان و مهاجرت آنها از زرقان. قطعاً اکثر یهودی‌های جهان با دولت غاصب اسرائیل در ارتباطند ولی اینطور نیست که همه یهودی‌ها صهیونیست باشند، حتی بسیاری از آنها با روش‌ها و منش‌های دولت اسرائیل مخالفند و جای پرداختن به این موضوع در این مقاله نیست ولی یک نکته قابل ذکر است و آن اینکه: دستگاه‌های اطلاعاتی و خبری و سیاسی صهیونیست‌ها همیشه دنبال آن هستند که اثر و مدرک و سندی مبنی بر مالکیت خود در جای‌جای جهان پیدا کنند و با نفوذی که در دستگاه استکبار جهانی دارند به تملک اراضی کشورهای دیگر بپردازند. لذا در

درج چنین مقالاتی همیشه باید جانب احتیاط رعایت شود و دست آویزی برای آنها تهیه نگردد. بحث یهودی‌هائی که در زرکان قدیم زندگی می‌کردند از چند جنبه برای ما که قرار است تاریخ و فرهنگ زرکان را بنویسیم حائز اهمیت است:

اول اینکه آنها در روزگاران کهن، در قسمتی از فرهنگ و اجتماع ما حضور داشتند و هنوز حتی میانسالان این دیار، خاطراتی از زندگی آنها در سینه دارند.

دوم اینکه اکثریت یهودیان استان فارس، در دو شهر شیراز و زرکان ساکن بودند که اکنون نیز عده‌ای از آنها در شیراز سکونت دارند و بعضی از آنها، یهودیان ساکن زرکان بودند که در پنجاه سال گذشته به شیراز هجرت کردند.

سوم اینکه قوم یهود، قومی تاریخی و باستانی است که برای کورش کبیر، احترامی عظیم قائلند و او را یکی از منجیان بزرگ خود در طول تاریخ می‌دانند و لذا وجود آنها در هر شهر و دیاری نشان از قدمت باستانی آن منطقه دارد.

چهارم اینکه ممکن است بعضی‌ها این مبحث را غیرضروری بدانند ولی حقیقت امر این است که تعدادی از یهودیان هنوز با شهر ما ارتباط دارند یعنی این موضوع هنوز زنده است. چون کسانی از یهودیان شیراز که اقوام و خویشاوندانی در اسرائیل دارند گهگاه و برای زیارت قبور اقوام و اجداد خویش به زرکان می‌آیند و به قبرستان کلیمی‌ها که بالاتر از قبرستان برده‌بسته و زیر اشکفت‌نوروزی است سر می‌زنند و طبعاً گزارشاتی از وضعیت آن قبرستان برای اقوام خود در اسرائیل می‌فرستند. در این قبرستان سنگ قبر وجود ندارد ولی پشته‌های کوچک خاک نشان از وجود قبرهای متعدد دارد....

مسئولین فعلی زرکان نیز باید این نکته را مدنظر داشته باشند و مواظب باشند که این قبرستان متروک و قدیمی، به تملک افراد مختلف در نیاید و بلکه به طریقی آن را محصور و علامت‌گذاری کنند. بر فرض هم که آنها با شهر ما ارتباط نداشته باشند، نباید قبرستان آنها تخریب شود.

به هر حال آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد و صاحب‌نظران نیز برای تصحیح و تکمیل آن دعوت می‌شوند تاریخچه حضور یهودیان در زرکان است.

کل جمعیت کلیمانی که در زرکان ساکن بودند در زمانهای مختلف بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر متغیر بوده که کلاً در اطراف محله دروازه آشیش زندگی می‌کردند و محل آنها به محل جودها مشهور بود. این جمعیت در بعضی از سالها بخاطر مهاجرت و عوامل طبیعی و اجتماعی دیگر گاهگاهی کم یا زیادت می‌شدند و در زرکان، خانه و باغ و کسب و کار و کنیسه (معبد) داشتند. معبد آنها که بقول زرکانی‌های قدیم، مَچدک (مسجدک) نام داشت در محله خودشان قرار داشت. یهودیان از لحاظ اقتصادی وضعیتی پائین‌تر از بسیاری از مردم زرکان داشتند و بقول امروزی‌ها زیر خط فقر بودند و روزگار به سختی می‌گذرانند، البته اکثر

یهودیانی که در سراسر جهان زندگی می‌کردند نیز همین وضعیت را داشتند و رؤیای رسیدن به ارض موعود آنها را به اسرائیل کوچه داد.

مردم قدیم زرقان به یهودیان «جود» می‌گفتند. کلمه جود که مخفف کلمه جهود است از کلمه یهود گرفته شده و در اصل کلمه جود، همان یهود است ولی کلمه دیگری که برای آنها کاربرد داشت و هنوز هم در کشور ما رایج است کلمه کلیمی است. معمولاً علمای قدیم زرقان و مردم روشنفکر از کلمه جودها استفاده نمی‌کردند و بجای آن کلمه محترمانه کلیمی‌ها را بکار می‌بردند که نشان از دین حضرت موسای کلیم داشت. کلیمی‌های زرقان در دوران گذشته مورد حمایت مادی و معنوی روحانیون و متمولین بودند و در فصلهائی از سال مثل فصل برداشت گندم و جو و مناسبت‌های خاص مثل محرم و صفر به آنها کمک می‌شد.

کلیمی‌های زرقان به خاطر اینکه مشتری خاصی در بین مسلمانان نداشتند و جمعیت خودشان نیز کم بود، دارای کسب و کار پر رونقی نبودند، شاید پر رونق‌ترین کسب آنها در قدیم، فروش مشروبات به دیگران بوده است. در بین کلیمیان زرقان، چند نفر ملا و روحانی هم وجود داشته‌اند که قدیمی‌ها هنوز نام آنها را در خاطر دارند. یکی از نکاتی که زرقانی‌های قدیم هرگز فراموش نمی‌کنند خدمات پیرزنی است که بعنوان قابله به زرقانی‌ها خدمت می‌کرده است و از او به نیکی یاد می‌کنند.

کلیمی‌های زرقان هم مثل تمام همکیشان خود لهجه خاصی به فارسی داشته‌اند که ثبت لهجه آنها در این مقاله میسر نیست ولی بسیاری از آنها که در شیراز زندگی می‌کنند هنوز همین لهجه را دارند. البته مراسم عبادی خود را به زبان عبری که زبان اصلی یهودیان جهان است انجام می‌داده‌اند و در محاورات خود نیز گاهگاهی از این زبان استفاده می‌کرده‌اند.

در زرقان قدیم، دسترسی به آب، برای مردم مشکل بوده و به همین خاطر آب جوی زرقان هفته‌ای یک یا دوبار به طرف آب انبار (زورخانه فعلی) سرازیر می‌شده و مردم از آن استفاده می‌کرده‌اند که کلیمی‌ها نیز از آن بهره می‌برده‌اند و آب انبار در روزها و ساعات خاصی مخصوص آنها بوده است.

حدود نیم قرن گذشته در دهه چهل شمسی بخاطر ارتباطات شاه با دولت غاصب اسرائیل مدرسه‌هائی در بعضی از شهرهای ایران برای کلیمی‌ها تأسیس شد که زبان و دین و آداب و رسوم خود را ترویج می‌کردند یکی از آن مدرسه‌ها در زرقان تأسیس شد که کلیمی‌ها بچه‌های خود را به آن مدرسه می‌فرستادند و پس از مهاجرت آنها از زرقان این مدرسه تعطیل شد.

قدیمی‌های زرقان می‌گویند در روز وفات مرحوم آخوند ملاعبدالجواد که اکثر مردم زرقان عزادار بودند، کلیمی‌ها نیز با اندوهی عظیم در مراسم کفن و دفن و آن عالم ربانی شرکت کرده بودند و آشکارا برای او که مصلح و یاور آنها بود اشک می‌ریختند و خاطرات بسیاری از عنایات و کمک‌های او نقل می‌کردند.

تاریخ و آثار تاریخی زرگان

اگرچه مردم با شنیدن نام تاریخ فقط به یاد جنگها می‌افتند و کلمه تاریخ تقریباً با کلمه جنگ همسو و هم‌مطراز شده ولی تمام اتفاقات و حوادث خوشایند یا ناخوشایندی که در یک دیار رخ داده‌اند جزو تاریخ آن سرزمین به حساب می‌آیند. حوادثی از قبیل سیل و زلزله، ظهور افراد برجسته علمی و فرهنگی و نگارش کتب مهم، تأسیس زیر ساخت‌های مهم اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی مثل احداث راه و پل، تأسیس دانشگاه، حوزه، مساجد و مدارس، کشف و اختراعات، سفرهای مهم و کلاً هر موضوع و پدیده‌ای که نقشی در پیشرفت یا عقب ماندگی مردم یک اقلیم داشته تاریخ آن شهر و دیار به حساب می‌آید و نباید تاریخ فقط در جنگها خلاصه شود.

نام باستانی زرگان بر اساس گل‌نوشته‌های کشف شده در تخت جمشید، رکان یا رکن بوده و اولین منزل کاروانیان بعد از تخت جمشید به شمار می‌رفته اما بعید نیست که در همان زمانها از کلمه زرغون نیز استفاده می‌شده است چون کلمه زرغون یک کلمه اصیل فارسی باستان به معنای مکان سر سبز و با نشاط است.

موقعیت جغرافیائی زرگان از دیرباز بر اهمیت این شهر افزوده و آن را همیشه به عنوان یکی از مراکز تحولات نظامی و سیاسی استان فارس مطرح کرده است.

در بررسی کتب تاریخی و جغرافیائی و تذکره‌ها نام زرگان در پنج برهه‌ی تاریخی حساس دیده می‌شود که اهمیت زرگان را در تاریخ ایران زمین می‌نمایند.

بر همین اساس، مردم هر نسل موظفند خاطرات مهم زمانه خود را مکتوب کنند تا از گزند فراموشی در امان بماند و به نسل‌های آینده منتقل گردد. متأسفانه عدم توجه به این موضوع، باعث شده که قسمت‌های زیادی از تاریخ مردم شهرهای مختلف به فراموشی سپرده شود و هیچ اثر مکتوبی از آن باقی نماند. زرگان نیز در عرصه تاریخ نگاری دچار چنین مشکلی بوده و هست.

بدون شک بخش زرگان فارس به لحاظ موقعیت جغرافیائی‌اش از عهد باستان تاکنون مرکز تحولات بسیاری در تاریخ ایران بوده ولی بخاطر اینکه تاریخ زرگان (مانند اکثر شهرهای ایران) تاریخ شفاهی بوده و مکتوب نشده، حجم عظیمی از خاطرات و رویدادهائی که در زرگان اتفاق افتاده در سینه‌ی نسل‌هائی که یکی پس از دیگری مدفون شده‌اند بر باد رفته و به فراموشی سپرده شده است و بجز پنج مورد، هیچ اثر مکتوبی از تاریخ زرگان باقی نمانده است و این پنج مورد آنقدر مهم اند که جزو صفحات زرین تاریخ ایران زمین قرار گرفته‌اند:

۱ - در دوره صفاریان، جنگی از طرف اعراب بر ایران تحمیل می‌شود و عمرو لیث صفاری به مقابله با لشکر احمد بن عبدالعزیز بر می‌خیزد و در نبردهای پی در پی او را شکست می‌دهد و نهایتاً در زرقان به فتح و پیروزی کامل می‌رسد. سپس در شیراز به شکرانه این پیروزی دستور می‌دهد که مسجد جامع شهر را احداث کنند. این مسجد که در نزدیکی حرم مطهر حضرت احمد ابن موسی (ع) است و به شکل کعبه ساخته شده هنوز پابرجاست.

۲ - در دوران آل بویه، به دستور امیر عضدالدوله دیلمی، بند تاریخی بندامیر احداث می‌شود. این بند که یکی از شاهکارهای سد سازی جهان به حساب می‌آید مورد توجه گردشگران داخلی و خارجی است و شهرت جهانی دارد.

۳ - در دوره تیموریان، شاعر و عارف بزرگ و مشهور ایرانی، سید عمادالدین نسیمی که شخص دوم نهضت حروفیه بوده در شهر حلب سوریه به شهادت می‌رسد و بر اساس اکثر تواریخ و تذکره‌ها قسمتی از پیکرش، در زرقان دفن می‌شود. آرامگاه سید عمادالدین نسیمی و برادرش سید نصرالدین و مادرشان در زرقان از قدیم زیارتگاه مردم بوده و دو گلزار شهدای شهر زرقان در جوار یادمان این شاعر و عارف شهید قرار گرفته است. علامه امینی صاحب کتاب الغدیر در کتاب دیگر خود به نام «شهداء الفضیله» که با نام فارسی «شهیدان راه فضیلت» ترجمه شده سید عمادالدین نسیمی را یکی از شهیدان بزرگ اسلام می‌داند و محل دفن او را زرقان فارس ذکر می‌کند.

۴ - در پایان دوران صفویه، نادر شاه افشار که در آن زمان فرمانده سپاه صفویان بوده با لشکر افغانه که به رهبری اشرف افغان کشور ایران را مورد تاخت و تاز خود قرار داده بودند و بسیاری از شهرها را اشغال کرده بودند درگیر می‌شود و در چند مکان آنها را سرکوب می‌کند و نهایتاً نادر در زرقان لشکر مهاجمان خارجی را به کلی منهدم می‌کند و در زرقان پیروزی خود را جشن می‌گیرد.

۵ - در دوران زندیه، سرداری به نام حیدر زرقانی که در رکاب لطفعلیخان زند با لشکر آغا محمد خان قاجار می‌جنگیده، در نبردی در نزدیکی شهر بم کرمان کشته می‌شود که داستان دلآوری‌های او و یارانش و اهمیت شهر زرقان در آن دوره، در کتاب «شکوفه خونین شیراز» توضیح داده شده است. در زرقان سه محله‌ی قدیمی وجود دارد که یکی از محله‌ها بنام محل حیدر به یاد و نام آن سردار دلاور زرقانی است، در ضمن، مسجد و حسینیه و حمامی نیز به نام وی در همان محل وجود دارد.

علاوه بر این پنج برهه‌ی تاریخی، نام زرقان در اکثر سفرنامه‌های داخلی و خارجی آمده و هر جهانگردی که از زرقان عبور کرده مطالبی درباره‌ی آن نوشته است که قسمت عمده‌ی این آثار توسط مرکز پژوهش‌های زرقان شناسی گردآوری و تدوین شده است. تقسیم بندی موضوعات این کتاب نیز بر اساس همین توالی تاریخی صورت گرفته است.

بجز این پنج مورد، هیچ نکته برجسته و مهمی از زرقان در تاریخ مکتوب ایران زمین وجود ندارد و یا تاکنون کشف و منتشر نشده است.

درباره دو کوچ بزرگ تاریخی به زرقان نیز مطالبی وجود دارد که منابع هر دو مورد بیشتر شفاهی است و اثر مکتوب در این رابطه کم وجود دارد: یکی کوچ ترکها (یا ترکمنها) در عهد صفویه و دیگری کوچ لرها در دوران زندیه به زرقان.

تاریخ اسکان عشایر در ایران نیز به طریقی با زرقان هم مرتبط می‌شود چون زرقان به عنوان یکی از مکان‌های اسکان عشایر قلمداد می‌شده و عملاً از نیم قرن پیش اسکان عشایر در این شهر شروع شده و در سی سال گذشته پیشرفت بیشتری داشته است.

در تاریخ اخیر نیز دو اتفاق بزرگ کشوری که زرقان هم در آنها نقش بسزائی داشته نام زرقان را در تاریخ حق طلبی‌ها و رشادتهای فارسیان متمایز و فخرآمیز کرده است: یکی انقلاب اسلامی و دیگری دفاع مقدس.

لازم است نویسندگان و پژوهشگران آینده با نگاهی تحلیلی به مسائل فوق درباره تاریخ زرقان کنکاش بیشتری کنند و تاریخ این دیار زرخیز را به عنوان گوشه‌ای از کشور پهناور و باستانی ایران بنگارند.

یکی از بزرگترین جاذبه گردشگری زرقان

اگرچه در بخش زرقان مکانهای متعددی مثل قلعه‌گچی رحمت آباد، خندق لپوئی، بند فیض‌آباد و قنات‌های زرقان وجود دارد که قابلیت تحقیقات تاریخی و باستان شناسی دارند ولی بجز بندامیر هیچ بنائی از تاریخ کهن باقی نمانده که جاذبه گردشگری و توریستی داشته باشد و بتواند نظر علاقمندان داخلی و خارجی را به خود جلب کند. بدون شک و بدون تعارف آثاری مثل خانه‌های قدیمی و آب‌انبار و زکی‌خانی و ساباط‌ها (که حداکثر مربوط به دو قرن اخیر هستند) آنقدر در شهرهای دیگر زیاد است که هیچ گردشگر و جهانگردی، صرفاً برای دیدن آنها به زرقان نخواهد آمد، اما در عین حال، اگر همین‌ها هم حفظ و حراست نشوند، چیزی برای آیندگان باقی نخواهند ماند.

چشمه و بز

چشمه آب‌بز یا بقول زرقانی‌ها «چشمه و بز Cheshmewobez» یکی از تفرجگاه‌های زیبای شهر ماست که تمام مردم به آن عشق می‌ورزند و شاید بارها به آنجا رفته باشند.

کلمه آب‌بز معلوم نیست از کجا آمده ولی روی نقشه‌ی منطقه بمو این چشمه با همین نام شناخته شده است. بدون شک کسانی که مسئولیت نامگذاری چشمه‌ها و کوه‌ها و قنات‌ها و جایگاه‌های طبیعی را داشته‌اند این نامها را از گویش مردم گرفته‌اند. اینطور نیست که مردم پس از خواندن نقشه به این نامها پی برده و آنها را در محاورات خود بکار برده باشند. نام این چشمه از قدیم چشمه‌ی او بز یا چشمه‌ی بز (زنبور) بوده که در زبان رسمی تبدیل به آب‌بز شده و بر نقشه‌ها نقش بسته است. در دامنه تنگ چشمه (جائی که زمین هموار می‌شود و تقریباً همسطح زمینهای دیگر قرار می‌گیرد) قبلاً کشت و کار می‌شده و باقیمانده یک چاه متروکه هنوز در دامنه کوه شمالی وجود دارد.

این چشمه و مناطق اطراف آن سالها پیش به تملک اداره محیط زیست درآمده و اینک جزو پارک ملی بمو محسوب می‌شود.

تا وارد بحث اصلی نشده‌ایم ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که درختان تنگ چشمه که اینک هنوز آثاری از آنها وجود دارد توسط مرحوم حسین شفیعی (حسین عبدالکریم) کاشته شدند. این فرد پاک و زحمتکش و سبزاندیش سالهای درازی از عمر پر برکت خویش را صرف درختکاری رایگان و صلواتی در آنجا کرد و آب چشمه را طوری تقسیم و ساماندهی کرد که اکثر درختان را سیراب می‌ساخت بدون اینکه هیچ توقعی از مردم و دولت داشته باشد. (خدایش رحمت کند و جایگاهی زیبا و سرسبز در بهشت به او عطا فرماید).

بحث اصلی در رابطه با چشمه و بز مربوط به منبع و میزان آب آن است.

این چشمه تقریباً نزدیک به قله قرار گرفته و از پای چشمه تا روی قله‌ی مشرف به آن راهی نیست. از طرفی قله آن هم برفگیر نیست و جائی برای جمع شدن آبهای زمستانی در نزدیکی آن وجود ندارد. حوزه آبریز آن هم وسیع نیست که بگوییم آب باران و برف در آنجا جمع می‌شود و به مرور به پایین می‌آید. در طرف شمالی و جنوبی آن هم دره‌هایی است که آب را سریعاً به سطح زمین می‌رسانند، در طرف شرقی آن هم دره‌ای است که آنها را به طرف روستای شول سرازیر می‌کند. طرف غربی هم که روبروی زرقان است دارای شیب تندی است که آب را به پایین می‌فرستد و در پایین با آب دره‌های شمالی و جنوبی یکی می‌شود ولی علیرغم تمام اینها، این چشمه در تمام فصول سال و حتی در سالهای کم باران آب دارد.

ما چندین سال، در فصلها و ماههای مختلف سال بویژه در تابستانهای خشک، دبی debi آب چشمه را اندازه گرفتیم و به نتیجه بسیار جالبی رسیدیم. دبی (یا برون دهی آب) در وسط تابستانی که جزو سالهای

کم باران بود تقریباً روزانه ده هزار لیتر بوده، یعنی در شبانه‌روز به اندازه یک تانکر ده هزار لیتری آب از چشمه و بز جاری بود، در فصلهای بارانی و سالهای پر باران دبی آب به مراتب بیشتر بود، اگر این عدد را ضربدر روزهای سال کنید به عجیب بودن برون‌دهی آب چشمه‌ویز پی می‌برید.

اگر این چشمه در دامنه کوههای مرتفع و برفگیر قرار داشت چندان جای تعجب نبود. بر فرض که منبع این آب یک استخر ۳۶۰۰ متر مکعبی باشد محل خروج چشمه باید در پایین‌ترین نقطه آن استخر فرضی قرار گرفته باشد. در اینصورت تمام آب استخر با سرعت زیادی در عرض چند ساعت تخلیه می‌شود و دیگر هیچ آبی باقی نمی‌ماند. اگر محل خروج چشمه در بالاترین نقطه آن استخر فرضی باشد آنوقت دیگر آب از این چشمه بیرون نمی‌آید. با توجه به دو فرض بالا می‌توان گفت که هیچ استخری منبع اصلی این آب نیست با این حساب سه احتمال دیگر وجود دارد.

اول اینکه: دریاچه‌ای در عمق منطقه وجود دارد که بخاطر گرم شدن زمین تبخیر می‌شود و بخار آن به بالا می‌آید و آن بخار از زیر تخته سنگهایی که روی آن دریاچه فرضی قرار گرفته‌اند در یک مجرای کوچک به بیرون تراوش می‌کند و آب از چشمه به بیرون می‌آید، کیفیت بسیار عالی آب چشمه نیز مثل کیفیت آب مقطر است.

فرض دوم این است که زمین زیر منطقه مرطوب است و در اثر گرما رطوبت آن تبدیل به بخار می‌شود و حالتی مثل حالت اول پیش می‌آید، البته شکی نیست که لایه‌های زیرین زمین همیشه مرطوب هستند و در اثر گرما رطوبت آنها تبخیر می‌شود ولی سؤال اینجاست که چرا در جاهای دیگر منطقه شاهد چنین پدیده‌ای نیستیم.

و فرض سوم این است که در یک سلسله فعل و انفعالات ناشناخته آب تولید می‌شود و از طریق چشمه بیرون می‌آید.

از این فرضیات و احتمالات که بگذریم چند نکته دیگر باقی می‌ماند:

دو چشمه دیگر در منطقه وجود دارد که شاید از لحاظ ارتفاع، همسطح چشمه و بز باشند ما چندین بار خواستیم همسطح بودن این چشمه‌ها را اندازه‌گیری کنیم ولی به عللی موفق نشدیم ولی به نظر می‌رسد که هر سه چشمه از یک منبع تغذیه می‌شوند و یا به یک روش مشترک آب تولید می‌کنند.

این سه چشمه یکی همین چشمه و بز است. دیگری چشمه‌ای بنام «چاه نی» که در طرف شرق این چشمه و در مسیر کوره راهی که به روستای شول می‌رسد واقع است و چشمه دیگر که در شمال این چشمه قرار دارد در پشت کوه شمالی است که به آن «چاه منه» می‌گویند و در انتهای «دره‌ی تار» قرار دارد. البته ممکن است این دو چشمه در گویشهای محلی نامهای دیگری هم داشته باشند.

نکته آخر اینکه: ما چندین سال پیش تصمیم گرفتیم آب چشمه و بز را با احداث یک منبع کوچک و لوله‌کشی آب (با لوله‌های مخصوص آبیاری قطره‌ای) به سراسر دامنه چشمه منتقل کنیم تا آب به هدر نرود و تفرجگاهی طبیعی بوجود بیاید البته تعداد زیادی درختهای بومی مثل انجیر و بادام و بارشین هم در آن منطقه کاشتیم که بخاطر برخی مشکلات و کارشکنی‌ها و سنگ اندازی‌ها شکست خوردیم ولی امیدواریم جوانان آینده این کار را با توجه به حجم قابل توجه آب انجام دهند.

آب و پناهگاههای مخفی در کوه زرقان

اگر کوههای زرقان را «از پوزه نعل اشکن تا بندامیر» و «از شازده قاسم تا چشمه و بز و روستای شول» و «از بالکی و پوزه دُمیاز (دودج) تا روستای محمود آباد کربال» به حساب آوریم، مجموعاً در این منطقه وسیع و بزرگ چند چشمه دائمی و فصلی بیشتر وجود ندارد در حالیکه در این منطقه پرندگان و حیوانات وحشی زیادی وجود دارد که همگی نیازمند به آب هستند.

البته در جاهای مختلف کوه حوضچه‌های سنگی کوچکی به نام «کُهک» وجود دارد که فقط در فصل بارندگی دارای آب هستند و با شروع فصل بهار کم‌کم خشک می‌شوند نوع دیگری از این کُهک‌ها هم وجود دارد که مصنوعی و دست‌ساز هستند که هُودک (یا حوضک) نامیده می‌شوند. در بعضی از باغات چنین هودک‌هایی هم وجود دارد. یک نمونه جالب از این هودک‌ها در غاری در دره راست است که به آن غار «اشکفت اوی یا گُلودون=گلابدان» می‌گویند. روی بدنه این هودک جمله‌ای حک شده که نشان دهنده نام سازنده و تاریخ حمل آن به مکان فوق است.

نکته مهم اینجاست که در چنین منطقه وسیع و بی‌آبی، حیوانات آب شرب خود را از کجا تأمین می‌کنند؟

تعداد حیوانات منطقه هر چقدر هم کم باشد به مراتب بیشتر از تعداد چشمه‌هاست. حیوانات، با هوش ذاتی و طبیعی خود این را هم می‌دانند که در کنار هر چشمه ممکن است شکارچپانی از نوع خودشان و یا از انسانها وجود داشته باشند و برای کشتن آنها کمین کرده باشند. این چشمه‌ها بصورت مساوی هم در تمام کوه تقسیم نشده‌اند، سه تا از آنها در یکجا جمعند، (اطراف چشمه و بز) و چندتای دیگر با فاصله‌های دورتری از این نقطه قرار گرفته‌اند.

چندین آبشخور و حوضچه مصنوعی نیز در منطقه حفاظت شده بمو در کفه سوفیا تا نزدیکیهای محمودآباد کربال احداث شده و چند چشمه طبیعی هم در آنجا وجود دارد که مصرف کنندگان آب آنها نیز کم نیستند. از طرفی بعد مسافت نیز در این قضیه مهم است. مثلاً حیوانات بومی «دشت کوه» نمی‌توانند هر روز برای آب خوردن به کفه‌ی سوفیا بروند و برگردند. تنها احتمالی که می‌شود داد این است که

حوضچه‌هایی در کوه وجود دارد که انسانها خبری از آنها ندارند. اکثر غارهای کوه شکافهائی در انتهای خود دارند که فقط حیوانات کوچک می‌توانند از آنها عبور کنند. علاوه بر غارها این شکافها در بین صخره‌ها و سنگها هم وجود دارد که اگر خوب دقت شود مشاهده می‌گردد که بخار کمی همیشه از آنها متصاعد می‌شود. در کناره آنها خزه و گیاهان خودروی کوچک روئیده‌اند و حتی مکانهایی هم ممکن است وجود داشته باشد که حیوانات بزرگتر هم (بجز بز و قوچ کوهی) از آن عبور کنند و خودشان را به آن منابع آب برسانند. البته ممکن است (و احتمال قوی وجود دارد) که این راهها در گذشته برای انسانها هم باز بوده و مردم می‌توانسته‌اند در آنجاها پناه بگیرند یا زندگی کنند و یا به شکار بپردازند و یا اموال خود را در آنجاها پنهان کنند و بعید نیست که این راهها نیز توسط انسانهای عاقل و تیزهوش به طریقی مسدود شده که طبیعی جلوه کنند. ممکن است بسیاری از اسناد باستانی بودن این منطقه در چنین پناهگاههائی پنهان مانده باشند و باز ممکن است روزی در اثر حادثه‌ای یا کند و کاوی و یا هر عامل دیگری درهای مصنوعی این پناهگاهها باز شود و ما را با دنیای دیگری در بطن و قلب کوه آشنا سازد.

هدف از این مقاله هم این نیست که فکری به حال حیوانات شود چون آنها قرن‌ها در چنین وضعی زیسته‌اند و هرگز به کمک ما هم نیازی نداشته‌اند، هدف بررسی دقیق‌تر کوه است به منظور یافتن درهای مخفی و مصنوعی و نکته آخر اینکه از هیچ پدیده‌ای نباید به راحتی بگذریم چون ممکن است هر سر نخ کوچک ما را به نتیجه‌ای بزرگ برساند.

چادرهای حسینیه‌های زرگان

اگر بگوییم چادر حسینیه‌های زرگان یکی از جلوه‌های ناب هنرهای عاشورایی جهان تشیع است شاید بعضی‌ها آن را اغراق بدانند ولی حقیقت همین است که چنین خیمه‌های با عظمتی با این وسعت و ارتفاع در هیچ یک از شهرهای ایران و جهان شیعه وجود ندارد. البته تا نیم قرن پیش چنین خیمه‌ای در تهران در تکیه دولت وجود داشته که بزرگتر از چادرهای زرگان بوده ولی اکنون دیگر وجود ندارد و این میراث عظیم فرهنگی فعلاً در انحصار زرگان است. بدون شک بسیاری از ما بسیاری از شهرهای دیگر را نگشته‌ایم و سنت‌های عاشورایی آنها را ندیده‌ایم ولی صدا و سیما به عنوان مرکز تجمع و گردآوری تمام خرده فرهنگها و منعکس کننده آنها امروزه اذعان دارد که چنین چادری در شهرهای دیگر وجود ندارد چون اگر وجود داشت گزارش آن به آنها رسیده بود.

اگر سنت برافراشتن این خیمه‌های بزرگ هنوز در زرگان ادامه دارد به خاطر عشق شدید این مردم به حضرت اباعبدالله و غیرت دینی و عظمت روحی آنهاست. سینه‌ی هر زرقانی یک حسینیه است و این

خیمه‌ها در روح مردم زرقان در اهتزازند و خیمه‌های بیرونی نمادی از خیمه‌های درونی مردم هستند، مردمی که تمام زندگی و هستی خود را از برکت وجود صاحب آن خیمه می‌دانند... معلوم نیست این خیمه‌ها از چه سالی به زرقان آمده‌اند و کدام مردان با اراده بانی ایجاد آنها بوده‌اند و برافراشتن آن را از کجا الهام گرفته‌اند و در طول زمان چه تغییراتی کرده است، از هرکس هم که بپرسیم می‌گویند نسل در نسل این کار انجام می‌شده است ولی قطعاً تهیه و برافراشتن این خیمه‌ها از یک تاریخ گمشده شروع شده و خاطرات بانیان آنها زیر غبار زمان دفن گردیده است. هیچکس به درستی و به یقین کامل و با سند نمی‌داند که آغازگران این هنر بزرگ عاشورایی چه کسانی و در چه زمانی بوده‌اند و باز معلوم نیست که کدام یک از محله‌های زرقان در این امر پیش‌قدم بوده‌اند، ما هم وارد این قضیه نمی‌شویم ولی هرچه هست فعلاً این میراث عظیم هنر عاشورایی به نام زرقان فارس ثبت است. با توجه به شواهد تاریخی نقطه آغاز این سنت به دوره قاجاریه بر می‌گردد. شاید بزرگان زرقان در آن زمان با دیدن چادرهای مشابه در شهرهای دیگر به باز آفرینی این سنت در زرقان دست زده‌اند و شاید هم خودشان مبتکر خیمه‌های کوچکتری بوده‌اند که سال به سال بر وسعت آن افزوده شده و به آخرین حد کمال خود رسیده و در طول روزگاران همچنان عظمت و اصالت خود را حفظ کرده است، حتی اگر این کار، تقلیدی از کار شهرهای دیگر هم باشد باز بسیار با ارزش است چون همان هم اراده‌ای قوی و عزمی جزم و امکاناتی وسیع می‌خواسته که در شرایط عادی قابل تکرار و تقلید نبوده و اگر بود شهرهای دیگر هم چنین کاری می‌کردند. با این حساب این چادرها از نظر زرقانیها فقط یک مکان برای عزاداری به حساب می‌آیند و کمتر کسی متوجه عظمت آنها و هنر برافراشتن آنها می‌شود اما مسافران و افراد دیگری که از شهرهای دیگر در روز ۲۷ ذی الحجه هر سال به زرقان می‌آیند فوراً به عظمت آنها پی می‌برند و به وضوح می‌بینند که این چادرها چگونه در ارتفاع ۱۵ متری افراشته شده می‌شوند. وقتی به آنها می‌گوییم هرکدام از این خیمه‌ها با کمک همین سی چهل نفر خادم و سقا در عرض یکی دو ساعت برافراشته شده دهان همه از تعجب باز می‌ماند. در اصل اگر صدها نفر جوان (عاقل و سالم ولی غیر زرقانی) را با چندین جرتقیل بزرگ برای افراشتن این چادرها به کار گیرند ممکن است یک روز طول بکشد که قطعاً نمی‌توانند با چنین سرعت و دقتی که خادمین حسینیه‌های زرقانی آن را انجام می‌دهند انجام دهند. نکته مهم این است که ما زرقانیها باید به اهمیت این میراث عظیم و فرهنگی پی ببریم و به سادگی از کنار آن نگذریم و به طرق مختلف سعی در حفظ آن کنیم و این هنر معجزه آسا را به جامعه کشوری و جهانی معرفی نماییم.

لازم به ذکر است که خیمه‌ی محل میان از ۵ تکه بزرگ تشکیل شده که مساحت هر تکه تقریباً یک صد متر مربع و مساحت کل خیمه ۵۰۰ متر مربع است. والسلام

شیر آبخوری عمومی

شاید از موضوع زیر تعجب کنید ولی این یک حقیقت است: در پنجاه - شصت سال پیش در هر کوچه



و برزن زرقان یک شیر آبخوری عمومی که وصل به شاه لوله بود وجود داشت و مردم و مسافرین اگر تشنه‌شان می‌شد از آنها آب می‌خوردند.

تعداد مسافرینی که قبلاً به زرقان می‌آمدند خیلی بیشتر از حالا بود چون جاده اصلی شیراز- اصفهان از داخل زرقان رد می‌شد. علاوه بر مسافرینی که با ماشین می‌آمدند همیشه افراد بسیاری از عشایر و روستاهای اطراف پیاده و یا با اسب و قاطر و شتر و الاغ به زرقان می‌آمدند و مایحتاج زندگی خود را از اینجا فراهم می‌کردند و اولین نیاز آنها هم آب آشامیدنی بهداشتی بود که در تمام شهر در دسترس آنها بود.

نکته‌ای که حائز اهمیت است آب خوردن نیست، چون اگر آن شیرهای عمومی هم نبودند هر تشنه‌ای می‌توانست با

مراجعه به هر خانه آب خود را تأمین کند ولی نکته بسیار مهم اینجاست که مسئولین پنجاه سال گذشته چقدر به رفاه مردم اهمیت می‌دادند و چه برنامه‌های جالبی پیاده می‌کردند که این شیرهای آبخوری عمومی یکی از آنهاست.

قبلاً علاوه بر این شیرها، جلو هر مغازه‌ای یک کوزه یا دلچه آب خنک با یک لیوان وارونه بر روی آن نیز وجود داشت که مردم فی‌سبیل‌الله این کار را انجام می‌دادند و هنوز هم در تابستانها، بعضی از مغازه‌ها، آب خنک جلو مغازه‌هایشان می‌گذارند. سابقاً سقاخانه‌هایی هم در تمام محله‌ها وجود داشت که علاوه بر مسئله آبخوری، محل نذر و نیازهای مردم و شمع روشن کردن آنها نیز بودند. موضوع احداث آبخوری عمومی در بسیاری از کشورهای دیگر هم وجود داشته و دارد و نیاز طبیعی انسان به آب، در هر زمان و مکانی، قابل انکار نیست.

مسئولین پنجاه سال پیش زرقان این نیاز را درک کرده بودند و اقدام شایسته و بایسته انجام داده بودند که جای تشکر و قدردانی دارد. اگر زنده‌اند عمرشان پر برکت و دراز باد و اگر به دیار باقی شتافته‌اند خدایشان بیامرزد و آنها را غرق رحمت ابدی خود گرداند.

باز هم شاید تعجب کنید، ولی هنوز یکی از آن شیرهای عمومی در انتهای کوچه ترکها قرار دارد ولی دیگر سالهاست که وصل به آب شهری نیست و شاید خیلی‌ها اصلاً ندانند که این موجود غریب، چه بوده و به چه دردی می‌خورده است.

دو عدد از این شیرها نیز بعنوان نمونه، به اداره آبفا منتقل کرده‌اند که لازم است در موزه زرقان‌شناسی قرار گیرد.

در زمانی که کوچه‌های شهر ما دارای آبخوری عمومی بودند هنوز بسیاری از روستاها و قسمتهائی از شهرها آب لوله‌کشی نداشتند. این اقدام در اولین لوله‌کشی شهری در زرقان اتفاق افتاده و از آنجا که شهرداری و انجمن شهر مسئولیت این کار را داشته‌اند از طریق آنها شیرهای آبخوری عمومی در معابر نصب شده بود.

مسئولیت آب شهری تا حدود سالهای دهه ۶۰ به اداره آبفا منتقل شده و اینک آن اداره متولی آب شهری است. البته چنانکه از نام این اداره بر می‌آید و نام آن ترکیبی از آب و فاضلاب است باید به مسئله فاضلاب هم رسیدگی کنند که به دلالتی فعلاً فقط قسمت آب را سازماندهی می‌کنند.

اگرچه دوتا از این شیرهای عمومی آبخوری به اداره آبفای زرقان منتقل شده ولی بهتر است یکی دو شیر باقیمانده در همان محل‌هائی که بوده‌اند به همان صورت نگهداری شوند و اهمیت حفظ آنها به مردم گفته شود تا در ساخت و سازهای جدید و خاکبرداری از بافت قدیم، این شیرها تخریب نشوند و آیندگان یادشان باشد که خدمتگزاران گذشته هم طرحهای پیشرفته و ماندگار اجرا می‌کرده‌اند و فکر رفاه مردم بوده‌اند.

پل نووی

مسیر راه زرقان به شیراز در دوران قدیم دقیقاً همین راهی است که الان وجود دارد البته پریچ و خم و سنگلاخی. یعنی مردم از طریق گردنه‌های آب باریک و باجگاه به شیراز رفت و آمد می‌کردند. وجود یک کاروانسرای قدیم و مخروبه در باجگاه که استراحتگاه بین راهی بوده گواه این مدعاست.

مردم قدیم بصورت سواره و پیاده قبلاً مسیر زرقان شیراز را در پنج، شش ساعت طی می‌کردند. البته دو راه دیگر برای رسیدن به شیراز وجود داشته که یکی از آنها هنوز برقرار است و آن راه بیضا و تنگ خیاره است ولی راه دوم که متروک مانده، راهی است که از کربال به طرف سعدی می‌رفته و محله سعدی در آن روزگار جزو روستاهای شیراز بوده است ولی به هر حال راه اصلی همین راهی است که الان نیز مسافران را به شیراز می‌رساند.

اما در قدیم راه مرودشت به زرقان، همین راه موجود نبوده است، مردم دو مسیر بندامیر و پل خان به

طرف پل نووی می‌آمدند و از طریق درازه کوه‌سیاه به پوزه نعل‌اشکن می‌رسیدند پس از عبور از کنار روستاهای قیدرقلو سفلی و علیا به پشت کوه زرقان و بیشه زرقان می‌آمدند و از محل شازده قاسم وارد زرقان می‌شدند و راهی که امروزه از پل خان به شازده قاسم می‌رسد وجود نداشته است. علت وجود این مسیر هم این بوده که در روزگاران گذشته مخصوصاً در فصل‌های بارندگی و سالهای پرباران قسمت‌های زیادی از این مسیر زیر آب بوده و دو بیشه لپویی و بیشه قیدرقلو و قسمت‌هایی از آهوچر بصورت باتلاق و مرداب در می‌آمده است. مسیری که از پل نووی به طرف پل خان می‌رود هنوز وجود دارد و از بین کشتزارهای آهوچر می‌گذرد. البته شاید در فصل‌های خشک و سالهای خشکسالی راههای میانبر و مالرو هم وجود داشته ولی راه اصلی همین راه بوده است.

سر جوغ

در روزگاری نه چندان دور یکی از تفریحگاههای دائمی مردم زرقان کنار جوی زرقان بود که در ادامه قنات زرقان قرار داشت (و دارد) و مردم به آنجا «سر جوغ» می‌گفتند. اکنون از آنهمه طراوت و صفا و درخت و نسیم و پرند و گل‌های وحشی و موجودات آبی و جلبکها و نی‌ها و سفره‌های صفا و سادگی که گوشه گوشه در کنار آن گسترده می‌شد، هیچ اثری نیست و فقط یک مسیر خشک و بی آب و علف از آن باقی مانده است. اگرچه در دو طرف جوی زرقان زمینهای کشاورزی وجود داشت و محل نشستن خانواده‌ها بود ولی متأسفانه اکنون همان راههای عبور و مرور نیز توسط کشاورزان اطراف اشغال شده و در بعضی از جاها، دقیقاً تا لب جوی را شخم زده‌اند و کشت و کار می‌کنند. از لحاظ قانونی هر جوی و مسیلی حریم دارد و این حریم هم در عرف و هم در قانون مشخص است ولی بر فرض اینکه دوباره جوی زرقان روزی به رونق گذاشته‌اش برسد دیگر جایگاهی برای نشستن و تفریح و فرج وجود ندارد.

این قنات از منطقه «حوض مرغی» آشکار می‌شود و معمولاً از منطقه «گود جوغ» تا کنار خیابان اصلی که به آن باغ نوشابه می‌گفتند تفرجگاه مردم بود. جوئی به عرض تقریبی ۱۰ متر و کمتر با مسیری پیچ در پیچ و کم عمق. بسیاری از مردم برای آب شرب خود و درست کردن چای، از قنات «حوض ماهی» آب می‌آوردند ولی بسیاری نیز از آب جوی استفاده می‌کردند چون کاملاً تمیز بود و کمتر کسی آب را آلوده می‌کرد اما اکنون بسیاری از قنات‌های بالادست مسیر یا تخریب شده‌اند و یا بعضی از مرغداران و دامداران مرغها و دامهای مرده خود را در آنها ریخته‌اند و می‌ریزند و بر فرض اینکه روزی دوباره این قنات به زاینده‌گی برسد نمی‌شود تا ماهها به آب آن اعتماد کرد.

مکانهای قدیمی زرقان

متأسفانه صفحه اول لیست زیر مفقود شده

۱۰۹. پُل نووی	۹۰. لَه دوده‌ی	۶۹. حوض ماهی
۱۱۰. اُو باریک (آب باریک)	۹۱. لَه غلبه سنگی (قلوه سنگی)	۷۰. گود جوغ
۱۱۱. بازار علی بیرمی	۹۲. له شرف	۷۱. حوض مرغی
۱۱۲. برج نعلیدها	۹۳. له قنبری	۷۲. دشت بَش
۱۱۳. پُی کُ (پای کوه)	۹۴. کُهک شتری	۷۳. شُتر خوس
۱۱۴. کُلوار (کربال)	۹۵. پره شمشیری	۷۴. سه سرو
۱۱۵. کفه دَوَرگون	۹۶. کَل شُین (شاهین)	۷۵. اُوچر (آهوچر)
۱۱۶. چاهاب درویشا	۹۷. دره کمونی	۷۶. سه سنگ
۱۱۷. زیر رخنا (رخنه‌ها)	۹۸. کُ دوپر	۷۷. کُه کَرونک
شیارهایی در کوه دانگله	۹۹. کتل برده	۷۸. خشکه میون
۱۱۸. چاهاب اَمصطفی	۱۰۰. تُوگِ بالکی (توگاه)	۷۹. کفه‌ی سوفیا
۱۱۹. چاهاب قبرسون	۱۰۱. اشکفت نوروزی	۸۰. چشمه، حاجی مهربان
۱۲۰. مسجد و حموم	۱۰۲. اشکفت دوده‌ی	۸۱. کتک
خان (در محله امام سجاد(ع))	۱۰۳. پوزه سنگتراش‌ها	۸۲. صدرآباد
۱۲۱. رخنه گچی (معدن گچ در کوه دانگله)	۱۰۴. زکی خانی	۸۳. دنگله
۱۲۲. اشکفت حسن مصالِح	۱۰۵. دشت کُه (کوه)	۸۴. گلشیره
۱۲۳. سقاخونه	۱۰۶. دره‌ی تار	۸۵. گود گِلکو
۱۲۴. گولی ظلمات	۱۰۷. بیشه قبطالقلو	۸۶. کوچه تنگگ
۱۲۵. دشت کبان	۱۰۸. ریزال‌ها	۸۷. کوچه باغک
	(ریگزارهای پشت کوه)	۸۸. باغ نوشابه
		۸۹. مریم بانو (یا)
		بیمرگمبانو (بی بی مریم بانو)
		اوشا پلنگی - اوانداز بالکی - اشکفت دو دری - چاه منه - دشت کُه - پوزه زرغون - پوزه دُمباز (یا دُمباز) - - گرده کوچیک - گرده گپ - گردنه خُنگ - کَل یال خری - دره ناری - دره گُری

– دره‌ی گله میشی – دره کمون – دره کُلک – دره‌ی فراخ – دره سلبکی – کُه میون – دره وور وورک
– دره‌ی خولی یک – سنگ وقه و نیوقه – پوینک زار (پوین = پائین) – کفه‌ی دُورگون – کُه خِشمه و ..
بدون شک نامهای دیگری هم وجود دارد که ما از آنها بی‌خبریم. بسیاری از این نامها، امروزه دیگر کاربرد ندارند و بعضی دیگر هنوز مورد استفاده عموم قرار می‌گیرند. اما همانگونه که در آغاز گفته شد هدف ما تنها گردآوری نامهای منسوخ و متروک و رایج نیست. هدف مهمتر این است که محققین، بعضی از کلمات را مورد بررسی قرار دهند و ریشه آنها را بیابند. شاید در آینده لوح‌ها و سنگ‌نوشته‌های دیگری در منطقه پیدا شود که بعضی از کلمات آنها با بعضی از این کلمات همخوانی داشته باشد. از بین این اسامی تعدادی که از نظر نگارنده، رازناک و غریبند اینها هستند:

زرکان – جُلْهگون – لپوئی – برده بسته – دُمیاز – سوفیا – غی‌نی – دوازده کبییزی – کتک –
مریم‌بانو – دُورگون – قبط قلو (یا قیدرقلو) که امید است روی ریشه و معنای آنها تحقیقات جامع‌تری صورت گیرد.

بند خاکی چشمه آب بز Ab-bez

چشمه و بز یا چشمه‌ی آب – بز Ab-bez چشمه‌ای است کوچک و با صفا در تقریباً بالاترین نقطه‌ی تنگه‌ی شرق زرکان که از آنطرف به دشت کُربال مُشرف می‌شود. اجرای بند خاکی طرح آبخیزداری و کنترل سیلاب منطقه‌ی چشمه آب بز زرکان یکی از آرزوهای دیرینه‌ی مردم زرکان بود که اخیراً با همت و پیگیری مستمر شورای اسلامی (دوره سوم) تحقق یافت و یکی از مناطق سیل خیز زرکان مهار گشت.

اولین طرح آبخیزداری جامع شهر زرکان که مراحل مطالعاتی و طراحی آن در انجام شده بود پس از دو سال پیگیری مستمر شورای اسلامی شهر زرکان به مرحله بهره‌برداری رسید و از آنجا که این طرح‌های مهم در تاریخ شهر ما ماندگار خواهد شد و لازم است از بانیان آن تقدیر شود.

با وجود سابقه‌ی سیل‌های ویرانگری که از دهه‌های گذشته تاکنون در خاطر مردم نقش بسته و انگیزه‌ی استفاده بهینه از سیلاب‌های زمستانه که همواره برای مردم تهدید مالی – جانی به حساب می‌آمده تلاش‌های زیادی برای تبدیل تهدید ویرانگری این سیلابها به فرصت‌های طلائی همچون تغذیه منابع زیرزمینی، توسعه فضای سبز و تعدیل شرایط آب و هوا صورت گرفته است.

این طرح در دوره‌های قبلی شورا هم مطرح بوده ولی فرصت مطالعه و بهره برداری از آن فراهم نشده بود، در دوره دوم هم طرحی ارائه شده بود که قرار بود سیلابها از طریق کانالهای سیمانی به خارج شهر هدایت شوند که اصلاً با این طرح تفاوت اساسی داشت چون علاوه بر آنکه مستلزم هزینه‌های گزاف و سرسام‌آور برای تملک زمین و حجم زیاد عملیات خاکی بود بخش زیادی از روانابها را به خارج از محدوده‌ی شهر می‌فرستاد و از طریق کانال زهکش به دریاچه بختگان می‌ریخت اما در طرح اخیر که فاز مطالعاتی آن در بدو شروع کار شورای سوم با جدیت دنبال شد و به اتمام رسید پس از رایزنی‌های گسترده با ادارات جهاد کشاورزی استان، منابع طبیعی استان و شهرستان، فرمانداری و بخش حوادث غیر مترقبه استانداری و انتخاب شرکت مشاور مورد اعتماد اداره منابع طبیعی (شرکت طرح آب گستر جنوب) طرح آبخیزداری با محوریت کنترل سیلاب و تغذیه مصنوعی توسط مشاور تهیه و پس از تأیید اداره منابع طبیعی در اختیار همین اداره قرار گرفت.

علاوه بر این سد خاکی، سه سد دیگر نیز قرار بود در زرقان اجرا شود، یکی در ابتدای دره‌ی چپ، دیگری در ابتدای دره‌ی راست، و سومی در منطقه‌ی پوزه دُمباز (نزدیک محله‌ی دودج). سد خاکی ابتدای دره‌ی تار (پشت کوه زرقان) نیز در دست مطالعه بود.

پروژه بند خاکی آب بز با سر ریز سنگ و سیمان با توجه به حجم زیاد سیلابی که کنترل می‌کند جهت اجرا و تأمین اعتبار از محل اعتبارات اداره جهاد کشاورزی استان با هزینه اجرائی ۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان از طرف مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان طی مراحل قانونی و مناقصه طی قراردادی به شرکت پی ساندز شیراز واگذار گردید و اجرای آن از اوایل سال ۸۸ به طور جدی آغاز شد و در همان سال به پایان رسید.

عظمت این طرح را باید در مشخصات فنی آن دید که معمولاً کسی از آن خبر ندارد. اگر متخصصان و کارشناسان و صاحب‌نظران به مشخصات فنی این طرح توجه کنند متوجه اهمیت و عظمت این بند خاکی که شبیه یک سد کوچک است خواهند شد.

مشخصات فنی بند خاکی آب - بز به شرح زیر است:

حجم عملیات خاکی : ۵۵۰۰۰ متر مکعب

حجم عملیات بنائی با سنگ و سیمان : ۲۳۰۰ متر مکعب

دبی طراحی سرریز ۴۰/۴۴ متر مکعب بر ثانیه

عرض شوت : ۸ متر

هد آب روی سر ریز : ۰/۹ متر

ارتفاع آزاد سر ریز ۱/۶ متر

طول حوضچه آرامش : ۷/۲ متر و عرض آن ۱۵ متر

شیب سراب: ۳ به ۱
شیب پایاب: ۲/۵ به ۱
حداکثر عرض پی: ۷۰ متر
عرض تاج: ۵ متر
حداکثر ارتفاع بند: ۱۲ متر
حجم آبگیری حداکثر ۲۱۰/۰۰۰ متر مکعب
عمر مفید ۶۰ سال

۶۰ ساله بودن عمر این طرح بر اساس یک استاندارد فنی بخاطر پر شدن مخزن طراحی شده با توجه به آورد رسوبات سیلاب از جمله سنگ و خاک و ماسه است ولی ممکن است خود بند صدها سال هم عمر کند.

مریم بانو

حدود نیم قرن پیش، یکی از محل‌های نذر و نیاز بعضی از مردم «مریم بانو» بود. بعضی‌ها در ایام خاصی مثل مناسبت‌های مذهبی یا عصرهای پنجشنبه و روزهای جمعه در آنجا شمع روشن می‌کردند و نذری و خیراتی می‌دادند. قسمتی از محوطه را آب و جارو می‌زدند و ساعاتی در آنجا می‌نشستند و اعتقادات محکمی نسبت به آنجا داشتند. «مریم بانو» نام یک غار است که در پایین‌ترین نقطه کوه قرار گرفته و برای رسیدن به آن نیاز به کوهنوردی نیست. این غار در انتهای کوچه مسجد جامع قرار دارد و قبلاً خانه ما نزدیک این غار بود و به همین خاطر همیشه شاهد حضور مردمی بودیم که برای نذر و نیاز به آنجا می‌آمدند.

بعضی از قدیمی‌ها، آن را «بی‌مرگم بانو» یا مرگم بانو، نیز می‌نامیدند. کلمه مریم گاهی در گویش محلی ما تبدیل به مرگم می‌شود. کلمه بی‌مرگم نیز شکل ساده بی‌بی مریم است. شکل ظاهری این غار مثل غارهای دیگر نیست و بیشتر شبیه به یک شکاف است و چند تخته سنگ بزرگ در جلو آن قرار دارد. دهانه ورودی یک شکاف بزرگ است که فقط برای ورود یک نفر جا دارد ولی فضای انتهائی آن کمی وسیع‌تر است و چند نفر می‌توانند در آنجا بنشینند. قدیمی‌ها می‌گفتند چاهی در انتهای آن بوده که هیچ طنابی به ته چاه نمی‌رسیده و این چاه بوسیله تخته سنگ بزرگی مسدود شده است. البته ما هیچ وقت اثری از چاه در غار مشاهده نکردیم. مردم شمع‌های نذری خود را اکثراً در انتهای غار و روی بدنه شیب‌دار آن روشن می‌کردند.

سابقه این اعتقاد به درستی روشن نیست ولی دو نظریه درباره این مکان مطرح است. اول: می‌گویند زنی مؤمنه و مقدس و غریب به نام بی‌بی مریم در روزگاران قبل در این غار برای مدتی کوتاه زندگی می‌کرده که ساکنین اطراف غار نیز به او کمک می‌کرده‌اند و از خانه‌های اطراف برای بعضی از امور زندگی خود استفاده می‌کرده است. این زن مقدس پس از مدتی ناپدید شده و مردم جایگاه عبادت و زندگی او را همیشه محترم و مقدس می‌شمرده‌اند و از روح او حاجت می‌گرفته‌اند.

نظریه دوم این است که می‌گویند: زنی مقدس و پاک که از دست مأمورین حکومتی فرار کرده بوده به این نقطه می‌رسد و پس از اینکه خود را در محاصره می‌بیند می‌گوید: «یا هو مرا دریاب» و ناگهان کوه دهان باز می‌کند و او را مخفی می‌نماید. بعضی‌ها هم می‌گویند: که به جای گفتن «یا هو» اشتبهاً گفته «یا کوه مرا دریاب» که کوه باز شده و او را پناه داده است این افسانه در مورد مکانهای دیگر هم در استان فارس مطرح است.

اگرچه نمی‌شود این افسانه‌ها را رد یا قبول کرد ولی نظریه اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، چون نام او در خاطرات مردم ثبت و ضبط شده است.

ولی هرچه بوده و هست این مکانی در روزگاری دور و دراز، ساده‌ترین و پاک‌ترین و بی‌آلایش‌ترین اعتقادات و توسلات را متجلی می‌کرده است. به راستی «مریم بانو» کیست؟ از کجا آمده؟ چگونه از دنیا رفته؟ در کجا دفن شده؟ و زمان واقعی این اتفاق در کجای تاریخ است؟ متأسفانه هیچ پاسخی برای این پرسشها در دست نیست. ایکاش نیاکان ما اثری در این مورد برای ما به یادگار گذاشته بودند، البته ممکن است در آینده چنین اسنادی به دست آید و ابهامات را روشن کند. والسلام

طرح تدوین دانشنامه آبادی‌های ایران

ایران عزیز ما سرزمین ناشناخته و کشف نشده‌ای است. نه برای خارجی‌ها بلکه برای خودمان، و این موضوع ریشه در چندین پدیده دارد:

اول اینکه: ما ایرانی‌ها، اگرچه اهل سیر و سفریم ولی مسیر ما فقط به چند نقطه زیارتی ختم می‌شود. دوم اینکه: اصلاً چیزی به نام «ایرانگردی» در فرهنگ ما مرسوم نیست.

سوم اینکه: اصلاً روستاها (منه‌های چند روستای خاص) را جزو ایران به حساب نمی‌آوریم و در سفرهای زیارتی فقط شهرها را مد نظر داریم، در حالیکه: ساکنین شهرهای بزرگ، عمدتاً از روستاها آمده‌اند و بجز کلانشهرها جمعیت اصلی ایران در روستاها زندگی می‌کنند و تعداد روستاها، چند هزار برابر شهرهاست

چهارم اینکه: شناساندن جاذبه‌های روستاها هیچوقت بصورت واقعی و رسمی جزو برنامه فرهنگ‌سازان و مدیران فرهنگی کشور قرار نگرفته است در حالیکه بکرترین فرهنگ‌ها و سنت‌ها و ناب‌ترین چشم‌اندازهای طبیعی و زیباترین صنایع دستی و کمیاب‌ترین مراسم آئینی و ملی غریب‌ترین پدیده‌های زندگی در روستاهای ما وجود دارد و کمتر کسی به دنبال کشف این جاذبه‌ها و لذت بردن از آنهاست.

روستاهای ایران با غنی‌ترین فرهنگ باستانی و مذهبی، جلوه‌گاه زیبای فرهنگ و تمدن ایران زمین هستند ولی «شهر محوری» باعث شده که تمام این جلوه‌ها به شهرها منسوب شوند و صاحبان اصلی آنها، همچنان بی‌نام و نشان باقی بمانند تا جایی که اکثریت روستائینان نیز تمام مظاهر و جلوه‌های اصالت و فرهنگ و تمدن را در «شهر» ببینند و از خود که سرچشمه و گنجینه واقعی فرهنگ ایرانی و شرقی هستند غافل بمانند.

در این میان، اگر پژوهشگران اندکی هم در بین روستائیان پا به عرصه وجود علمی و ادبی بگذارند و فرهنگ و سنت‌ها و باورهای خویش را به رشته تحریر درآورند یا دچار بی‌مهری می‌شوند و یا راه و رسم واقعی پژوهش را دنبال نمی‌کنند.

یکی از دلایل اینکه ایرانگردی در بین ما مرسوم نیست بخاطر عدم وجود همین اطلاع‌رسانی‌هاست. حتی اگر مردم شرق کشور، به روستاهای غرب سر بزنند و شمالی‌ها به جنوب بروند دور از انتظار نیست اما این «توقع» وجود دارد که مردم یک شهر، حداقل روستاهای نزدیک به شهر خودشان را بشناسند و به آنها مسافرت کنند و جاذبه‌های روستاهای همجوارشان را ببینند و بصورت شفاهی یا کتبی برای دیگران بازگو کنند.

بدون شک اگر از مردم هر شهر، آماری گرفته شود که چند درصد آنها، روستاهای نزدیکی به محل سکونتشان را از نزدیک دیده‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که بیش از ۹۰٪ از مردم حتی نام و مکان دقیق

روستاهای اطرافشان را نمی‌شناسند تا چه رسد به اینکه جاذبه‌های فرهنگی و سنتی و زبانی آنها را بشناسند و اکثریت آن ده درصد باقیمانده نیز به دلایل اقتصادی خانوادگی و یا شغلی به روستاها سفر کرده‌اند و شاید تعداد کسانی که برای کشف جاذبه‌ها به روستاها سفر کرده‌اند کمتر از انگشتان یک دست باشد.

مسئولین تعلیم و تربیت، معمولاً در طول سال تحصیلی، چندین بار دانش‌آموزان را به اردوهای علمی و تفریحی می‌برند و مقصد اکثر آنها شهرهاست. کمتر دیده شده (و یا اصلاً دیده نشده) که مسئولین ذیربط دانش‌آموزان هر شهر و منطقه حداقل یکبار در مسیر روستاهای همان شهر بگردانند و «روستاشناسی» را جزو اهداف خود داشته باشند.

هدف از بیان این مقدمه، پرداختن به یک نکته بسیار مهم و غرور انگیز و افتخار آمیز است که قلب هر ایرانی عاشق را شاد می‌کند و در طول تاریخ ما برای اولین بار، در حال وقوع است و آن «طرح ملی تدوین دانشنامه آبادی‌های ایران» است.

چند روز پیش استاد دکتر جمشید صداقت کیش مهمان شهر ما (زرقان) بود و این توفیق نصیب ما شد که بسیاری از سؤالات تاریخی و باستانی خود را مطرح کنیم و از سرچشمه‌های زلال دانش ایشان سیراب شویم. استاد در خلال این سفر پژوهشی و مطالعاتی، مطالبی مهمی ایراد نمودند که تمام آنها ضبط شده است و در آینده بعنوان قسمتی از کتاب «فرهنگنامه زرقان» منتشر خواهد شد. یکی از نکات مهمی که ایشان به آن اشاره کردند و واقعاً «خبری خوش» برای تمام ایرانیان به حساب می‌آید برنامه تهیه و تدوین دانشنامه آبادی‌های ایران است که یکی از «طرحهای ملی ایران» به شمار می‌رود و قرار است در یک برنامه مدون دهساله کلیه اطلاعات مربوط به تمام آبادی‌ها کشور زیر نظر ایشان نگاشته شود.

به گفته استاد، در این طرح بزرگ تحقیقات کامل و جامعی بصورت «تک‌نگاری» روی بیست هزار آبادی کشور انجام خواهد شد و برای هر آبادی حداقل ۶۰ صفحه مطلب نوشته خواهد شد. یعنی مجموعاً حدود یک میلیون و دویست هزار صفحه که واقعاً کاری عظیم و ماندگار است و همت و اراده و عشقی بزرگ می‌طلبد که تمام این صفات در وجود استاد متجلی است. در اصل ایشان از سالها پیش، بدون هیچ پشتوانه‌ای این کار بزرگ را با هزینه شخصی و با علاقه زایدالوصف شروع کرده‌اند و اینک که «مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی» این مسئولیت خطیر را رسماً و قانوناً به عهده استاد گذاشته‌اند بدون شک حرکت بزرگ شروع خواهد شد و با درایت و دلسوزی ایشان به فرجامی خجسته خواهد رسید. این طرح ملی اکنون مقدمات اولیه را طی می‌کند و به یاری خداوند در اردیبهشت آینده (۱۳۸۷) برنامه‌های عملی آن شروع خواهد شد. اطلاعات مربوط به آبادی‌های ایران فقط شامل نام و زبان و جمعیت و وسعت آن نیست بلکه تمام پیشینه فرهنگی و باستانی و مذهبی آنها را نیز در بر می‌گیرد که به کشف و شناسائی هزاران

گنجینه فرهنگی پنهان منجر خواهد شد. این طرح ملی از طرف مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی طی حکم شماره ۳۰۱۸ در تاریخ ۸۶/۱۱/۱۱ ثبت و به استاد صداقت کیش ابلاغ شده است.

مصاحبه با دکتر جمشید صداقت کیش

واقعاً زرقان از نظر من خیلی مظلوم واقع شده، (از نظر خودم) این مظلوم واقع شدنش (به این خاطر است) که خبرهایش در روزنامه‌ها کم است. . . و ظرفیت‌ها و پتانسیل‌هایش هیچوقت نشان داده نشده، این ظرفیت‌ها و پتانسیل‌ها از نظر من بسیار بالاست، من چند نمونه مثال می‌زنم:

یکی اینکه: درست یکی از شهرهای هخامنشی را اعلام کرده‌اند جای زرقان بوده، با کشف گِل نوشته‌های تخت‌جمشید، اسم شهرش الان یادم نیست، ولی اسمش هست، آقای دکتر ارفعی که الواح گلی تخت‌جمشید را بررسی کرده و تز دکترای او بوده، زیر چاپ است. این که منتشر بشود دقیقاً این شهر دوباره بازشناسی می‌شود و در مجله فارس شناخت، ایشان یک مقاله داشتند که آنجا استاد می‌کنند به این شهر. خوب، شهری که از دوره هخامنشی باشد، ویژگی‌های هخامنشی هم دارد. چی؟ اینکه در جنوب کوهستان واقع شده، این یک ویژگی هخامنشی است، برای اینکه علتش این بوده که شهرهای هخامنشی و بعد هم دوره ساسانی به این صورت قرار گرفته. ببینید: آریائی‌ها از خراسان می‌آیند سیستان، کرمان، می‌آیند فارس می‌روند کجا؟ جایی که آب دارد، دشت مرو دشت، رودخانه کُر، کربال، کامفیروز. و در اینجا مستقر می‌شوند ضمن اینکه بومیان فلات ایران را از این قسمت دور می‌کنند. نتیجتاً این بومیان فلات ایران که قد بلند بودند و موهای وزوزی داشتند و سیاه چرده بودند دائم حمله می‌کردند... به کجا؟ به طرف... برای از بین بردن آریائی‌ها. نتیجتاً آمده در شمال فارس، منظورم این قسمت شمال این دشت مرو دشت، مثلاً پاسارگاد، روی تمام کوه‌هایش یک دیوار سنگی است، البته، دیوار سنگی، الان فرو ریخته، که دقیقاً سیستم دفاعی بوده در مقابل بومیان اصلی ایران و بعد شهرهایشان را در جنوب کوه می‌ساختند که از طریق شمال حمله نتواند به آنها بشود.

اصلاً خود واژه شمال را ما در فارس می‌گوییم شمال، به همین دلیل و تا دوره ساسانی کلمه جهت «شمال» منفور است. یعنی چون حمله از این ور می‌شده شمال منفور بوده نتیجتاً این ویژگی زرقان از نقطه نظر اینکه در جنوب این کوه است نهایت اهمیت دارد.

یک روستائی داشتیم در اینجا به نام «هراز یا هزار» که الان یک ته بساطی از آن باقی است یک چیز مهمتر اینکه بین زرقان در دوره هخامنشی و «ملیان» (روستای ملیان، ۶۰ کیلومتر است حدوداً، میانبر، راه

ندارد) یک جاده شاهی بوده که بسیار مهم است از آن طرف مردم خیلی وارد نیستند، از این بر هم وارد نیستند که از کجا می‌رود. این می‌تواند یک راه بسیار مهمی باشد برای آینده که اگر گسترش پیدا کند به آن سمت بیضا، ملیان می‌تواند بیفتد در جاده سپیدان، و جاده سپیدان به یاسوج، اصفهان، از این ور هم راه می‌تواند داشته باشد.

ظرفیت دیگر، آثار باستانی‌اش است که متأسفانه شناخته نشده، یاد و خیر آقای دکتر ملک‌زاده را گرامی می‌دارم، دوست عزیزمان، این اواخر، یک مقاله کوچکی راجع به این کوه و گور دخمه‌هایش نوشتند. البته وقتی من مقاله و توضیحاتش را دیدم....، اینها گورهای هخامنشی است که با گور دخمه تفاوت می‌کند. خوب، روی این خیلی می‌شود مانور دارد. خوب، حالا من خصوصیت این گورهای هخامنشی را بگویم: در حقیقت، جسد را در این جا می‌گذاشته‌اند، به اندازه این سالن روی آن سنگ دستی می‌ریخته‌اند، بعضی از اینها زیرش زینت‌آلات هست که من در جاهای دیگر دیده‌ام، حتی خاکش هم برای الک کردن، ولی ذات عمل مهم نیست، ذات اینکه اینجا یک فرهنگ و تمدن هخامنشی وجود داشته نهایت اهمیت است.

دو دیگر راجع به حوض ماهی اینجاست یک جمله معترضه بگویم: من هیچوقت در فرهنگی که داریم دلم نمی‌خواهد همه‌اش متمرکز بشوم روی ایران باستان، این را بدانید ذاتم هست، یعنی اگر چیزی هم از اسلام باشد حتی دوره معاصر هم، برای من دارای ارزش است.

بر اساس تجزیه و تحلیل و بررسی‌های ما، این حوض ماهی، هیچ تردید ندارد که مال پیش از اسلام است. حالا من بگویم مال چه دوره، این را نمی‌توانم بگویم، برای اینکه اولین فصل‌هایی که درست می‌کنند در ایران، تابستان بزرگ، زمستان بزرگ بوده یعنی از اول فروردین تا آخر شهریور، تابستان بزرگ و از اول مهر تا آخر اسفند زمستان بزرگ بوده. بعد از این می‌آیند فصل را بر اساس کارهای کشاورزی تنظیم می‌کنند هر چهل و پنج روزه، یعنی روز اول فروردین را حساب کنید، چهل و پنج روز بعدش، یک فصل، که می‌شود گاهمبار، همینطور هشت تا گاهمبار هست در سال، که خود عید نوروز هم سر گاهمبار است، حالا برای این گاهمبارها، مثلاً فرض بفرمایید چهل و پنج روز قبل از نوروز کشاورز چه کار دارد؟ هیچ فقط چشمش به آسمان است برای باران. هیچ کاری ندارد، سپس جشن گرفته، عید نوروز همینطور، چهل و پنج فروردین همینطور.

حالا، بین سی و نهم و چهل و پنجم جشن می‌گرفتند. شش روز، در زرقان. چهلمش مانده، چهلم بهار و آن اینکه مردم باور داشتند توی این حوض ماهی یک ماهی وجود دارد که حلقه طلائی در بینی‌اش هست، نیم متر از آب می‌پره بالا و می‌رود توی آب، (این باور است، اصلاً منطقی نیست، باور داشتند و.... تمام مردم، نه تنها زرقان، همه از اطراف می‌آمده‌اند دور این حوض ماهی دیگ جوش درست می‌کردند، آش پلو درست می‌کردند، به همه می‌دادند، نه اینکه خودشان تنها بخورند، یعنی اسم دیگ جوش این است

که خودش تنها نخورد، با هم بخورند، بعد آیش را برای شفا می‌بردند، آیش را برای کرم ساقه‌خوار (وَهْل) برای پنبه می‌بردند دم جوی آب می‌ریختند و هنوز هم که شما ملاحظه می‌کنید، ماهی‌های ریزش برای بیماری یرقان بکار می‌برند، این هیچگونه آداب و مناسکش اسلامی نیست، همینطور که ملاحظه می‌کنید، حوض ماهی در گودی است حدود دوازده متر یا ده متر، پایین است. مطمئنم در گذشته پله داشته، پله بسیار زیاد، حداقل ۳۰ تا پله، برای مناسک بسیار سخت دوره مهرپرستی، (خورشید پرستی) و برایتان بگویم که معمولاً کسی که می‌خواسته برود اینجا برای تقدشش در دوره مهر پرستی، لی‌لی باید این سی پله را برود پایین، برود توی آب، آب تنی کند. البته پیراهنش را بکند بجای تنبانش، تنبانش به سرش، حالا اینها، ریشه‌یابی‌اش بسیار سخت است، و بعد از توی آب بیاد، بدون اینکه خودش را بتکاند، از توی پله‌ها بیاد بالا، (با حالت لی‌لی) و مجدداً وقتی می‌آید بالا با یک پایش بزند به دیواره آن پلکان و بیاید بالا، حالا شما حساب کنید روزی که این مناسک انجام می‌شده چند نفر جوان می‌خواسته‌اند اینکار را بکنند؟ فرض کنید صد نفر، صد نفر خیس از این پله‌ها بیاد بالا، لی‌لی کنان، امکان اینکه بدون پا به زمین گذاشتن انجام دهد نبوده، یعنی نمی‌توانسته بیاید بالا، اگر خطا می‌کرد دو مرتبه باید برود پایین توی آب برگردد بالا، گاه یک دستمال آجیل مشکل‌گشا هم همراهش بوده (این قسمت مربوط به دوران اسلامی است) و این گره می‌زده، می‌رفته پایین کنار چشمه می‌گذاشته، بعد بر می‌داشته می‌آورده بالا، ره‌اش می‌کرده، اگر این دستمال آجیل مشکل‌گشا باز می‌شده به آرزو حاجتش می‌رسیده ولی خود آن سیستم رفتن پایین و بالا آمدن در حقیقت یک مناسک بسیار بسیار سخت دوره مهرپرستی آریائی‌ها هست و اصولاً تمام مناسکشان بسیار بسیار سخت بوده، مثلاً هفت مرحله داشته‌اند، (غیر از اینجاها، توی معابدشان) وقتی می‌رفتند توی معابدشان، یکی می‌خواسته وصل بشود به این مهر، اول می‌انداختنش توی حوض اولی، بیرون می‌آوردند، صد ضربه شلاق می‌زدند، بعد می‌انداختنش توی حوض دومی، بعد بیرون می‌آوردند دو مرتبه صد ضربه شلاق تا آخر.

سومین مسئله‌ای که اینجا داریم چهره‌های فرهنگی هست. این نسیمی کیه که من می‌شناسمش. چرا مردم عادی زرگان نسیمی را نشناسند، قبرش در اینجاست. فرض کنید قبرش نباشد. می‌شود از این فرصت یک سخنرانی یک اعلام هویت فرهنگی زرگان کرد. یک همایش نسیمی گذاشته شود، اسلامی هم هست، در مورد الوهیت صحبت کرده در نعت حضرت محمد، خدا، همه صحبت کرده خوب می‌شود استفاده کرد از این موقعیت فرهنگی.

می‌شود باز موقعیت فرهنگی، زیارتگاه‌هایتان، اینور پشت این کوه زیارتگاه‌هایی دارند عجیب و غریب تا بره آخرش، دیدید که پشت همین کوه یک تعداد سنگ است بعنوان یک زیارتگاه هیچی هم نداره، ولی مردم باورمندند (ما کاری به خرافاتش نداریم) همین که مورد حرمت مردم است باید حفظ شود

حتی اگر شجره نامه هم نداشته باشند. من کلیه این زیارتگاهها را برای اداره اوقاف تحقیق کرده‌ام ولی می‌توانم قسمت زرقان را به شما بدهم. از لحاظ معماری از نظر هنری، از نظر شجره و نسب هرچه بوده آنها را بررسی کرده‌ام.

غیر از اینها چیزهای دیگر هم دارید که واقعاً قابل بحث است. در سال ۱۳۱۳ اعلام می‌شود در جهان که سیاه خان بلند قدترین مرد جهان است، در کتاب (رکوردهای گینز) ثبت شده، مال حالا نیست، سیاه خان لپوئی ۲۱۳ سانتیمتر قدش بوده، او را بخاطر بیماریش که می‌برند تهران، (توی منابع انگلیسی هست من نمی‌دونم اسم بیمارستان چی هست نوشته بیمارستان سلطنتی، در منابع انگلیسی) آنجا به سراسر جهان خبرش مطرح می‌شود که بلندترین قد، در حالیکه همان موقع بلندترین مرد جهان ۲۲۰ سانتیمتر داشته است...

این موضوع را از لحاظ بحث انسان‌شناسی جسمانی می‌شود مطرح کرد، بعنوان یک پدیده علمی باز زمینه‌های دیگر داریم، بسیار زیاد، باید فکر کرد، بررسی کرد، که این آغازی باشد برای متمرکز کردن روی این موضوعات.

چه باید کرد اینها را معرفی کنیم. توجه داشته باشید این را برای شورای اسلامی می‌گویم که «فرهنگ عبارت است از مجموعه عوامل مادی و معنوی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود» پس اگر حوض ماهی داریم حوض ماهی را باید به نسل جدید تحویل بدهیم، اگر گورهای هخامنشی داریم باید به نسل جدید تحویل بدهیم. در سال ۱۸۴۵ «بومینگ» آمده در زرقان یک بازی را نوشته که در هیچ کتابی نیست، باز این مال زرقان است، من فرصت نداشتم این را بیاورم انشاءالله دفعه دیگه، بازی اش را برایتان می‌آورم. این بازی از بین رفته ولی بازی‌ها دیگر که هست که باید به نسل جدید برسید، باورمندی به امامزاده‌ها باید به نسل جدید ارائه بشود، ساختمانها همینطور یعنی وظیفه فرهنگی ما خیلی بالاست، باور بکنید به تمام مقدسات، آمدن من بخاطر کار فرهنگی است نه چیز دیگری، واقعاً باید تلاش کرد که نسل جوان هویتش را بداند. حالا من یک سؤال بکنم. (آیا) در زرقان رسم است که امروز که یکی می‌میرد. فردا صبح قبل از طلوع آفتاب بروند سر خاکش؟ (با توجه به اینکه جواب حضار مثبت بود، استاد فرمودند:) این مال آریائی‌هاست، میتراثیسم است، می‌خواهد بگوید: خورشید تو بدان، من زودتر از تو می‌آیم سر قبر مرده‌ام. حالا کی؟ توی چله کوچک زمستان. که گاه ۲۰ درجه زیر صفر است، شما باید بروید سر قبر... این «باور» است.

به هر ترتیب، گفتنی زیاد است، انشاءالله این آغازی باشد که روزی بشود کاری کرد و من دلخوشم که حالا شورای اسلامی شهر زرقان این حرکت را آغاز کرده، از من بخواهد که روزی بقدری سخنران و شاعر را برای اینکار به زرقان بیاوریم. همینکه برای نسیمی یک همایش دو روزه داشته باشید خودش نشان دهنده قسمتی از ظرفیتهائی است که اینجا دارد.

من زیاد صحبت کردم، انشاءالله همیشه آبتان سرد، نانتان گرم، دلتان شاد باشد و باز ما شما را زیارت کنیم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. . .

در حاشیه جلسه، سؤالاتی مطرح شد که پاسخ استاد به بعضی از آنها به شرح زیر است:
از نظر دکتر ارفعی، اسم زرکان در زمان هخامنشی «رکن» یا «رکان» بوده است در گل نوشته‌ای هخامنشی به هفتصد شهر اشاره شده و پیدا کردن جاهای این شهرها بدون اینکه ذکر فاصله باشد خیلی مشکل است، الان یک هرات داریم در همین حوالی از بین رفته یک بیضا داریم در همین حوالی از بین رفته (غیر از بیضای اصلی)

من یک مقاله نوشته‌ام: نخستین پایتخت هخامنشیان راجع به ملیان. یادم نیست ۷۴ چاپ شد در آنجا یکی از گل نوشته‌ها که دقیقاً می‌گوید آنزان یا آتآن اینجا هست، این را گذاشتم که آمریکائی‌ها در ۱۹۴۸ کار کردند.

تا تقریباً نیمه فارس جزو مملکت عیلام است که آثاری در پاسارگاد و بعد نقشی که در نقش رستم است این را از دوره عیلامی کاملاً تأیید می‌کند. حالا ملیان باشد یا شوش، فرقی نمی‌کند، هر دو برای ما اهمیت دارند. اما نکته مهم این است که راه زرکان به ملیان نهایت اهمیت دارد، می‌شود واقعاً یک توسعه اقتصادی اجتماعی در این مسیر ۶۰ کیلومتری ایجاد کرد، جاده ملیان به جاده سپیدان روستائی است که رویش آسفالت کشیده‌اند و اگر یک راه میانبر از اینجا به آنجا باشد خیلی مهم است.

در تحقیقات باستان‌شناسی آنچه روی زمین است بررسی شده، مهم آن زیر است یا اینکه از دید پنهان باشد. وقتی که گورهای هخامنشی در این کوهستان وجود داشته باشد، مطمئن باشید سفال یا سفال آشپزخانه و سایر آثار پیش از تاریخ در اینجا هست که این وظیفه شماس است که بروید جمع‌آوری کنید و همین جا بگذارید و آغازی باشد برای احداث یک موزه... در اینجا بررسی اینکه تأثیری پذیری از کجا هست، برای ما خیلی مهم نیست، این اثر الان وجود دارد، باید شناسائی بشود، کلیه کارهای باستان‌شناسی‌اش بشود، نظرات مختلف هم اعلام بشود برای هویت آثار باستانی اینجا.

تر فوق لیسانس یک دانشجو در دانشگاه تهران راجع به گور دخمه‌ها هست که من تترش را دارم البته ایشان فقط روی یک قسمت کار کرده ما همه گور دخمه‌های فارس را کار کرده‌ایم مگر اینکه از دید من پنهان باشد و کلیه مقالات جهان هم راجع‌شان خوانده‌ایم.

آنچه در کتابها درباره نام زرکان نوشته‌اند، ما به آن می‌گوئیم زبان‌شناسی عامیانه، چون اینها واقعاً زبان‌شناس نبوده‌اند که اظهار نظر کنند «فرصت» اگرچه اولین نفری است که زبان پهلوی را یاد می‌گیرد ولی زبان‌شناس نیست.

در ۸۷۸ جوزفا باربارو یک ایتالیائی است که خواهر زاده زن اوزون حسن که دسفینا خاتون اسم زنش بوده همراه لشکر اوزون حسن از تبریز می‌آید شیراز بعد از اینکه لشکر می‌رسد اینجا چند روز این اطراف می‌گردد: منتش این است: به فاصله از تیماک، (در دشت مرو دشت بوده که الان وجود ندارد) به فاصله دو روزی به جائی می‌رسیم به نام ده بس (یعنی دهبید) و بعد از آن به جائی می‌رسیم بعد از دو روز به نام ورگاری یا ورگان (که این را ویراستار کتاب در انگلیس، نوشته زرقان، برای اینکه ورگان و زرقان، هم‌خانه است در حالی که این واژه مال هراورجان است ورگان و ورگانی مال آنجاست. در فرصت دیگری سه برگ کاغذ می‌دهم راجع به جغرافیای جهان و ایران و جغرافیای تاریخی که می‌توانیم جغرافیای تاریخی زرقان را به دست آوریم.

آنچه که من در لابلائی متون دیده‌ام، زرکان است، که این اصلش زرگان است، که هر دوتاش «کان» و «گان» یعنی محل زر. من معدن زری در اینجا ندیده‌ام ولی جائی یک چیز یادداشت کرده‌ام در مورد این زر که یادم نیست ولی در پوشه زرقان است. پارچه اینجا مشهور بوده که کرباس بوده.

یک کاروان از یزد می‌آید برود شیراز در ۱۲۹۱ شمسی می‌رسد اینجا با تلفن صحبت می‌کند با شیراز. در ۱۲۹۱ شمسی زرقان تلفن داشته یعنی از لحاظ ورود مؤسسات تمدنی این نهایت اهمیت دارد، تردیدی ندارد در آن زمان هم تلگراف داشته برای اینکه خط تلگراف از اینجا به تهران می‌رفته، در ۱۲۷۴ هجری قمری خط تلگراف، اگرچه آقای دکتر ملک‌زاده راجع به واژه‌ها و داستان‌ها و (حالا) بازیها کار می‌کنند چند چیز دیگر باید جوانان کار کنند و آن فرهنگ مردم است.

فرهنگ مردم را در ایران، آداب و رسوم، باورها و اشعار می‌دانند در حالیکه در غرب، فولکلور دقیقاً ادبیات شفاهی است یعنی آداب و رسوم نیست مگر اینکه در خدمت آن آداب و رسوم باشد. آداب و رسوم را در خدمت ادبیات شفاهی می‌داند.

یک آقائی هست بنام دوس یوکوفسکی در ۱۸۹۱ آمده فارس (یعنی سال ۱۳۰۶ هجری قمری) ترانه‌های محلی ایران را جمع‌آوری کرده کتابی بسیار بسیار عالی است. . . اسم زرقان هم برده بنابراین کار زرقان شناسی کار بزرگی است و در تمام زمینه‌ها باید کار شود.

معرفی دکتر عبدالمجید ارفعی توسط دکتر جمشید صداقت کیش

در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ با همت شورا و شهرداری همایشی در زرگان برگزار شد با نام عمومی زرگان در عصر هخامنشیان و نام خصوصی «پیشینه و تکرار نام رکان در گل نوشته های تخت جمشید» با حضور دکتر ارفعی و دکتر جمشید صداقت کیش و صاحب نظران و علاقمندانی از استان برگزار شد. سخنرانی گرانسنگ و ماندگار دکتر صداقت کیش با اندکی تصرف و تلخیص تقدیم خوانندگان گرامی و همشهریان عزیز می شود:

جناب دکتر ارفعی متولد ۱۳۱۸، در سال چهارم دبیرستان مقدمات زبان فارسی باستان را نزد دکتر متینی یاد گرفتند، دیپلم را از دبیرستان البرز در رشته طبیعی دریافت نمودند و بلافاصله در رشته ادبیات دبیرستان دارالفنون ثبت نام کردند. در کنکور دانشگاه تهران در سه رشته ادبیات فارسی، حقوق و باستان شناسی قبول شدند و در دانشکده ادبیات فارسی، زبانهای پهلوی، اوستائی و فارسی باستان را فرا گرفتند و در زمان تحصیل در دانشکده ادبیات به چهارصد الی پانصد دانشجوی زبان پهلوی یاد دادند. در همین دانشکده زیر نظر شادروان دکتر نگهبان



یکی از مجسمه های متعلق به گروه باستانشناسی را مرمت کردند، در تدوین فرهنگ پهلوی با شادروان دکتر بهرام فرهوشی همکاری نمودند، مدتی هم روی گویش اوزی بندرعباسی (زادگاهشان) کار کردند .

پس از دوره لیسانس به سفارش شادروان دکتر خانلری در دانشگاه پنسیلوانیا در امریکا در رشته زبان آکدی تحصیل کردند و بعد از دو سال تحصیل در این دانشگاه در سن ۲۸ سالگی در سال ۱۳۴۶ برای یادگیری زبان ایلامی به مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو رفتند. در آنجا تحصیلشان با اساتید بنام جهان در رشته زبانهای باستانی ایرانی و از همه مهمتر ریچارد هلک، یگانه استاد با کرسی زبان ایلامی در جهان، ادامه داد و لذا ایشان نخستین ایرانی هستند که در جهان زبان ایلامی و آکدی را یاد گرفتند.

نخستین کار ایشان روی سنگ نوشته بیستون از داریوش بزرگ است، بعد از آن نوبت به متن های تخت جمشید رسید. در سفری به ایران در مؤسسه آسیائی شیراز تدریس داشتند، در آنجا توفیق نصیب راهشان شد و با سرکار خانم ماه سیما فاتحی (که الان در جلسه حضور دارند) آشنا شدند که منجر به ازدواجی مبارک شد و ماحصل زندگیشان سه تحصیلکرده بسیار عالی است.

با بازگشت به امریکا و ادامه تحصیل، موضوع پایان نامه خودشان را در زمینه جغرافیای باستانی فارس براساس گل نوشته‌های تخت جمشید انتخاب کردند. در مراجعت به ایران در فرهنگستان ادب و هنر در کنار شادروان دکتر خانلری مشغول به کار شدند. در سال ۱۳۵۶ به تشویق شادروان دکتر خانلری برای اولین بار استوانه کورش کبیر (منشور کورش) را از زبان اصلی متن، بابلی نو، به فارسی ترجمه کردند. این استاد دانشمند از سال ۱۳۷۷ تا سال ۱۳۸۱ در موزه ملی ایران مشغول به کار بودند و تالار کتیبه‌های موزه ملی را راه اندازی و سر و سامان دادند. پس از این، دو هزار و هفتصد آجر نوشته موجود در قلعه شوش، واقع در شهر تاریخی شوش دانیال را شناسائی و شناسنامه‌دار کردند. در تخت جمشید به هنگام بازنگری گل نوشته‌های خزانه که پیشتر شادروان استاد جورج کامرون خوانده بودند، متوجه شدند که استاد یک خط از گل نوشته‌های PFT 10a، و نیز پشت سالم آن را از قلم انداخته‌اند. استاد ارفعی این خط و متن پشت گل نوشته را خواندند و ترجمه کردند. سه آجر نوشته شاهچراغ را نیز خواندند، تعدادی از گل نوشته‌های ملیان یا انشان را باز خوانی کردند، کتاب قانونهای بین‌النهرین (حمورابی و امثال اینها) را از متن اصلی به فارسی ترجمه کرده‌اند (این ترجمه‌ها هنوز به چاپ نرسیده‌اند). در سال ۱۳۸۴ در سفری که به دانشگاه شیکاگو داشتند، از ۶۴۷ گل نوشته باروی تخت جمشید عکسبرداری کردند (این گل نوشته‌ها بخشی از متن‌هایی‌اند که استادشان، شادروان هَلِک در پانزده سال پایانی زندگی خوانده بودند و بجز تعداد اندکی که به چاپ رسیدند، به سبب مرگ نابهنگامشان فرصت نیافتند تا همه آنها را ترجمه و به چاپ برسانند. لذا استاد ارفعی این گل نوشته‌ها را ترجمه کرده‌اند که به زودی از سوی پژوهشگاه میراث فرهنگی در کتابی به دو زبان فارسی و انگلیسی به چاپ خواهد رسید. در سال ۱۳۴۹ که ایشان به ایران می‌آمدند، استادشان شادروان ریچارد هلک از دکتر ارفعی خواستند که روی ۱۵۰ گل نوشته که جورج کامرون خوانده بود دو مرتبه کار کنند. در سالهای اخیر روی این ۱۵۰ گل نوشته باروی تخت جمشید کار کردند که نتیجه پر ثمر این کار، چاپ کتاب گل نبشته‌های باروی تخت جمشید است که مؤسسه دائره‌المعارف بزرگ اسلامی در سال ۱۳۸۷ چاپ کرده و همان سال کتاب اول سال جمهوری اسلامی ایران شده است.

علت روی آوردن استاد دکتر ارفعی به این رشته این بود که ایشان بعد از تحصیلات ابتدائی و کلاس سوم متوسطه یک روز در تهران، به کتابخانه ملی می‌روند و در آنجا یک کتاب به نام گاتها یا سرودهای زردشت می‌بینند و مطالعه می‌کنند، یک بند از این کتاب را می‌نویسند، ترجمه‌اش هم می‌نویسند و این (اتفاق) مسیر زندگی ایشان را تغییر می‌دهد.

در زمانی که من عضو هیئت علمی بنیاد فارس شناسی بودم تصمیم گرفتیم از جناب دکتر ارفعی دعوت کنیم تا در اولین همایش فارس شناسی شرکت کنند، ایشان مقاله‌ای ارائه کردند و در این مقاله که مختصر بود تعدادی از شهرهای فارس را که در گل نوشته‌های هخامنشی نام برده شده‌اند، معرفی کرده و برخی از آنها را با نام جایهای کنونی، از جمله زرقان شناسایی کرده بودند.

مقدمه ای بر کتاب رکان

شهر باستانی زرگان در میانه شاهراه اصلی دروازه ملل (شیراز - تخت جمشید) قرار گرفته و با هر طرف تقریباً ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. این موقعیت استثنائی باعث گره خوردن سابقه تاریخی زرگان با تخت جمشید و سلسله هخامنشیان و حتی قبل از آنها شده در حدی که هر گردشگر یا جهانگردی در گذشته (و حال) قصد تردد در شاهراه دروازه ملل داشته می بایست حتماً شبی را در شهر زرگان اطراق می کرده و وجود سفرنامه های متعدد به زبانهای مختلف و ذکر نام زرگان در آنها، نمایانگر اهمیت این شهر در تمام زمانها بوده است...

شناسائی سوابق تاریخی و باستانی زرگان و کشف اسناد قدمت چند هزار ساله زرگان، از ابتدای فعالیتم به عنوان مشاور در شورای اسلامی شهر زرگان (دوره سوم) در دستور کار این شورا قرار گرفت و با برگزاری جلسات متعدد و بهره گیری از راهنمایی های صاحب نظران بویژه مرحوم دکتر جمشید صداقت کیش، سرانجام به تنها کسی که می توانست این ابهام را برطرف نماید دسترسی پیدا کردیم و او کسی نبود جز استاد پرفسور عبدالمجید ارفعی که در جلسات متعدد در تهران و شیراز و زرگان به محضر ایشان رسیدیم و از ارشادات بی شائبه و صمیمانه ایشان بهره مند شدیم.

استاد دکتر ارفعی به زبانهای اوستائی، ایلامی و پهلوی تسلط کامل دارند و قسمتی از گل نوشته های تخت جمشید را با نام «گل نبشته های باروی تخت جمشید» نوشته و ترجمه می منتشر کرده اند. این کتاب نفیس و گرانبس در سال ۱۳۸۷ توسط دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی) در قطع رحلی با کاغذ گلاسه نخودی رنگ در ۳۸۸ صفحه با جلد گالینگور شمارگان ۱۰۰۰ نسخه به چاپ رسیده و در همان سال به عنوان «کتاب اول سال جمهوری اسلامی» شناخته شده و به عنوان یکی از نادرترین مراجع متون باستانی مورد توجه جامعه جهانی قرار گرفته است.

پیکربندی مطالب این کتاب به این طریق است که ۷۴ صفحه اولیه آن، مقدمه و توضیحاتی به زبان فارسی، ۶۶ صفحه پایانی کتاب، مقدمه و توضیحاتی به زبان انگلیسی و ۲۴۷ صفحه میانی متن اصلی کتاب را تشکیل می دهد. در هر صفحه از صفحات میانی کتاب، تلفظ متن ایلامی لوح مورد نظر با حروف انگلیسی به همراه ترجمه های انگلیسی و فارسی و تصویری از الواح گلی درج شده که همین روش در کتاب رکان نیز رعایت شده و تصاویر تعدادی از الواح گلی مرتبط نیز در پایان کتاب آورده شده است.

بر همین اساس، کتاب «گل نبشته های باروی تخت جمشید» دارای دو نوع شماره گذاری صفحات می باشد: قسمت آخر کتاب، انگلیسی است و پس از مقدمه، از صفحه یک شروع و به صفحه ۲۹۱ ختم

می‌شود و قسمت اول کتاب که به فارسی است پس از مقدمه، از صفحه یک شروع و تا صفحه ۵۷ ادامه می‌یابد، ده صفحه هم بین این دو قسمت بدون شماره‌اند که جزو قسمت فارسی به حساب می‌آیند.

استاد دکتر ارفعی در یکی از صفحات آغازین کتاب، با تجلیل از استادش، چنین نوشته است: «به روان استادم شادروان ریچارد هَلِک که ایلامی به من آموخت» و کتاب را به وی تقدیم کرده است، از آنجا که کتاب رکان هم محصول همین آموزش است، جمله‌ی تقدیرآمیز استاد به این کتاب هم مرتبط می‌شود.

کتاب «گل‌نشته‌های باروی تخت جمشید» دارای چندین جدول علائم اختصاری، نشانه‌های زبانی، چند صفحه دستخط استاد هلک و یک واژه نامه ۲۸ صفحه‌ای ایلامی به فارسی و انگلیسی نیز می‌باشد.

استاد دکتر ارفعی در سفری که به دعوت شورای اسلامی شهر زرقان در اردیبهشت ۱۳۹۱ به همراه همسرشان سرکار خانم سیما فاتحی به زرقان داشتند و به اتفاق استاد برجسته‌ی ایران شناسی جناب آقای دکتر جمشید صداقت کیش در بین فرهیختگان و پژوهشگران فارس و زرقان سخنرانی کردند و در پایان سخنرانی یک نسخه از کتاب «گل‌نشته‌های باروی تخت جمشید» را با درج جمله‌ی: «تقدیم به شورای محترم شهر زرقان و همه گرامین باشندگان این کهن شهر ایران زمین» به شورای اسلامی شهر و تمام مردم شریف زرقان اهداء نمودند که تصویر آن در صفحه اول کتاب رکان آمده است.

در ضمن از آنجا که بسیاری از علائم در این کتاب منحصر به فردند و قابل حروفچینی نیستند طبق نظر استاد قسمت‌هایی از مقدمه فارسی و مطالب دیگر کتاب «گل‌نشته‌های باروی تخت جمشید» که به کتاب «زرقان باستانی» هم مرتبطند به کتاب رکان هم منتقل شده‌اند.

چاپ اول کتاب «رکان یا زرقان باستانی در گل‌نشته‌های تخت جمشید» در تابستان ۱۳۹۲ با حمایت شهرداری و شورای اسلامی شهر زرقان توسط انتشارات هدهد منتشر شد و اکنون چاپ دوم آن بویژه برای انتشار الکترونیکی با ویرایش و اصلاحات و مطالب و عکسها و صفحه‌آرایی جدید فراهم شده است که قطعاً یکی از مواریت فرهنگی ایران زمین محسوب می‌شود و می‌تواند در سطح بین‌المللی مورد استفاده کلیه پژوهشگران و علاقمندان قرار گیرد.

در پایان، ضمن تقدیم این کتاب نفیس و وزین به تمام همشهریان عزیزم و کلیه علاقمندان به تاریخ گذشته و حال و آینده ایران زمین، از خداوند بزرگ علو درجات مرحوم استاد دکتر جمشید صداقت کیش را مسئلت نموده و برای پرفسور ارفعی آرزوی طول عمر با عزت و برکت داریم و والسلام - تابستان ۱۳۹۶

داستان مختصر رمزگشائی از کتیبه‌ها و گل‌نشته‌های ایران باستان

زبان فارسی ایران باستان و خواندن و نوشتن خط میخی پس از انقراض هخامنشیان از رونق افتاد و کاملاً به فراموشی سپرده شد و کتیبه‌های باستانی که تمام رمز و راز دوران باستان را در خود داشتند بیش از دو هزار سال گرد غربت خوردند و هیچکس از محتوا و اسرار آنها سر در نیاورد.

اولین آشنائی غرب با فرهنگ و تمدن و کتیبه‌های ایران باستان از سال ۱۷۱۱ شروع شد که شاردن، جهانگرد فرانسوی از چند کتیبه ایرانی نسخه برداری کرد و به اروپا برد و آنها را معرفی نمود. پس از او در سال ۱۷۶۲ کتیبه‌ای بر روی یک گلدان از جنس سنگ مرمر توسط کنت کایلوس به مجامع علمی اروپا معرفی شد، سپس در سال ۱۷۷۵ کارستن نیبور جهانگرد آلمانی در سفرش به فارس و تخت جمشید رونوشت‌های دقیق‌تری از کتیبه سه زبانه‌ی تخت جمشید برداشت و سه سال بعد آنها را در آلمان منتشر کرد. از آن زمان تا سال ۱۸۰۲ پژوهش‌های مفصلی روی آن نمونه‌ها انجام شد و نهایتاً بخاطر قرائن تاریخی دیگر و مطالعات بیشتر، فهمیدند که این کتیبه‌ها مربوط به دوران هخامنشی است و به سه زبان مختلف، از چپ به راست نوشته شده‌اند. پس از آنها، گروتفند آلمانی که یک معلم و کارمند کتابخانه بود در سال ۱۸۰۲ پس از تلاش‌های بسیار توانست معنی چند کلمه از کتیبه‌ها را بفهمد. تقریباً ۲۵ سال بعد از او یک زبانشناس دانمارکی در یک تلاش دهساله توانست تعداد کمی از حروف الفبای خط میخی ایران باستان را شناسائی و معرفی کند. همزمان با او دانشمندان دیگر نیز وارد این عرصه تحقیقاتی شدند و در سال ۱۸۴۷ توانستند تعدادی از کلمات و حروف دیگر را شناسائی کنند و با توجه به اندوخته‌ی دانشمندان قبل از خود و با قیاس و گمانه زنی تقریباً قسمت‌هایی از متون پارسی باستان را خواندند و ترجمه کردند. شناخت نسبی این زبان، باعث شد که به اسرار دو زبان دیگر، یعنی بابلی و عیلامی نیز پی ببرند. بر اساس همین مطالعات، وایس باخ آلمانی نخستین دستور زبان عیلامی را در سال ۱۸۹۰ ارائه کرد و پیشنهاد او در طول دوره‌های بعد متحول و کامل‌تر شد.

لازم به ذکر است که تا آن زمان هنوز گل‌نشته‌های تخت جمشید کشف نشده بودند و مطالعات فقط بر اساس کتیبه‌های سنگی و آجری و ظرف نوشته‌ها صورت می‌گرفت. کشف گل‌نشته‌های تخت جمشید در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ میلادی یعنی سال‌های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ خورشیدی انجام گرفت. در این حفاری‌ها که توسط مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو به سرپرستی ارنست هرتسفلد باستان شناس آلمانی در یکی از اتاقهای دیوار شمال غربی تخت جمشید صورت گرفت تعداد بسیاری گل‌نشته کوچک به دست آمد و چند سال بعد با موافقت دولت ایران به امریکا منتقل شدند تا رمزگشائی شوند. البته داستان این دویست سال

تحقیق بسیار مفصل است و آنچه در اینجا آمده به لحاظ جلوگیری از طولانی شدن مقاله، فقط فزاینده‌های مهم این دوران را در بر می‌گیرد.

از آن روز تاکنون خواندن و ترجمه زبانهای پارسی باستان، بابلی و عیلامی رونق یافته و کشفیات بسیاری در مورد فرهنگ و تمدن ایران باستان منتشر شده است. با اینهمه، خواندن و ترجمه متون عیلامی کتیبه‌ها و الواح چنان سخت است که امروزه تنها بخش کوچکی از آنها قابل فهم می‌باشد و در جهان بیش از چند نفر نمی‌توانند از اسرار آنها سر دربیابند که یکی از آنها استاد گرانقدر دکتر عبدالمجید ارفعی است که شهرت جهانی دارد و تنها کسی است که در دنیا دکترای زبان عیلامی دارد. استاد ارفعی تمام تلاش و موفقیت‌هایش را مدیون استادش مرحوم ریچارد هلک Richard T. Hallock می‌داند و با احترام خاصی از او یاد می‌کند.

نظر پروفیسور ارفعی درباره الواح تخت جمشید و نام زرقان

در تخت‌جمشید دو دسته گل‌نوشته پیدا شده‌اند. یک دسته در بین سال‌های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ بوده که در دو اتاق در باروی تخت‌جمشید، در شمال شرقی آن، بوده و دسته‌ی دیگر هم در سال ۱۳۱۶ در خزانه‌ی تخت‌جمشید. در سال ۱۳۱۴ گل‌نوشته‌های بارو - که حدود سی هزار تا بود - در پنجاه صندوق با مجوز دولت ایران برای این که دانسته شود به چه زبانی نوشته شده و محتوای آنها چیست، برای رمزگشایی به آمریکا رفت. خط آنها میخی بوده است. البته ما خط‌های مختلفی داریم که به شکل میخی نوشته شده‌اند. برای ارسال، اول آنها را در پارافین مایع فرو بردند و بعد در ۲۳۵۳ جعبه‌ی مقوایی و چند پیت نفتی قدیمی جای دادند. روی این جعبه‌ها از یک تا بیست شماره نوشته بودند که نشان از شمار گل‌نوشته‌ها در آن جعبه داشت...

دسته‌ی دوم حدود ۷۶۰ گل‌نوشته‌ی سالم و ناقص بود که حدود ۱۲۰ و اندی از آن را مرحوم کمرون در یک کتاب و دو مقاله به چاپ رسانده است. و نوشته‌های بارو هم پس از رسیدن به آمریکا، پارافین‌زدایی و در اواخر سال ۱۹۳۷ آماده‌ی خواندن شدند که آنها را در اختیار یک استاد بزرگ به نام «آرنو پوبل» به همراه سه جوان دیگر که آن زمان تازه دکترای‌شان را گرفته بودند قرار دادند. نام این افراد «جورج کمرون»، «ریچارد هلک» و «پی‌یر پورو» بود که برای رمزگشایی در نظر گرفته شده بودند. به تدریج که آنها کار را شروع کردند، متوجه شدند که زبان گل‌نوشته‌ها ایلامی است و چون در تخت‌جمشید پیدا شده بودند احتمال دادند که به هخامنشیان تعلق داشته باشد. در آغاز، زمان آنها را نمی‌دانستند و فکر می‌کردند از دوره‌ی خشایارشا است. تا این که بر اساس چند گل‌نوشته‌ی پیدا شده پی بردند که سال بیست و دوم فرمان‌روایی پادشاه مربوط به آنها، سال کیسه بوده و با بررسی کتاب‌های تاریخی فهمیدند تنها

فرمان‌روای هخامنشی که سال بیست و دوم حکمرانی‌اش سالی کبیسه بوده، داریوش بزرگ است. در اوایل جنگ جهانی دوم هم مرحوم کِمرون در یکی از گل‌نوشته‌ها به نام داریوش برخوردار می‌کند و به درستی مشخص می‌شود که کتیبه‌ها، اسناد دوره‌ی داریوش بزرگ است....

این آثار از نظر جغرافیایی بسیار غنی‌اند و به کمک نقش‌مهرها و نشان‌هایی که در آن‌هاست می‌توانیم نقشه‌ای از جغرافیای شمال فارس، از حدود نیریز تا نزدیکی‌های رود مارون، ارایه کنیم. و شاهراه اصلی تخت‌جمشید به شوش تا رود مارون را هم کم‌وبیش می‌توانیم مشخص کنیم. همین‌طور منزل‌گاه‌هایش و نیز کم و بیش فاصله‌های‌شان. در ضمن خیلی از جاها را که حتا امروز هم نام‌شان باقی مانده در میان این گل‌نوشته‌ها پیدا می‌کنیم. شما حتماً با کلمه‌های داریون و هزار بیضا آشنایی دارید که تمام این‌ها بازمانده از زمان داریوش است. حتا خود شیراز و نیریز.

یکی دیگر از این شهرهای باستانی زرکان است که در این متن‌ها رَکَن یا رَکَان فارس آمده و در سنگ‌نوشته‌ی بیستون^۳، در متن فارسی باستان آن «رَگ»، و بعد «ز» به آن اضافه شده، در اوایل اسلام نیز در کتاب احسن التقاسیم مرحوم مقدسی (ص ۴۵۵) بصورت رَکَان ثبت و ضبط شده است. به همین دلیل نویسنده گمان دارد رکان می‌بایست نام باستانی شهر زرکان کنونی باشد.

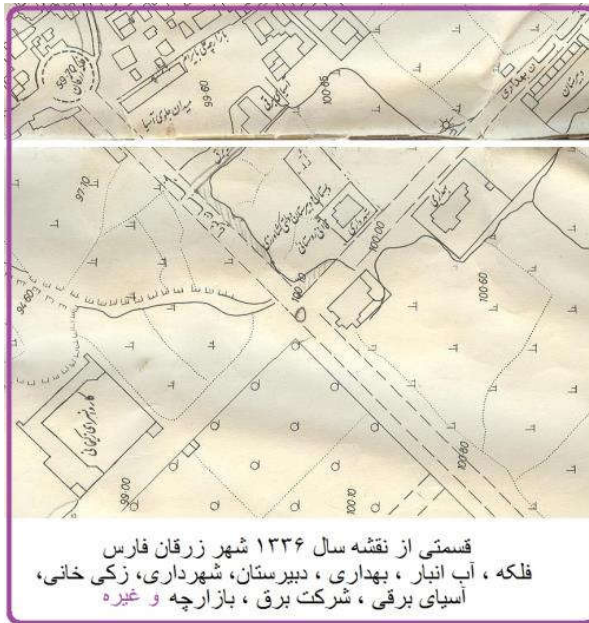
این الواح گلی اطلاعات بسیاری به ما می‌دهند. در واقع سیستم اداری و مالی داریوش را به ما نشان می‌دهند. تاکنون نزدیک چهار هزار و هفتصد و اندی از این گل‌نوشته‌ها خوانده شده است. از گل‌نوشته‌های باروی تخت‌جمشید ۲۵۸۷ تا در یک کتاب و ۳۳ تا در یک مجله چاپ شده است. ۲۵۸۶ گل‌نوشته‌ی دیگر خوانده هم هست که حدود ششصد و اندی از آن‌ها را به فارسی و انگلیسی ترجمه کرده‌ام که برای چاپ آماده می‌شوند.

۳ - سنگ‌نبشته بیستون بزرگترین سنگ‌نبشته جهان است که به سه خط و زبان پارسی باستان، ایلامی و آکدی (به گویش بابلی نو) نوشته شده و کلید رمزگشایی خط‌های میخی است. این سنگ‌نبشته که نخستین متن به خط و زبان ایرانی است، در بردارنده گزارش به پادشاهی رسیدن داریوش بزرگ است. در این گزارش، در آغاز داریوش بزرگ از خود و دودمانش یاد می‌کند و سپس از رویدادهایی سخن می‌گوید که سرانجام او را به پادشاهی می‌رساند. رویدادهایی که با کشته شدن بردیا به دست برادرش کمبوجیه، فرزند و جانشین کوروش بزرگ، سفر کمبوجیه به مصر و کشته شدن او و شورش شخصی به نام گئومات که خود را بردیا می‌خوانده آغاز می‌شوند. در پی، داریوش بزرگ از سرکوبی این شورش و هشت شورش دیگر و به شاهی رسیدن خود به یاری اهورامزدا یاد می‌کند. در پایان از همراهان خود در سرکوبی گئومات نام می‌برد و پس از آرزوی نیک کامی برای سرزمین، شاهان پس از خود را به داد و نیکی اندرز می‌دهد. از این سنگ‌نبشته متنی گل‌نبشته به بابلی نو در بابل و تعدادی پاپیروس به خط و زبان آرامی در بخش یهودی نشین الفانتین مصر یافت شده است.

نام رکان (زرقان) ۴۹ بار در ۲۲ متن از بین ۴۸۳۷ متنی که تا به امروز خوانده شده تکرار شده است. در سنگ نیسته بیستون، بندهای ۴۱ تا ۴۳، داریوش بزرگ به دومین شورش در پارس اشاره می کند. در بند ۴۱ داریوش بزرگ می گوید که یک پارسی به نام وهیژدات، با ادعای این که بردیا پسر کوروش بزرگ است سر به شورش بر می دارد. در بند ۴۲ آمده که داریوش سپاهی را برای سرکوبی وی گسیل می کند. در روز دوازدهم ماه دوم نخستین نبرد میان سپاه داریوش و شورشیان در شهر رکان (زرقان) رخ می دهد و وهیژدات شکست می خورد و می گریزد نهایتاً در شهری دیگر دستگیر و به دار آویخته می شود.....

کاروانسرای زکی خانی

سالها پیش در زمان دانشجویی و بعد از آن، در دورانی که نشریه هدهد را در زرقان راه انداختم ارتباطات گسترده‌ای با «سازمان میراث فرهنگی» و ادارات ذیربط برای مرمت و نگهداری «کاروانسرای زکی خانی» داشتم و برای این پیگیری‌ها هیچ پشتوانه اداری و اجتماعی هم نداشتم جز تلاش و سماجت خودم. البته «زکی خانی» هم سرپا نبود و بجای اصطبل و طویله و دامداری از آن استفاده می شد، چندین بار هم بخاطر روابط دوستانه‌ای که با کارشناسان داشتیم آنها را به زرقان آوردم تا بلکه این اثر را ثبت و مرمت کنند ولی هر بار خلاصه جوابشان این بود که سازمان به هیچ وجه نمی تواند حتی یک ریال برای اینجا خرج کند مگر اینکه مردم و ادارات محلی، قسمت عمده هزینه را برای خرید و تعمیر و نگهداری اینجا بعهده گیرند و سازمان هم نظارت کند، که اینهم جزو محالات بود. نه شهرداری آن زمان، چنین بودجه‌ای داشت و نه مردم حاضر به مشارکت بودند. شورا هم در آن زمان هنوز تشکیل نشده بود. بعد از تشکیل شوراها، و مسئولیت نگارنده در شورا (و بعد به عنوان شهردار) دوباره پیگیری‌ها شروع شد و کارشناسان آمدند و دوباره همان جوابها را تحویلمان دادند. حالا دیگر زکی خانی هم رو به ویرانی گذاشته بود. طاقهای شمالی آن کاملاً فرو ریخته بود. طبق عکس زیر فقط دو طرف کاروانسرا (غربی و شمالی) ساختمان بود و دو طرف دیگر (شرقی و جنوبی) فقط دارای دیوار بود که در بعضی از جاها تا نیمه ویران شده بودند و بخاطر اینکه آنجا تبدیل به انبار ضایعات و سیمان و آهن شده بود، گاهگاهی قسمتهائی از دیوارها را تعمیری ناشیانه و ابتدائی کرده بودند و دیوارها مخصوصاً دیواری که طرف حمام شهرداری بود چندین موج برداشته بود و با هر بارانی قسمتی از آن ویران تر می شد.



علاوه بر این تمام دیوارهای داخلی و خارجی آن تبدیل به محل زندگی موربانه‌ها شده بود که تمام اهالی از آن وضعیت شکایت داشتند. چندین بار هم کل کاروانسرا را سمپاشی کردیم و در تمام دیوارها و شکافها و منفذها سم تزریق نمودیم ولی موربانه‌ها کاملاً از بین نرفتند. علاوه بر این، آنجا تبدیل شده بود به محل حیوانات ولگرد.

در این زمان تنها راهی که وجود داشت تخریب و خاکبرداری قسمت‌های ویران شده و دیوارکشی و حصارکشی جدید و تعمیر و نگهداری قسمت غربی بود. خوشبختانه عکسها و فیلم‌هایی که قبل از تخریب از آنجا گرفته شد موجود است.

بعضی از افراد که حالا ضلع غربی کاروانسرای زکی‌خانی را می‌بینند و خبر از وضعیت قبلی آن ندارند فکر می‌کنند که بقیه قسمت‌ها هم مثل همین قسمت سالم و سرپا بوده است. به همین خاطر، می‌گویند چرا بقیه قسمت‌ها را خراب کردید؟

اول اینکه همین قسمت هم به این صورت فعلی نبوده بلکه پس از کلی تعمیر و مرمت به این وضعیت در آمده است. مطمئناً اگر قابل تعمیر و نگهداری بود این کار را به هر قیمتی انجام می‌دادیم ولی وضعیت قسمت‌های دیگر آنقدر خراب بود که به هیچ وجه نمی‌شد آن را تعمیر کرد. شهرداری هم بودجه بازسازی کامل آن را نداشت. برای احداث مجدد کل بنا با سازمان میراث فرهنگی صحبت کردیم و کارشناسان آن

سازمان چندین بار به زرقان آمدند و پس از رؤیت کامل ساختمان گفتند: ما به هیچ وجه نمی‌توانیم روی این کار سرمایه‌گذاری کنیم. به عبارت دیگر، در استان فارس آنقدر بنای تاریخی مهم وجود دارد که بودجه اداره میراث فرهنگی استان هرگز شامل اینگونه مخروبه‌ها نمی‌شود. در پایان لازم به ذکر است که اگر همین قسمت باقیمانده را هم مرمت نمی‌کردیم، الان دیگر هیچ اثری از کاروانسرای زکی‌خانی نبود و همین هم خراب شده بود و از بین رفته بود. والسلام

علل انتقال بوریابافها

زمینی که بوریابافان در آن کار می‌کردند (یعنی زمین‌های حاشیه کوه، حد فاصل بین قبرستان سیدنسیمی تا امامزاده قاسم) چندین مالک خصوصی داشت که بعضی از آنها به خاطر مشکلات مادی خواستار فروش زمین‌شان بودند و بخاطر اینکه آنجا کاربری فضای سبز داشت فقط شهرداری می‌توانست آنها را بخرد و این کار طی روال قانونی انجام شد. که اسناد آن در شهرداری موجود است.

هیچ شکی نیست که قشر زحمتکش بوریاباف یکی از محروم‌ترین و ضعیف‌ترین و کم‌درآمدترین اقشار جامعه هستند و مطمئناً پس از تملک قسمتی از این زمینها توسط شهرداری، دیگر هیچ جایی برای کار نداشتند. همین امر باعث شد که سه زمین را به آنها پیشنهاد کنیم، هرچند قانوناً هیچ وظیفه و مسئولیتی در این رابطه نداشتیم.

مکان اول، قطعه زمین محصوری بود در نزدیکی قبرستان محل حیدر با امکانات آب و برق و دیوار و در ورودی که قرار شد امکانات آتش‌نشانی و نگهبانی را هم به آنجا اضافه کنیم.

مکان دوم: قطعه زمینی بود در ابتدای جاده لپوئی (بعد از محله شهریار) که در تملک شهرداری بود و از آنجا بعنوان انبار ضایعات استفاده می‌شد و دارای تمام امکانات نیز بود که قرار شد هر روز سرویس رفت و آمد را نیز برای بوریابافان فراهم کنیم.

و مکان سوم: محل فعلی است (یعنی پشت کوه زرقان) که سالها قبل، توسط پیمانکاران راه‌سازی خاکبرداری شده بود و قسمتهائی از مخلوط آن برای پل‌سازی و زیرسازی به مصرف رسیده بود و پس از آن، شهرداری و مردم نخاله‌های ساختمانی خود را در آن می‌ریختند. این زمین که اداره محیط زیست هم مدعی مالکیت آن بود مورد پسند نمایندگان بوریابافها قرار گرفت و ما علیرغم مشکلات زیاد اداری و عمرانی آنجا را تسطیح و قطعه‌بندی کردیم و در اختیار تمام بوریابافها گذاشتیم در حالیکه دو مکان پیشنهادی دیگر را که از هر لحاظ بهتر بود متأسفانه نپسندیدند. والسلام - ۱۲ بهمن ۱۳۸۶

خاطراتی از آخرین لایروبی قنات مرتضی علی

در زمانی که شهردار زرکان بودم رشته قنات مرتضی علی را لایروبی کردم که خاطرات بسیاری از آن به یاد دارم. در اکثر قنات‌ها پایین رقوم و بیشتر مسیر زیرزمینی این مسیر را بارها پیمودم. قبل از لایروبی هیچ اطلاعاتی از مسیر زیرزمینی قنات‌ها نداشتیم. چند نفر آمدند و برای شناسائی مسیر مبلغ هنگفتی را تقاضا کردند و البته با توجه به اینکه این شناسائی و کارکردن در عمق قنات‌ها بسیار خطرناک بود پول درخواستی آنها زیاد به نظر نمی‌رسید ولی ما در آن زمان پول کافی برای این پروژه نداشتیم. لذا خودم تصمیم گرفتم که به عمق قنات‌ها بروم و آنها را شناسائی کنم. در تمام این برنامه‌های شناسائی، بعضی از کارکنان شهرداری مخصوصاً آقای هاشم علیپور همیشه همراهم بودند و برای احیا کردن این رشته قنات باستانی از جان مایه گذاشته بودند.

پس از شناسائی و برنامه‌ریزی‌های لایروبی، دستگاه‌های بالابر و وسائل مربوطه آماده و برق موقتی به تمام نقاط قنات‌ها کشیده شد. قنات شوپرکی چنان فرو ریخته بود که اگر قرار بود با دست کار شود. ماه‌ها به طول انجام می‌انجامید. تصمیم گرفتیم که ماشین «بیل بک» شهرداری را به پایین بدهیم تا خاکبرداری و لایروبی کند ولی جرثقیل بزرگی که بتواند بیل بک را به پایین بدهد وجود نداشت لذا با استفاده از جرثقیل بزرگ پالایشگاه و سازمان برق استان اینکار را انجام دادیم و یک اتاق کمپرسی را تبدیل به کفه خاکبرداری کردیم. بیل بک در عرض چند روز در پایین خاکبرداری می‌کرد و در کفه کمپرسی می‌ریخت و بوسیله جرثقیل بالا کشیده می‌شد.

در حوض ماهی هم همین کار صورت پذیرفت و قسمتهای مهم مخروبه‌ها خاکبرداری و لایروبی می‌شد پس از آن روی تمام حلقه‌های قنات‌ها تک‌تک، دستگاه بالابر برقی قرار گرفت و عملیات‌های لایروبی آنها هم با موفقیت انجام گرفت. قبل از این کارها تمام قنات‌ها شماره گذاری و مسیر زیرزمینی آنها، با توجه به شناسائی‌ها ترسیم شد. همچنین قسمتهای فوقانی قنات‌ها، تعمیر شد، چون بعضی از آنها به مرور زمان به شکل قیفی بزرگ در آمده بودند و ورود به آنها غیر ممکن بود. در این مدت بسیاری از همشهریان نیز به بازدید پروژه آمدند و گاهگاهی همراه کارگرها به عمق قنات‌ها می‌رفتند که مرحوم حاج حسین حاج‌زمانی (پدر شهیدان رضا و عباس) از آن جمله بود که مشوق و راهنمای ما در این زمینه بود.

نهایتاً بعد از حدود یکماه لایروبی و خاکبرداری و تعمیر، در روز عید غدیر، آب در آن جاری شد و این شبیه به یک معجزه بود چون تا روز قبل، در اکثر قنات‌ها گشته بودیم و هیچ آبی وجود نداشت ولی وقتی که با بیسیم به من خبر دادند که آب عظیمی در حال حرکت به طرف قنات شوپرکی است و خودم را سریعاً به آنجا رساندم متوجه معجزه‌های بزرگ شدم و به همین خاطر نام قنات را به نام رشته قنات مرتضی علی(ع)

نامگذاری کردیم، همان روز خبر حرکت آب در شهر پیچید و مردم دسته‌دسته با چشمانی که پر از اشک شوق بود به دیدار قناتها آمدند و بدین شکل یکی از زیباترین خاطره‌های تاریخ معاصر در زرقان شکل گرفت.

تمام اعضای شورای اسلامی شهر در دوره اول و کارگران شریف و زحمتکش شهرداری که با عشق و علاقه در این قناتها کار می‌کردند خاطرات زیادی از آن عملیات دارند که محققین عزیز می‌تواند برای تحقیق بیشتر به سراغ آنها بروند.

موادی که از قناتها، به بالا داده می‌شد اکثر «مخلوط» بود یعنی ترکیب خاک و ماسه و قلوه سنگهای کوچک. مقدار مخلوطی که بالای شوپرکی قرار داشت به حدود دویست کمپرسی می‌رسید که تمام این مخلوطها بارگیری شد که مدتی بعد برای زیرسازی چند جاده در بین باغات مورد استفاده قرار گرفت. یکی از نقاطی که سقف آن شدیداً دچار فروپاشی بود، حدوداً دویست متر بعد از شوپرکی (به طرف جنوب) بود که هنوز هم خطر ریزش آنجا زیاد است و با توجه به اینکه در همان نقطه زراعت می‌شود و تراکتور در آنجا کار می‌کند احتمال بروز خطر در آنجا وجود دارد که مراتب به صاحبان زمین‌ها ابلاغ شده بود.

کسانی که قناتها را دیده‌اند و مخصوصاً از پایین در آن گشته‌اند می‌دانند که نیاکان ما در قرن‌ها پیش، بدون امکانات چه حماسه بزرگی آفریده‌اند تا آب به شهروندان برسد. اما اینک دوباره بعد از ده پانزده سال قناتها رو به ویرانی نهاده و بعضی از آنها توسط باغداران و دامداران منطقه پر شده است.

حالا متأسفانه اجرای آن عملیات مورد انتقاد بعضی‌ها واقع می‌شود که اصلاً چه نیازی به لایروبی‌ها قناتها بود و چرا شهرداری در آن زمان قسمتی از نیرو و بودجه را روی این کار گذاشت و اصلاً چه لزومی داشت که شهردار شخصاً به عمق تمام قناتها سر بزند ولی اکثریت مردم در آن زمان و این زمان، از اجرای کار آن راضی بودند و آن را ستودند و هر روز با خانواده به تماشای آن می‌رفتند و از کارگران و دست اندر کاران تشکر کردند و به پاس این نعمت بزرگ و شکرانه آن «قربانی» می‌کردند و نذر می‌دادند. ما هم در پی پاسخگویی به مدعیان نبوده و نیستیم چون همیشه عده‌ای هستند که نام نیک رفتگان را ضایع می‌کنند ولی همان کاری که شاید با پنجاه میلیون تومان هم به انجام نمی‌رسید با چند میلیون تومان به بهترین نتیجه خود رساندیم و بزرگترین دستاورد آن ایجاد نشاط و همدلی در مردم بود که با معیارهای مادی قابل سنجش و اندازه‌گیری نیست. البته درست است که بعد از ما، دوباره سرنوشت قناتها به روز اول برگشت ولی برنامه‌هایی برای ایجاد استخرهای مصنوعی پرورش ماهی و ایجاد دریاچه‌های مصنوعی و روان کردن آب در جوی‌های شهر داشتیم که عمر اداری‌مان کفاف نداد ولی بهترین پاداش را از خداوند منان گرفتیم و با تمام وجود به آن عملیات افتخار می‌کنیم.

اگرچه بسیاری از کشاورزان و باغداران منطقه از این کار حمایت می‌کردند ولی تعدادی هم به آن مخالف بودند و دائماً بر علیه این طرح تبلیغ و جوسازی می‌کردند و گاهگاهی این مطالب را به گوش مقامات بالا می‌رسانند که شورا و شهرداری بودجه شهر را در باغات مصرف می‌کنند ولی حقیقت امر این بود که هم لایروبی قناتها و هم احداث جاده باغات با کمترین هزینه و در کوتاهترین زمان و اکثراً در اوقات غیر اداری انجام شد و خود مردم در این کار شراکت عمده‌ای از نظر مالی داشتند.

در اطراف دودج و زرقان بیش از پنجاه حلقه چاه عمیق وجود دارد که شیره زمین را می‌مکند در حالیکه سی هزار نفر دیگر هیچ بهره‌ای از این نعمت خدادادی که سهم همگان است ندارند. وقتی که این چاهها تمام سفره‌های زیرزمینی را خالی می‌کنند معلوم است که چاههای کوچک و قناتها به چه روزی گرفتار می‌شوند. خطر دیگر نیز این است که در آینده آب منطقه زرقان املاح بیشتری پیدا کند و شور شوند.

یکی از طرحهای دیگری که قرار بود بعد از لایروبی اجرا شود پمپاژ آب از سر قنات به بالاترین نقطه باغات و احداث یک مخزن بزرگ و تقسیم آب آن از طریق لوله به کل تاکستانها و ترویج زیتون‌کاری بود که طرح آن هم آماده شد و علاقه مردم برای مشارکت مالی نیز بسیار زیاد بود. الان هم می‌شود همین طرح را اجرا کرد و از سر قنات آب گرفت ولی نه با هزینه‌ای که آن روز می‌شد.

تاریخ احداث قنات زرقان به درستی معلوم نیست ولی هیچ آبادی بدون آب بوجود نیامده است قطعاً تاریخ احداث آبادی زرقان نیز به تاریخ آب زرقان بر می‌گردد.

اگرچه قبلاً اینهمه چاههای عمیق در منطقه وجود نداشته و حوضچه‌های آب زیرزمینی همیشه به طریقی خود را به صورت چشمه‌های فصلی و جویبارهای کوچک به سطح زمین می‌رسانده‌اند ولی همیشه هم سالهای پربراران وجود نداشته است که بیشه لپوئی را به بیشه زرقان وصل کند و از تمام مناطق و کوهسارها، چشمه‌ها به بیرون تراوش کنند. مطمئناً در این چند هزار سال سالهای قحطی و خشکسالی هم زیاد وجود داشته است که زندگی و آسایش و آرامش مردم را بر باد فنا بدهد.

زرقان نیز همیشه جزو املاک سران و درباریان و خوانین بوده و طبیعی است که آنها برای کشتزارها و رعایای خود به فکر حفر قنات افتاده باشند بویژه که این کار در دوران هخامنشیان رواج زیادی داشته و حکومت از این کار پشتیبانی می‌کرده و یا دستور به این کار می‌داده و خصوصاً آبادی زرقان که مسیر رفت و آمد کاروانها و یکی از نزدیکترین منزلها نسبت به پایتخت آن روزگاران بوده است، نمی‌توانسته بدون آب و اطراق‌گاههای مناسب باقی بماند لذا اگرچه هیچ تاریخ دقیقی از حفر قناتهای زرقان وجود ندارد ولی می‌تواند به آغاز تاریخ حفاری قناتها در ایران وصل شود و جزو اولین قناتهای ایران به شمار آید.

درباره قنات زرقان و دنیای اسرارآمیز درون آنها افسانه‌هایی وجود داشته و هنوز در بین کهنسالان این دیار رایج است. یکی از افسانه‌ها در مورد محل جوشش اولیه آب در سر قنات بود که می‌گفتند یک سنگ بزرگ جلو دریاچه‌ای از آب را گرفته و فقط بوسیله یک سوراخ کوچک آب به اینطرف می‌آید که اگر آن سنگ شکسته شود آب دنیا را بر می‌دارد!!

افسانه دیگر این بود که می‌گفتند تاریخ احداث این قنات‌ها روی همان تخته سنگ بزرگ حک شده است ولی من، بارها با وسائل مختلف روشنائی به عمق این قنات رفتم و همه را بررسی کردم ولی اثری از این سنگ و آن حفره ندیدم، البته قسمت‌هایی از محل جوشش آب در قنات اول صخره‌ای بود و آب از لابلای سنگ‌ها بیرون می‌زد ولی بعلت اینکه قسمت‌هایی از سنگ‌ها در زیر آب قرار داشت و قسمت‌هایی نیز دچار ریزش شده بود به درستی نمی‌شد حقیقت امر را بررسی کرد.

نکته‌ای که حقیقت این افسانه‌ها را قوت می‌بخشد مسئله سدسازی در قنات‌های باستانی بوده است. قنات‌ها، ضمن اینکه سود فراوانی داشتند این عیب را هم داشتند که آبشان همیشه جاری بود و در فصل‌هایی که نیاز به آب نداشتند آنها به هدر می‌رفته و یا خسارت به بار می‌آورده است ولی ایرانیان باستان با روش بسیار جالبی در بعضی از قنات‌ها سد می‌ساختند تا جلو به هدر رفتن آب را بگیرند. روش سدسازی هم به این صورت بوده که در نقطه مهمی با استفاده از ساروج و سنگ دیوارهایی می‌ساختند و چندین کوزه بزرگ را در جاهائی مناسب در دیوار قرار می‌دادند و در فصل نیاز به آب یکی یا چندتا از کوزه‌ها را از پشت دیوار می‌شکستند و آب به اندازه نیاز به طرف بیرون جاری می‌شد و افسانه حفره سرقات، بدون شک به این روش سدسازی در ایران باستان برمی‌گردد. مطمئناً چنین چیزی وجود داشته ولی ما نتوانستیم اثری از آن پیدا کنیم (به عللی که قبلاً ذکر شد).

افسانه دیگری که در مورد این رشته قنات و قنات اولیه رایج بود این بود که می‌گفتند یکی ماهی بزرگ بصورت «آدم آبی» در سرقات وجود دارد که نصف او آدم و نصف او ماهی است و او نگهبان آب‌های زرقان بوده است و آب به اندازه کافی برای مردم می‌فرستاده و این نکته بستگی به نذر و نیازها و قربانی‌های مردم داشته است. هرگاه که روابط اجتماعی مردم با هم بد بوده آب کمتری جاری می‌شده و هرگاه روابط مردم با هم خوب بوده آب بیشتری نصیب آنها می‌شده است که البته ما چنین موجودی را ندیدیم و یا خودش را از ما پنهان کرد ولی ماهی‌های کوچکی در عمق قنات وجود داشتند که معلوم نبود غذای خود را چگونه بی‌نور و جلبک و گیاهان آبی در عمق چهل و چند متری زمین تأمین می‌کنند. اگرچه این حرف‌ها به نوعی خرافات است ولی حقیقت امر این است که طبق آیه شریفه قرآن سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها باعث افزایش آنها می‌شود و کفران نعمت باعث قطع آن می‌گردد.

افسانه دیگر این بود که می‌گفتند: مقداری کاه در حوضچه سرقات زرقان ریخته‌اند و این کاهها از دو حوض ماهی بیرون آمده‌اند یکی از حوض ماهی زرقان و دیگری از حوض ماهی سعدی که نشان می‌دهد که

ریشه هر دو حوض ماهی در یک مکان بوده است، این نکته به طریق عملی ثابت نشده ولی سه حوض ماهی در استان وجود داشته و دارد یکی زرکان، دیگری در منطقه سعدی شیراز و سومی در فسا، که حوض ماهی‌های زرکان و فسا خشک شده‌اند و آب حوض ماهی سعدی هنوز جاری است.

درباره حوض ماهی سعدی هم که جای بسیار باصفائی است باورها و افسانه‌های مختلفی وجود دارد مخصوصاً اینکه بعضی‌ها سکه‌هایی در آب می‌اندازند و متوسل به روح اولیا می‌شوند تا حاجات آنها برآورده شود. چنین کاری را ما نسبت به حوض ماهی زرکان هم مشاهده کرده بودیم و در کودکی گاهگاهی سکه‌هایی را که در ته آب لابلای ریگها و ماهی‌ها برق می‌زدند می‌دیدیم.

چنانکه در جایی دیگر هم گفته‌ام سنت‌ها و افسانه‌ها یک شبهه شکل نمی‌گیرند و یک شبهه از بین نمی‌روند این پدیده ریشه در تاریخ مردم دارد و به عبارت دیگر تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها. بدون شک، چنین افسانه‌هایی که امروزه برای بعضی از ما خنده‌دار است روزگاری جزو اعتقادات و باورهای اصیل مردم بوده و به آن احترام می‌گذاشته‌اند.

از افسانه‌ها که بگذریم یک سؤال علمی در مور حفر قنات‌ها باقی می‌ماند.

به نظر شما آیا قنات‌ها از اول به آخر حفر می‌شده‌اند یا از آخر به اول؟

قنات بزرگ زرکان را در نظر بگیرید، آیا اول سرقنات حفر شده یا قنات‌های نزدیک به گودجوغ که مظهر قنات است؟ معمولاً خیلی‌ها فکر می‌کنند که اول، چاه حفر می‌شود ولی حقیقت این است که سرقنات آخرین قنات در عملیات حفاری‌ها بوده است.

روش حفر قنات به این طریق بوده که متخصصین و کارشناسانی که به دنبال آب می‌گشته‌اند بر اساس عوامل طبیعی و شیب منطقه نقاطی که آب بصورت چشمه از زمین می‌جوشید را بعنوان شروع عملیات در نظر می‌گرفتند و همین سطح را ادامه می‌دادند و طاق مسیر را با سنگ یا آجر و ساروج محکم می‌کردند و با توجه به تراوشات آب به جلو می‌رفتند و گاهگاهی تغییر مسیر می‌دادند و هر از چهل پنجاه متر یا بیشتر و کمتر یک میله چاه از زمین به طرف پایین حفر می‌کردند و این کار ادامه می‌یافت تا به جایی برسند که جوشش و ریزش آب به آنها اجازه فعالیت ندهد و البته چنین کاری چندین سال طول می‌کشد و چه بسا که افراد زیادی در این عملیات‌های حیاتی‌بخش جان خود را برای مردم از دست می‌داده‌اند که بدون شک روح آنها در آبرسانی‌ها نیز دخیل بوده است.

یکی از برنامه‌های معنوی که ما در طول دوره خاکبرداری و لایروبی قنات‌های زرکان داشتیم، طلب مغفرت و آمرزش برای ارواح آن «شهیدان آب‌رسانی» بود و تمام کارگرها هر روز با همین برنامه و نیت شروع به کار می‌کردند. والسلام - بهمن ماه ۱۳۸۶

خاطرات مرحومین معدلی‌ها

خاطرات انسانهای بزرگ جزو موارث فرهنگی بشریت به حساب می‌آید و فرقی نمی‌کند که آن بزرگان، شهرت جهانی داشته و یا در گمنامی زیسته‌اند. هرچه هست، بسیاری از حکایت‌های آنها در طول تاریخ تبدیل به داستان و رمان و فیلم شده و می‌شود و کام تشنگان معنویت و حقیقت را سیراب می‌کند. اما نکته مهمی که در این قضیه وجود دارد این است که مردم همیشه دنبال خاطرات دیگران هستند و کمتر اتفاقی می‌افتد که دست به گردآوری موارث فرهنگی خود بزنند. به عبارت دیگر، اکثر انسانها در کنار اقیانوس خاطرات الهی انسانهای بزرگ خود، تشنه به سر می‌برند و منتظر جام معرفتی از سیوی فکری دیگران هستند که البته این هم فی‌نفسه برای خود فضیلتی است ولی بشرط اینکه اقیانوس‌های معرفت خود را از یاد نبرند.

درد «از خود بیگانگی» درد بزرگ جامعه بشری است و منحصر به کشور و شهر ما نمی‌شود ولی زمان مداوای این درد نیز حائز اهمیت است. وقتی که درد کهنه شد دیگر مداوا تأثیر چندانی ندارد و این درد کهنه اینک در جامعه ما که تحت انواع تهاجم فرهنگی است به مرحله وخیمی رسیده و ما روز به روز از خود بیگانه‌تر می‌شویم مگر اینکه نسل جوان به خود آید و کمر به گردآوری موارث فرهنگی خود ببندد و این نقیصه بزرگ را جبران کند.

در شهر مذهبی و باستانی ما بزرگانی زندگی می‌کرده‌اند و می‌کنند که خاطرات زندگانی آنها از همین قبیل است و حداقل می‌تواند کام تشنه مردم ما را سیراب کند. قطعاً این خاطرات و حکایت‌ها و داستان‌ها نه فقط به دست اهلس در سراسر جامعه کشوری و جهانی می‌رسد بلکه آیندگان را سیراب خواهد کرد.

از بین بزرگان شهر ما زندگانی مرحوم آخوند ملاعبدالجواد و فرزندش مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم معدلی دارای اهمیت ویژه‌ای است، چون این بزرگان علاوه بر اینکه زندگی بسیار ساده و عرفانی داشته‌اند در مردم نیز دارای نفوذ و تأثیری شگرف بودند و علاوه بر بُعد روحانی در بقیه ابعاد زندگی هم استاد و اسوه و الگوی مردم بوده‌اند و کمتر کسی است که نمک محبت آنها را نچشیده باشد و خاطره‌ای از آنها در ذهن نداشته باشد.

قطعاً اگر قرار باشد که تمام خاطرات آن بزرگان جمع‌آوری شود، نیاز به همکاری همگان بویژه بازماندگان محترم آنها دارد و بدون شک چندین کتاب قطور را باید به رشته تحریر درآورد و انصاف هم همین است ولی از آنجا که «آب دریا را اگر نتوان کشید - هم به قدر تشنگی باید چشید» در حد توان خود وظیفه داریم که سیوی عطش خود را از این اقیانوس عظیم پر کنیم و خود نیز در این راه‌گذار به زاد توشه‌ای معنوی برسیم.

به هر حال، ما شروع کرده‌ایم تا دیگران ادامه دهند و اشکالات کار ما را تصحیح و تکمیل کنند و قبل از هر کس از خانواده‌های مرتبط با بزرگان زرقان توقع ادامه دادن این راه را داریم و البته بدیهی است که

بسیاری از خاطرات این مجموعه را در مصاحبه با اعضای محترم خانواده معدلی دریافت کرده و پس از ویرایش بازنویسی کرده‌ایم که قطعاً خودشان بهتر از ما قادر به انجام اینکار و سزاوارتر و شایسته‌تر بوده‌اند ولی به لحاظ تواضع و فروتنی تاکنون خاطرات آن بزرگان را مکتوب نکرده‌اند و امید است تقاضای خاضعانه راقم این سطور همگان و ایشان را به نیاز حیاتی نگارش این خاطرها واقف‌تر سازد.

اگرچه از قدیم گفته‌اند که «بهتر آن باشد که سر دلبران - گفته آید در حدیث دیگران» ولی بدون شک هیچکس نمی‌تواند به اندازه اصحاب «سر» دلبران از عهده بیان فضائل آنها برآید و مطمئناً «دیگران» هم برای روایت اسرار دلبران باید به «اصحاب سر» آنها متوسل شوند چنانکه ما شده‌ایم و از این بابت از آنها سپاسگزاریم و امیدواریم مطالب و خاطرات بیشتری از زندگانی مرحومین: آخوند ملاعبدالجواد، حاج شیخ ابوالقاسم معدلی مرحوم حاج شیخ محمدتقی معدلی و مرحوم حاج محمد مهدی معدلی از طریق خانواده محترم معدلی به دست آوریم و تقدیم همشهریان گرامی و جامعه و تاریخ نماییم.

مردم قدیم زرگان خاطرات بسیاری از مرحوم آخوند ملاعبدالجواد دارند که متأسفانه بسیاری از آنها فراموش شده و بسیاری از صاحبان خاطرها دیگر در بین ما نیستند. خاطراتی که تنها متعلق به شهر و دیار ما نیست بلکه متعلق به بشریت است و آیندگان نیز باید از سرچشمه زلال خاطرات این مردان پاک و بی‌آلایش بهره‌مند شوند. ما همیشه نسبت به گذشتگان این انتقاد و گلایه را داریم که چرا خاطرات زمان خود را جمع‌آوری نکرده‌اند و اینک همین انتقاد در مقیاس وسیع‌تر بر خود ما وارد است. به هر حال، امید است نسل جوان این نیاز حیاتی را حس کند و در جستجوی ریشه‌های فرهنگی خود به پستوهای غبار گرفته خاطرات کهنسالان سفر کنند و گوهرهایی را که فراچنگ می‌آورند بازنویس نمایند و به یادگار بگذارند.

راوی: حاج محمد باقر معدلی: پدر بزرگم مرحوم ملاعبدالجواد در بسیاری از انتخابات‌های زمان خویش بخاطر بی‌اعتمادی به وکلا و نظام حاکم بر جامعه آن روز راه عزلت و گوشه‌گیری را پیش می‌گرفته و به بهانه‌های مختلف از شهر بیرون می‌رفته است.

یکبار برای شرکت نکردن در انتخابات، از چند روز قبل، پیاده به روستای لپوئی می‌رود و در آنجا در خانه یکی از ارادتمندان خود ساکن می‌شود، مرحوم آخوند معمولاً برای تبلیغ و کارهای دینی به روستاهای اطراف سفر می‌کرده و یکی از جایگاههای همیشگی او نیز لپوئی بوده است. در روز قبل از انتخابات به او خبر می‌دهند که مأمورین اداری و دولتی متوجه قصد او شده‌اند و قرار شده به دنبال او بیایند و او را به زرگان ببرند تا مردمی که به علت عدم حضور او علاقه‌ای به شرکت در انتخابات نداشتند به پای صندوق‌ها

بروند. وقتی که مرحوم آخوند از نیت آنها آگاه می‌شود دوباره پیاده به راه می‌افتد و از مسیری دیگر به طرف آهوچر و روستای بندامیر می‌رود و این مسافت طولانی را پیاده طی می‌کند و در بندامیر ساکن می‌شود و پس از انتخابات به زرقان بر می‌گردد.

فرزندش مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم نیز در بسیاری از انتخاباتهای رژیم سابق همین رویه را دنبال می‌کردند و از یک هفته قبل مرخصی می‌گرفتند و به مشهد یا قم می‌رفتند و پس از خاتمه برنامه به زرقان بر می‌گشتند. مرخصی ایشان هم بخاطر شغل سردفتری ازدواج بوده که باید اداره مربوطه را در جریان سفر خود می‌گذاشتند.

پدرم، اعتقاد عجیبی به کرامات جدش داشت نام جد او نیز ابوالقاسم بوده و پدر جد او نیز مرحوم عبدالجواد بزرگ بوده است. پدر در بسیاری از مشکلات و برنامه‌های عادی بر مزار مرحوم جدش می‌رفت و از او استمداد روحی می‌طلبید. معمولاً در صبحهای عید اول سال می‌گفت: می‌خواهم برای عیدی گرفتن به زیارت جدم بروم.

یک بار انگشتر عقیق پدرم که خیلی به آن علاقه داشت گم شده بود و هرچه می‌گشتم پیدا نمی‌شد، پدرم انگشتر دیگری هم قبول نمی‌کرد و بخاطر گم شدن آن انگشتر که برای او خیلی محترم و مقدس بود ناراحت بود و گم شدن آن را محرومیت از یک فیض می‌دانست. یک روز عید با نیت پیدا شدن آن به زیارت اجدادش رفت و بعد از برگشتن به طرف باغچه خانه رفت و برای سر و سامان دادن به باغچه و گلها با بیلچه کوچکی شروع به کار کرد و در همان لحظات اول انگشتر از زیر خاک باغچه پدیدار شد و پدرم با خوشحالی خداوند را شکر و سپاس گفت و پیدا شدن انگشتر را «عیدی» جدش می‌دانست.

من کلاس هفتم بودم. یک روز آمدم خانه دیدم خانه شلوغ است چهره غمگین مردم خبر بدی را القا می‌کرد. به اتاق نشیمن رفتم، دیدم پدرم تقریباً در حالت اغما بود ولی تا اندازه‌ای نیز هشیاری داشت. مردم نزد او می‌آمدند و حلالبودی می‌طلبیدند و برای او دعا می‌کردند. قضیه از این قرار بود که پدرم در حمام دچار گاز گرفتگی شده بود. قبلاً برای گرم کردن فضای حمام از زغال استفاده می‌کردیم. من با پای برهنه دویدم تا بهداری که نزدیک خانه ما بود یک دکتر کلیمی که بعدها در زرقان ماندگار شد تازه به زرقان آمده بود. خبر را به او گفتم و از او خواستم که زود به بالین پدرم بیاید. گفت: الان نهار می‌خورم و می‌آیم. یکی از کارکنان بهداری با خواهش به او گفت: آقای دکتر عجله کنید قضیه خیلی مهم است. دکتر هم فوراً وسائل خود را برداشت و همراه من به خانه آمد. از طرف دیگر، مرحوم مادرم مقداری خاک تربت کربلا پیدا کرده بود و همزمان با رسیدن ما می‌خواستند به پدرم بدهند. پدرم تا متوجه شد دکتر آمده در حالت نیمه

هوشیاری از او خواست که دست بهش نزند. دکتر که خاکها را دید گفت: این خاکها به او ندهید ممکن است میکروب داشته باشد ولی پدرم اصرار داشت که خاک تربت را بخورد و بالاخره همین طور شد. تا خاک تربت را خورد در اغمای کامل فرو رفت و تا عصر به هوش نیامد. دکتر هم نسخه‌ای نوشت و رفت. طرفهای عصر به هوش آمد و خیلی هم با نشاط بود. هنوز مردم در رفت و آمد بودند و برای او دعا می‌کردند. پدرم گفت: وقتی دچار گاز گرفتگی شدم و نمی‌دانستم چه بر سرم آمده است، احساس کردم که پاهایم بی‌حس شده و کم‌کم تا سینه و گلویم رسید، خودم را برای مردن آماده کرده بودم و در حالت نیمه هوشیاری دعا‌های مخصوص احتضار را می‌خواندم که یک دفعه متوجه شدم یک سیدی آمد و یک لیوان آب به من خواند.

تا آب را خوردم در بیهوشی کامل فرو رفتم و دیگر هیچ نفهمیدم. من شفا یافته بودم ولی دلم نمی‌خواست از آن حالت روحانی بیرون بیایم تا اینکه عصر به هوش آمدم و متوجه شوم که مولایم اباعبدالله‌الحسین(ع) به من عنایت فرموده است. بعد از این واقعه حدود ۱۴ - ۱۵ سال دیگر پدرم زنده بود و همیشه درباره لذت آن آب بهشتی صحبت می‌کرد.

آخرین روزهای حیات مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم معدلی یکبار یکی از دوستان پدرم که در بوشهر زندگی می‌کرد از او دعوت نمود که به بوشهر برود، پدرم هم پذیرفت و با مرحوم برادرم حاج محمد مهدی به بوشهر رفتند، جمعه رفتند و دوشنبه آمدند. در بازگشت پدرم احساس کسالت داشت چندین بار دکترهای مختلف را به بالین او آوردیم ولی کسالت او ادامه پیدا کرد، سه‌شنبه و چهارشنبه چندین بار دکترها آمدند و رفتند ولی پدرم خوب نشد، صبح پنجشنبه گفت: بفرستید عمه طوبی بیاید و دعا‌های مخصوص را برایش بخواند.

عمه‌ام آمد و به پدرم گفت: آکا کا شما الحمدالله مشکلی نداری، نیاز هم به این دعا نیست. چون قرار بود دعای احتضار را بخواند. پدرم با آرامش خاصی اصرار کرد که دعا را برایش بخواند و عمه‌ام ناچاراً شروع به خواندن دعا کرد و در حالیکه همه ما ناراحت بودیم و برایش دعا می‌کردیم. عمه‌ام در حالیکه داشت دعا را می‌خواند ناخواسته دو صفحه‌اش را با هم ورق زد و پدرم گفت: ظاهراً دو صفحه‌اش را نخواندی. و عمه‌ام متوجه شد و از صفحات قبل شروع به خواندن کرد.

بعد از دعا گفت: جا نماز را بیاورید. بخاطر اینکه خانه شلوغ بود و رفت و آمدها زیاد بود یک جانماز نو برایش آوردیم گفت: نه همان جانماز خودم را بیاورید، جانماز خودش را آوردیم و دو رکعت نماز مخصوص خواند در همان جایی که همیشه نماز می‌خواند، هنوز ظهر نشده بود و آن نماز مخصوص احتضار بود. پس از نماز با آرامش در بسترش خوابید و گفت من دیگر کاری ندارم.

طرفهای عصر دوباره حالش بد شد خواستیم او را بیمارستان ببریم ولی پدرم ممانعت کرد. خواهرم سوره یاسین را بالای سر او خواند. با تمام شدن آخرین کلمه سوره یاسین پدرم از دنیا رفت و مثل اینکه صد سال بود که خوابیده و یا از دنیا رفته است.

طبق وصیتش، او را در خانه غسل دادیم و شب جمعه هم برایش دعای کمیل خواندیم و صبح جمعه آن عالم ربانی را در حدگاه خودمان در قبرستان سیدنسیمی نزدیک مزار مطهر اجدادش به خاک سپردیم. دفن او در روز ۶۵/۳/۳۰ انجام شد و در هنگام رحلت هفتاد و پنج ساله بود. در همان روز مراسم تشییع شهید استاد محمدحسن زمانی نیز انجام شد. روحشان شاد و درجاتشان متعالی

طعم شیرین لبخند و مهربانی مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم معدلی را اکثر زرقانی‌ها و مردم حومه زرقان هنوز در کام خود دارند و پای هر سفره عقدی خاطرات او را زنده می‌کنند و یادش را گرمی می‌دارند. همین طعم را اکثر کهنسالان از مرحوم ملاعبدالجواد دارند و جوانان امروز از حاج محمدباقر معدلی. دفتر ازدواج شماره ۲۸ که بطور رسمی با مدیریت مرحوم آخوند ملاعبدالجواد شروع شده بود و در دوران پر برکت زندگی مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم نیز ادامه یافت منشأ خیر و برکات بسیاری برای شهر زرقان بود.

حاج محمدجعفر معدلی، درباره این موضوع خاطرات و نکات جالب توجه بسیاری دارد که این نکته خیلی حائز اهمیت است، ایشان می‌گویند: جد ما و پدر ما در طول دوران دفترداری خود ۴۸ دفتر ازدواج پر کردند ولی یک دفتر طلاق در دوران زندگی آن دو بزرگوار پر نشد. یعنی همیشه تلاش در صلح و سازش داشتند و ساعتها وقت خود را صرف آشتی و ایجاد صلح و سازش بین طرفین می‌کردند و هر گاه پس از روزها تلاش مجبور به اجرای یک صیغه طلاق می‌شدند قلباً ناراحت بودند و تا مدتی حال عادی نداشتند.

در دوران گذشته، طبق یک سنت محلی، وقتی که می‌خواستند عروس را به خانه داماد ببرند می‌بایست قبالة ازدواج را به پدر عروس می‌دادند تا اجازه دهد عروس را ببرند. بعضی وقتها در ساعت‌های آخر شب یا بعد از نیمه شب به در خانه ما می‌آمدند و تقاضای قبالة می‌کردند، پدرم هم با مهربانی قبالة و یا یک نوشته را به آنها می‌داد تا به پدر عروس بدهند. هیچگاه هم از اینکه او را از خواب بیدار می‌کردند ناراحت نمی‌شد و این خدمت را برای خود یک توفیق بزرگ الهی می‌دانست.

خاطره‌ای دیگر از زبان حاج محمدجعفر: یک روز پدرم را برای اجرای صیغه عقد به شیراز بردند. ماشینی که به دنبال ایشان آمده بود یک ماشین نو خارجی بود. در یکی از کوچه‌های شیراز مجبور شدند چند دقیقه‌ای توقف کنند. چند خانم که ایشان را در چنان ماشینی دیدند به طعنه گفته بودند که ببینید

آخوندها سوار چه ماشین‌هایی می‌شوند. این نکته را به مرحوم پدرم می‌رسانند. پدرم به راننده می‌گوید برگرد تا شک و شبهه را از دل اینها برطرف کنم. راننده بر می‌گردد و مرحوم حاج شیخ با همان لبخند همیشگی به آنها می‌گوید:

من می‌خواهم بروم دل به دل برسانم اگر شما هم دعوت کنید می‌آیم، نوع ماشینش هم مهم نیست. آنها که متوجه امر می‌شوند از ایشان معذرت‌خواهی می‌کنند و می‌روند.

در حدگاه ما مزاری وجود دارد که طبق وصیت پدرم و جدم نباید کسی روی آن دفن شود. یک شب در خواب دیدم که آن مزار را دارند حفر می‌کنند تا میتی جدید در آن بگذارند. تا نصفه قبر را هم کنده بودند در عالم خواب به آنها گفتم که نباید اینجا را حفر کنند و پس از اینکه متوجه وصیت شدند دوباره قبر را پر کردند. بعد از چند روز همان اتفاق را در عالم واقع دیدم چون یکی از بستگان ما فوت شده بود و می‌خواستند آنجا را حفر کنند.

من دقیقاً عین مطالب خواب را نقل کردم و آنها متوجه شدند و میت را در مکانی دیگر در حدگاه خودمان دفن کردند. آن مزار که با یک سنگ کوچک مشخص شده متعلق به جد ما مرحوم ابوالقاسم بزرگ است که نام پدرم از نام او گرفته شده و همان مزاری است که پدرم از صاحب آن کراماتی در خاطر داشت و هر صبح عید به زیارتش می‌رفت و عیدی می‌گرفت.

مرحوم پدرم سالها معلم روستای لپوئی و کوشک و بوانات بود. مدتی هم در ابتدای شروع کار دبیرستان زرقان، دبیر قرآن و عربی و معارف اسلامی بود. در لپوئی در عرض یکسال بارها خانه عوض کردیم. چون اسباب و وسائل زیادی نداشتیم و بعضی از خانه‌ها هم آب و حوض نداشتند. در کوشک دوبار خانه عوض کردیم و آخرین بار در منزل مرحوم همایون که دارای حوض و آب بود مستقر شدیم. همسر مرحوم همایون زنی بسیار صالحه و متقی بود و هر گاه می‌خواست شیر گاوها را بدوشد، اول پستان گاو را طاهر می‌کرد و سپس شیر می‌دوشید. مدتی هم در بوانات ساکن بودند.

یکبار که از بوانات به زرقان می‌آمدند بخاطر نبودن وسائل نقلیه پدرم روی بار یک کامیون نشسته بود البته ملبس به لباس روحانی نبود، این ماشین نزدیک پل خان چپ می‌کند و مرحوم پدرم نیز به پایین می‌افتد ولی آسیبی به او نمی‌رسد. پدرم را به مرودشت می‌برند و روز بعد راهی زرقان می‌شود.

اول انقلاب از پدرم دعوت کردند که برای صورت‌برداری از اموال بعضی از عمال رژیم سابق همکاری کند. پدرم همراهشان می‌رود. در زمینی که متعلق به شاپور غلامرضا (برادر شاه) بوده یکی از آبیاری

می‌گوید که این تراکتور متعلق به شاپور غلامرضا نیست و پدرم می‌گوید که این را جزو اموال آنها ننویسید. بعد به خانه آمدیم و صورتجلسه را برای امضا نزد پدرم آوردند. پدرم با دقت آن را خواند و متوجه شد که تراکتور هم جزو اموال قرار گرفته. گفت: من امضاء نمی‌کنم. گفتند که تمام اینها متعلق به شاپور غلامرضاست. پدرم گفت: حرف آن آبیاری برای من حجت است و حاضر نیستم این صورتجلسه را امضاء کنم. نهایتاً امضا نکرد و دیگر هم برای صورت‌برداری از اموال و املاک دیگر نرفت.

مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم بیشتر در مسجد امام سجاده(ع) نماز می‌خواند و در آنجا به منبر می‌رفت. بدون هیچگونه توقعی و حقوقی. می‌گفت: من که می‌خواهم در خانه نماز بخوانم چه بهتر که در یک مسجد نماز بخوانم، در تمام اعیاد و قتلها هم مرحوم سیدحسین ربیعی را که خادم مسجد بود به خانه ما می‌فرستاد و مقداری چای و قند و زغال برای مسجد می‌برد.

در ماههای مبارک رمضان پیش از افطار به مسجد می‌رفت و پس از نماز به خانه بر می‌گشت و افطار می‌کرد و دوباره به مسجد می‌رفت و در آن زمانها هم ماشین به اندازه حالا نبود و پدرم هم بیشتر میل به پیاده‌روی داشت و نمی‌خواست مزاحم کسی بشود. مدتی هم در دو مسجد پیشنماز بودند. یکی در مسجد حیدر و یکی در مسجد امام سجاده و طبق تقسیم‌بندی مشخصی که مردم از آن اطلاع داشتند در هر دو مسجد نماز می‌خواند.

یکبار در مسجد حیدر، در گوشه‌ای از مسجد مقداری خاکروبه می‌بیند. ظاهراً خادما آنجا را جاروب کرده بودند و بادشان رفته بود که خاکروبه را بردارند، یکی از آنها را صدا می‌زند و می‌گوید یک جارو و خاک‌انداز برای من بیاور. فوراً جارو و خاک‌انداز را می‌آورند و خودش شروع به جمع‌آوری خاکروبه‌ها می‌کند که در همین حال خادما می‌آیند و با عذرخواهی جارو و خاک‌انداز را از او می‌گیرند. پدرم هم با لبخند می‌گوید چه فرقی دارد. من هم خادم اینجا هستم و اینطور نیست که کار من فقط نماز خواندن و منبر رفتن باشد.

در مجالس عمومی پدرم به من اجازه نمی‌داد پاهایم را دراز کنم چون بخاطر مشکل جسمی نیاز داشتم که پاهایم را گاهگاهی دراز کنم. می‌گفت اگر خسته شدی بلند شو، چند قدمی راه برو و در جایی که کسی نیست پایت را دراز کن و پس از رفع خستگی برگرد.

یکبار یک عده از یکی از روستاهای زرقان می‌آیند پیش مرحوم آخوند ملاعبدالجواد برای عقد کردن. برنامه دفترهای رسمی ازدواج در ایران تازه راه افتاده بود و مسئولیت یکی از این دفترها را هم به مرحوم

آخوند داده بودند. تا قبل از آن هیچ هزینه‌ای برای جاری کردن صیغه عقد گرفته نمی‌شد ولی پس از آن طبق قانون باید دو ریال بابت تمبر می‌پرداختند و این خاطره مربوط به همین زمان است. خلاصه، مراسم عقدکنان مهیا می‌شود و آخوند به آنها می‌گوید: هزینه تمبر دوزار (دو ریال) می‌شود. آنها می‌گویند که ما هیچ پولی به همراه نداریم. مرحوم آخوند می‌گوید: این قانونی است که دولت تعیین کرده و خودم هم ندارم که به جای شما پرداخت کنم. بزرگتر روستائی‌ها می‌گویند: اصلاً نیازی به خطبه عقد نداریم همین که تا خانه آخوند آمده‌ایم عروس به داماد حلال شده است. مرحوم آخوند به آنها می‌گوید: من صیغه عقد را جاری می‌کنم و شما فردا هزینه تمبر را بیاورید آنها باز قبول نمی‌کنند و بساطشان را جمع می‌کنند که از خانه بیرون بروند. هرچه اطرافیان مرحوم آخوند می‌گویند: بدون اجرای خطبه عقد زن به مرد حلال نمی‌شود قبول نمی‌کنند. وقتی که مرحوم آخوند می‌بیند که ممکن است بدون خطبه عقد فعل حرام صورت بگیرد آنها را بر می‌گرداند و خطبه عقد را جاری می‌کند و خودش هزینه تمبر را تهیه می‌کند.

مرحوم آخوند ملاعبدالجواد، علاوه بر مقام علمی و مذهبی، دستخط بسیار زیبایی نیز داشته که بسیاری از اسناد و مدارک آن زمان به خط ایشان موجود است. در ضمن تعدادی از سنگ مزارهای قدیمی زرکان در دو قبرستان به خط ایشان است که عموماً متن آنها نیز خود مرحوم آخوند تنظیم می‌کرده و بعضاً اشعاری هم می‌سروده است. سنگهائی که به خط ایشان است در گوشه آنها نوشته شده: عبدالجواد.

اواخر عمر مرحوم آخوند ملاعبدالجواد، مصادف بوده با استقرار بخشداری در زرکان و این بخشداری حوزه وسیعی را از ارسنجان و مرودشت و خرامه و روستاهای بیضا و ابرج و کامفیروز را زیر نظر داشته است. معمولاً هر کدام از بخشدارها که به زرکان می‌آمدند، با مرحوم آخوند ملاقات می‌کرده‌اند و بسیاری از امور مهم را به سمع ایشان می‌رساندند. مثلاً درباره بزرگان زرکان و روابط اجتماعی مردم سؤال می‌کردند تا اطلاعات کاملی در رابطه با حوزه عملکرد خود به دست آورند. در دوره زندگی مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم هم همین روند ادامه داشته و بخشدارها با ایشان ملاقات و مشورت می‌کردند. علیرغم این موضوع، این دو بزرگوار تمایل و علاقه‌ای به این امور نداشتند ولی مسئولین شهر و بخش با توجه به دستورات مافوق‌های خود در استان به خدمت ایشان می‌رسیدند و این دو بزرگوار نیز همیشه آنها را برای خدمت به مردم تشویق می‌کردند و اهمیت خدمتگزاری به خلق خدا را به آنها گوشزد می‌نمودند.

مجلس عقدی در شیراز برگزار بود و همه چیز برای انجام مراسم فراهم ولی از آنجا که مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم برای مراسم عقدی دیگر به روستای لپوئی رفته بود عاقد دیگری آورده بودند. خانواده عروس و مخصوصاً خود عروس در برنامه ریزی‌های اولیه شرط کرده بودند که خطبه عقد را حتماً باید مرحوم شیخ ابوالقاسم بخواند، به همین خاطر، ضمن احترام به عاقد دیگر، حاضر نمی‌شدند که خطبه عقد خوانده شود. خانواده داماد گفتند که نتوانسته‌اند آقای معدلی را پیدا کنند و بخاطر دعوت از مردم لازم است خطبه عقد حتماً خوانده شود. خانواده عروس راضی شدند ولی عروس به اتاق دیگری رفت و گفت تا آقای معدلی نیاید من «بله» را نخواهم گفت و این آرزویی بود که از کودکی در دلم بوده و حالا هم که لحظه وقوع آن فرا رسیده به هیچ وجه حاضر نیستم «بله» بگویم و این آرزو را چندین بار هم به داماد و خانواده‌های طرفین گفته‌ام و این بزرگترین آرزوی زندگی من بوده است. خلاصه هر کاری می‌کنند عروس راضی نمی‌شود تا خانواده داماد دوباره به زرقان می‌آیند و از زرقان به لپوئی می‌روند و نشانی محل عقد را پیدا می‌کنند و حاج شیخ را به شیراز می‌برند و مجلس عقد که در حال لغو شدن بود دوباره برقرار می‌شود و عروس به مجلس می‌آید. حاج شیخ نیز تذکر می‌دهد که نباید مراسم عقد را به خاطر عدم حضور او به تأخیر و تعویق می‌انداختند ولی عروس شرط و آرزوی خود را دوباره مطرح می‌سازد و نهایتاً خطبه عقد جاری می‌شود و عروس «بله» می‌دهد. حاج شیخ هم برای خوشبختی آنها دعا می‌کند و جلسه به آمین‌های حضار تمام می‌شود ولی شوق و آرزوی چنین عقدی در دل‌های جوانان مجلس شعله‌ور می‌گردد.

در زمانی که برگزاری مراسم اعتکاف رسم نبود و کمتر کسی به این مراسم بزرگ معنوی اهمیت می‌داد مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم درباره اهمیت این برنامه تبلیغ می‌کردند و جوانان را به انجام اعتکاف تشویق می‌نمودند ولی از آنجا که شرایط اجتماعی هم فراهم نبود معمولاً این مراسم برگزار نمی‌شد و حاج شیخ اعمال آن را در خانه انجام می‌دادند و این سه روز را روزه می‌گرفتند. ایشان اهتمام زیادی برای اجرای اعمال «ام داوود» داشتند و در ظهر روز پانزدهم رجب پس از نماز ظهر و عصر به روی پشت بام می‌رفتند و تا نزدیک غروب اعمال ام داوود را با حالتی خاص به جا می‌آوردند و هیچ کاری را در آن روز بر آن ترجیح نمی‌دادند مگر برای ایجاد صلح و سازش و مخصوصاً برای قرائت خطبه عقد.

در مجلس عقدی که عاقد آن حاج محمدباقر معدلی بود تلفن همراه ایشان زنگ می‌خورد و یک نفر از پشت تلفن به ایشان می‌گوید که الان در مسجدالحرام است و به تقاضای ایشان عمل کرده است. حاج محمدباقر از ایشان خواسته بود که به نیابت از مرحوم پدرش (حاج شیخ ابوالقاسم) دو رکعت نماز در مسجدالحرام بخواند. حاج محمدباقر به طرف می‌گوید که الان در مجلس عقد است و تقاضا می‌کند که برای خوشبختی عروس و داماد هم دعا کند. طرف می‌گوید گوشی را به عروس بدهد تا خودش هرچه

می‌خواهد بگوید و دعا کند. مجلس عقد با وجود چنین شرایطی منقلب می‌شود و عروس تلفن را به دست می‌گیرد و پیامهای قلبی و آرزوهایش را به خداوند مسجدالحرام می‌رساند و از او می‌خواهد که برای خوشبختی آنها هم دو رکعت نماز در مسجدالحرام بخواند. خلاصه تقاضای خواندن دو رکعت نماز برای مرحوم حاج شیخ و تماس تصادفی آن دوست در این لحظه حساس باعث می‌شود که فضای حج و نماز در بیت‌الله‌الحرام به مجلس عقد حاکم گردد و برای عروس و داماد هم همان نماز خوانده شود.

زمین بهداری قدیم و مدارس قآنی و مهرداد و ۲۵ شهریور قدیم که اکنون نامهای دیگری دارند متعلق به مرحوم حاج فرج آقا منتخب بود که با وساطت پدرم آنها را به آموزش و پرورش و بهداری داد و جا دارد که ذکر خیری از آن مرحوم بشود. علاوه بر اینها، فرزندان آن مرحوم نیز خدماتی داشته‌اند، از جمله واگذاری زمینهای پشت بهداری که اکنون خانه‌های سازمانی آموزش و پرورش است و توسط فرزندان مرحوم منتخب واگذار شده است. مرحوم منتخب علاقه‌ای خاص به مرحوم پدرم داشت و از او می‌خواست که محرومین را معرفی کند تا به آنها زمین واگذار نماید و تعدادی از طرف پدرم معرفی شدند ولی خود او علیرغم اصرار مرحوم منتخب هیچ زمینی را برای خودش نپذیرفت.

مرحوم علی صداقت اولین معلم زرقان بود که تمام باسوادها و تحصیلکردگان زرقان سواد و معلومات خود را مدیون آن بزرگوار هستند. مرحوم صداقت با پدرم نیز ارتباط تنگاتنگ و دوستانه‌ای داشت و همیشه در امور تعلیم و تربیت از پدرم کمک می‌گرفت. اگرچه پدرم در آن زمانها جوان بوده ولی برای جمع‌آوری شاگردان و برگزاری کلاسها با آن بزرگوار همکاری می‌کرده است. متأسفانه هیچ نامی هم از مرحوم صداقت در تعلیم و تربیت زرقان نیست در حالیکه تمام بزرگان خدمات خالصانه او را به یاد دارند و خود را مدیون او می‌دانند.

خاطرات و تلاش‌های مرحوم سید محمد ضیائی و مرحوم سیدعزالدین حدائق هم که اولین رؤسای فرهنگ و رئیس دبیرستان زرقان بودند ناشناخته مانده و به فراموشی سپرده شده است. این بزرگواران نیز در طول حیات پدرم با ایشان رفت و آمد داشتند و در اولین سال تأسیس دبیرستان پدرم دبیر قرآن و عربی و معارف اسلامی بود و در جمع‌آوری شاگرد و برگزاری کلاسها نیز با آنها همکاری داشت.

یادی از مرحومین قدسی ها، حافظان و کاتبان قرآن

مرحومین: آخوند ملا زین العابدین قدسی زرقانی و فرزندش آخوند ملا ابوالقاسم قدسی زرقانی. زرقان زادگاه و خاستگاه علما و روحانیون بزرگی بوده که از زندگی اکثر آن بزرگواران اطلاع دقیقی در دست نیست و اطلاعات مربوط به آنها فقط در سینه نوادگان آنها یا کهنسالان این دیار ثبت و ضبط است.

۱. مرحوم ملا زین العابدین قدسی زرقانی فرزند مرحوم رئیس باقر، تقریباً ۲۰۰ سال پیش در زرقان پا به عرصه وجود گذاشت و پس از طی کردن دوران کودکی راه تحصیل و تعلیم و تربیت را در پیش گرفت و با نفس زکیه‌ای که داشت به مقامات عالی نائل آمد و به ارشاد مردم و تربیت طلاب پرداخت. نامبرده که از حافظان و قاریان برجسته قرآن بوده به کتابت قرآن و ادعیه، در زمانی که هنوز کتاب شریف مفاتیح الجنان تدوین نشده بود همت گماشت و آثاری که هم اینک از او موجود است، یک جلد نفیس کلام اله مجید (مربوط به رجب ۱۲۷۳) و دعای صباح با معنی نثر و نظم و کتاب در خواص بعضی سوره و آیات قرآن مجید می‌باشد.

این عالم ربانی در شوال ۱۳۱۳ به ملکوت اعلی پیوست و محل دفن او در آرامستان سیدعمادالدین نسیمی می‌باشد.

۲. مرحوم آخوند ملا ابوالقاسم قدسی زرقانی فرزند مرحوم آخوند ملا زین العابدین قدسی، در زرقان متولد شد و در محضر پدر بزرگوار خود و علمای زرقان و شیراز به تحصیل و تزکیه نفس پرداخت و از سرآمدان روزگار خود شد.

از ایشان ۸ جلد نفیس کلام اله مجید به جای مانده است که در اماکن زیر نگاهداری می‌شود:

۱. مسجد جامع عتیق شیراز
۲. مسجد میان (ولیعصر «عج») زرقان بصورت ۳۰ جزء مجزا
۳. مسجد حیدر زرقان
۴. کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد)
۵. یک جلد در اختیار امام جمعه وقت شیراز، هم عصر خود
۶. یک جلد نزد یکی از علمای شیراز
۷. دو جلد در منزل آن مرحوم.

علاوه بر کتابت قرآن، ادعیه‌های مختلفی را نیز کتابت کرده است که اکنون در منزل افراد مختلف وجود دارد از قبیل: دعای جوشن، افتتاح، کمیل، دعای ایام هفته و دعای توسل که در سالهای بین ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ قمری نوشته شده است. این حافظ و کاتب بزرگ قرآن در محرم ۱۳۴۹ به دیدار حق شتافت و در آرامستان سیدعمادالدین نسیمی به خاک سپرده شد. فرزند روحانی ایشان به

نام مرحوم شیخ محمد تقی قدسی که از علماء گذشته بود در سال ۱۳۷۵ قمری به جوار رحمت حق پیوست و در آرامستان سید نسیمی دفن شد. روحشان شاد و درجاتشان نزد خداوند تعالی عالی تر باد. با تشکر از همشهری گرامی، جناب آقای حاج مصطفی قدسی - نوه مرحوم شیخ محمد تقی قدسی.

قدیمی ترین نامه های جالب اداری زرقان

مجموعه بیست جلدی «زرقان نامه» شامل اسنادی است که ثروت ملی یک اقلیم و یک ملت به حساب می آید و مرور آن دستاوردهای بسیاری در بر دارد: لذت بردن از مدارک و اسناد قدیمی، کنجکاوی در کلیه امورات اداری گذشته، لذت غرق شدن در تاریخ، تفریح و وقت گذرانی، شناخت بایگانی قدیم، عبرت از تاریخ، بررسی ادبیات نوشتاری اداری و تکیه کلام ها، تحقیق در مورد موضوعات خاص، بررسی نوع و جنس و سایر کاغذهای قدیم و نوشتن ها، مهرها، تمبرها، امضاها، نامها و مسئولیت ها، مشاهده حال و روزگار شهر و بخش و استان و کشور، تماشای دقیق و مستند حوادث و وقایع طبیعی و غیرطبیعی قرن گذشته، و نهایتاً مطالعه و لمس کردن مدارک و اسنادی که بی هیچ بهانه ای ارزشمندند، مدارکی که به برخی از موضوعاتش می خندی و بخاطر بعضی از آنها تأسف می خوری و آه می کنی...

نامه های زیر از کتاب های زرقان نامه انتخاب شده که حاوی اطلاعات بسیار جالب و مهمی است.

بندامیر، محل استقرار دفتر بخشداری زرقان

بدون شک روستای بندامیر به لحاظ اهمیت تجاری و موقعیت جغرافیائی اش بویژه بخاطر پل معروف بندامیر (که حدود ۱۱ قرن قدمت دارد و منسوب به امیر عضدالدوله دیلمی است) همچنین بخاطر آسیابهای متعددش همیشه محل استقرار نیروهای حکومتی در هر دوره و سلسله بوده و یکی از گلوگاههای مهم اخذ عوارض و مالیات و تأمین امنیت منطقه محسوب می شده چون یکی از مهم ترین چهار راههای ترانزیت شمال-جنوب و شرق به غرب استان و کشور برای عبور و مرور لشکریان و پیکهای دولتی و مسافری و احشام و اغنام محسوب می شده است. وجود پل متحرک بر روی «گاوشیر» یعنی دقیقاً جائی که امروزه به عنوان قدمگاه روی پل بندامیر مشهور است، اهمیت خاصی به این مسیر برای کنترل تردها می داده و امنیت شیراز را (که در چند دوره پایتخت کشور بوده و در ادوار مختلف نیز یکی از مهم ترین ولایتهای کشور به حساب می آمده) تأمین می کرده است.

اگرچه در مسیر ترانزیت شمال - جنوب چندین پل و بند دیگر وجود داشته ولی بدون شک موقعیت هیچکدام مثل بندامیر نبوده و مکان یابی این نقطه برای احداث بند و پل بسیار «حساب شده» بوده و نشان از دقت و درایت معماران و مهندسان سازنده آن دارد. اگرچه معبر و گذرگاهی مثل «پل خان» نیز در نزدیکی بندامیر وجود دارد ولی به اندازه بندامیر اهمیت نداشته چون اولاً حدود شش قرن بعد از بندامیر احداث شده و ثانیاً از موقعیت جغرافیائی و انسانی بندامیر برخوردار نبوده و نیست. با احتساب تمام نکات بالا طبیعی است که روستای تاریخی و استراتژیک بندامیر که همیشه در حد یک شهر آباد و مهم بوده در تحولات اداری سده اخیر نیز به عنوان مرکز بخش به مسئولیت قبلی خود ادامه داده باشد.

بر اساس مکاتبات موجود از سال ۱۳۱۶ به بعد دفتر بخشداری زرقان چندین سال در روستای بندامیر مستقر بوده است. در این رابطه نامه و ابلاغ رسمی وجود ندارد و آنچه مورد استناد قرار گرفته فقط اجاره نامه ها و چندین نامه مرتبط بوده است.

۱۳۲۵/۳/۱۸ به مقام معظم استانداری استان هفتم - از بخشداری زرقان

ضمن مرقومه ۳۳۳۵ مورخه ۱۳۲۵/۳/۱۳ راجع به مرکز بخشداری زرقان و علت توقف در بندامیر استیضاح فرموده بودند محترماً معروض میدارد در سال ۱۳۱۸ زمان استانداری مرحوم معاضدالسلطنه پیرنیا و تصدی آقای ابوالحسن معینی طالقانی بخشدار محل (زرقان) نسبت به تبدیل محل مرکز بخشداری تبادل مکاتباتی شده نظر به اینکه زرقان ابتدای حوزه بخش زرقان واقع شده و فاصله زیادی به بلوکات کربال و خرامه و ارسنجان و دهستانهای کمین تا قادرآباد دارد و نظر به اینکه در سال دو مرتبه در بهار و پائیز ایلات عرب و باصری از پل بندامیر عبور نموده در این نقطه ایل و بلوک تماس با یکدیگر پیدا می کنند و اگر مأمورین دولتی در اینجا مواظب و مراقب نباشند موجبات اختلاف و شکایات اشخاص بطور کلی فراهم می شود چنین نظریه داده اند که مرکز بخشداری در بندامیر قرار گیرد که هم به بلوکات کربال و خرامه و مرودشت و خفرک و کمین و غیره نزدیکتر باشد و هم از پیش آمدهای سوء در موقع عبور ایلات جلوگیری بعمل آمده باشد مراتب را به مقامات استانداری و وزارت کشور گزارش داده و مورد تصویب واقع می شود که بخشدار در بندامیر توقف داشته باشد و مراقب انتظامات و رود حوزه ابوابجمعی باشد پس از انفصال آقای معینی طالقانی آقای مرتضی افتخار به سمت بخشداری منصوب شده در بندامیر توقف نموده پس از آن فدوی مأمور تصدی بخش زرقان شده با سابقه اطلاعاتی از اوضاع و احوال ایل و بلوک این حوزه داشته نیز در همین بندامیر توقف نموده حالا چنانچه نظر مبارک مقام معظم استانداری در تعیین محل توقف بخشدار است هر قسم امر و دستور فرمایند اطاعت امر خواهد داشت در خاتمه بعرض می رساند کرایه محل بخشداری در بودجه ماهی هفتاد ریال معین شده که در بندامیر یکدستگاه عمارت بالاخانه اجاره و اختصاص

به دفتر بخشداری داده شده چنانچه به نقاط دیگر منتقل شود منزل از ماهی سیصد ریال کمتر نخواهد بود تأمین آن در بودجه منوط به پیشنهاد و اقدام استاندار معظم است با عرض مراتب در هر نقطه دستور فرمایند چه در زرگان چه کارخانه قند (مرودشت) چه خرامه کربال چه ارسنجان چه سیوند تمرکز یافته انجام وظیفه خواهد نمود. بخشدار زرگان : گزرسس

محققاً چندی قبل خود فدوی تقاضا کردم که منزلی در کارخانه قند به دفتر بخشداری اختصاص بدهند از استانداری به کارخانه مراجعه شده مورد قبول واقع نگردید که سابقه آن در بایگانی استانداری موجود است. رونوشت برابر اصل است. امیری

شماره ۲۴۷۳۵ مورخه ۱۳/۴/۱۳۲۵ - جناب آقای استاندار استان هفتم

مرکز بخش زرگان که تابع فرمانداری شهرستان شیراز است از لحاظ شهرت به این نام خود زرگان و یکی از نقاط تابعه آن هم بلوک مرودشت است که کارخانه قند در اینجا واقع است و اخیراً هم کارخانه الکل کشی پیروزی در آنجا تأسیس شده و حالا هم قدر محل کارخانه از لحاظ تلفون - پست - تلگراف - وسائط نقلیه دکاکین و مأمورین دولتی و غیره صورت آبادی دارد به همان درجه بلکه بالاتر داخل زرگان خراب و علاوه بر اینکه زرگان دارای ارتباطهای موجوده در مرودشت نیست قابل سکنی هم نمی باشد و از این جهت هم هست که مدتهاست بخش زرگان در بندامیر تابع بخش زرگان ۲۴ کیلومتری توقف دارد کار مأمور داری در آنجا فقط گرفتن چند اظهار نامه فخاری مالیات مختصری از کشتار آنجا است و شاید هم این اسم که هنوز زرگان است باقیمانده برای صرف درآمد عوارض در خود زرگان باشد و حال اینکه مابقی بنظر نمی رسد که در آنجا صرف شود....هم.... اداره داری که به هیچ وجه ارتباط مستقیم تا زرگان ندارد و کارهای خود را وسیله مأمور کارخانه به زرگان می فرستد یا مأمور محل را برای انجام کارهای خود شخصاً به شیراز ایاب و ذهاب بنماید این موضوع را قابل جلب توجه آن مقام دانسته که مقرر فرمایند کمیسیونی در این باب از رؤساء ادارات و اداره داری تشکیل داده در اینمورد تصمیم اتخاذ و وضعیت با سیاست امور این بخش را به تغییر مرکز بخش به شکل شایسته تبدیل فرمائید.

پیشکار داری و اقتصادی استان هفتم - امیر وفائی

شماره ۷۶۹ تاریخ ۲۵/۶/۱۳ - مقام معظم استانداری فارس

بازگشت به مرقومه شماره ۶۲۷۷ مورخه ۲۵/۵/۱۷ و با استحضار از مفاد نامه شماره ۲۴۷۳۵ - ۲۵/۴/۱۳ اداره پیشکار دارائی استان هفتم محترماً بعرض میرساند در سال ۱۳۱۸ دفتر بخشداری زرقان که در بندامیر شد برای اینکه وسط هشت دهستان های تابعه واقع گردید و در آن وقت شهرداری زرقان تأسیس نشده بود و از طرفی کارخانه قند مرودشت ضرورت آبادی به این طور که داراری تلگراف و جمعیت زیاد باشد بخود نگرفته بود به این جهت دفتر بخشداری در بندامیر گذاشته شد، فدوی در سال ۱۳۲۳ تصمیم برای مرکز بخش در کارخانه مزبور گرفته نظر به اعتبار ماهی هفتاد ریال کرایه منزل (دفتر بخشداری) شرحی به شماره ۱۳۴۳ - ۲۳/۱۱/۵ به مقام استانداری عرض نموده که رونوشت آن از لحاظ مبارک میگذرد که منزلی از عمارت در کارخانه برای دفتر بخشداری به دسترس بگذارند از طرف کارخانه نامبرده طی شماره ۵۳۰۸ - ۲۳ / ۱۱ / ۲۸ ... گردید که سواد آن هم به پیوست تقدیم میگردد یقین است مرکز بخش مطابق قانون در قصبه زرقان باید و صلاح هم در همین است ولی منزلی برای اداره بخشداری در خود قصبه که دارای ۴ اطاق باشد ماهی سیصد ریال و در کارخانه قند مرودشت ماهی هفتصد ریال مستغل میگیرند مستدعی است هرکدام از دو جا در قصبه زرقان یا کارخانه قند دستور بفرمایند تا فوری اطاعت شود. بخشدار زرقان - گزرسس / رونوشت برابر اصل است - امیری

شماره ۹۲۵ تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۱ بخشداری زرقان به استانداری استان هفتم

محترماً بعرض میرساند در حکم صادره از مقام وزارت کشور مرکز بخش در زرقان معین کرده اند آقای گزرسس بخشدار محل را تغییر داده به بندامیر برده است و در آنجا مرکز قرار داده فعلاً در زرقان یک نفر محاسب و دو نفر باسب سپور شهرداری گذارده اند این ترتیب به نظر فدوی صلاح نیامد در موقعیکه بکارخانه قند مرودشت مسافرت کردم اما مهندس نبود رئیس کارخانه را ملاقات در ضمن مصاحبه عقیده داشته بایستی مرکز بخشداری و شهرداری در کارخانه باشد زیرا که پست و تلگراف و تلفون راه شاهی اتصال ایاب و ذهاب و مرکز گروهان نگهبانی و غیره دارد چیزی که هست وضع منزل و کرایه خیلی گران است و از طرفی هم مخارج روزانه نسبتاً زیاد می شود وضعیت زرقان تقریباً یک کیلومتر خارج از جاده شاهی و ۱۵ کیلومتر پائین تر از کارخانه قند است مراتب به عرض رسانید که توجه فرموده چنانچه مقرر فرمایند بخشداری از بندامیر محل فعلی منتقل به یکی از این دو محل بدهد یا کارخانه یا زرقان و چنانچه مقرر فرمایند به کارخانه قند بروم رأی مبارک اقتضا فرماید با آقای مهندس ... دستور فرمایند یکی از

حیاطهای کوچک کارخانه را برای اداره به اختیار بخشداری بگذارند باعث آبرومندی شود. امضا؟؟ رونوشت برابر اصل است. امیری

شماره ۱۲۵۹۴ تاریخ ۱۳۲۵/۹/۵ استانداری فارس به بخشداری زرگان

پاسخ شماره ۸۰۷-۲۳/۸/۲۵ بطوریکه در قانون تقسیمات کشور پیش بینی شده مرکز بخش بایستی در زرگان باشد که عموم اهالی به بخشداری دست رسی داشته باشند. از طرف استاندار استان هفتم - روشن

شماره ۹۰۹ ۲۶/۱۰/۲۵ به استانداری استان هفتم...

محترماً پاسخ به مرقومه ۱۳۵۹۴ ۲۵/۹/۵ به عرض میرساند چون در موقع انقلاب بلوک کربال دستخوش اشعار واقع شده بود و بطوریکه اظهار میدارند در آخر بلوک که منتهی به دریای بختگان می شود صدمه ... و غارت آنها زیاد بوده و بکلی مایوس و نا امید از اقدامات انتظامی از طرف دولت بوده اند بحمد الله که از اقدامات اول منظم نظم و آرامش برقرار گرفته و رعایا مشغول زراعت نموده اند مختصر مسافرتی به دهات نزدیک نموده بخشداری تعطیل بوده بنظر فدوی صلاح نبود فوری اداره را از بندامیر به زرگان انتقال دهد با عرض مرتب باید چنانچه مقرر اداره در بندامیر باشد و بعد از عید به زرگان انتقال داده شود.

مینوط برابر با مینوط است که اصل آن در پرونده ۵-۳-۲۶ ضبط شده است. امیری

بخشداری زرگان ۱۶۰۸ ۲۵/۱۱/۱۵ - پاسخ شماره ۹۰۹ ۲۶/۱۰/۲۵ راجع به توقف دفتر بخشداری در بندامیر تا عید نوروز مانعی ندارد. از طرف استاندار استان هفتم، روشن . رونوشت برابر اصل است. امیری

استانداری استان هفتم

مرقومه شماره ۲۰۷۲۴ ۱۳۲۷/۱۲/۸ منضم به رونوشت مرقومه ۲۶۶۹۰ ۲۶/۱۱/۲۶ اداره کل امور مالی وزارت کشور راجع به میزان کرایه محل سکونت بخشداری زیارت گردید محترماً معروض می دارد که ... بمیزان کرایه محل بخشداری زرقان ... منازل سه محل زیر مذاکرات لازم شده و آخرین کرایه ماهیانه که بطور اقتصاد و صرفه جوئی است تعیین گردیده است

- ۱- در زرقان ماهی ۵۰۰ ریال
- ۲- در کارخانه قند مرودشت ماهی ۱۳۰۰ ریال
- ۳- در بندامیر ماهی ۲۵۰ ریال

ولی به نظر فدوی محل بخشداری در زرقان تمرکز پیدا کند اولی و ارجح از کارخانه یا بندامیر است و چون قرارداد با موجد بسته به تعیین اعتبار و ابلاغ آن بود موکول ... دستور صریح یا ابلاغ میزان اعتبار واصله گذاشت. عطوفت. بخشدار زرقان : گزرسی

فرمانداری شهرستان شیراز ۵۵۶ ۱۳۲۹/۳/۱۸

تعقیب معروضه شماره ... و شماره موضوع انتقال دفتر بخشداری به کارخانه قند مرودشت مستحضر میدارد که اولاً امروزه آبادی روزافزون صورت شهریت بخود گرفته ست و دارای تلگراف و تلفون و پست خانه و ژاندارمری و دارائی و دام پزشکی است که از این حیث به زرقان یا جای دیگر از بخش زرقان ... نداشته و مزیت و رجحانیت دارد زیرا خود زرقان که فعلاً هم به نام مرکز بخشداری است فاقد از هر چیز حتی اینکه صندوق پست یا یکرشته تلفون هم ندارد چنانچه خدای نخواستہ اتفاقی رخ دهد مستلزم تقدیم گزارش فوری باشد اقدامی بتوان نمود و روی این اصل تصدیق خواهند فرمود که مرکزیت بخش در کارخانه باشد بهتر خواهد بود که در زرقان باشد چه خصوص حالیه که مقرر فرموده در قسمت رامجرد و ایرج که جزء این بخش شده است نسبت به انتظامات و عمران هم رسیدگی بشود لذا مستدعی است مقرر فرمایند حداقل اعتبار ماهی پانصد ریال کرایه جهت دفتر بخشداری در بودجه منظور و اجازه فرمایند دفتر بخشداری به مرودشت انتقال داده شود و از این پسکوجه بیرون آید (از بندامیر)

۱۰۳۳ ۲۹/۵/۱۹ پیش نویس است / فرمانداری شهرستان شیراز

تعقیب شماره ۵۵۶ ۲۹/۱۸۳ راجع به انتقال دفتر بخشداری از بندامیر به کارخانه قند مرودشت معروض می دارد که قبلاً آن فرمانداری شرحی به گروهان ژاندارمری مرودشت مرقوم فرموده بودند خانه ئی به

فراخور دفتر این بخشرداری تعیین نموده و گزارش آن به عرض برساند برای تعیین پیشرفت بخشرداری به نهایت بهتر از گروهان ژاندارمری است و یقین دارد چنانچه اقدام بنماید سریعاً به اخذ نتیجه نائل می شود و اقدام ... گروهان جهت تهیه خانه برای بخشرداری مثل این است که به اداره آمار و ثبت احوال دستور داده شود برای شهرداری شیراز خانه ئی تعیین نماید خود گروهان ژاندارمری مرودشت مدتی است احتیاج میرم به یک منزلی دارد که در کارخانه جهت مرکزیت گروهان اجاره کند و از آن موقع هم تاکنون موقیت حاصل نموده است که لاعلاج مرکز گروهان در گاراژ آقای اردشیر ... قرار دارد و بطور استماع ماهی هم دو هزار ریال کرایه می پردازند خانه آقای دریابگی هم بخشرداری در نظر داشت دفتر قرار دهد و حاضر بود ماهی یکهزار ریال کرایه آن از بخشرداری بیشتر نگیرد شنیده می شود که گروهان در سدد (صدد) است برای خود اجاره نموده و خیلی بیشتر از آن کرایه بپردازد حالیه هم بخشرداری منزل آبرومندتری ... جهت اداره در نظر گرفته و می تواند به ماهی یکهزار ریال صاحب آن را راضی و نماید ولی اگر دیر بچینید دیگری آن خانه را به ماهی دو هزار ریال اجاره می نماید و آن هم از دست بخشرداری خارج می شود علیهذا مستدعی است که عطف توجه عاجلی فرموده و اجازه فرمائید اجاره نامه رسمی آن را نوشته و برای اعتبار و پرداخت مال الاجاره نظر موافق به وزارت متبوعه داده و کسب اجاره جهت اجاره آن بفرمایند زیرا در کارخانه منزلی که به کار دفتر بخشرداری بخورد و تا اندازه در خور و آبرومند باشد کمتر از ماهی دو هزار ریال اجاره آن نیست و بهتر از این خانه ئی هم در نظر گرفته شده برای بخشرداری میسر نمی شود

۱۳۳۵ ۲۹/۸/۱۷ فوری - آقای غلامعلی گزرسس بخشدار زرگان

چون بهره برداری کارخانه قند شروع گردیده مقتضی است تا دستور ثانوی محل کار خود را در مرودشت قرار دهید. فرماندار شهرستان شیراز

۱۳۳۰/۸/۱۹ - مقام مبارک جناب استاندار معظم استان هفتم

عطف به مرقومه شماره ۱۴۱۴۱ ۳۰/۸/۱۵ به استحضار از رونوشت وزارت کشور محترماً به عرض می رساند مرکز بخشرداری زرگان قبل از ۱۳۱۶ تا آخر آذرماه ۱۳۲۹ نظر به جهاتی در بندامیر بوده و ماهی هفتاد ریال مستغل دفتر بخشدار به صاحب منزل پرداخت می شده بر اثر افتتاح راه از داخل قصبه زرگان مرکز بخشرداری منتقل به زرگان شده و پرداخت اضافه کرایه منزل را از اول دی ماه تا آخر اسفند ۲۹ شهرداری زرگان پرداخت نموده و اینجانب به اتکا و اطمینان مرقومه شماره ۹۲ ۳۰/۱/۱۲ حسابداری وزارت کشور که رونوشت آن به شماره ۱۳۷۵ ۳۰/۲/۷ فرمانداری شهرستان شیراز به این بخشرداری رسیده اجاره نامه

رسمی از اول فروردین ماه به ماهی پانصد ریال منظم و رونوشت آن را تقدیم نموده بودجه هزینه اداری و اعتبار شماره ۱۵۸۳۶ ۳۰/۸/۲ که مستقیم از وزارت کشور رسیده از اول فروردین سال جاری مستقل دفتر بخشداری زرقان ماهی پنجاه تومان تصویب گردیده است و طور می شود ... منزلی را که از اول فروردین به تصرف دفتر بخشدار بوده است مال الاجاره از ۳۰/۶/۲۱ به صاحب منزل پرداخت نموده در صورتیکه این منزل

نگاهی به دوران قحطی و گرانی پس از جنگ جهانی دوم

در سال ۱۳۲۲ با توجه به قحطی و پایان جنگ جهانی دوم و تبعید رضا شاه و روی کار آمدن پسرش، دولت تصمیم گرفت ارزاق اساسی مخصوصاً نان و گندم و جو را جیره بندی کند و به مردم پروانه (یا کوپن) بدهد، به همین خاطر از شهرها آمار خواست ولی هر شهر و دیاری برای دریافت ارزاق بیشتر آمار غیر واقعی و بیش از حد ارائه کرد. همین امر باعث اجرای سرشماری و اخذ آمار تقریباً دقیق در هر منطقه شد، آماری به همراه اسامی مردم و نام پدر و شماره شناسنامه و نام کوچه ها.

در مکتوبات زرقان برای اولین بار چنین سرشماری دقیقی انجام شده و در مکتوبات قبل از آن چنین آماري وجود ندارد. این آمار که یک گنجینه به شمار می رود بصورت تصادفی از میان خرابه های زکی خانی به دست آمد و اصلاً نمی دانستیم که چنین آماري وجود دارد که منتظر یا دنبال کشف آن باشیم.

در این آمار مسئولین شهر، جمعیت اولیه شهر زرقان را بر اساس طومار مردم حدود هفت هشت هزار نفر معرفی می کنند و مسئولین مافوق به آنها دستور می دهند که برای کسب آمار واقعی خانه به خانه سرشماری و نام نویسی کنند.

نتیجه آمار نشان می دهد که جمعیت حدود ۴۶۶۹ نفر است و حدود ۹۰ نفر نیز دارای زمین و زراعت هستند و نیازی به کوپن یا پروانه خرید آذوقه ندارند. پس از حصول این آمار نسبتاً دقیق، مسئولین برای پوشاندن خطای آماري گذشته، اعلام می کنند که جمعیت زرقان از این بیشتر است و عده ای نیز در این نام نویسی شرکت نکرده اند و هر روزه تعداد جدیدی برای نام نویسی مراجعه می کنند و عده ای هم به شیراز یا دهات اطراف مهاجرت کرده اند؛ که البته شاید این توجیهاات و ادعاها تا اندازه ای هم درست بوده باشد. گزیده مکتوبات زیر در این مورد است:



در تاریخ ۱۳۲۲/۹/۱۷ کفیل استانداری فارس از بخشدار زرگان می خواهد که مقداری اجناس توقیف شده در زرگان را با حضور نمایندگان استانداری و دادسرا شیراز و اداره خواربار توزین کند و گزارش دهند... این نامه در ۲۲/۱۰/۶ در زرگان وصول و شماره شده.

در نامه دیگر در مورخه ۱۳۲۲/۹/۲۷ استانداری به آقای ضیاءالدین حمیدی بازرس دارائی استان می نویسد:

در زرگان ۱۳ انبار جو و گندم و ارزن و نخود بدون وزن توقیف گردیده و بایستی طبق قانون توزین شوند... معاینه محل و سالم بودن در و دیوارها، توزین و شمارش، ارائه مقداری جنس برای مصرف و بذر به صاحبان انبارها و دریافت رسید، لاک و مهر کردن انبارها و غیره....

این نامه در ۲۲/۱۰/۶ در زرگان وصول و شماره شده و در کتاب زرگان نامه جلد ۱۸ صفحه ۱۴ درج شده است.

در نامه دیگر رئیس اداره خواربار استان هفتم به آقای دکتر ابوالحسن دهقان و شرکاء متعهد حوزه زرگان نوشته: بطوریکه اطلاع دارید سکنه زرگان شکایت دارند که مازاد تولید آنها را نیز گرفته اند و هیچ چیز به آنها نداده اند و شما در تعهد نامه بایستی مقداری از محصولات را با نرخ دولتی به رعایا فروخته شود که نان خود را از آن تأمین کنند بنابراین به نماینده خودتان دستور دهید که با اهالی زرگان همکاری کنند ضمناً از آقایان متعهدین حوزه مرودشت و خفرک علیا و بیضا درخواست شد که چنانچه اهالی زرگان اضافه بر مقدار تعهد آن حوزه را بخواهند از رعایای محل خریداری کنند و مزاحم آنها نشوند.

رونوشت به آقای مزارعی و سایر شرکاء حوزه مرودشت، همچنین آقایان مسیح ایزدی و مؤیدی و مرتضی بدیعی و سایر شرکاء حوزه بیضا نیز ارسال و تقاضای همکاری آنها با مردم زرگان شده

نهایتاً از طرف استانداری با تأکید بر مطالب اداره خواربار استان اعلام کرده که فروش و خروج غله از انبار دولتی ممنوع است و نمی توان غله را به خبازان خارج از حوزه شیراز تحویل نمود و همچنین در پاسخ بخشدار زرگان خواسته شده که به اهالی زرگان اخطار دهد که مطابق همه ساله خوراک خودشان را از مازاد حوزه بیضا و زرگان و مرودشت و خفرک علیا و سفلی تأمین و با نرخ دولتی خریداری کنند. نکته مهم

عبارات «متعهد و متعهدین و رعایا» در نامه های بالا که نشان از ارتباطی خاص بین قلیلی از مردم و دولت دارد و مسئله سیستم مالک و رعیتی را تداعی میکند..

این نامه که در صفحه ۱۸ کتاب زرقان نامه جلد ۱۸ درج شده که حاوی نکات دیگری نیز هست.

نامه شماره ۱۵۷۶ مورخه ۲۲/۱۱/۱ از بخشدار زرقان به دارائی شهرستان شیراز

بازگشت به مرقومه ۱۷۲۹۸ مورخه ۲۲/۱۰/۶ محترماً به عرض می رساند در تاریخ پنجم و ششم دی ماه ۱۳۲۲ آقای حمیدی بازرس دارائی استان هفتم و آقای قاضی عسکر نماینده اداره خواربار برای بازدید ... انبارهای زرقان به زرقان وارد و با حضور اینجانب و صاحبان انبار و چند نفر معتمد محلی اجناس موجود را با نهایت دقت و توزین و نتیجه در ... طبق ۱۴ برگ صورت مجلس ... به پیوست تقدیم میگردد تا روز ۲۷ دیماه ۱۳۲۲ ... خاتمه پیدا کرد. موکول به امر عالی است. بخشدار و مأمور صلح زرقان

پاکنویس کننده : خاکسار

تقریباً شبیه به نامه بالا ، نامه شماره ۱۵۲۵ مورخه ۲۲/۱۰/۱۲ از بخشدار زرقان به مقام معظم استانداردی هفتم

بازگشت به مرقومه ۱۴۰۲۶ مورخه ۲۲/۹/۲۷ محترماً به عرض می رساند در تاریخ پنجم و ششم دی ماه ۱۳۲۲ آقای حمیدی بازرس دارائی استان هفتم و آقای قاضی عسکر نماینده اداره خواربار برای بازدید ... انبارهای زرقان به زرقان وارد و در تاریخ هفتم و هشتم دی ماه جاری شروع به وزن گردید و سه انبار از انبارهای محل را که قبلاً چهل هزار من بازدید نموده بودند در نتیجه توزین وزن خالص و حقیقی آن به هشت هزار و چهارصد من تبریز بالغ گردید و آقای قاضی عسکر نماینده اداره خواربار که برای کسب دستوراتی در روز ۲۲/۱۰/۹ به شیراز عزیمت نموده تاکنون مراجعت نکرده اند که تکلیف قطعی معلوم گردد مستدعی است مقرر فرمایند هرچه زودتر مشارالیه را به محل اعزام دارند تا سایر انبارهای موجود وزن و تکلیف آن تعیین و رفع نگرانی صاحبان اجناس شده و در ضمن نتوانند به کشت بذر و امور رعیتی خود مشغول شوند و نیز مأمورین مربوطه هم بدون جهت در محل معطل نمانند. موکول به امر عالی است. بخشدار زرقان : امضای آقای گزرسی

صورت مجلس ۲۲/۱/۲۱ -- طبق دادخواست نانواخانه کارخانه قند مرودشت و زرگان در شهرداری زرگان (.... به تقاضای افزایش نرخ نان) تسلیم نموده اند.... قبل از ظهر ۲۲/۱/۲۱ به انجمن شهرداری زرگان تشکیل گردید (و خبازان نامبرده اظهار داشتند نظر به عدم شعبه اداره خواربار ... ناگزیر بایستی گندم مصرفی نانواخانه مزبور را بطور آزاد از قرار کیلویی ۵ ریال خریداری و هر خرواری ۲۵۰ ریال مزد باربری و اسباب داده میشود ولی از افت و کسور و کمبود آرد از قرار کیلویی ۶۵۰ ریال قیمت گرفته می شود و روزانه مبلغی زیاد صرف ... می شود بنابراین پس از مذاکرات زیاد و رسیدگی به شکایت آنها اظهارات آنان در انجمن شهرداری مورد قبول واقع و آقایان کارمندان انجمن شهرداری چنین تصویب نمودند که خبازان نامبرده نان گندم را از قرار کیلویی ۳۵۰ ریال ...فروش برسانند.

رئیس انجمن شهرداری زرگان - حاجی بابا اسلامی

نایب رئیس : . حمزوی ؛ کارمند ؛ محمد معینی، کارمند؛ اقل الحاج خلیل شیعه زرقانی ؛ کارمند ؛ اقل الحاج علی اکبر..... اینجانب حاج زین العابدین قائدشرفی دهدار زرگان . امضا

نامه (اسداله رهسپار) حسابدار شهرداری زرگان به بخشداری زرگان در تاریخ ۱۳۲۲/۴/۲۳ ضمیمه ۱۱۴ برگ ... به شماره ۱۲۹

پیرو معروضه ۱۲۷ - ۲۲/۴/۱۴ بطوریکه خاطر مبارک استحضار دارد قصبه زرگان هفت هزار نفر جمعیت دارد عده ئی از آنها مالک و زارع بوده که اسم آنها ... صورت نشده و عده زیادی هم در اثر گرسنگی و نبودن جنس در محل برای به دست آوردن آذوقه به تازگی متواری و در صدد بر آمده که برای عائله خودشان آذوقه به دست آورده بلکه آنها را از گرسنگی نجات بدهند آنهم که جلوگیری شده است بیچاره ها مستأصل و هنوز به محل نیامده اند و عده زیادی به دهات دور و نزدیک و جاهای دیگر مشغول کار شده در محل نبوده اند که اسم آنها نوشته شود ولی عائله آنها در محل صورت منظور که شماره ردیف آن به ۴۶۶۹ در ۱۴ صفحه رسیده تقدیم و مستدعی است مقرر فرمایند فوراً اقدام مؤثری نموده بلکه زودتری اهالی این قصبه از جهت گرسنگی نجات یابند.

و نیز عده زیادی دواب در اینجا موجود است که آنها هم علیق لازم دارند چنانچه این موضوع را هم مراعت لطمه زیادی به کار زراعت و غیره دارد مراتب را به عرض می رساند که هر طور صلاح باشد اقدام.... و خاطر مبارک مستحضر است که سه دکان نانوائی در اینجا مشغول پخت نان است و پخت آنها

روزی ۴۵۰ کیلو می شود مستدعی است سه دکان نامبرده راهم در نظر گرفته بلکه نان اهالی و علیق دواب اینجا تأمین شود. حسابدار شهرداری زرقان : اسداله رهسپار

این نامه با شماره ۸۰۲ در ۲۲۲/۴/۲۵ در دفتر بخشداری زرقان ثبت شده.

نامه حسابدار شهرداری زرقان : اسداله رهسپار به بخشدار زرقان به شماره ۱۳۰ در تاریخ ۱۳۲۲/۴/۲۴

اداره محترم بخشداری زرقان

بازگشت به شماره ۷۶۴ ۲۲/۴/۲۲ موضوع صورت اسامی اهالی زرقان به عرض می رساند روز ۲۲/۴/۲۳ قبل از ظهر صورت منظور به پیوست شماره ۱۲۹ تقدیم گردیده سه روز است تقریباً ۳۰۰ نفر برای ثبت نام خودشان مراجعه نموده اند و ... متصل اشخاص با شناس نامه عائله خود به بخشداری می آیند و نتیجه نمی گیرند. حسابدار شهرداری زرقان : اسداله رهسپار

در هامش این نامه چنین درج شده: احتمالاً توسط بخشدار

شهرداری زرقان - ... شماره ۱۳۰ ۲۲/۴/۲۲ بطوریکه در نامه شماره ۷۸۱ ۲۲/۴/۲۵ تذکر داده شد صورتی مطابق همان مدل از اشخاصیکه صورت برداری نشده بردارید باشد تا مأمور صدور پروانه که پروانه آنها هم داده شود.

شماره ۸۰۲ مورخه ۱۳۲۲/۴/۲۵ خیلی فوری است / پیشنویس

مقام محترم فرمانداری شهرستان شیراز

پیرو معروضه تلفنگرام شماره ۶۹۶ - ۲۲/۴/۱۱ محترماً بعرض می رساند: بطوریکه با تلفن ... مقرر فرمودند صورتی به مسئولیت رئیس انجمن شهرداری و شهرداری و کخدای زرقان با ذکر شماره شناسنامه اشخاص که به کلی زراعت ندارند و محتاج به خرید ... و آرد سالیانه میباشد ۴۶۶۹ نفر که در خود قصبه فعلاً حاضر است در ۱۱۴ برگ تنظیم و به امضاء با قید مسئولیت سه ۳ نفر نامبرده بالا رسیده و در دفتر بخشداری موجود می باشد و در خاتمه به عرض می رساند سه دکان نانوائی و روزی یکصد و پنجاه من آرد

برای مأمورین دولت و مسافرین مصرف دارد مستدعی است با توجه به معروضه بالا هر قسم اراده مبارک تعلق گیرد امر به اقدام فرمایند. بخشدار زرگان، امضای آقای گزررس

در فرم سرشماری نکات زیر درج شده است:

ردیف / شماره خانواده / نام و نام خانوادگی / نام پدر / شماره شناس نامه / صادره / ساکن

طبق لیست، نام امضای سه نفر به اسامی زیر در ذیل تمام برگه های سرشماری (۱۱۴ صفحه) درج شده است: حاج زین العابدین خان قائدشرفی، کدخدا و دهدار زرگان، حاج بابا اسلامی، رئیس انجمن شهر(داری) زرگان، اسداله رهسپار - حسابدار شهرداری زرگان

لازم به ذکر است که تا چندین سال بعد از تأسیس شهرداری، بخشدار زرگان تصدی شهرداری را نیز به عهده داشته و حسابدار شهرداری (رهسپار) در برخی از مکاتبات به جای ایشان و با نام حسابدار شهرداری امضا می کرده است.

نکته قابل توجه در این سرشماری وجود ردیف ۲۷۲۶ تا ۲۷۹۰ شامل اسامی ۶۴ نفر کلیمی است که در زرگان در محله جودا (جهودها یا یهودها) سکونت داشته اند.

در سرشماری جالب و مهم دیگری که سال ۱۳۳۴ یعنی ۱۲ سال بعد از آمار اول در زرگان به منظور پلاک کوبی منازل و دکاکین انجام شده اسامی تعداد کمی کلیمی در صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ آورده شده و کوچه آنها به نام کوچه «کنیسا» درج شده است. البته در این سرشماری بسیاری از ساکنین این کوچه زرقانی هستند و معلوم می شود که بعد از مهاجرت یهودیان به شهرها و کشورهای دیگر، منازل آنها توسط زرقانی ها خریداری شده است. این آمار نیز در جلد هجدهم زرگان نامه درج است.

در آمار سال ۱۳۳۴ فقط اسامی سرپرستان خانواده ها قید شده و جمعیت کل شهر را نشان نمی دهد، البته نکات بسیار مهمی را ثبت کرده که حائز اهمیت است، از جمله اسامی کوچه ها، شغل بسیاری از افراد، کاربری بسیاری از اماکن غیر از منازل، تفکیک دکاکین و منازل، شماره کاشی منازل، تعداد کل پلاک نصب شده در هر خانه، استیجاری بودن برخی از اماکن.

این آمار که در ۳۵ صفحه در آخرین روزهای اسفند ۱۳۳۴ تهیه و تنظیم شده توسط یک شرکت خصوصی به نام شرکت آژانس ایفل انجام شده که دارای فرم خاصی بوده و بالای تمام اوراق دو جمله «صورت مشخصات پلاک گذاری و نام گذاری شهر زرقان» و «شرکت فنی، ساختمانی، تجارتي آژانس ایفل» به همراه آرم شرکت ایفل نقش بسته است. البته در نوشتن برخی از اسامی و فامیلها دقت کافی صورت نگرفته و برخی از افراد را با نام پدر مشخص کرده و نام و فامیل برخی را اشتباه نوشته اند که فقط زرقانی های قدیمی متوجه می شوند. بر اساس آمار سال ۱۳۳۴ تعداد منازل و دکاکین و اماکن دیگر در قصبه زرقان بالغ بر ۱۱۳۰ باب بوده است.

اداره خواربار استان هفتم

با ارسال رونوشت تلگراف اهالی زرقان دستور فرمائید مأمور مخصوصی به محل اعزام که موضوع را رسیدگی کرده و از روی کمال دقت برای اشخاصی که حقیقتاً احتیاج دارند طبق مقررات پروانه ورود آرد و گندم صادر نموده و از تقلب و سوء نظر پيله ورها هم اکیداً جلوگیری کرده و از نتیجه استناداری را مستحضر سازید.

۱/۶۷۱۵ مورخه ۱۳۲۲/۴/۱۸ از طرف استاندار هفتم

رونوشت بخشداری زرقان فرستاده می شود که فوراً به معیت مأمور خواربار به موضوع رسیدگی کرده فقط برای اشخاصی که حقیقتاً احتیاج دارند پروانه ورود گندم صادر گردد و از مداخله پيله ورها شدیداً جلوگیری شود. استاندار استان هفتم

رونوشت برای اطلاع آقای رهسپار فرستاده می شود تا به محض ورود مأمور اطلاع بدهد تا حضور به هم رسانیم برای سهولت کار تا ورود اینجانب خود شما اقدام بخشدار ۲۲/۴/۲۴

نامه حسابدار شهرداری به بخشدار - تاریخ ۱۳۲۲/۴/۱۴ - اداره محترم بخشداری زرقان

پیرو معروضه شماره ۱۲۵ ۲۴/۴/۱۴ محترماً به عرض می رساند: بنا به دعوت نامه شماره ۱۲۴ ۲۲/۴/۱۴ سه ساعت بعد از ظهر روز نامبرده کارمندان انجمن شهرداری و شهرداری حضور به هم رساند و کمیسیون تشکیل گردید پس از مذاکراتی بالاتفاق رأی دادند که کمیسیونی در مسجد نو تشکیل و چند نفری را معین کنند که طبق مدل اسامی اهالی را بنویسند که پس از اتمام با دقت کامل امضاء و تقدیم

گردد و دستور به آنها داده شد که کاغذهاییکه خط کشی شده به شماره ردیف هر محل را بنویسند در ضمن آقای شیعه از بندامیر وارد و گفتند که آقای بخشدار دستور فرموده اند هر ... خانوادگی را از شماره ۱ شروع تا به هر شماره که تمام شود و خانواده دیگر نوشته میشود باز از شماره یک با خط فاصله نوشته شود فوراً اطاعت و دستور به موقع اجرا گذارده شده همین یک روز خاتمه پیدا می کند و صورت را در دفتری که تعیین شده ثبت و عین اوراق تقدیم میگردد.

چون معلوم نیست پروانه خوراک یکساله اهالی که داده می شود جنس در مقابل آن از چه محلی تأمین می گردد آیا از جنس تعهدی مالکین محل تأمین می شود یا اینکه از جای دیگر وارد می نمایند چنانچه سابقه ئی در آن اداره موجود باشد مستدعی است مقرر فرمائید بنده را هم مستحضر فرمائید و دستور فرمائید در مقابل هر اسمى که در صورت نوشته شده بایستی امضا شود و یا اینکه خط کشیده از صفحه امضا گردد که محتاج به برگشت دادن صورت نباشد. حسابدار شهرداری زرقان - اسداله رهسپار

دفتر -- جواب دهید راجع به تأمین نان یکساله اداره خواربار خواهد ... و فقط در ... حضور آقای فرماندار دستور دادند که صورت را بفرستند تا حواله از اداره خواربار داده شود - موضوع گواهی فقط در آخرین صفحه بنویسید تعداد که در چند صفحه ذکر شده مورد گواهی است آقای رئیس انجمن و شما و کدخدا - ۲۲/۴/۲۰ امضای گزرسس

نامه شماره ۱۲۱ ۲۲/۴/۸ حسابدار شهرداری زرقان به بخشدار زرقان

اداره محترم بخشدار زرقان

بطوریکه خاطر مبارک استحضار دارد جو و گندم محصول زرقان پس از حمل گندم تعهدی زارعین به «انبار تثبیت غله شیراز» غیر از خوراک مالکین و زارعین چیزی باقی نمی ماند که صرف اهالی شود. تهیه گندم و جومصرفی نانویان و اهالی از دهات دوردست تأمین می شده چندی است که از دهات نامبرده از حمل گندم و جو کاملاً ممانعت می شود پیله ورن تا به حال نتوانسته جنس به زرقان وارد کنند حال موقع خرمن است اهالی به واسطه نداشتن گندم و جو در مضیقه افتاده و نانویان هم شاید برای چند روزی دیگر بتوانند گندم از هر جا که باشد به دست آورده به پخت روزانه خود ادامه دهند قریباً کار نان سخت و اهالی در زحمت خواهد افتاد مراتب را به عرض رسانیده و رونوشت مشروحه اسداله نانا هم به پیوست تقدیم که

هر طوری رأی مبارک اقتضا فرماید اقدام و بنده را هم مستحضر فرمائید که جواب مشارالیه داده شود. حسابدار شهرداری زرقان - اسداله رهسپار

ذیل نامه بخشدار نوشته : دفتر - جواب بدهید مراجعه به نامه شماره نمائید هرچه زودتر صورت مطلوب تهیه و ارسال دارید. امضای گزرسس ۲۲/۴/۱۳

نامه شماره ۱۲۵ مورخه ۱۳۲۲/۴/۱۴ حسابدار شهرداری زرقان به بخشدار زرقان

اداره محترم بخشداری زرقان

بازگشت به امریه شماره ۷۰۳ ۲۲/۴/۱۳ که الساعه (دو ساعت به ظهر ۲۲/۴/۱۴) زیارت شده محترماً به عرض می رساند --- از هشت هزار نفر جمعیت زرقان در حدود نود نفر مالک و زارع هستند مابقی را بایست صورت نوشته و غله به آنها داده شود که مستلزم چند روزی زحمت و اوقات صرف کردن است به علاوه ... بایستی مجلس تشکیل نمود یا به رئیس انجمن و کارمندان فهمانیده شود که غرض از این کار چیست و می خواهند چه کنند بنابراین چند روزی معطلی دارد مع الوصف ساعی هستم هرچه زودتر این منظور انجام گردد برای سه ساعت بعد از ظهر از انجمن دعوت شده و نتیجه را بعداً به عرض می رساند. حسابدار شهرداری زرقان - اسداله رهسپار -- ثبت شده به شماره ۷۵۸ ۲۲/۴/۱۹

خیلی فوری است / به جای پیش نویس -- شماره ۷۰۳ ورخه ۱۳۲۲/۴/۱۸ ضمیمه یک برگ

آقای رهسپار حسابدار شهرداری زرقان

مقتضی است به فوریت انجمن شهرداری با کدخدای محل دعوت و هرچه زودتر صورت اسامی اشخاصی که در زرقان فاقد زمین و زراعت می باشند مطابق مدل پیوست (در عرض ۴۸ ساعت) تهیه و به این اداره ارسال دارید تا برای خوراک یکساله پروانه خرید غله به آنها داده شود ضمناً متذکر می گردد در صورتیکه ... معلوم شود اشخاص دارای زراعت بوده و جزء صورت اشخاص بدون زراعت نوشته شده مسئولیت آن متوجه رئیس انجمن شهرداری و شهرداری و کدخدای محل خواهد بود. اجرای نهایت فوریت دارد. بخشدار زرقان

تلفنگرام بوسیله کارخانه قند مرودشت - پانویس کننده : خاکسار - شماره ۶۹۶ تاریخ ۱۳۲۲/۴/۱۱

خیلی فوری است - پیرو معروضه شماره ۵۷۰ ۲۲/۳/۱۹ سه روز است نان و جنس در قصبه زرقان نایاب و اهالی ... مضیقه عازم شیراز بودند فدوی مانع شده و استدعای عاجزانه دارم درباره اهالی زرقان امر به اقدام عاجلی فرمایند.

فرستنده تلفنگرام به احتمال زیاد بخشدار و بخاطر کلمه شهرداری در صدر نامه ، شاید به عنوان کفیل شهرداری اقدام کرده و یا شاید توسط حسابدار شهرداری ارسال شده.

نامه شماره ۵۷۰ تاریخ ۲۲/۳/۱۹ به مقام معظم استانداری هفتم - پانویس کننده : خاکسار

محترماً به عرض می رساند بطوریکه اهالی قصبه زرقان به این بخشداری دادخواهی می نمایند اهالی محلسالهای قبل آذوقه سالیانه خود را بوسیله پیله ورانی که به دهات اطراف می رفتند تهیه و تأمین می نمودند و فعلاً که بطور کلی از خرید پیله وران جلوگیری به عمل آمده برای تهیه خوراک یکساله خود در زحمت و بلا تکلیف می باشند اینک عین دادخواست اهالی را به پیوست تقدیم از لحاظ مبارک می گذراند که هر قسم اراده مبارک تعلق پذیرد امر به اقدام فرمایند موکول به اوامر عالی است. بخشدار زرقان

نامه اهالی زرقان در رابطه با کمبود نان - ۲۲/۳/۲۵

اداره محترم بخشداری قصبه زرقان

در پیرو عریضه تاریخ ۲۲/۳/۱۷ راجع به نان سالیانه اهالی زرقان که عرض شده استدعای عاجزانه داریم امر مقرر فرمائید که نان سال هفت هشت هزار نفر نفوس به هر وسیله که صلاح می دانید تأمین شود مزید بر امتنان و تشکر خواهد بود باعث دعاگوئی و خیر دنیاوی و اخروی خواهد بود منتظر نتیجه هستیم امر مبارک است

حدود ۶۰ امضای اهالی و معتمدین زرقان که نام و امضاهای آنها نیز جالب است. در گوشه سمت راست بالای نامه مرحوم محمد تقی صدرالمتکلین مراتب را اینگونه تأیید کرده و مهر زده است: صحت اظهارات اهالی قصبه زرقان مورد گواهی اینجانب است. سردفتر دفترخانه ۲۵ قصبه زرقان : صدر متکلم (نقش مهر: صدرالمتکلیمن)

این نامه به شماره ۶۳۱ تاریخ ۲۲/۳/۳۰ در دفتر بخشداری ثبت شده و بخشدار در ذیل نامه چنین نوشته : دفتر - فعلاً باشد تا جواب اولی که به مقام استانداری عرض شد برسد . امضا: گزررس

بهشت خانه نیکوکاران است

خداوند متعال در آیات بسیاری از قرآن کریم به اهمیت و ارزش انفاق مال و اموال در راه خداوند اشاره کرده و در آیه ۷۲ سوره انفال کسانی را که با اموال خود در راه خدا جهاد می‌کنند همطراز و هم‌ردیف با شهیدانی قلمداد کرده که با جانشان در راه خدا به ایثارگری و فداکاری می‌پردازند و در آیه‌ی ۲۶۲ سوره بقره درباره‌ی پاداش خیرین و نیکوکاران می‌فرماید: مَثَلُ أَنفَالِكُمْ مَثَلُ أَنفَالِكُمْ مَثَلُ أَنفَالِكُمْ مَثَلُ أَنفَالِكُمْ همانند دانه‌ای است که از یک دانه، هفت خوشه بروید و در هر خوشه، صد دانه باشد (که یک دانه خیر، هفتصد برابرشود) و خدا نیز اضافه بر این مقدار به هرکه خواهد بیفزاید که رحمت خدا بی‌متهاست و به همه چیز احاطه کامل دارد.

خداوند در آیات متعددی اموال و اولاد را باعث فتنه و آزمایش قلمداد کرده بویژه در آیه‌ی ۱۵ سوره تغابن می‌فرماید: به حقیقت اموال و فرزندان شما اسباب امتحان شما هستند و البته اجر عظیم نزد خداست. و در آیه‌ی ۳۷ سوره سبأ می‌فرماید : و هرگز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به درگاه خدا مقرب گرداند نیست مگر آنکه کسی با ایمان و عمل صالح مقرب درگاه خداوند شود.

خداوند در آیه‌ی ۱۱۴ سوره آل عمران کسانی را که در انجام کارهای خیر تعجیل می‌کنند و از هم سبقت می‌گیرند بعنوان بندگان خوب می‌ستاید و آنها را جزو نیکوکاران واقعی می‌داند.

در آیه‌ی ۹۰ سوره انبیا تعجیل در کار خیر را صفت پیامبران الهی می‌داند و در آیه‌ی ۶۱ سوره مومنون یکی از صفات برجسته‌ی مؤمنین واقعی را شتاب در کارهای خیر و سبقت جستن در نیکوکاری بر می‌شمارد. در آیه‌ی ۲۷۲ سوره بقره می‌فرماید: شما هرچه انفاق و احسان کنید درباره‌ی خویش کرده‌اید و هر کار نیکی به خودتان بر می‌گردد و در آیه‌ی بعد می‌فرماید: و هرچه انفاق کنید، خدا به آن آگاه است و در آیه‌ی بعد نیز می‌فرماید: کسانی که به صورت آشکار و مخفی، اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند هرگز از آینده بیمناک نخواهند بود.

نیکوکاران مقام و منزلت خاصی نزد پروردگار دارند اما خداوند برای آن شرطی متذکر می‌شود و در آیه‌ی ۹۲ سوره آل عمران می‌فرماید: «لن تتلوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» یعنی : شما به مقام نیکوکاران و خاصان درگاه خدا نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید و برای شما محبوب است در راه خدا انفاق کنید و محققاً خدا بر آن آگاه است.

خداوند راه رسیدن مردم به رضایت الهی را فراوان ذکر می‌کند و در آیه‌ی ۱۴۸ سوره‌ی بقره می‌فرماید: و برای هر کسی راهی است به سوی حق که بدان راه یابد پس بشتابید به سوی کارهای خیر و از هم سبقت بگیرید، یعنی یکی از راههای رسیدن به مقام رضایت خدا برای تمام مردم و بویژه متمولین را انفاق مال در راه خدا می‌داند. در راه نیکوکاری معمولاً دو گروه راه انفاق را سد می‌کنند یکی شیاطین که دائماً جلوی نیکوکاری افراد را می‌گیرند، چنانچه در آیات متعدد قرآن به آن اشاره شده و دیگری دوستان و خویشان جاهل که قرآن کریم در آیه‌ی ۷ سوره‌ی ماعون از آنها به عنوان «یمنعون الماعون» و دینداران دروغین نام می‌برد، یعنی کسانی که خودشان کارهای خیر انجام نمی‌دهند بلکه جلوی کارهای خیر دیگران را می‌گیرند.

طبق آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی یاسین: کافران به مومنین می‌گویند: اگر خدا می‌خواست به فقرا هم ثروت و مکنت می‌داد و آنها را مثل ما ثروتمندان می‌آفرید و به درستی که این منکران قیامت سخت در گمراهی هستند. خداوند درباره‌ی علت این که چرا همه‌ی انسان‌ها را یکسان خلق نکرده و عده‌ای را محتاج عده‌ای دیگر قرار داده در آیه‌ی ۴۸ سوره مائده می‌فرماید: خدا می‌توانست همه‌ی شما را یک امت واحده خلق کند و تفاوتی بین شما نباشد ولی انسانها را با وضعیت‌های مختلف خلق کرد تا ثروتمندان را امتحان کند، پس در کارهای خیر از هم سبقت بگیرید که بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست.

اما علت انفاق نیکوکاران فقط به خاطر نیازهای جامعه نیست، چون آنها ذاتاً به کار خیر علاقمندند و اگر هیچ نیاز و نیازمندی هم در جامعه وجود نداشته آنها همیشه آرزوی انجام کار خیر دارند و به این طریق شخصیت ذاتی خود را به اثبات می‌رسانند. در همین رابطه خداوند در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی کهف می‌فرماید: اموال و فرزندان شما زینت حیات دنیا هستند ولیکن اعمال صالح و باقیات صالحات که تا قیامت می‌مانند نزد پروردگار بسی بهتر است و انجام کار خیر بهترین آرزویی است که نیکوکاران دارند. در آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی بقره نیز می‌فرماید: و بدانید که آنچه برای خویش از اعمال خیر، پیش می‌فرستید، پاداش آن را نزد خدا خواهید یافت که خدا بر هر کار شما آگاه است.

در رابطه با اعمال خیر و بویژه سنت شریف قرض‌الحسنه در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی مزل می‌فرماید: به خدا قرض نیکو دهید و بدانید که هر عمل نیک که برای آخرت خود پیش می‌فرستید پاداش آن را نزد خدا می‌یابید و این پاداش بسی بهتر و بزرگتر از متاع دنیاست و دائم به دعا از خدا آموزش طلبید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

خداوند در آیات ۹۰ تا ۹۷ سوره نحل موضوع نیکوکاری را مورد تأکید مخصوص قرار می‌دهد و می‌فرماید: در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد به شما اندرز می‌دهد باشد که پند گیرید (۹۰) و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده‌اید زیرا خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند (۹۱) و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن [یکی یکی] از هم می‌گسست مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله [فرب و] تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزونترند، جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می‌آزماید و روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردید قطعاً برای شما روشن خواهد شد (۹۲) و اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد ولی هر که را بخواهد بپراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از آنچه انجام می‌دادید حتماً سؤال خواهید شد (۹۳) و زهار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواری‌اش بلغزد و شما به [سزای] آنکه [مردم را] از راه خدا باز داشته‌اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد (۹۴) و پیمان

خدا را به بهای ناچیزی مفروشید زیرا آنچه نزد خداست اگر بدانید همان برای شما بهتر است (۹۵) آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می‌کردند پاداش خواهیم داد (۹۶) هرکس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد (۹۷).

سنت وقف و باقیات صالحات قبل از اسلام نیز وجود داشته ولی اسلام آن را در مسیری روشن و منطقی و هدفدار و مترقی و دقیق مورد تأکید قرار داده است.

وقف و باقیات صالحات کمکی است بدون منت، صدقه‌ای است دائمی و مستمر و بدون ریا و وامی است بدون اضطراب باز پرداخت و از همه مهم‌تر: نوعی تعدیل ثروت در جوامع بشری به حساب می‌آید با رضا و رغبت قلبی فرد نیکوکار.

موضوع انفاق و نیکوکاری، آنقدر در آیات و احادیث معصومین زیاد است که اگر بخواهیم آنها را برشماریم نیاز به تدوین دهها کتاب دارد ولی با توجه به موضوع این گزارش و مخاطبین آن یعنی خیرین و نیکوکاران شهر باستانی و مذهبی زرقان که کاملاً با این مطالب آشنا هستند به همین مقدار بسنده می‌کنیم و پس از تبرک و تیمن به این آیات شریف به اصل گزارش می‌پردازیم:

زرقان، بهشت نیکوکاران

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (نحل- ۹۶)

آنچه در نزد بشر هست، فنا خواهد شد آنچه در راه خدا داده، بقا خواهد یافت
معرفی بیش از یکصد اثر خیر و باقیات صالحات زرقانی‌ها و اسامی نیکوکاران و استدعای تصحیح و تکمیل این لیست توسط همشهریان گرامی.

مردم هریک از شهرهای مختلف جهان، به خصالتی معروف و مشهورند و خصلت مشهور زرقانی‌ها نیکوکاری است و هرکس به طریقی و در حد وسع و توان خویش در امر باقیات صالحات شریک است.

ساختن مدرسه، مسجد، حسینه، حمام، حفر قنات و چاه، احداث آب انبار، تاسیس راه، اهدای زمین، وقف باغات و درختان، احداث حوزه و دانشگاه و بیمارستان و ورزشگاه، برگزاری جلسات قرآن و دعا، تأسیس خیریه‌ها و قرض‌الحسنه‌ها و حمایت دائمی از آنها، کمک به ازدواج جوانان، کمک به برگزاری مراسم مختلف مذهبی مانند اعیاد و عزاداری‌ها، تأسیس کتابخانه و کمک به چاپ و نشر کتب مفید، کمک به دانش‌آموزان بی‌بضاعت، احداث نمازخانه، احداث خوابگاه و آزمایشگاه و انفاق‌ها و نیکوکاری‌های پنهان که کسی جز خودشان و خداوند از آنها با خبر نیست جزو کارهایی هستند که زرقانی‌ها را به صفت نیکوکاری و انفاق خالصانه در راه خدا مشهور کرده است و اینهمه به برکت آموزه‌های دینی و ولایتی و عاشورائی در وجود مردم زرقان است.

مردم زرقان به خاطر روحیه تلاش و کار و تقوا، مردمی اقتصادی‌اند ولی اهل ولخرجی و اسراف نیستند و می‌دانند کجا و چگونه خرج کنند و وقتی که پای معامله با خدا در میان باشد چنان در کار خیر از جان و مال خود مایه می‌گذارند که مصادق آیه شریفه «لن تتلوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» می‌شوند.

بدون شک اگر بخواهیم تعداد تمام نیکوکاران زرقانی را که به روشهای مختلف در کارهای خیر شرکت داشتند و دارند بر شماریم و در یک جلسه جمع کنیم مجبوریم اکثر مردم زرقان را نام ببریم و انجمنی به وسعت تمام زرقان تشکیل دهیم تا تمام نیکوکاران زرقانی را جمع کرده باشیم.

بعنوان نمونه، تمام زرقانی‌هائی که فقط با کمیته امداد امام خمینی و مؤسسات خیریه و قرض‌الحسنه‌های مسجد حاج عباس شیراز، مسجد امام علی مرودشت، مسجد حیدر، مسجد ولی عصر، مسجد جامع نو، مسجد امام سجاد، مسجد فاطمه الزهرا، مسجد امام حسن مجتبی، مسجد جامع دودج، مسجد شهریار و مسجدالمهدی بلوار همکاری خالصانه و دائمی دارند و هر ماه با انفاق اموال خود به این مؤسسات جهت کمک به محرومین و تأسیس بناهای خیر کمک می‌کنند، بحمدالله آنقدر زیادند که اگر فقط بخواهیم نامشان را بخوانیم ساعت‌ها وقت می‌گیرد. روحیه‌ی انفاق و نیکوکاری صفتی است که در روح و شخصیت مردم زرقان نهادینه شده و از قدیم‌الایام به این صفت شهرت داشته‌اند و وجود مصادیق ذیل گواه این مدعاست.

در اصل مردمی که از قدیم، پیرو ولایت بوده‌اند و در مکتب اهل‌بیت تربیت شده‌اند و صدها شهید گلگون کفن و چند هزار ایثارگر دریادل و ازخودگذشته در طول دوران دفاع مقدس تقدیم اسلام و انقلاب و وطن کرده‌اند و نمونه‌های بارز انفاق و ایثارگری‌شان اینک در گلزارهای مطهر شهدای شهر و بخش زرقان آرمیده‌اند و اینگونه با خدا معامله کرده‌اند، بذل مال و ثروت خود در راه خدا را نیز فوزی عظیم می‌دانند اما همانگونه که گفته شد، راه صحیح انفاق را نیز می‌دانند و هیچگاه در پی نام و مقام نبوده و به همین خاطر اکثر عزیزانی که در این مقاله به نام شریفشان اشاره می‌شود تمایلی به مطرح شدن نامشان نداشتند ولی با اصرار ما و به خاطر ترویج بیشتر روحیه‌ی نیکوکاری و تشکیل مجمع نیکوکاران زرقان دعوت ما را پذیرفتند.

در زرقان تعداد زمینها، باغها، مغازه‌ها و خانه‌هایی که به مساجد و حسینیه‌ها جهت تبلیغ دین و انجام امور خیر وقف و واگذار شده‌اند بقدری زیاد است که هیچکس به درستی از تعداد واقعی آنها آگاه نیست. در اصناف جدید مثل رانندگی نیز تعداد افرادی که به اصطلاح «شراکت با اباالفضل» دارند و هر ماهه قسمتی از درآمد خود را به کارهای خیر اختصاص می‌دهند بسیار زیادند. علاوه بر این، بدون شک در زرقان، خانهای وجود ندارد که به مناسبت خاصی نذر و عهدی با خداوند به عهده نداشته باشد و نذر خود را در زمانهای خاص ادا نکند. تمام اینها، نمایانگر و اثبات کننده‌ی روحیه‌ی نیکوکاری و ایثارگری در مردم فهیم و فرهیخته‌ی زرقان است و این ثروت معنوی و لایزال که ریشه در فرهنگ الهی و ولایتی و بصیرت مردم ما دارد بزرگترین نقطه‌ی اوج و درخشش مردم زرقان به شمار می‌آید.

اگرچه خداوند از کارهای خیر و باقیات صالحات آنها آگاه است ولی ما نیز به مصداق حدیث شریف «لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» وظیفه داریم از اعمال خیر این عزیزان تقدیر کنیم و در حد توان خویش در اجرای حکم آسمانی «امر به معروف» و سپاسگزاری از این نیکوکاران گرانقدر بکوشیم تا این فرهنگ زیبای الهی، هرچه بیشتر در وجود نسل حاضر و آیندگان نیز نهادینه شود و این کاروان خیر و نیکی تا ابد ادامه یابد.

در مجموعه زیر سعی شده تمام آثار خیر و باقیات صالحات زرقانی‌ها ذکر گردد ولی بدون شک نیاز به حک و اصلاح و تکمیل دارد و هدف از درج نام و آثار آنها در این جزوه بخاطر دریافت اطلاعات تکمیلی است.

اگرچه از میزان وقفیات و باقیات صالحات که در قرنهای گذشته در زرقان انجام شده اطلاع دقیقی در دست نیست ولی اگر قیمت ریالی آنچه در سده اخیر و سالهای پس از انقلاب اسلامی تاکنون انجام گرفته، بصورت تقریبی برآورد شود بالغ بر صدها میلیارد تومان سرمایه‌گذاری عمرانی و فرهنگی خواهد شد و این نشان از مشارکت بالای مردم زرقان در امور مدنی و فرهنگی و اجتماعی دارد و به همین خاطر جا دارد که زرقان باستانی و شهیدپرور را «بهشت نیکوکاران» بنامیم.

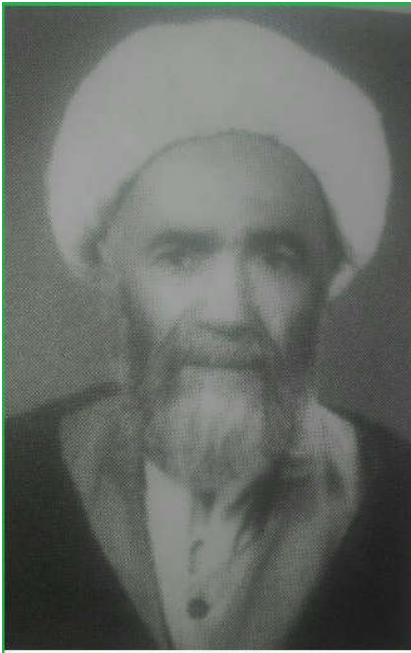
مجتهد زرقانی

در اواسط دهه چهل، وقتی که تازه خواندن و نوشتن آموخته بودم مثل تمام نوسوادان هر کتابی را که پیدا می‌کردم برای ارزیابی دانسته‌هایم ورق می‌زدم و در صفحات آن غرق می‌شدم و بعضی از کلمات و جملات آنها را به سختی و یا به سهولت می‌خواندم. در آن روزگار کتاب و مجله و روزنامه مثل امروز به وفور یافت نمی‌شد. کتابخانه عمومی هم هنوز در شهر ما وجود نداشت ولی پدرم کتابخانه کوچکی داشت که بیشتر کتابهایش مذهبی و تاریخی و ادبی بودند. علاوه بر این چند مجله هم «مشترک» بود که هر ماه برایش می‌آمد مثل مجله «نور اسلام» و «توفیق»، بعدها مجله «مکتب اسلام» هم به آنها افزوده شد. این کتابخانه کوچک، بزرگترین ثروت مادی و معنوی خانواده ما بود و هنوز هم هست.

یکی از کتابهایی که بیشترین کنجکاوای مرا بر می‌انگیخت و در آن زمان هیچ چیز از آن نمی‌فهمیدم و دائماً درباره‌اش پرس و جو می‌کردم و برای یافتن چیزی که روحم را سیراب کند آن را پیوسته ورق می‌زدم، رساله طریق‌التجات بود که عبارت «مجتهد زرقانی» زینت بخش جلد آن بود و همین نکته بود که مرا بیش از پیش مشتاق و دلبسته آن کتاب می‌کرد. خیلی برایم عجیب و جالب بود که نام شهرم روی یک کتاب نقش بسته و نویسنده‌اش همشهری‌ام باشد. پدرم بارها درباره کلمات «رساله» و «مجتهد» و «آیت‌الله» توضیح داده بود و نسب نویسنده را برایم بازگو کرده بود ولی مهمترین چیزی که ذهنم را به خود مشغول می‌کرد و معنای آن را خوب می‌فهمیدم کلمه «زرقانی» بود.

به هر حال این کتاب آنچنان برایم اهمیت داشت که بارها دور از چشم پدرم آن را به مدرسه می‌بردم و کلمه «زرقان» را به دوستانم نشان می‌دادم تا (به زعم خودم) به آنها هم بفهمانم که زرقان ما چقدر مهم است که نام آن بر کتابی حک شده است. سالها گذشت و کم‌کم بزرگ شدم (از لحاظ سن و سال) و آن حس زیبا در وجود من بزرگتر و ریشه‌دارتر شد و بر تمام زندگی‌ام سایه افکند اما هرچه بزرگتر شدم و بیشتر به عظمت آن کتاب و مؤلف گرانقدرش پی بردم، خود را کوچکتر و ضعیف‌تر یافتم و مطمئنم که این روند تا آخر عمرم ادامه خواهد یافت.

هنوز هم برایم خیلی عجیب و جالب است که شهر من مجتهد بزرگی داشته که صاحب رساله بوده و مقلدین زیادی از او پیروی می‌کرده‌اند. هنوز هم خیلی برایم لذتبخش است که نام یک مجتهد جامع‌الشرایط زرقانی در کنار علمای بزرگ دین و کشورم قرار دارد و هنوز هم به هر طریقی آن کتاب را به دیگران نشان می‌دهم تا مجد و عظمت گذشته شهرم را به یادشان بیاورم و خودم و جوانان و نوجوانان زادگاه باستانی ام را به اوج اعتلای «خودباوری» برسانم.



اجازه اجتهاد مرحوم آیت الله شیخ محمود شریعت زرقاتی توسط آیت الله العظمی محمد کاظم شیرازی در نجف اشرف
 در این اجازه اجتهاد، آیت الله شریعت با اوصاف عالی زیر معرفی شده اند:
 ...جناب العالم العالم صاحب الغلام الفاضل المحقق والخبير الكامل المصدق صاحب النكره القيمه والسليقه المستقيمه الشيخ الجليل النبيل الأنا الشيخ
 المحمود الزرقاتی الشیرازی دامت فضائله ...
 انتشارات هدهد www.hodhodiran.ir

سالها بعد وقتی نشریه هدهد را راه اندازی و منتشر کردم با فرزند برومند آیت الله شریعت، استاد حاج محمد حسین شریعت آشنا و همکار شدیم. ایشان بزرگوارانه به منظور تشویق ما و اعتباربخشی به نشریه ما سلسله مقالاتی عرفانی و عقیدتی فراتر از سطح نشریه ما برای صفحه ای خاص از هدهد می نوشتند و با افتخار هر شماره را با مطلب ایشان مزین و غنی می کردیم و قبل از اینکه خوانندگان کسب فیض کنند خودمان از مطالب ایشان حظ وافر معنوی می بردیم. متأسفانه نشریه ما بخاطر مشکلات اقتصادی شکست خورد و ارتباطمان با همکاران گرانقدری که آشنائی با آنها بزرگترین سرمایه معرفتی برای ما بود قطع شد. از آن تاریخ تا کنون بجز در چندین مجلس پرسه موفق به زیارت ایشان نشده ام و به توفیق آن روزگاران غبطه می خورم. توصیف صفات و اخلاق و علم و معرفت ایشان مجال وسیع می طلبد، ایکاش فرصتی فراهم می شد تا صدها سؤال شخصی و خانوادگی، علمی و تاریخی، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی که در ذهنم رسوب کرده (و جوابشان کتابی فاخر و نفیس خواهد شد) از ایشان بپرسم و چراغی ابدی فرا راه خود

و دیگر عاشقان حقیقت و شریعت روش نمایم. به یاد ایشان و به امید آن روز، چند تصویر زیر درباره پدر بزرگوار ایشان مرحوم آیت الله شیخ محمود شریعت تقدیم خوانندگان عزیز می گردد.

تصویر اجازه اجتهاد و دو کتاب مرحوم آیت الله شیخ محمود شریعت زرقانی

اجازه اجتهاد مرحوم آیت الله شیخ محمود شریعت زرقانی توسط آیت الله العظمی محمد کاظم شیرازی در نجف اشرف، در این اجازه اجتهاد، آیت الله شریعت با اوصاف عالی زیر معرفی شده است: ...جناب العالم العالم مصباح الظلام الفاضل المحقق والجبر الكامل المدقق صاحب الفکره القيمه و السلیقه المستقیمه الشیخ الجلیل النبیل الآقا الشیخ محمود الزرقانی الشیرازی دامت فضائله ...
سمت راست : رساله توضیح المسائل معظم له ؛ و سمت چپ کتاب: در پیرامون ماتریالیسم و ایدالیسم که نخستین بار در ایران توسط یک دانشمند دینی مطرح و پاسخ داده شد.



تصویر دو کتاب آیت الله شیخ محمود شریعت زرقانی

سمت راست ؛ رساله توضیح المسائل معظم له ؛ و سمت چپ کتاب؛ در پیرامون ماتریالیسم و ایدالیسم که نخستین بار در ایران توسط یک دانشمند دینی مطرح و پاسخ داده شد.

انتشارات همداد www.hodhodiran.ir

مرحوم مغفور آیت الله شیخ محمود شریعت زرقانی، فرزند مرحوم حاج میرزا محمدعلی شریعت زرقانی امام جماعت مسجد جامع زرقان، تولد: اسفند ۱۲۷۲ زرقان فارس، وفات: تابستان ۱۳۴۳ شیراز، آرامگاه: آرامستان علی ابن حمزه (ع) شیراز

آخوند حکیم: فقیه، پزشک، قاضی و کشاورز

پرتوی از زندگانی و خدمات آخوند ملا محمد باقر زرقانی مشهور به آخوند حکیم، پزشکی که یک عمر رایگان خدمت کرد و حتی داروی بیمارانش را مجانی می داد و از مستمندان و مسافریں در خانه اش پذیرائی می کرد.

روحانی گرانقدر شیعه مرحوم ملا محمد باقر زرقانی مشهور به آخوند حکیم متوفای ۱۳۱۹ قمری (برابر با سال ۱۲۸۰ شمسی) از علمای دوره قاجار می باشد که بر اساس قرائن و شنیده‌های موثق در حدود سال ۱۲۰۰ هجری شمسی در زرکان فارس در خانواده‌ای متمول و روحانی و اهل زهد و علم و معرفت پا به عرصه وجود نهاد.

آخوند حکیم تحصیلات مقدماتی خود را در شیراز و زرکان نزد پدرش مرحوم آخوند ملا محمد صادق و عمویش آخوند ملا محمد کریم و علمای دیگر گذراند و در نوجوانی به سلک روحانیت در آمد و بخاطر استعداد فوق‌العاده‌ای که داشت در عنفوان جوانی برای ادامه تحصیلات حوزوی به نجف اشرف رفت و در عرض چند سال فقه و اصول و معارف اسلامی را نزد اساتید برجسته آن زمان به پایان رساند اما جاذبه علم طب و علاقه ایشان به طبابت و معالجه بیماران، او را از نجف به بغداد کشاند و سالها دور از وطن در کسب علوم پزشکی مجاهدت شبانه روزی کرد و بویژه در کتب قانون و شفای ابوعلی سینا، در فلسفه و حکمت و طب اسلامی به استادی رسید و بخاطر کسوت روحانی به «آخوند حکیم» مشهور شد و به جای اینکه راه دربارها را در پیش بگیرد با کوله باری از تجربه و اندوخته‌های علمی به وطن و زادگاهش زرکان بازگشت و به ارائه خدمات دینی و پزشکی و قضائی به مردم مشغول شد.

آخوند ملا محمد باقر حکیم در سه رشته مهم طبابت، قضاوت و فقاقت تلاش و مجاهدت چشمگیر و تدریس داشته و مرکز فعالیتهای او در منزل خودش در زرکان (منزل فعلی مرحوم حاج نعمت الله کاویانی، زیر ساباط حکیم) بوده که هنوز اتاق کار وی به نام «محکمه آخوند حکیم» نزد خانواده و بازماندگان و نوادگان ایشان شهرت دارد و لازم است این تنها ساباط بازمانده در زرکان و محکمه او به ثبت ملی برسد.

در زمان قدیم کلمه حکیم به کسی اطلاق می‌شده که اهل حکمت و فقه و فلسفه و علوم دینی بوده و یا در علوم پزشکی و طبابت مهارت داشته و یا به امور قضاوت و حل اختلاف بین مردم اشتغال داشته است، مرحوم آخوند حکیم، هم فقیه بوده، هم پزشک و هم قاضی، و محکمه او همیشه کانون توجه جویندگان علم و مسائل شرعی و فتاوی دینی و بیماران و درماندگان و مظلومین و ستمدیدگان بوده است

و با توجه به اینکه محکمه او دقیقاً کنار درب ورودی خانه بوده (و کماکان هست) در تمام اوقات شبانه روز پذیرای مردم بوده و همیشه با مهربانی و شفقت و جدیت به حل مشکلات مردم می‌پرداخته است و در بسیاری از مواقع، خود به دیدار بیماران و مظلومین و جویندگان علم می‌رفته است، در عین حال، درآمدش از دسترنج کار زراعتش (در منطقه قیدرقلو) بوده است.

اگرچه متأسفانه هیچ تصویر و نوشته‌ای از آن روزگار برای ما باقی نمانده ولی خاطره مجاهدتها و فعالیت‌های آن حکیم فرزانه و وارسته در خاطر بسیاری از کهنسالان زرقان که تعریف و توصیف او را شنیده‌اند باقی مانده است و شاید در آینده مطالب و مکتوباتی از ایشان کشف شود.

با توجه به خاطراتی که مادر بزرگ ما، مرحومه نصرت حکیمی و برخی از معمرین زرقان از جمله پدر بزرگوارم (حاج آقا کوچک صادقی) و مرحوم حاج نعمت الله کاپیانی درباره مناصب و مشاغل و سجایای اخلاقی آخوند حکیم نقل می‌کردند محکمه آخوند حکیم هر روز شاهد حضور مراجعین متعدد و مختلفی بوده که از شهرها و روستاهای اطراف برای معالجه و درمان یا حل اختلاف و قضاوت و یا حل کردن مشکلات دینی و فقهی خود و یا تحصیل علوم پزشکی و دینی به منزل ایشان می‌آمدند و آخوند حکیم نیز معمولاً تمام این کارها را رایگان و فی سبیل الله انجام می‌داده و گاهی کمک مالی نیز به آنها می‌کرده و یا دواهای مورد نیازشان را از داروخانه شخصی خود به آنها می‌داده و حتی برخی از بیماران روستائی را چند روزی در منزل خود تحت درمان قرار می‌داده و از همراهان آنها نیز پذیرائی می‌کرده است، البته برخی از مراجعین و بیماران متمول وی نیز با ارسال هدایای نفیس و با ارزش مثل فرش و لباس و گوسفند و غیره زحمات و خدمات او را جبران می‌کرده‌اند اما راه اصلی درآمد و معیشت آخوند حکیم از طریق کشاورزی و دامداری بوده و علاوه بر اینکه کارگران زیادی برای او کار می‌کرده‌اند خودش نیز در اوقات فراغت به کشاورزی و باغبانی و دامداری می‌پرداخته و زمینها و باغات وی که نزدیک بیشه زرقان و روستای قیدرقلو بوده از لحاظ میزان برداشت و کیفیت محصولات در منطقه زرقان و اطراف سرآمد بوده و کشاورزان دیگر از بذر و قلمه‌ها و راهکارهای ترویجی او برای احداث و توسعه باغات و یا توصیه‌های دامپزشکی ایشان برای معالجه و درمان احشام خود استفاده می‌کرده‌اند.

آخوند حکیم دارای صفات پسندیده و برجسته اخلاقی زیادی بوده که علاوه بر زهد و تقوا و تهجد می‌توان به ساده زیستی او در عین تمول و تمکن، خدمتگزاری او به مساکین و مستمندان و بیماران بدون چشمداشت مادی و حتی کمک مادی به آنها، سادگی و بی‌پیرایگی و پارسائی او در اوج اشتها اشاره کرد.

آخوند حکیم پس از بازگشت از نجف و بغداد، با یکی از اقوام خود ازدواج کرد که حاصل این ازدواج هشت فرزند به نامهای میرزا محمد صادق، خانم صاحب، محمد تقی، عزیزالله، شیخ اسدالله، شاهزاده خانم،

زیور و طلعت بوده است. میرزا محمد صادق نیز دارای دو فرزند به نامهای محمد حسین و نصرت بوده که نصرت (همسر مرحوم مَشْ مُطلب خان) مادر بزرگ ماست.

شهید محمد جواد کاویانی فرزند حاج نعمت اله، شهید محسن صادقی فرزند حاج امان، شهید عبدالرضا زارعی (سعید) فرزند مرحوم اصغر، شهید نظام الدین کاویانی فرزند حاج منصور، شهید محمد حسن صادقی (ابوالفضل) فرزند حاج آقا کوچک و شهید محمدرضا تحویلدار فرزند مرحوم حاج حسن از نوادگان پر افتخار آخوند حکیم هستند.

دکتر احمد قائدشرفی و برادرانش دکتر ناصر و دکتر منصور قائدشرفی فرزندان مرحوم حاج زین العابدین خان که در امریکا و کانادا به طبابت و تدریس در دانشگاهها اشتغال دارند نیز از نوادگان آخوند حکیم هستند. هفت نفر از نوادگان او نیز راه علمی و فقهی او را ادامه داده و به تحصیل علوم دینی پرداختند که اینک به تحصیل در شهرهای مقدس قم و مشهد و شیراز مشغولند. در مجموع، تحصیلگردگان متعددی از نسل آخوند حکیم در قرن گذشته در خدمت مردم بوده‌اند که احصای نام آنها در حوصله این مجال و مقال نیست.

خاطرات زیادی از نحوه طبابت و ذکاوت مرحوم آخوند حکیم و مردم داری او در یاد و خاطر کهنسالان این منطقه وجود دارد که نشان دهنده شخصیت ممتاز و الهی این طبیب حاذق و حکیم فرزانه و جایگاه علمی و معنوی او در نزد مردم است.

مرحوم آخوند حکیم علیرغم داشتن موقعیت و محبوبیت اجتماعی، زندگی بسیار ساده و زاهدانه‌ای داشته و در صفا و سادگی و عشق به اهل بیت و ساده زیستی و بی ریائی مشهور خاص و عام بوده و در مهارت و جدیت برای حل اختلافات و مشکلات مردم زبانزد همگان بوده است.

ملا محمد باقر زرقانی یا آخوند حکیم پس از سالها خدمتگزاری صادقانه و خالصانه به مردم، در زادگاهش زرکان در ربیع الثانی ۱۳۱۸ در حدود سن هشتاد سالگی دعوت حق را لبیک گفت و در آرامستان شاعر و عارف شهید سیدعمادالدین نسیمی در حدگاه حکیمی‌ها به خاک سپرده شد که نوع سنگ و آجرچینی مزارش و مطالب روی کتیبه آن نیز حاکی از منزلت و قداست و عظمت روحی آن مرحوم در نزد مردم می‌باشد.

مطالب کتیبۀ مزار شریف مرحوم آخوند حکیم:

هوالباقی و کل شیء هالک

إِلَهِي لَيْنٌ جَلَّتْ وَ جَمَّتْ خَطِيئَتِي، فَعَفُوكَ عَنْ ذَنْبِي أَجَلٌ وَ أَوْسَعُ

إِلَهِي لَيْنٌ أُعْطِيتُ نَفْسِي سُؤْلِهَا، فَهَا أَنَا فِي رَوْضِ النَّدَامَةِ أَرْتَعُ

إِلَهِي أَجْرُنِي مِنْ عَذَابِكَ إِنِّي ، أَسِيرٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ لَكَ أَخْضَعُ

إِلَهِي تَرَى خَالِي وَ فُقْرِي وَ فَاقَتِي ، وَ أَنْتَ مُنَاجَاتِي الْخَفِيَّةَ تَسْمَعُ

إِلَهِي بِحَقِّ الْهَاشِمِيِّ مُحَمَّدٍ ، وَ حَرَمَةِ أَطْهَارٍ هُمْ لَكَ خُضَعُ

وفات مرحمت و غفران پناه ، جنت و رضوان آرامگاه، فردوس مکان، المستغرق فی بحر (رحمة) الله الملك المنان و اسكنه الله فی بجایح الجنان، آقا ملا محمدباقر الشهبير بطیب ابن مرحمت و غفران پناه، فردوس جایگاه، خلد آشیان، آقا ملا محمد صادق، بتاریخ شهر ربیع الثانی مطابق و موافق سنه ۱۳۱۹ من هجره النبویه

لازم به ذکر است که ساباط حکیم زرقان در لیست انتظار ثبت در فهرست آثار ملی قرار دارد و شایسته است منزل و محکمۀ آخوند حکیم که جزو افتخارات و موارث فرهنگی این شهر و دیار است نیز در فهرست آثار ملی ثبت گردد و مورد حمایت سازمان میراث فرهنگی کشور قرار گیرد. علاوه بر این، لازم است توسط مراجع ذیربط اداری و مسئولین محلی یادمانی نیز بر مزار نیمه مخروبه ایشان نصب شود و با محوطه سازی و نورپردازی و نصب تابلو «مفاخر علمی، فرهنگی و تاریخی» گوشه‌هایی از شخصیت این اسوه اخلاص و ایثار و خدمتگزاری بازشناسی گردد و در معرض دید فرهنگدوستان و عاشقان ایران کهن قرار گیرد.

طول و عرض جغرافیائی دیجیتال مزار آخوند حکیم با دستگاه چپی پی اس در گوگل ارت و گوگل مپ تعیین و ثبت شده و اگر عبارت «مقبره آخوند حکیم» در گوگل جستجو شود یکی از جوابهای صفحه اول محل مزار مرحوم آخوند حکیم در آرامستان سید نسیمی زرقان فارس است.

در شجره نامه صفحه بعد به اسلاف و اخلاف آخوند حکیم اشاره شده است.

بنام خدا، با سلام و عرض ادب خدمت تمام اقوام گرامی، این شجره نامه فقط در رابطه با شهدای گرانقدر و برافراختار خانواده بزرگ آخوند حکیم تهیه شده و شجره نامه های سببی و نسبی دیگر این خانواده در حال تدوین است لذا از تمام اقوام محترم و مطلعین گرامی استدعا دارم نظرات و اطلاعات تکمیلی و تصحیحی خود را به اینجانب اطلاع دهند. والسلام
پژوهش و نگارش: محمد حسین صادقی، قم، محرم ۱۴۳۰ - دی ماه ۱۳۸۷ - بازنگری و بازنویسی: اسفند ۱۳۹۶ زرگان فارس

شجره نامه شهدای گرانقدر خانواده بزرگ آخوند ملا محمدباقر زرقاتی مشهور به آخوند حکیم
اعداد جلو اسمای تاریخ سال وفات به هجری قمری است.

نثار ارواح مطهر
شهدا و اموات
صلوات و فاتحه



برخی از فامیلهای نسبی و سببی مرتبط با شهدای گرانقدر خانواده بزرگ آخوند حکیم

آخوند ملا محمد باقر (مشهور به آخوند حکیم) همسر خواهر حاج فتحعلی؛ میرزا محمد صادق پسر آخوند حکیم همسر بمان جان دختر حاج فتحعلی؛ عزیزالله همسر خانم صاحب دختر مشهدی حسن؛ کربلانی محمد تقی همسر فاطمه والدین حاجی و محمدباقر و گلاتون همسر میرزا محمد حسین پدر آسیه همسر صمد حمزوی پدر گلاتون همسر مرحوم اصغر زارعی پدر شهید عبدالرضا زارعی (سعید)؛ خانم زیور همسر ملاعباس کیخا پدر حاج حیدر پدر منیژه همسر حاج حسن تحویلدار والدین شهید محمد رضا تحویلدار، شاهزاده همسر فریدون مادر صاحب جان همسر حاج زین العابدین خان قاندشرفی؛ خانم طلعت همسر سید محمد شجاعی و مادر سیده بیگم همسر سید حسین ربیعی پدر سیده بی بی آغا همسر حاج امان صادقی پدر شهید محسن صادقی؛ خانم نصرت همسر مشهدی مطلب خان قاندشرفی پدر زینت همسر حاج نعمت الله کاویانی مادر شهید محمد جواد کاویانی؛ همچنین نصرت و مشهدی مطلب خان قاندشرفی والدین پروین همسر حاج آقا کوچک صادقی پدر شهید محمد حسن صادقی (ابوالفضل)؛ خانم صاحب همسر آقانور محمد پدر حاج نعمت الله کاویانی و خدیجه همسر عزیزالله کاویانی پدر حاج منصور پدر شهید نظام الدین کاویانی (فرهنگ). و. والسلام

گنجینه مجد و عظمت زرقان و زرقانی ها

با عرض سلام و ادب و احترام خدمت همشهریان فهیم و شریف زرقان

همانگونه که مستحضرید اخیراً کتابی توسط همشهری فرهیخته ما جناب مهندس ناصر رحمتی منتشر



شده که یکی از شاهکارهای معاصر محسوب می شود و جای آن دارد که از طرف تمام شهروندان به هر نحو ممکن از خدمات و زحمات طاقت فرسای ایشان تقدیر و تشکر گردد هرچند حق مطلب فقط با قدردانی ادا نمی شود.

بدون شک کتاب «زرقان (رکان) دیار کهن فارس» که در سه زمینه «تاریخی، جغرافیائی و رجالی» نگاشته شده را اگر یکی از بزرگترین رویدادها و پدیده های فرهنگی و معرفتی تاریخ معاصر ندانیم و در نشر آن نکوشیم نه به اهمیت و ارزش کار فرهنگی و مشقات و مراتبهای آن پی برده ایم و نه وجوب پدید آوردن آن را درک کرده ایم، به عبارت دیگر نه قدر کتاب فوق را دانسته ایم و نه قدر و ارزش خود را.

اگرچه نقد و بررسی این شاهکار وزین که نه فقط زینت آرای شهرستان باستانی و مذهبی و شهیدپرور زرقان بلکه زینت افزای تاریخ و فرهنگ و تمدن استان فارس است باید پس از مطالعه کامل و در وقتی مناسب تر قلمی شود ولی از آنجا که سالهاست شاهد تلاش و دلسوزی و پیگیری های مداوم و مجدانه سرور گرامی جناب مهندس رحمتی برای تدوین و تألیف این اثر جاودانی بوده ایم (و به همین خاطر سالها برای انتشارش روزشماری کرده ایم) لذا به عنوان یک زرقانی بر خود لازم و واجب می دانم رونمایی کتاب «زرقان (رکان) دیار کهن فارس» که در مراسم جشن شهرستان شدن زرقان انجام شد را به همشهریان حق شناس و قدردان تبریک بگویم و با افتخار دست مؤلف محترم را ببوسم و از آنجا که این حقیر سالهاست مستقیماً در وسط میدان تولیدات و مخاطرات و مبارزات فرهنگی بوده ام و مطالب بسیاری درباره شهرم نوشته و سروده ام و همشهریان عزیزم هنوز انتشار نشریه همداد را به یاد دارند، همچنین همیشه ستایشگر زحمات و خدمات فرهنگی همشهری عزیز دیگرم جناب آقای دکتر محمدجعفر ملک زاده و چهار شاهکار ماندگار و برجسته و بی نظیر ایشان در زمینه های «لغت و ضرب المثل و داستانهای کهن و گویش محلی زرقانی» بوده و هستم و همچنین اثر باستانی دکتر عبدالمجید ارفعی مؤلف کتاب بزرگ «زرقان در گلنبشته های تخت جمشید» را منتشر کرده و عاشقانه ستوده و همه جا معرفی کرده ام ولی اعتراف می

کنم که آفرینش کتاب افتخارآمیز «زرکان (رکان) دیار کهن فارس» که نسبت به بسیاری از کتابهای مشابه در کشور فاخرتر و فخیم تر است، فقط در افق توانائی جناب مهندس رحمتی بوده و قطعاً هیچکس جز ایشان نمی توانسته از عهدهٔ چنین مسئولیت خطیر و بزرگی بر آید و لذا از نظر حقیر لازم است تمام همشهریان گرامی و عزیزم حداقل یک جلد از این کتاب را به عنوان سند مجد و عظمت زرکان باستانی در خانهٔ خود داشته باشند و اگر می خواهند به یکدیگر و به عزیزان خود در داخل و خارج از کشور هدیهٔ جاودانه و ماندگار و خاطره انگیزی دهند و یا حتی اگر بخواهند به دوستان غیر زرکانی خود چیزی اهدا کنند (حتی همراه با کادوی ازدواج و جشن تولد و غیره) یقیناً هیچ اثری زیباتر و دوست داشتنی تر از کتاب «زرکان (رکان) دیار کهن فارس» نیست.

در پایان لازم به ذکر است که این کتاب حجمی چند برابر حجم فعلی داشته و بخاطر گرانی خدمات چاپ و نشر کاهش یافته و در ۶۹۰ صفحه وزیری به زیور طبع آراسته شده است و امیدواریم بقیه صفحات زرین این کتاب (و همچنین کتاب «شجره نامه های زرکان» که شاهکار بی نظیر و جاودانهٔ دیگر مهندس رحمتی است) به زودی با حمایت و عنایت تمام همشهریان وطن دوست و دلسوز و مساعدت فرزندگان و فرهیختگان شهر منتشر شود و بر تارک کتابخانه های کشور بدرخشد. ان شاء... تعالی / والسلام / ارادتمند و خدمتگزار مردم شریف زرکان - صادقی ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

معرفی کتاب در سایت کتابخانه عمومی زرکان

زرکان (رکان) دیار کهن فارس، تالیف و نگارش ناصر رحمتی، انتشارات: زرکان پارس، تاریخ نشر: ۱۳۹۸ کتاب «زرکان (رکان) دیار کهن فارس» تالیف و نگارش محقق و فرهیخته ارجمند زرکانی جناب آقای مهندس ناصر رحمتی در یازده فصل و ۶۹۰ صفحه توسط انتشارات زرکان پارس با جلدی نفیس چاپ و منتشر شده است. این تالیف ارزشمند، به صورت تاریخ نگاری محلی در دو بخش جغرافیایی و رجالی تنظیم گردیده است.

در بخش اول سابقه و حوادث تاریخی-جغرافیایی زرکان از دوران هخامنشیان تا کنون به خصوص از نظر سیاحان و گردشگران در قالب سفرنامه به اختصار گزارش شده است. در بخش دوم دانشمندان، مشاهیر، بزرگان، علماء، سیاستمداران، ادبا و شاعرانی که از زرکان برخاسته یا اصالتاً زرکانی بوده اند، معرفی شده اند. از این رو کتاب "زرکان..." را می توان نخستین کتاب تاریخ محلی زرکان به شمار آورد. یازده فصل کتاب شامل:

فصل اول: پیشینه تاریخی زرقان (رکان)

فصل دوم: زرقان در گذر زمان و سفرنامه ها

فصل سوم: اوضاع جغرافیایی زرقان

فصل چهارم: سرگذشت تقسیمات کشوری زرقان

فصل پنجم: زرقان در پیشگاه تاریخ

فصل ششم: فرهنگی-مذهبی-هنری

فصل هفتم: مشاهیر-بزرگان-روحانیت، مجتهدین، نویسندگان و سیاستمداران زرقان

فصل هشتم: شعرا-عرفا و نویسندگان زرقان می باشد.

محقق از منابع و کتابهای تاریخی زیادی جهت گردآوری کتاب استفاده کرده و مطالب بسیاری را به صورت شفاهی از ریش سفیدان و بزرگان قوم جمع آوری نموده است.

جناب رحمتی در مقدمه کتاب یادآور می شود این کتاب " خلاصه ای است از مجموعه یادداشت ها و اطلاعات زیادی که در مدت سی و پنج سال مطالعه و کاوش در تاریخ ایران، فارس، شیراز خصوصاً زرقان جمع آوری نموده ام."

روزنامه خبر جنوب نیز با اختصاص نیم صفحه به مصاحبه با ایشان در تاریخ خبر ۲۰ بهمن ۱۳۹۸ به مطالب بسیار مهمی در این رابطه اشاره نموده است.

نگاهی گذرا به تاریخچه آموزش و پرورش زرقان

اگرچه قسمتی از خاطرات و مکاتبات اداری آموزش و پرورش زرقان در «مجموعه بیست جلدی زرقان نامه» درج شده و قسمت عمده دیگر آن در اوراق اسکن شده (و نشده) و تدوین نشده بایگانی راکد شهرداری زرقان موجود است ولی بهتر است متولی واقعی امور فرهنگی، یعنی آموزش و پرورش که بزرگترین مجموعه و امکانات اداری و انسانی را در اختیار دارد در این زمان که وفور تجهیزات صدا و عکس و فیلم (موبایل) وجود دارد با تشکیل گروههای «پژوهش و نگارش» در آموزگاران و دانش آموزان و آموزش آنها نسبت به گردآوری خاطرات آموزشی و پرورشی میانسالان و کهنسالان (زنان و مردان) زرقان از طریق مصاحبه و تدوین اقدام بایسته و شایسته کند تا هم حق داران را در حد خود ادا کرده باشد هم آیندگان حق شما را به نیکی ادا کنند. به امید آن روز

و بعد، بر اساس مدارک به جا مانده از قدیمی ترین مکاتبات اداری زرقان اداره آموزش و پرورش زرقان در سال ۱۳۲۶ با نام نمایندگی فرهنگ زرقان تأسیس شده و آقای فاضل زاده ضیا اولین مدیر فرهنگ یا

اولین رئیس اداره آموزش و پرورش زرگان بوده که کلاً چندین مدرسه ابتدائی پسرانه در زرگان، بندامیر، ارسنجان، خرامه و مرودشت را مدیریت می کرده است. این شهرها زیر نظر زرگان بوده اند.

تا قبل از ایجاد نمایندگی فرهنگ در زرگان، رسیدگی به امور فرهنگ به عهده بخشدار بوده همانگونه که به تمام امور اداری از جمله امور بهداشتی، کشاورزی، عمرانی، انتظامی و سرپازگیری، قضائی (با نام مأمور صلح)، عوارض و دارائی و حتی شهرداری و هر رسته اداری دیگر که در آن زمان وجود داشته رسیدگی می کرده و نمایندگی تمام ادارات نیز ابوابجمعی بخشداری محسوب می شده اند.

یکی دیگر از کارهای مهم بخشدار اجرای انتخابات های سه گانه مجلسین سنا و شورای ملی و انجمن شهر (شورای اسلامی شهر فعلی) بود. در زرگان اولین انجمن در سال ۱۳۱۸ به مناسبت شهر شدن زرگان تشکیل شد که بدون شک نامه آن مهمترین نامه اداری بخش زرگان و شیرین ترین و خاطره انگیزترین نامه برای مردم محسوب میشود، یکسال قبل از آن، نامه ابلاغ «بخش شدن و بخشداری داشتن» زرگان در خرداد ماه ۱۳۱۷ و حدود ۷۰ سال بعد، نامه «ابلاغ شهرستان شدن زرگان» در دهم مهرماه ۱۳۹۸ نیز چنین لذت و حلاوتی برای همشهریان شریف و صبور زرقانی داشت.

در بایگانی راکد شهرداری که داستان نجات و اسکن و صحافی و تجلید و احیای مجدد و ابدی آن را در مقدمه مجموعه بیست جلدی «زرگان نامه» نوشته ام، مکاتبات مرتبط با فرهنگ و تعلیم و تربیت اجباری و نهایتاً آموزش و پرورش جایگاه خاص و ویژه ای دارد و مرور آن از مرور قسمتهای دیگر لذتیبخش تر و گاه غم انگیزتر است چون فرهنگ و تعلیم و تربیت زیربنای هر گونه توسعه و تعالی و تکامل است و تمام آلام و آرمانههای مردم همراه با نام و یاد و خاطرات فرهیختگانی که در اوج ادب و خضوع و دلسوزی در محرومیت کامل چراغ سعادت و خوشبختی مردم شدند را در بر دارد.

بعد از صدور قانون انحلال مکتب خانه ها و تأسیس مدارس جدید، اولین مدرسه رسمی در شهر زرگان تحت نظر بخشدار و مرحوم حاج زین العابدین خان قائدشرف کدخدای زرگان در کوچه ترکها تشکیل شده و پس از رونق به کوچه اداره مکانی که اکنون حسینیه امام سجاد (ع) است منتقل شده است. این حسینیه که قدیمی ها به آن «خانه امام جمعه» می گفتند اولین مرکز اداری زرگان و توابع بوده که کلاسها نیز در آنجا برگزار می شده است، پس از گسترش و استقرار ادارات دیگر مخصوصاً شهرداری، قسمتی از ادارات از جمله پست امنیه به محل «پست قلعه» که کنار خیابان بوده (دقیقاً جنب مکان تعاونی فرهنگیان فعلی) منتقل می شود و پس از آن به مغازه دو طبقه ای در «سر فلکه» می رود. لازم به ذکر است کهنسالان زرگان که در یکصد سال گذشته قبل از انقلاب اسلامی زیسته اند نام امام جمعه را به یاد نداشتند یعنی اطلاق این

اسم ممکن است به دوره صفویه برگردد چون در سلسله های پهلوی و قاجار و زند و افشاریه منصبی اداری و رسمی به نام «امامت جمعه» وجود نداشته است. اطلاق نام کوچه ترکها و سکونت قائدشرفی ها، همچنین نامگذاری مسجد و حسینیه و حمام خان و پل خان را که به عهد صفویه بر میگردد در مقاله ای دیگر توضیح داده ام.

به هر حال، در دوران گذار از مکتبخانه ها و ورود به آموزش و پرورش جدید، هیچیک از ادارات حتی بخشداری و شهرداری مکان مخصوص به خود نداشته اند و هر ساله مکانی را اجاره می کرده اند که بعضی از اجاره نامه های آنها موجود است. نکته مهم در استقرار ادارات در شهرها و روستاها در این نکته متجلی میشود که برای اولین بار مدارس مالک مکان خصوصی شدند. زمین این مکانها توسط مردم اهداء یا وقف می شدند و خبر آن در رسانه ها و حتی در رادیو ارتش پخش می شد و کلاً مردم و مسئولین زرقان اهتمام ویژه ای در امر تعلیم و تربیت کودکان و حتی بزرگسالان (یا اکابر) داشته اند و نکته مهم تر اینکه ریاست اداره نیز در یکی از مدارس مستقر می شده چنانچه تا قبل از انقلاب مرحوم سید محمد ضیائی در مدرسه قائنی و قبل از آن در مدرسه مهرداد مستقر بود، یعنی اولین مدرسه رسمی که در زرقان در سالهای ۱۳۲۶ به بعد احداث شده است. این مکان که اکنون محل استقرار اداره آموزش و پرورش شهرستان زرقان است در بیست سال گذشته از شالوده با نقشه ای دیگر بازسازی شده است.

لازم به ذکر است که مدارس پسرانه و مخصوصاً دخترانه عصمتیه مدتی در محل حیدر در مکان استیجاری (رایگان) بوده که در جای مکتبخانه های قدیمی مستقر بوده اند.

اگرچه مرحوم ملا علی صداقت، ملا علی سعیدی را باید از آخرین مکتب داران قدیم و اولین بنیانگذاران تعلیم و تربیت جدید زرقان دانست ولی پس از آنها اولین مسئول آقای فاضل زاده ضیاء و مسئول بعدی که بیش از ۴۰ سال به عنوان معلم و رئیس آموزش و پرورش (و کفیل شهرداری و بخشداری) تا چند سال قبل از انقلاب اسلامی خدمت کرده مرحوم سید محمد ضیائی بوده که ادب و معرفت و دلسوزی و وقار و شخصیت او در ذهن و یاد مردم و دانش آموزان و فرهنگیان و کارمندان دولت در هشتاد سال گذشته بسیار روشن و ماندگار است. روحشان شاد و یادشان گرامی

شاعر و عارف شهید قرن نهم سید عمادالدین نسیمی

نسیمی چون وزید از جانب دوست نسیمی را برون آورد از پوست

مورخین درباره تاریخ و مکان تولد نسیمی و همچنین تاریخ و مکان شهادت این سید بزرگوار به اجماع



نرسیده‌اند ولی بدون استثنا تمام تاریخ‌ها و تذکره‌ها محل دفن سید عمادالدین نسیمی را در دو شهر ذکر می‌کنند: یکی شهر حلب سوریه و دیگری زرگان فارس. البته علت عدم وحدت نظر در این باره هم این است که آن بزرگوار در طول دوران فعالیت خود بر علیه حکومت خونخوار تیموریان، زندگی مخفی داشته و حکومت‌های بعدی نیز برای از بین بردن نام و یاد و آثار او در طول تاریخ تلاش زیادی کرده‌اند. اما نکته‌ای که قطعی است این است که آن شهید بزرگ راه آزادی به فجیع‌ترین روش شهید شده و او را زنده زنده پوست کنده‌اند و بدنش را قطعه قطعه کرده و سوزانده‌اند. بعضی از تواریخ می‌نویسند که دست و پاهای قطع شده او را برای سه نفر از یاران و پیروانش

(علی بن ذی الأذر، برادرش ناصرالدین یا نصیرالدین و عثمان قارا یولوق) فرستادند تا باعث عبرت آنها گردد...

لازم به ذکر است که در هیچ کتاب تاریخی محل سکونت برادر او مشخص نشده است ولی با توجه به تاریخ شفاهی زرگانی‌ها که سینه به سینه نقل شده مقبره سیدناصرالدین یا سیدنصیرالدین (و برادرش سیدعمادالدین) در زرگان و در همین جای فعلی است. بدون شک سید ناصرالدین در زرگان برای برادر و رهبرش یادمانی در قبرستان فعلی (که قبل از او هم وجود داشته) بپا کرده و مرقد او از همان آغاز زیارتگاه مردم و آزادیخواهان و روشنفکران تاریخ بوده است. در شهر حلب سوریه نیز یادمانی برای او برپا شده و اینک محله‌ای بنام نسیمی در آن شهر وجود دارد. اگرچه در مورد زادگاه نسیمی نیز اختلاف نظر وجود دارد ولی کشور آذربایجان شوروی او را از خود می‌داند و در شهر باکو یادمان و تندیس به نام و یاد او احداث کرده است.

در طول تاریخ یونسکو کمتر اتفاق افتاده که سال خاصی را به یک شاعر اختصاص دهند. در چندین سال گذشته از طرف یونسکو سالی به نام شاعر و عارف نامی ایران جلال‌الدین بلخی (مولانا) نامگذاری شد که افتخار بزرگی برای ایران به حساب می‌آید. همچنین، از طرف یونسکو سال ۱۹۷۳ میلادی به نام سال جهانی سید عمادالدین نسیمی نامگذاری شد و در آن سال مراسم و برنامه‌های خاصی برای این شاعر آزاده و بزرگ در سطح جهان برگزار کردند و آن سال را به پاس قدردانی از مجاهدت‌ها و تلاشهای او برای آزادی و سعادت بشریت و تکریم و تعظیم مقام انسانها و استقامت و شهادت و شهادت او در راه عقیده آسمانی‌اش، گرامی داشتند. تمبر یادبود بین‌المللی نسیمی نیز که در صفحه قبل درج شده مربوط به همان سال است.

این افتخار نه تنها برای ایران، بلکه شامل شهر ما هم می‌شود چون از بین هزاران شاعر مشهور در دنیای باستان و جهان معاصر فقط تعداد کمی در طول تاریخ یونسکو به چنین مقام و منزلتی دست یافته‌اند. شهر ما نیز بخاطر انتساب نام سید نسیمی، به این موضوع مباحثات می‌کند و جای آن دارد که مسئولین شهر زرقان (و حتی مسئولین استان و کشور) نسبت به این بقعه باستانی و پرخاطره که روزی مرکز فعالیت یاوران نسیمی بر علیه حکومت تیموریان بوده توجه بیشتری بکنند و قدر این انتساب تاریخی را بدانند. امید است در آینده‌ای نزدیک شاهد برگزاری کنگره بین‌المللی نسیمی شناسی با میزبانی شهر زرقان باشیم. لازم به ذکر است که مرحوم علامه امینی صاحب کتاب عظیم الغدير در کتاب بزرگ دیگرش با نام «شهداءالفضيله» (شهیدان راه فضیلت) سید عمادالدین نسیمی را جزو شهدای بزرگ اسلام ذکر می‌کند و با احترام و ارادتی خاص از او نام می‌برد و مدفن او را زرقان فارس می‌داند.

سنگ قبرهای کشف شده در زرقان

اگرچه در رابطه با سید عمادالدین نسیمی کتابی مستقل و جداگانه به نام عنقای لاهوت توسط نگارنده تدوین و تألیف و در ۱۶۰ صفحه توسط انتشارات هدهد در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است ولی از آنجا که بارها نام سید نسیمی در این کتاب آمده و به اسم غیاث‌الدین نیز اشاره شده است لازم دانستم فزای از کتاب عنقای لاهوت را به کتاب حوض ماهی بیفزایم تا حداقل اطلاعاتی درباره آنها ارائه شده باشد، بدیهی است علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند به کتاب عنقای لاهوت در کتابخانه‌ها یا فضای مجازی مراجعه کنند.

در رابطه با زادگاه نسیمی و ارتباطش با شهر زرقان پرسشهایی مطرح می‌شود که موضوع تحقیقات چندساله «مرکز پژوهشهای زرقان‌شناسی» بوده است: اگر نسیمی ایرانی نبوده چرا بعضی از تواریخ مدفن او را زرقان می‌دانند و چرا از بین تمام شهرهای جهان فقط زرقان در این گزارشهای تاریخی مطرح شده است؟ آیا این انتساب تصادفی بوده و یا کسانی می‌خواسته‌اند تاریخ را تحریف کنند و یا نسیمی دیگری در

شیراز مسلوخ شده و قطعه‌ای از بدنش در زرگان دفن گردیده است؟ نکته دیگر اینکه چرا یک قبرستان بنام سیدنسیمی و یک مرقد بنام او و برادرش سید ناصرالدین (نصیرالدین) در زرگان وجود دارد که وجود آن سینه به سینه به نسل حاضر منتقل شده است؟ اگر ارتباطی بین نسیمی و زرگان وجود نداشت چرا قسمتی از پیکرش را به زرگان منتقل کرده‌اند و چرا به شهرها یا آبادی‌های دیگر منتقل نشده است؟ و....

برای دریافت پاسخ به این پرسش‌های بی‌جواب و همیشگی، اکثر آثار مکتوب موجود حروفیه و نسیمی-شناسان مورد بررسی قرار گرفت ولی منتج به پاسخ متقن نشد، تنها مدارک و اسنادی که باقی مانده بود گورنوشته‌های آرامستانهای زرگان بود که مطمئن بودیم رازهای مهمی را در خود نهان داشته‌اند. به همین خاطر، پس از چند سال تحقیق و بازخوانی حدود چند هزار سنگ قبر و کتیبه در آرامستانهای زرگان و شهر لپوئی و دهستانهای بندامیر و رحمت‌آباد و بلوک بیضا (زادگاه حسین ابن منصور حلاج و نسیمی به روایتی) و عکسبرداری از بسیاری از آنها، نهایتاً در عید فطر امسال (۱۴۳۶ ق و ۱۳۹۴ ش) به چند کتیبه دست یافتیم که ایرانی بودن سید عمادالدین نسیمی را اثبات می‌کند و او را از انحصار کشور آذربایجان خارج می‌نماید.

مدرک اول: سنگ مزار شهید قاضی عمادالدین محمود

بر پیشانی این سنگ مطالبی در چند سطر نوشته شده که قسمتی از آن شکسته شده و باقیمانده به شرح زیر است:المرحوم الشهید السعید قاضی عمادالدین محمود..... ابن المرحوم قاضی... ابن نورالدین محمد زرگانی...

در این کتیبه سه کلیدواژه وجود دارد که ذهن هر کارشناسی را به شخصیت سید عمادالدین نسیمی رهنمون می‌سازد: اول کلمه شهید، دوم کلمه عمادالدین و سوم نام جد او که محمد است؛ اما چند کمبود نیز وجود دارد: اول اینکه کلمه سیدعلی در این کتیبه وجود ندارد، دوم اینکه کلمه نسیمی که تخلص او بوده در کتیبه نیست، سوم اینکه: در یکی از منابع اسم پدرش محمد است و اینجا اسم جدش محمد است، و چهارم: موضوع قاضی بودن او.

در پاسخ به نکته اول باید گفت: یقیناً اسم نسیمی محمود بوده ولی بخاطر زندگی مخفی، چندین اسم مستعار دیگر هم داشته که یکی از آنها علی بوده و شهرت این نامش بیشتر از نام اصلی‌اش و بقیه نامهایش بوده است. علاوه بر این، در یکی از منابع تاریخی (در قالب دو بیت شعر) به نام چهار نفر از یاران خاص

فضل که یکی از آنها محمود^۴ است اشاره شده که از محرمان خلوتسرای فضل (و به احتمال زیاد فضل) بوده‌اند و تاکنون کسی به راز این اسم پی نبرده ولی کشف اخیر اثبات می‌کند که نام واقعی نسیمی محمود بوده که داماد فضل نیز بوده است.

دوم اینکه: او چندین تخلص داشته که یکی از آنها (و البته مهمترین تخلص) نسیمی بوده و نوشته نشدن تخلص بر سنگ مزار کسی که سالها دور از شهر و دیار و خانواده خود زندگی کرده و نهایتاً در غربت به شهادت رسیده چندان مهم نبوده که بازماندگان او بخواهند در کتیبه مزارش تخلص او را ذکر کرده باشند و البته شاید در قسمت شکسته کتیبه ذکر شده باشد و شاید به دلائل امنیتی ذکر نشده باشد، نهایتاً عدم وجود کلمه نسیمی در این کتیبه نمی‌تواند حقایقی مثل اصل نام و شهید بودن او و نام جدش را در حاشیه قرار دهد.

سوم اینکه شاید نام جدش از نام پدرش مشهورتر بوده و نام جدش را به جای اسم پدرش مطرح کرده‌اند و این نکته در تاریخ مذهبی ما مصادیق فراوانی دارد. در ضمن تواریخ نیز درباره نام خود او و نام پدرش اختلاف نظر دارند و در بین آنهاهم اختلاف نظرهای بی‌مدرک، مستدل‌ترین مدرک همین سنگ قبر است.

و چهارم اینکه: کسی که به علوم مختلف از جمله ادبیات، طب، نجوم، ریاضیات و هندسه، فلسفه، جغرافیا، فقه و عرفان نظری تسلط داشته بعید نیست قاضی هم بوده و خارج از منطقه خودش او را فقط با هنر شاعری می‌شناخته‌اند و شاید بخاطر قاضی بودن پدر و اجدادش، او را هم قاضی قلمداد کرده‌اند.

نکته آخر اینکه نباید توقع داشته باشیم که متن کوتاه و فشرده کتیبه او حاوی تمام اطلاعات متضاد و متفاوتی باشد که در تذکره‌ها موجود است، البته اگر تمام تذکره‌ها و تواریخ درباره تمام امور زندگی و شهادت او (در حد یک کتیبه) وحدت نظر داشتند آنوقت توقع بود که متن کتیبه او هم دقیقاً عین آن متن فرضی و احتمالی باشد و چون تواریخ در تمام امور زندگی شخصی و اجتماعی و ادبی او هیچ وحدت رویه‌ای ندارند پس سنگ کتیبه او به تنهایی مستندترین و کامل‌ترین و بی‌شبهه‌ترین اطلاعات را در خود جای داده و اصیل‌ترین سند تلقی می‌شود و لازم است اطلاعاتش به اطلاعات تاریخ افزوده شود.

نکاتی درباره سنگ مزار شهید قاضی عمادالدین محمود:

طول سنگ: ۱۹۰ سانت، عرض سنگ در قسمت جلو: ۳۷ سانت؛ در قسمت عقب: ۳۴ سانت، ضخامت سنگ: ۲۵ سانت است. در ضمن از این سنگ فقط چهار نمونه در آرامستانهای زرقان وجود دارد که همگی

۴- یعقوب آژند در کتاب حروفیه در تاریخ می‌نویسد: محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان شعری نقل کرده که اسامی چهار نفر از خلفای معتبر فضل (در آن) نام برده شده است و گویا از محارم خلوتسرای فضل الله نسیمی (استاد نسیمی) بوده‌اند:

محرّم خلوتسرای همدمی - مجد و محمود و کمال هاشمی

بوالحسن دان چار او را بازیاب - چون وصیت کرد و گفت اینک کتاب

متعلق به قرنهای هشتم و نهم‌اند و یکی از آنها متعلق به سال ۸۳۶ قمری یعنی یکسال قبل از شهادت سید عمادالدین نسیمی (به روایتی) است. علاوه بر این، از حدود پنجهزار سنگ مزار (یعنی تمام سنگهای منطقه زرکان) که توسط اینجانب قرائت و عکسبرداری شده، بجز شهدای چهل سال اخیر، فقط همین یک نام «شهید» کشف شد. نکته دیگر اینکه این سنگ روی مزار خاصی نبود و سالهاست به همراه تعدادی سنگ دیگر به طور پراکنده و نامنظم بیرون از بقعه ریخته شده بودند و کتیبه‌اش قابل رؤیت و خواندن نبود و قرار بود بخاطر بازسازی و بقعه و بهسازی محوطه اطراف آن به انبار ضایعات منتقل شوند... به نظر می‌رسد که این سنگ (و چندین سنگ دیگر که در قسمتهای بعد به آنها اشاره می‌شود) همزمان با آخرین بازسازی ساختمان سید نسیمی به خارج از بقعه منتقل شده تا پس از عملیات ساختمانی مجدداً نصب گردند که بنا به دلائلی که برای ما نامعلوم است همچنان نصب نشده‌اند.

لازم به ذکر است که روی سطح سنگ شهید عمادالدین دو سطر کوتاه وجود دارد که سطر اول نامفهوم و در سطر دوم عبارت «ملا محمد حسین» نقش بسته است. طرح یک گل هفت برگ ساقه بلند و دو شمعان و دو طرح هندسی نیز روی سنگ حکاکی شده که یکی از آنها تکرار نقش کلمه علی است که بصورت چهار طرفه حک شده است. علاوه بر این، دو کتیبه در دو پیشانی جلو و عقب سنگ وجود دارد که اطلاعات مربوط به نسیمی (که در صفحات قبل به آن اشاره شد) روی پیشانی جلو است و این بیت شعر فارسی (بر تربت عزیزش چون بگذرید.....- از صدق دل بخوانید الحمد و قل هو الله) در پیشانی عقب سنگ نوشته شده که شاید این شعر (و نام ملا محمد حسین) در سده‌های بعد اضافه شده باشد.

لازم به ذکر است که بر اساس روایات شفاهی کهنسالان زرکان، ساختمان بقعه جدید سیدنسیمی و آب‌انبار زرکان حدود یکصد سال پیش به تقاضای مادر مرحوم لطفعلی معدل (معدل السلطنه) تحت نظر مرحوم محمد حسین قناد بازسازی و بهسازی شده است.

مدرک دوم: یکی از سنگهای مهم کشف شده در کاوشهای چند سال گذشته در زرکان که دقیقاً به سبک و سیاق سنگ عمادالدین است سنگ مزار «غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی» است (که به نظر می‌رسد عموی عمادالدین باشد) و تاریخ وفاتش یکسال قبل از شهادت نسیمی (یعنی سال ۸۳۶ قمری) است. متن کتیبه به شرح زیر است:

وفات المرحوم غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی فی یوم

الاثنين خامس شوال سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه

ترجمه: وفات مرحوم غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی در روز دوشنبه پنجم شوال سال هشتصد و

سی و شش (که مصادف بوده با: ۱۳ خرداد ۸۱۳ شمسی و ۳ ژوئن ۱۴۳۳ میلادی).

کلمه کوچکتری نیز بالای کلمه «وفات‌المرحوم» است که به درستی خوانده نمی‌شود ولی به نظر می‌رسد «رضی‌الله‌عنه» باشد. روی سنگ در قسمت مربوط به سر، مربعی نقش شده که چیزی در آن نوشته نشده ولی در مربع دیگری که در قسمت پایین سنگ قرار دارد مطالبی حک شده بوده که کلاً از بین رفته و به هیچ‌وجه قابل خواندن نیست، وسط سنگ علامت یک گل نه پر بزرگ نقش شده و کمی بالاتر دو گودی کوچک که جای شمع بوده در دو طرف سنگ وجود دارد. طول سنگ تقریباً دو متر در ۴۰ سانتیمتر است و ضخامتش تقریباً ۳۰ سانتیمتر است.

مدرک سوم: کتیبه‌ای متعلق به مادر سید نسیمی، در هفت سطر، که پنج سطر نخست شامل اسامی مقدس چهارده معصوم و دو سطر پایانی، شامل کلمات زیر است:

هذا سورة القبر العفایف والدة العارف

الربانی العاشق الکامل سید نسیمی نَوَّالَهِ مرقدہ

مدرک چهارم: کتیبه‌ای متعلق به سید ناصرالدین، در هشت سطر، که شش سطر نخست شامل اسامی مقدس چهارده معصوم و دو سطر پایانی، شامل کلمات زیر است:

هذا سورة القبر العفایف الحقایق و المعارف ... العالم

الربانی و العاشق السبحانی سیدناصرالدین مجتبی نَوَّالَهِ مرقدہ

در این کتیبه اشاره‌ای به نسبت برادری آنها نشده اما از آنجا که در کنار مزار مادر نسیمی دفن شده بدون شک باید همان برادر نسیمی باشد که در تاریخها نامش مذکور است. در ضمن عبارت سوره بمعنی صوره نیست بلکه به معنای کتیبه و لوح است.

مدرک پنجم: سنگ مزار نوه شاه منصور که تاریخ ۹۵۷ قمری روی آن نقش بسته و از لحاظ جنس سنگ، حجم هندسی آن، نوع کتیبه و مطالب آن با این دو سنگ بی‌تاریخ مادر و برادر نسیمی مطابقت دارد و بر اساس آن می‌توان فهمید که دیرینگی و قدمت کتیبه‌های برادر و مادر نسیمی هم باید متعلق به هزاره قبل باشد نه سده پیش. در ضمن از این نمونه سنگ تاکنون فقط همین سه عدد در آرامستانهای زرقان کشف شده و از بین تمام سنگهای آرامستان نسیمی فقط همین چند سنگ تاریخ سه رقمی دارند و بقیه دارای تاریخ چهار رقمی هستند (به نقل از کتاب عنقای لاهوت، اثر نگارنده).

نکاتی پراکنده در مورد عارف و شاعر شهید سید عمادالدین نسیمی

۱. در مقدمه دیوان نسیمی، دکتر حسین محمدزاده صدیق شدیداً برای رفع انتساب نسیمی از زرقان تلاش دارد تا حدی که تاریخ و متون تاریخی را به نفع تعصب خویش جرح و تعدیل کرده و تا جایی که توانسته اسم زرقان را حذف کرده و در جاهائی که ناچاراً مجبور بوده که نام زرقان را نقل قول کند از کلمات نامتعارفی مثل ضرقان یا زرکان استفاده کرده در حالیکه در متن

منابع اصلی از کلمه زرقان استفاده شده است مثل نقل قول از ریاض العارفین در صفحه ۳۱ و یا حذف تعددی نام زرقان در منبع بسیار مهمی مثل شهداءالفضیله علامه امینی ولی در جاهای متعدد به وفور از عبارت نسیمی «تبریزی» استفاده کرده حتی در جاهائی که ارتباط به موضوع ملیت نداشته یعنی خواسته نام تبریز را (که برای ما نیز بسیار محترم است) چنان به تکرار و توارد برساند که تبریزی بودن نسیمی برای خواننده بدیهی و طبیعی جلوه کند.

۲. در جای دیگر سعی کرده فرد دیگری را به نام جلال الدین نسیمی به شیراز و زرقان منسوب کند و بگوید که نام نسیمی زرقان و نسیمی اصلی به جای هم اشتباه گرفته شده و مورخان تخلیط نام کرده اند در حالیکه اولاً سنگ کشف شده در زرقان به نام عمادالدین است نه جلال الدین، ثانیاً سنگ مزار و کتیبه برادرش سید نصیرالدین که در قدیمی ترین منابع نیز ذکر شده در کنار مزار مادر نسیمی در زرقان است و فرضاً که قبول کنیم که نسیمی زرقان همان نسیمی اصلی نیست و تشابه اسمی و تخلیط نام صورت گرفته آیا نام برادرش هم تصادفاً نصیرالدین شده است؟ آیا انتساب او به حروفیه و نحوه شهادت فجع او که سینه به سینه و نسل به نسل در زرقان نقل شده هم بصورت تصادفی با داستان نسیمی اصلی شباهت دارد؟ و نکته آخر اینکه اینهمه تلاش برای حذف زرقان مشت به سندان کوبیدن است چون اینهمه کتاب و مدرک تاریخی، گواهی بر محوریت زرقان در موضوع نسیمی دارد.

۳. این حرف ها برای کسانی است که وقت و حوصله مطالعه و تحقیق ندارند و گرنه کسانی که در کتب نسیمی شناسی کمی دقت و حوصله به خرج دهند به سرعت و راحتی متوجه میشوند که زمان و مکان تولد سید عمادالدین نسیمی قطعاً نا مشخص است ولی در رابطه با مدفن او فقط و فقط دو شهر قید شده یکی حلب و دیگری زرقان ولاغیر و نظر ما این است که طبق گواهی تاریخ، قسمتی از بدن نسیمی که برای برادرش سید نصیرالدین فرستاده اند در زرقان دفن شده و بعدها برادر و مادرش در کنارش دفن شده اند (که سنگ مزارشان موجود است) و برخی از اقوام و یاران او نیز در زرقان زیسته و در همین جا از دنیا رفته اند همانگونه که در حلب سوریه.

۴. کتب نسیمی شناسی و دیوان های نسیمی بسیار کم و از لحاظ محتوائی نیز متفاوت است لذا هیچیک نمی تواند به عنوان نسخه اصلی و مرجع محسوب شود و از آنجا که معمولاً افراد غیر متخصص از تمام نسخه ها نمی خردند و اصلاً تمام نسخه ها نیز در کنار هم وجود ندارد بهترین راهکار برای عاشقان و علاقمندان نسیمی دانلود رایگان تعدادی از کتب مربوط به او از سایت

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران است (بعد از ورود، روی آیکونهای قرمز pdf کلیک کنید) بحمدالله پژوهش های نسیمی شناسی رو به افزایش است و هر سال زیادتر می شود و امیدواریم در آینده مدارک و الواح و اسنادی پیدا شود که حقیقت را آشکارتر کند.

۵. بدون شک اگر دکتر محمدزاده صدیق بعد از کشفیات اخیر ما (مندرج در کتاب عنقای لاهوت) کتاب خود را نوشته بود در «زرقان زُدائی از موضوع نسیمی» اینهمه اصرار بیهوده نمی کرد.

۶. اما از دیدگاه بنده ملیت نسیمی در درجه چهارم اهمیت قرار دارد، شاعر بودن او در درجه سوم، حروفی بودن او در درجه دوم، و شیعه و شهید بودن او در درجه اول اهمیت قرار دارد.

۷. نسیمی نه رهبر سیاسی من است، نه مرجع تقلیدم، نه آموزگارم و نه مرادم، اما شهید بودن او - ضد متجاوز بودن او - رهبر بودن او - مبارزات مخفی و تحت تعقیب بودن او - اشعار و افکار او در عظمت و کرامت انسان - شهادت فجیع و جانسوز او - مرید نعیمی بودن او - تأثیرگذاری ابدی او بر جوامع بشری و مخالفت ابدی قشریون و متحجرین با او - علاقه و ارادت آزادگان تاریخ بشری به او - منتخب علامه امینی بودن او و جزو شهدای با فضیلت اسلام بودن او - و در نهایت، انتساب او به زادگاه باستانی ام زرقان فارس و علاقه دیرینه ام به او که از والدین عزیزم گرفته ام مقام او را در قلب و روح و فکر من در ردیف اولیا و قدیسان قرار داده است.

۸. تمام شاعران به دروغ از بلا دم می زنند ولی نسیمی کمی از بلاهائی را که با آنها درگیر است در شعر خود بازگو می کند، مثل شاعران بسیجی خودمان در سنگرهای جنگ تحمیلی، نسیمی درگیر بلاست و اگر نباشد برای خود بلا دست و پا می کند.

۹. نسیمی در دو جهان نمی گنجد و برخی از دوستان متعصبش سعی دارند او را به زور در اقلیمی خاص بگنجانند، او عاشق انسان و انسانیت است و به تمام بشریت در تمام زمانها و مکانها تعلق دارد. نسیمی نه بخاطر یک عمر مبارزه و زندگی زیر زمینی و آوارگی و بی خانمانی و تحت تعقیب بودن بلکه بخاطر عشق بی کرانه اش به هستی، مدینه فاضله آشنا و غریبش، مسئولیت پذیری بی حد و مرزش و آلام و آرمانهای روح بزرگ و نا آرام و بیقرارش اهل هیچ جا نیست و در عین حال اهل همه جاست و تا قیامت تمام آزادگان جهان با او احساس خویشاوندی و همدلی و همراهی می کنند.

۱۰. تمام اشعار فارسی و ترکی و عربی نسیمی را بخوانید و قضاوت کنید و ببینید او به چه جرمی چنان فجیع زنده زنده پوست کنده شد، سلاخی شد و سوزانده شد، به راستی آیا می شود در

تمام اشعارش بیت یا مصرعی را پیدا کرد که جرم و کفر محسوب شود و مستوجب کیفر باشد، شاید بگوئید نسیمی ششصد سال پیش به حق یا ناحق کشته شده و حالا قضاوت و تقصیر یابی بی فایده است ولی اینگونه نیست، نسیمی کماکان ادامه دارد و سیل تکفیر کنندگان او در بین افراتیون شیعه و سنی نیز ادامه دارند.

۱۱. در اصل نباید نسیمی را فقط یک شاعر به حساب آورد بلکه باید او را مجاهدی نستوه و دریادلی لطیف اندیش به حساب آورد که شعر هم می گفته و نه فقط داعیه شاعری و ملک الشعرائی نداشته بلکه حکام را عددی حساب نمی کرده که شعرش را بخاطر آنها حرام کند و لذا دیوان او تنها دیوانی است که مدح هیچ شاه و وزیر و امیری در آن نیست.

شهید امامزادگان عشقند و نسیمی سیدالشهدای شهر ماست به همین خاطر است که مردم زرکان قرن‌هاست در تمام آدینه ها و عاشوراها در قالب هیئتهای خودجوش و شیدا و شهادت طلب به زیارت و طواف او و شهیدان گلگون کفن حریمش می روند. مردم زرکان از طریق کتابها به سیدنسیمی نرسیده اند بلکه سینه به سینه و نسل به نسل از گذشتگان خود او را دریافته و شناخته اند و ممکن است حتی بسیاری از کهنسالان ندانند که نام او در کتابها هم آمده است ولی او را به عنوان یک سید و درویش و شاعر شهید شیعه می شناسند و داستان شهادت فجیع او را روایت می کنند و به او ایمان دارند. والسلام - هدهد

زرکان زیبا تجلیگاه باورهای زیبای زرکانی‌هاست

اگرچه فرهنگ شهروندی امری اکتسابی است و در تمام جوامع نهادهای مخصوصی این فرهنگ را آموزش می‌دهند و یا با مظاهر خلاف آن مقابله می‌کنند ولی در مواردی نیز ذاتی است و ریشه در خصائل و اخلاقیات فردی شهروندان دارد.

اگر آموزه‌های فرهنگ شهروندی با روحیات شهروندان مطابقت و همخوانی نداشته باشد هیچ قانون مدنی و قضائی و فقهی نمی‌تواند شهروندان را مقید به اجرای آنها نماید؛ اما اگر روحیه شهروندان با اصول فرهنگ شهروندی مطابقت داشته باشد به راحتی قوانین حقوقی و فقهی و آموزشهای مدنی را که نقش بسیار مهمی در ارتقاء سطح فرهنگ شهروندی مردم دارند می‌پذیرند.

علاوه بر این، مردم هیچ شهری در یک دوره زمانی کوتاه مقید به اجرای قوانین شهروندی نمی‌شوند، ممکن است دهها سال طول بکشد تا یک صفت اجتماعی در روح مردم یک شهر نهادینه شود و تبدیل به عادت یا صفت اخلاقی گردد و آنچه صفات نیک مردم زرقان را از هر لحاظ برجسته می‌کند ترکیبی از موارد فوق است، چون: اولاً مردم زرقان ذاتاً قانونمند و مقید به آداب اجتماعی هستند و به همین خاطر آموزشها و قوانین و مقررات مدنی و شهروندی و فقهی در آنها تاثیر شایسته و بایسته دارد.

و دوم اینکه قرن‌ها دارای مدنیت و فرهنگ شهروندی و شهر نشینی بوده‌اند. لذا اگر زرقان امروز از نظر تمام صاحب‌نظران و گردشگران یکی از زیباترین شهرهای کشور اسلامی ایران است دلیل این زیبایی را باید در روح زیبا و فرهنگ متعالی شهروندان زرقانی جستجو کنیم. اگرچه در تمام جوامع استثنائاتی هم وجود دارند که عادت به قانون شکنی و قانون گریزی و صفات ناپسند دارند ولی عمدتاً آنچه یک شهر و منطقه و استان و کشور را زیبا یا زشت می‌کند زشتی و زیبایی روح عموم مردم آنهاست. در زندگی شخصی افراد نیز این قضیه صادق است یعنی هر فردی که دارای عقل و فرهنگ سالم باشد زندگی خانوادگی و محیط کار و زندگی‌اش نیز سالم و زیبا و پر جاذبه‌تر است و هر شخصی که بی بند بار و لایبالی باشد زندگی شخصی‌اش نیز نکبت بار است و جامعه مجموعه‌ای از افراد است. وقتی مردم یک جامعه اکثراً بد باشند جامعه آنها چه از لحاظ ظاهری و چه از لحاظ باطنی جامعه‌ای زشت و ناسالم است و اگر اکثریت مردم یک جامعه خوب باشند آن جامعه از هر لحاظ جامعه‌ای خوب و جذاب و سالم است و شهر زرقان چنین شهری است:

شهری زیبا و سالم و جذاب که ریشه در روحيات مردم آن دارد. به عبارت دیگر، زرقان زیبا تجلیگاه باورهای زیبای زرقانی‌هاست.

اگرچه «خوبی» فی نفسه با ارزش است ولی تبلیغ «خوبی و صفات نیک» نیز بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام یکی از مصادیق «امر به معروف» است و در این نوشتار چنین هدفی دنبال می‌شود. لذا از آنجا که باید «خوبی‌ها» را یادآوری کرد و توسعه داد به برخی از صفات نیک زرقانی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- زرقان از لحاظ قضائی و امنیتی، شهری کم جرم به حساب می‌آید و پرونده‌های جرائم سنگین در هر سال به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد و اگر هم باشد بیشتر مربوط به جرائمی است که در حوزه زرقان اتفاق افتاده است، نه اینکه مردم بخش زرقان انجام داده باشند.

۲- دومین صفت برجسته و پسندیده‌ی زرقانی‌ها مشارکت در امور خیر و ایجاد باقیات صالحات است. سرمایه‌گذاری زرقانی‌ها در ساختن مدارس، مساجد، حسینیه‌ها و تکایا، مراکز فرهنگی - ورزشی، اهدای زمین، تأسیس قرض‌الحسنه‌ها و مؤسسات خیریه در سالهای گذشته بالغ بر چند میلیارد تومان می‌شود. اکثر مساجد زرکان دارای موقوفاتی از قبیل زمین و باغ و مغازه و منزل هستند که توسط مردم در خدمت کارهای خیر و عام‌المنفعه قرار گرفته‌اند.

۳- اگرچه امروز علاقه به علم و تحصیل در تمام شهرها و روستاهای ایران بصورت یک نیاز و حرکت عمومی درآمده ولی زرکان از گذشته‌های دور جزو شهرهایی بوده که حوزه علمیه و مکتبخانه‌های شخصی داشته و بیش از پنجاه روحانی بزرگوار در این شهر به علم و تحصیل و تزکیه اشتغال داشته‌اند و مردم هنوز یاد و خاطره‌ی مجاهدت‌های آنها و روحانیون بزرگی چون صدرالمتکلمین، آخوند حکیم، شیخ محمد کاظم مدرس، آخوند ملاعلی اکبر، ناصرالشریعه، ملاعبدالجواد معدلی، عبدالرحیم صدرزاده، شیخ ابوالقاسم معدلی و آیت‌الله شیخ محمود شریعت (مشهور به مجتهد زرقانی) و دیگر بزرگان را گرامی می‌دارند. علاوه بر گذشته‌ی پر افتخار حوزوی، زرکان اینک چندین هزار نفر نیروی متخصص و تحصیلکرده در مقاطع و رشته‌های مختلف دانشگاهی و حوزوی در سراسر کشور و جهان دارد و از این بابت شهری فرهنگی و علم دوست به حساب می‌آید و همین عامل نقش بسزائی در لطیف شدن روح عمومی شهر و شهروندان داشته و یکی از زیبایی‌های منحصر بفرد زرکان و زرقانی‌ها بشمار می‌آید.

۴- روحیه حق طلبی و ایثارگری زرقانی‌ها نیز در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به اوج کمال رسید و بخش زرکان با اعزام بیش از چند هزار رزمنده و تقدیم بیش از دویست و پنجاه و پنج شهید بزرگوار و گرانقدر نقش حیاتی خود را در این دوران بحرانی و سرنوشت ساز رقم زد. این روحیه از قدیم در مردم زرکان بوده و اینک نیز صفت ایثارگری را بعنوان ذخیره ای الهی در وجود خود دارند و در هر برهه‌ای آماده دفاع از ارزش‌ها و ایثارگری در راه حفظ و حراست از ارزشهای الهی و انسانی هستند...

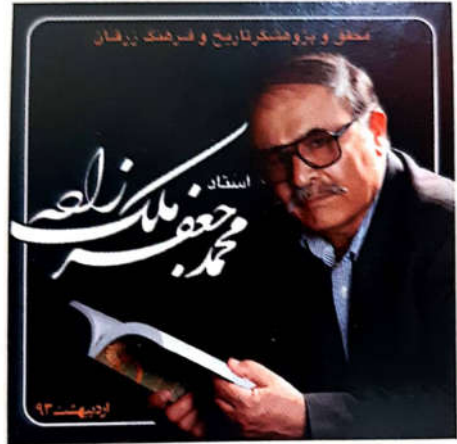
معرفی اجمالی آثار استاد دکتر محمد جعفر ملک زاده

۱ - کتاب فرهنگ مردم زرقان، که در سال ۱۳۵۸ (سی سال قبل) در چاپخانه سپهر تهران چاپ و منتشر گردید.

۲ - کتاب فرهنگ زرقان که تکمیل شده‌ی کتاب قبلی است و در سال ۱۳۸۰ توسط فرهنگستان زبان و ادب فارسی در تهران به چاپ رسید. (و این افتخار بزرگی برای زرقانیان است که کتاب فرهنگ آنها به تأیید فرهنگستان قرار گرفته و به زیور طبع آراسته شده است.)

۳ - کتاب فرهنگ مثل‌ها، اصطلاحات و کنایات عامیانه زرقانی که در سال ۱۳۸۳ توسط نشر نیک آئین در تهران منتشر شده است.

۴- کتاب فرهنگنامه زرقان شامل قصه‌ها، مثل‌ها، واژگان، مثل‌ها و شرح بازیهای شامل قصه‌ها، مثل‌ها، واژگان، مثل‌ها و شرح بازیهای زرقانی که در صدر مطلب به آن اشاره شد.



۵- آخرین کتاب دکتر ملک زاده تا این تاریخ کتاب «بازخوانی رویدادهای فرهنگ بنیاد در زرقان فارس» است. ایشان در قسمتی از مقدمه کتاب چنین نوشته اند: مردم کهن شهر فرهنگی زرقان در همهی فراز و فرودهای تاریخ خود نشان داده‌اند که ایرانیانی اصیل و نجیب بوده و همیشه به اخلاق و انسانیت - و نه به رنگ و نژاد و باور - توجه داشته و رضایت خدا را بر هر چیز دیگر ترجیح می داده‌اند. آنچه در این کتاب به ظاهر کوچک برای نشان دادن معنی فرهنگ و فرهنگ مردم زرقان گردآوری شده و شماری از حوادثی است که در یکی دو سده‌ی گذشته در زرقان یا برای زرقانیان پیش آمده است و در حقیقت صورتگری نویسنده از چهره‌ی روشن فرهنگ مردم زرقان است. رویدادها گاهی با اندک تغییراتی به‌ویژه در نام اشخاص آورده شده تا گله‌ای در پی نداشته باشد.

توضیحی درباره کتاب سوم ایشان:

کتاب سوم دکتر ملک زاده با عنوان فرهنگنامه زرگان شامل قصه‌ها، مثل‌ها، واژگان، مثل‌ها و شرح بازیهای زرقلی در ۴۱۶ صفحه و تیراژ سه هزار نسخه با قیمت پنج هزار تومان در طرحی بسیار زیبا و وزین و شایسته مردم زرگان با همکاری و حمایت کانون فرهنگی - هنری مسجد حیدر و شورای اسلامی شهر زرگان منتشر شد و از طریق نوشت افزار فروشی‌های شهر در اختیار همشهریان گرامی قرار و علاقمندان و مشتاقان قرار گرفت.

ضمن تقدیر و تشکر خاصانه و عاشقانه از همشهری گرانقدر جناب آقای دکتر ملک زاده که سومین شاهکار خود را در مورد زرگان باستانی به جامعه فرهنگی و علمی کشور ارائه و معرفی نموده و در طول عمر پر برکت خویش نسبت به حفظ و حراست از زبان و فرهنگ زرقلی که میراث و ثروت اصلی زرقلیان فهیم است همت گماشته، خصوصیات محتوایی کتاب سوم ایشان را بطور اختصار بر می‌شماریم.

کتاب فرهنگنامه زرگان در پنج زمینه تهیه و تدوین شده است :

اول : قصه‌های زرقلی که دکتر از بین ۴۰ قصه شفاهی و رایج، ۲۸ قصه را با حفظ امانتداری کامل و بیان روایان گردآوری و برای چاپ برگزیده‌اند.

دوم : ضرب‌المثل‌ها که شامل ۶۵۰ مورد جدید است و با ۲۳۵۰ ضرب‌المثل زرقلی که در کتاب قبلی ثبت و ضبط کرده‌اند تاکنون حدود ۳۰۰۰ ضرب‌المثل منتشر و تعداد زیادی را بخاطر مشکلات محتوایی حذف کرده‌اند.

سوم : مثل‌ها که تعدادشان اندک است ولی گردآوری همین قلیل نیز مستلزم زحمت زیاد بوده است.

چهارم : بازی‌ها که از تعداد ۵۰ بازی قدیمی در زرگان ایشان ۳۸ بازی را با دقت و جدیت خاصی جمع آوری و تدوین نموده و برای بازهای دیگر، منبعی برای روایت پیدا نشده است.

پنجم : واژه‌های نویافته و جالب توجه که شامل ۱۵۰۰ مورد است و با ۴۵۰۰ واژه ای که در کتاب قبلی ثبت و ضبط نموده جمع واژگان زرقلی به ۶۰۰۰ واژه و عبارت زرقلی می‌رسد که در نوع فرهنگ‌نگاری کشور واقعاً بی سابقه و قابل تحسین و تجلیل است.

لازم به ذکر است که دکتر محمدجعفر ملک‌زاده، فارغ التحصیل رشته مهندسی عمران از دانشگاه مک‌گیل کانادا و کارمند بازنشسته‌ی سازمان آب و دکترای هیدرولیک و پژوهشگر سازه‌های آبی و فرهنگ مردم است. همچنین دو کتاب ارزشمند و مهم دیگر در زمینه‌ی تاریخ و باستان‌شناسی با نام‌های «آسیاب‌های ایران» و «بند‌های باستانی دره درودزن» را تألیف کرده که هر دو، عنوان کتاب برتر معماری و شهرسازی را از سوی انجمن مفاخر معماری ایران کسب کرده است. با توجه به مطالب بالا و نکات مندرج در این پنج کتاب واقعاً چه کسی می‌تواند از این اقدامات بزرگ و اساسی تشکر و تقدیر عملی نماید. لازم به ذکر است که تمبر یادبود ایشان در سال ۱۳۹۳ توسط شورای اسلامی شهر زرگان و کانون فرهنگی هنری مسجد حیدر منتشر شد و مساعدت مالی نسبت به اثر ایشان به عمل آمد. این کمترین کاری بود که شورا می‌توانست انجام دهد. امید است که مردم شریف و فهیم زرگان به هر نحو ممکن کمی از دین خود را نسبت به این بزرگمرد عرصه‌ی عشق و ادب ادا نمایند و آثار ایشان را به یکدیگر و همشهریان خارج از دیار و وطن اهدا نمایند و زحمات و خدمات صادقانه و خالصانه و بی‌شائبه دکتر ملک‌زاده را پاس بدارند. والسلام/ هدهد

تاریخ تأسیس مسجد جامع نوزرقان به حروف ابجد

تاریخ بنای مسجد جامع بر اساس حروف ابجد طبق کتیبه تعبیه شده در دالان مسجد

جامع نوزرقان



شد از بنای مسجد نو انتظام دین
از مؤمنین به عهد محمد، شه گزین
تاریخ آن سؤال نمودم من از خرد
گفتا: نموده عرش برین جای بر زمین

در زیر این کتیبه عدد ۱۲۱۸ نیز به چشم می‌خورد که باید شمسی باشد و پنجمین سال سلطنت محمد شاه قاجار را بیان می‌کند. لازم به ذکر است که محمد شاه سومین شاه قاجار فرزند عباس میرزا و پدر ناصرالدین شاه، متولد ۱۱۸۶ تبریز در ۱۲۵۰ به تخت جلوس کرد و پس از ۱۴ سال

حکومت آشفته در سال ۱۲۲۷ در تجریش در سن ۴۲ سالگی در اثر بیماری نقرس در گذشت و در حرم حضرت فاطمه معصومه (س) دفن گردید.

عبارت «نموده عرش برین جای بر زمین» در مصرع چهارم که نشان دهنده عدد تاریخ تأسیس مسجد نوزرقان به حروف ابجد است بیانگر عدد ۱۲۶۰ می‌باشد که باید به قمری باشد و با توجه به مرگ محمدشاه در سال ۱۲۶۴ قمری اتفاق افتاده، چهار سال قبل از مرگ او را نشان می‌دهد.

بر اساس مصرع دوم، مسجد توسط مؤمنین در عهد محمد شاه ساخته شده که ایهام دارد و می‌تواند اینطور نیز معنی شود که مسجد توسط مؤمنینی که در عهد و بیعت حضرت محمد (شاه منتخب و برگزیده خداوند) هستند ساخته شده است.

به هر حال این دو بیت و این کتیبه، از موارث فرهنگی شهر تاریخی و باستانی زرقان می‌باشد که نمونه‌اش در شهر ما یا کم است و یا نیست و می‌بایست به هنرمند آن آفرین گفت و برای تمامشان طلب مغفرت کرد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (ص) والسلام

قسمتی از آنچه همگان درباره هدهد نمی دانند

دوست و همکار گرامی: با سلام و عرض ادب

احتراماً ضمن تقدیر و تشکر خالصانه بخاطر گرمی داشتن یاد و نام هدهد و اینجانب در مقاله رسانه و فرهنگ شهروندی زرگان لازم است به نکات زیر که کمتر کسی درباره هدهد می‌داند اشاره‌ای کوتاه و گذرا داشته باشیم:

۱. تفاوت مهمی که هدهد با بقیه نشریات بعد از خود داشت این بود که هدهد با هزینه‌ای کاملاً شخصی تهیه و چاپ و پخش می‌شد و هیچ پشتوانه‌ی اقتصادی نداشت. اینجانب ۱۳ شماره از ماهنامه هدهد را برای زرگان و به عشق زرگان چاپ کردم که فقط هزینه چاپ هر شماره بالغ بر ۲۵۰ هزار تومان می‌شد و این هزینه غیر از هزینه‌های نویسندگی، حروفچینی، صفحه‌آرایی، تهیه عکس، کرایه حمل و نقل و هزینه‌های پست و بسته بندی و غیره بود که اکثر این کارها را نیز خودم انجام می‌دادم و حتی تمام نوشته‌های دوستان را به درخواست خودشان ویرایش می‌کردم. لازم به ذکر است که در آن زمان قیمت یک قواره زمین در بهترین نقطه زرگان بین ۲۵۰ الی ۳۰۰ هزار تومان بود یعنی با هزینه‌ای که صرف هدهد شد می‌توانستم تقریباً ۱۰ قواره زمین در بافت جدید زرگان بخرم.

۲. تعداد مشترکین هدهد در طول این مدت یکساله به حدود ۳۰۰ نفر رسید. هزینه اشتراک نیز بر اساس قیمت هر شماره که ۲۵۰ تومان بود سالیانه سه هزار تومان می‌شد که مجموع کل دریافتی‌ها به ۹۰۰ هزار تومان رسید و این مبلغ نیز یکبار وصول نشد بلکه به مرور زمان دریافت و هزینه گردید. علاوه بر این، تقریباً ۱۵۰ نفر از مشترکین در شهرها و کشورهای دیگر زندگی می‌کردند که هزینه‌ی اشتراک آنها بیشتر صرف بسته بندی و پست می‌شد. در این یکسال عده‌ی معدودی از همشهریان گرامی نیز کمکهای مالی بلاعوض به نشریه کردند که مجموع کمکهای آنها نیز به حدود ۳۰۰ هزار تومان رسید. ضمن تشکر از آن عزیزان، لازم به ذکر است که خرید یکدستگاه کامپیوتر و پرینتر و نرم افزار زرنگار و قفل سخت افزاری آن در آن زمان بالغ بر ۷۵۰ هزار تومان گردید که بعد از شکست مالی به نصف قیمت فروخته و بدهی‌های چاپخانه پرداخت شد.

۳. من حدود دو سال از بهترین سالهای عمرم را بطور شبانه روزی صرف تهیه و تدوین و انتشار هدهد کردم که با هیچ معیار مادی قابل نرخ گذاری نیست. در آن دوران از هیچ جا حقوق نمی‌گرفتم، بیمه نبودم و مخارج معاش یک خانواده روی دستم بود و مثل شمع می‌سوزد عاشقانه سوختم و به انتهای توان مالی خود رسیدم. پس از آن مجبور به هجرت شدم و دو سال نشریه را بصورت هفتگی در شیراز و تهران (با مجوز توزیع کشوری) منتشر نمودم و علیرغم درآمد خوب و عالی که داشت بخاطر ناهمخوانی با اهداف و آرمانهای اولیه‌ام آن را برای همیشه تعطیل کردم که آن هم داستان مفصلی دارد...

۴. هدهد جزو اولین نشریات محلی ایران بود که مجوز آن پس از دو سال دوندگی و پیگیری‌های طاقت‌فرسا در شیراز و تهران صادر شد. اخذ این مجوز در حالی صورت گرفت که بسیاری از شهرها و حتی

کلانشهرهای کشور ما نشریه و روزنامه نداشتند. بارها به من پیشنهاد شد که در ازای دریافت زمین و امکانات و مجوز چاپخانه و وامهای سنگین کم‌بهره، نشریه را در یکی از شهرهای بزرگ منتشر کنم (که قطعاً نمایندگی مجلس را نیز به دنبال داشت) ولی تمام پیشنهادها را رد کردم و انتشار آن را برای زرقان آغاز نمودم. لازم به ذکر است که در آن دوران دو مجوز با نام هدهد گرفتیم؛ یکی نشریه و دیگری انتشارات که هنوز انتشارات هدهد با مدیریت اینجانب فعال است و حداقل سالیانه دهها عنوان کتاب از همشهریان و متقاضیان دیگر چاپ و منتشر می‌نماید.

۵. هدهد اگرچه در تاریخ و ادبیات ایران و جهان سمبل آزادی و فرهیختگی و اطلاع رسانی است و بویژه در منطق الطیر سترگ عطار مظهر رهبری و حقیقت جوئی قلمداد شده است ولی علت دیگر انتخاب نام هدهد بخاطر ارتباط این نام با برادر شهیدم ابوالفضل نیز بود که هنوز او را در خانواده با این نام هم می‌شناسند.

۶. خط مشی نشریه هدهد، فرهنگی اجتماعی بود و با خمیرمایه فکری عرفان اجتماعی تهیه و تدوین می‌شد و هر بار در ۱۶ صفحه با قطع ۲۵ در ۳۵ سانت، در دو رنگ مشکی و سبز با تیراژ پنج هزار نسخه چاپ و بصورت رایگان بین تمام خانه‌های زرقان با همکاری گروهی از دوستان بسیار عزیزم پخش می‌گردید.

۷. نشریه‌ی هدهد علاوه بر نام با مسما و زیبایی‌های دارای صفحات و ستونهای جالبی بود که نام آنها از ایده‌ها و عناصر و جلوه‌های طبیعی شهر زرقان اخذ شده بود و این نکته باعث می‌شد که تمام مردم نسبت به آن احساس همدلی و تعلق و آشنائی کنند مثل صفحه حوض ماهی درباره آداب و رسوم بومی، سرو مراد درباره شخصیت‌های علمی فرهنگی و مصاحبه با کهنسالان، علف دم ده درباره علل عقب ماندگی و بررسی باورهای غلط، رخصت درباره ورزش و قهرمانان ورزشی، گلزار شهدا درباره شهدای گرانقدر و دفاع مقدس، سفر به گذشته درباره پیشینه و تکرار نام زرقان در سفرنامه‌های داخلی و خارجی و ستون تریبون آزاد که شامل پیشنهادات، انتقادات و نظرات مردم بود. لذا اگرچه هدهد بخاطر مشکلات مالی ظاهراً شکست خورد اما با آن تیتراهای صمیمی و خودمانی و متون ساده و روان تأثیر شگرفی بر جامعه‌ی آن روز گذاشت و به هدف خود (که القای خودباروری و رعایت حقوق شهروندی و بی تفاوت بودن مردم نسبت به سرنوشت شهر بود) رسید. از آنجا که تمام تیراژ هر شماره، پس از چاپ، در عرض یکساعت در یک برنامه ریزی دقیق و معین بین تمام خانه‌های شهر پخش می‌شد تمام مردم آن را می‌خواندند و حتی بیسوادها موضوعات آن را برای یکدیگر نقل قول می‌کردند و درباره‌ی ارزشها و اصالتها و علل عقب ماندگی شهر باستانی خود حرف می‌زدند و نظراتشان را به اینجانب و همکاران نشریه منتقل می‌کردند. جالب اینجاست که بسیاری از مردم شماره‌های منتشر شده‌ی هدهد را به عنوان یک یادگار و میراث فرهنگی در خانه‌های خود نگهداری می‌کنند و هنوز درباره بعضی از عکسها و نوشته‌های آن حرف می‌زنند. شاید یکی از دلایل ماندگاری هدهد در ذهن و یاد مردم شریف زرقان بخاطر پرداختن به همین موضوعات بوده باشد. اینک اگرچه سالهاست از مرگ آن پرنده باستانی که روزی تبلور باورها و آرمانهای زرقانیها بود می‌گذرد ولی مطالب آن همچنان مورد استفاده و استناد قرار می‌گیرد و بعضی از دانش آموزان و دانشجویان و پژوهشگران از نسخه‌های صحافی شده‌ی آن که در کتابخانه شهر موجود است به عنوان یک منبع تحقیقاتی بهره می‌برند.

۸. اگرچه نام و یاد بیش از پنجاه نفر از دوستان و همشهریان گرانقدر را که به روشهای مختلف به نشریه هدهد کمک کردند برای همیشه در یاد و خاطر دارم و هرگز الطاف و مساعدتهای آنها را فراموش نمی‌کنم ولی از آنجا که به خاطر رعایت اختصار نمی‌توانم نام شریف تک تک آنها را ذکر کنم در اینجا بر خود لازم و واجب می‌دانم که از تمام آن خوبان فرهیخته تشکر و تقدیر خالصانه داشته باشم و خاضعانه اقرار و اعتراف کنم که بدون همکاری و دلسوزی آنها هرگز نمی‌توانستم آن هددهای خوش خبر و بیاد ماندنی را در آسمان خاطرات زرگانی‌های نکته سنج و حق شناس پرواز دهم.

۹. در رابطه با خبرنامه داخلی زرگان که با حمایت مالی و معنوی شهرداری و شورای اسلامی شهر زرگان (دوره سوم و چهارم) چاپ و منتشر می‌شد و من از ابتدا تا پایان مسئولیت تهیه و تدوین آن را به عهده داشتم ذکر این نکته ضروری است که این نشریه چنانکه از نامش بر می‌آید خبرنامه داخلی بود و صرفاً باید به انعکاس اخبار و مطالب مورد نظر شهرداری و شورا می‌پرداخت و قانوناً نمی‌توانست مثل نشریات آزاد ایفای نقش کند و نباید از آن انتظار می‌رفت که مانند هدهد یا هر نشریه‌ی مستقل دیگری باشد؛ اما همانگونه که در اولین سرمقاله هدهد نوشتم هنوز معتقدم که هر شهر برای به تعالی رسیدن حداقل نیاز به دو نشریه آزاد و مستقل دارد تا در رقابتی سالم بتوانند اطلاع رسانی و فرهنگسازی کنند. این نیاز، با توجه به شهرستان شدن زرگان چشمگیرتر است.

۱۰. و سخن پایانی اینکه: علت انتشار هدهد این نبود که برای صاحبش اعتبار و امتیاز اجتماعی بیاورد و او را وارد حلقه‌های مدیریتی و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی کند بلکه هدفش اطلاع رسانی و فرهنگسازی با توجه به فرهنگ غنی شهر و قدمت و اصالت آداب و سنن مردم زادگاهش بود ولی خواه ناخواه به همراه علل دیگر باعث شد که پس از روی کار آمدن شوراهای در کشور، مدیر آن با رأی قاطع مردم به عنوان نماینده اول شهر زرگان در اولین دوره شوراهای انتخاب و سپس شهردار شود. (همچنین کسب رأی اول در انتخابات دوره چهارم شوراهای) ... این نکته، کوچکترین و کمترین نفع معنوی هدهد برای بنیانگذارش بود. نفعی که صدها دلدرد و خاطره‌ی تلخ و شیرین دیگر به دنبال داشت و هنوز دارد... والسلام - ارادتمند شما و آرزومند تعالی زرگان و زرگانی‌ها

محمد حسین صادقی - زرگان ۹۲/۷/۱۷

جهت اطلاع همشهریان عزیز و کلیه علاقمندان و پژوهشگران لازم به ذکر است که یک جلد صحافی شده از تمام نشریات هدهد زرگان را به کتابخانه عمومی زرگان اهداء کرده ام که به عنوان یکی از کتب مرجع در کتابخانه نگهداری می‌شود و پیوسته مورد استفاده مردم شریف زرگان بویژه جوانان گرامی است. یک جلد دیگر نیز دوست عزیزم جناب غلامرضا صالحی که در آن زمان مسئولیت کتابخانه را به عهده داشتند از تمام شماره‌های منتشر شده جمع‌آوری کرده و در کتابخانه در دسترس متقاضیان قرار دادند.

گنج اهورائی

دلسروده هایم درباره زادگاه باستانی ام زرقان فارس

به نقل از کتاب کوثریه

سید شهید

نذر حضرت امام زاده شاهزاده قاسم (ع)

از نسل پاک حضرت موسای کاظم است زیرا که وصل، حشمت او بر اعظم است گلدسته ها، و کوه که شیبش ملایم است در ابتدای شهر نگهبان و ناظم است شهزاده قرنهایست بر این شهر حاکم است گردد شفیع هر که به او وصل و نام است با منکران، ولیک به اعراض دائم است پیوسته در مراسم این بقعه قائم است تصویری از گذشته شهزاده قاسم است مانند کعبه حرمت هر بقعه لازم است در خاطر، هنوز، گرا، زان مراسم است زان خاطرات خفته، مرا از معالم است حاجتروا دلی است که شیدا و عالم است سرشار ناز و نعمت و فیض مداوم است

این سید شهید که شهزاده قاسم است باشد مراد خلق و مدار فرشتگان دل را ز خاک تا به سما سوق می دهد احساس می کنی که حرم مثل سنگری زرقان، پناه برده به این نوگل شهید باشد شهید، زنده و نزد خدای خویش مشکل گشای زائر خود می شود مدام طعم وصال هر که چشیده در این حرم دیوار سنگ چین و خمی آب و چند کاج در هر مسیر سنگ نشانی نشانده حق یادش بخیر، هر شب جمعه، دو بسته شمع احکام نذر و امر پدر بر ادای نذر این کان عشق، معدن زیبایی و صفاست زرقان ما ز یمن و کرامات این حرم

گلواژه باستانی

در هر گذرش گنج زر ناب، روان است خلقی که کهن تجربه و بخت جوان است تصویرگر هیبت ایثارگران است عکسی ز صفاگستری مردم آن است

این شهر که زرخیزترین شهر جهان است آن گنج روان مردم آزادهی شهرند این کوه که فریادگر عزم و ارادهست زیبایی زرقان که شده شهره آفاق

وصفی است که در چهره این شهر عیان است
گنجینه اندیشه‌ی تولیدگران است
وصفش به مثل، چون صدف و درّ گران است
گلوآه‌ی نام گهنش شهر «رکان» است

کم جرم ترین شهر و نکوکارترین شهر
زرقان که بُود مهد کشاورزی و صنعت
خوابیده در آغوش بمو خطه‌ی زرقان
زرقان که ز دوران کهن مانده به میراث

زرقان طلانی

زرقان ما، هنوز همان معدن زر است
دل‌های آفتابی این خلق با صفا
گنجینه حجاب که میراث فاطمه است
ای صاحبان حشمت و مال و مقام و جاه
دستان پینه‌بسته مردان این دیار
والاترین جواهر ما اتحاد ماست
گلزار شهر، آینه سرخ کربلاست
آهسته پاگذار در اینجا؛ که بر زمین
گلبوسه امام، مدال طلای ماست
جنگاوران و خطشکنان بسیجی اش
گنجینه‌های علمی و فرهنگی‌اش، کنون
خاکش، چونیک در نگری، عین کیمیاست
تا دور دست دشت، طلا کشته‌ایم ما
گر دست دود و پای لجن کم شود ز شهر
ما را ز لطف صنعت بیمار، خیر نیست
از این سیاهکاری و این وعده و وعید
این کوه سربلند نمائی ز عزم ماست
«هدهد» تو پیک صادق فردای روشنی

زرقان ما، هنوز همان معدن زر است
دل‌های آفتابی این خلق با صفا
گنجینه حجاب که میراث فاطمه است
ای صاحبان حشمت و مال و مقام و جاه
دستان پینه‌بسته مردان این دیار
والاترین جواهر ما اتحاد ماست
گلزار شهر، آینه سرخ کربلاست
آهسته پاگذار در اینجا؛ که بر زمین
گلبوسه امام، مدال طلای ماست
جنگاوران و خطشکنان بسیجی اش
گنجینه‌های علمی و فرهنگی‌اش، کنون
خاکش، چونیک در نگری، عین کیمیاست
تا دور دست دشت، طلا کشته‌ایم ما
گر دست دود و پای لجن کم شود ز شهر
ما را ز لطف صنعت بیمار، خیر نیست
از این سیاهکاری و این وعده و وعید
این کوه سربلند نمائی ز عزم ماست
«هدهد» تو پیک صادق فردای روشنی

چکامه‌ای در سوگ حوض ماهی

خفته زار و حزین ، حوض ماهی
روی دست زمین ، حوض ماهی
جلوه‌ای دلنشین ، حوض ماهی

تشنه و دلغمین ، حوض ماهی
می‌کند جان چو طفل یتیمی
داشت مانند آنهار جنت

بوده مانند کوثر ، مقدس
 جانفزا و شفابخش و زیبا
 بوده جاری ز عرش برین، چون
 قرنہا بوده مانند مادر
 کُلُّ شَيْءٍ مِنْ الْمَاءِ حَيٌّ
 بوده اشکش روان هر شب و روز
 کرده آباد و زرخیز و سرسبز
 رفته از دست ما ، آه و افسوس
 مانده در انتظار حمایت
 می‌شود زنده‌تر از گذشته
 چشم در راه یک نسل سبز است

زرقان فارس - ۹۵/۵/۵

همزیستی

خدا صانع است و صنایع ز اوست
 صنایع که چون رحمت جاری‌اند
 ز تحریم‌های تجاوزگران
 کنون جنگ ما اقتصادی بود
 در این جبهه ، صنعتگران وطن
 علمدار جنگی خدائی شدند
 به کارآفرینان میهن درود
 ولیکن درین جمع روزی رسان
 ز ادبار اینان ، خلائق ، نژند
 اگرچه نیاز است بر کارشان
 چو باشد رهاوردشان نیستی

بدیع است و کل بدایع ز اوست
 زُدايندۀ فقر و بیکاری‌اند
 به ما گشته تحمیل، جنگی گران
 و تولید ، عزمی جهادی بود
 که هستند جان بر کف و خط شکن
 و پیروز در خودکفائی شدند
 که هستند روزی‌رسان عبود
 بود چند صنعت ز ما، جان‌ستان
 ز آزارشان ، شهر ما ، دردمند
 بیابان بود جای ایثارشان
 نباشند لایق به همزیستی

تنگ چشمه (۱)

دلم کرده هوای تنگ چشمه	که باشد روز و شب دلتنگ چشمه
ندیدم نغمه‌ای در عالم خاک	نشاط‌آورتر از آهنگ چشمه
چه می‌شد چون پری‌ها سر گذارم	شیبی بر بالش گل‌سنگ چشمه
زلال و پاک و شیرین و گواراست	بیا ایدل بشو هم‌رنگ چشمه
بگیر از چشمه درس پایداری	بین با سنگ خارا ، جنگ چشمه
بیا مثل دل اهل ولایت	بسیجی شو تو هم در هنگ چشمه
اگر خواهی رسی بر کوثر عشق	بیا حل شو تو در فرهنگ چشمه
زند بر قلب صحرا ، آتش سبز	رسد بر آن چو یک پرشنگ چشمه (۲)
برای رویش سبزینه‌ی عشق	تمام دشت مانده لنگ چشمه (۳)
رساند آب وحدت بر بیابان	اگر یک دره افتد کنگ چشمه (۴)
چه رؤیائی است نقش ارژن صبر	درون دفتر ارژنگ چشمه
نشو هرگز تو دلتنگ از دورنگی	بزن بر هستی خود ، رنگ چشمه
شکست آئینه‌ی قلبم ، ز بس که	زدم بر سینه‌ی خود سنگ چشمه
سرشکم مثل اشک چشمه جاری‌ست	دل تنگم شده چون تنگ چشمه

پی‌نوشت :

- ۱- تنگ چشمه (tang-e-cheshmeh) نام مکانی است در زرقان ، که چشمه‌ای به نام «چشمه و بز» (cheshme-wo-bez) در آن جاری است.
- ۲- پرشنگ (bershang) در گویش زرقانی یعنی شعله و جرقه‌ی کوچک.
- ۳- لنگ (lang) = معطل ، لنگ کسی شدن یا ماندن یعنی معطل ماندن.
- ۴- کنگ (kang) = کف ، کنگ کسی افتادن = همدوش و همراه و همکار و همسفر شدن با کسی.

معدن ایمان

شهر من جلوه‌ی جان دارد	چونکه عطر فرشتگان دارد
خیمه‌های شهادت و ایثار	بر سر شهر ، سایبان دارد
با شهیدان آسمانی خود	این وطن سر بر آسمان دارد
غیبت و عفت و جوانمردی	در دل شهر ما مکان دارد

شهر زرقان دلی جوان دارد	گرچه باشد کهن ، ولی در عشق
نامی از وادی «رکان» دارد	تخت جمشید و بیستون ، هریک
ریشه در عهد باستان دارد	شهر زیبا و با نشاط «رکان»
چونکه صد گنج جاودان دارد	کان زر هست معنی زرقان
با دلی پاک و مهربان دارد	مردمی با نجابت و محبوب
حال یک چشمه‌ی روان دارد	لهجه‌ی ساده و صمیمی آن
نعمت و ناز بیکران دارد	شهر زرقان به لطف حضرت حق
فاضل و اقتصاددان دارد	ملتی سختکوش و دوراندیش
طبق حکم پیمبران دارد	مردمی با حساب و بی اسراف
چهره‌ای شاد و بی خزان دارد	شهر ، با همت نکوکاران
بس جوانمرد بی نشان دارد	در پناسازی و نشانه‌ی خیر
بهر من حکم یک جهان دارد	شهر زرقان اگرچه یک شهر است
ریشه در خاک این مکان دارد	عشق من بر جهان و بر ایران
ارزشی همطراز جان دارد	درس حُب‌الوطن من الايمان
که دلی صاف و قدردان دارد	عاشق خلق پاک زرقانم

دو فتح تاریخی در زرقان

می‌درخشد به تارک ایران	در دو تاریخ ، خطه‌ی زرقان
ز عربها و کشور افغان	دو مهاجم ، دو ارتش خونخوار
کرده بودند غارت و ویران	دو تجاوزگری که ایران را
مثل خاشاک در کف طوفان	هر دو در شهر ما تلف گشتند
که به بغداد بوده او سلطان	اولی ، احمد ابن عبدالعزیز
تا در آمد به خطه‌ی زرقان	شهرها را گرفت و آمد پیش
بست راهش به دشت و کوهستان	لشکر عمرو لیث صفاری
در همین کوه و بیشه و میدان	منهدم کرد لشکر اعراب
گشت برپا دوباره در زرقان	جنگ دوم به عهد نادرشاه
با سپاهی گران ز سربازان	نادر آمد مقابل اشرف
بین ایرانیان و افغانان	ناگهان در گرفت جنگی سخت

ارتش نحس اشرف افغان
مانده در یاد کشور شیران
شاد شد قلب ملت ایران
که کند فخر ، خلق ما بر آن
نام زرقان فارس در دوران

شد شکسته به دشت آهوچر
لذت این دو فتح تاریخی
گشت میهن رها ز چنگ عدو
این دو پیروزی غرورانگیز
کرده شیرین و افتخار آمیز

آریا ایل و آریائیل ۱

فرود آمد کنار حوض ماهی ۲
و گردد صبح روز بعد ، راهی
که تا کوچند از این زرگونه منزل
که دارد طعم کوثر ، هست مشکل
که بوده نام سبزش آریائیل
که کوچ ما از این پس گشته تعطیل
وضو کردند و تعظیم و نیایش
برای شکر و اکرام و ستایش
مداوا کرده امراض خلائق
شده بر دردهای خویش فائق
که بوده در رگ این دشت چون خون
و در تاریخ ، نامش گشت زرگون ۵
طلای شهر ما عشق و تلاش است
که در ما محور کار و معاش است
دیار سبز ما در بستر خویش
همیشه از دل خاکستر خویش
ولیکن حوض ماهی گشته بی آب
که این آرام جان برخیزد از خواب
روان از مرگ تلخ حوض ماهی
من و جوجه کبوترهای چاهی

پسینی ، بیله‌ای از آریا ایل
که آساید شبی در دامن آن
سحرگه مشک‌ها را پر نمودند
ولی دیدند دل کندن از آن آب
ندا آمد ز میر آریا ایل
: همین جا خیمه‌ها برپا نمائید
به آئین اهورائی در این آب
یکایک دیگ‌ها در جوش آمد ۳
نه تنها آب آن بوده گوارا
کسی که ماهیانش خورده باری ۴
از این آب لطیف و پر طراوت
به دنیا آمد این شهر طلاخیز
طلائی بودن زرقان به زر نیست
نباشد ثروتی بالاتر از دین
اگرچه بارها گردیده ویران
ولیکن سر بر آورده چو ققنوس
کنون سبز است و خرم زادگاهم
خداوندا دوباره برکتش ده
شده اشکم کنون چون چشمه و بز ۶
از این غم ، دائماً در اشک و آهیم

پی‌نوشت:

۱ - کلمه آریائیل را قبلاً در جایی ندیده و نشنیده‌ام، در اینجا کنایه از صاحب و امیر و رهبر قوم آریاست و این شعر اشاره‌ای مجازی به سکونت آنها در زرقان بخاطر جاذبه حوض ماهی است. ۲ - حوض ماهی قناتی است با آبی مقدس در زادگاهم زرقان فارس ، مربوط به قبل از اسلام و سه نمونه از این حوض در استان فارس بوده ، یکی همین حوض ماهی زرقان، دیگری حوض ماهی شیراز که کنار آرامگاه سعدی است و زرقانی‌ها معتقدند که سرچشمه و منشأ این دو یکی است و سوم حوض ماهی شهر فسا که آن هم خشک شده است. ۳ - سنت باستانی "دیگ جوش گذاشتن کنار آبهای مقدس" از مراسم آئینی در زمانهای گذشته بوده که هنوز در شهرهای باستانی مثل زرقان وجود دارد. ۴ - از آب و ماهیان ریز حوض ماهی برای امراض مختلف روحی و جسمی استفاده می‌شده و این کاربرد تا چندین سال پیش رواج داشته. ۵ - زرگون ، شاید نام اصیل زرقان بوده ، در این باره نظرات مختلفی وجود دارد. ۶ - چشمه و بز یا چشمه‌ی آب - بز Ab-bez چشمه‌ای کوچک و با صفا در تقریباً بالاترین نقطه‌ی تنگه‌ی شرق زرقان.

گنج باستان

شهر سبز و با صفا ، زرقان ما	مهد ایثار و وفا ، زرقان ما
مردمی با استقامت مثل کوه	دارد از لطف خدا ، زرقان ما
جلوه‌گاه عزت و فرزاندگی	معدن حُجُب و حیا ، زرقان ما
پایگاه غیرت و مردانگی	شهر سرخ لاله‌ها ، زرقان ما
ملتی دارد فهیم و کاردان	سربلند و بی ریا ، زرقان ما
مردمی دارد همه مهمان نواز	با دلی زود آشنا ، زرقان ما
شهر وحدت، شهر قانون، شهر عشق	شهر قرآن و دعا ، زرقان ما
مانده باقی از زمان باستان	مثل گنج آریا ، زرقان ما

جلوه گاه بهشتی

وطن ایران و زرغون زادگاهم	اسیر عشق این خورشید و ماهم
برام زرغون عزیز و نازینه	که شهرستانی از ایران زمینه
پر است از معدن زر شهر زرغون	ز فرهنگ و تلاش و عشق و ایمون
طلای ناب زرغون اتحادیه	ز وحدت شهر ما آباد و شاده
رکان ، نامش ز عهد باستانه	ز عهد باستان پُر داستانه
به لوح تخت جمشید است نامش	به سنگ بیستون مانده پیامش
کنار مرقد سید نسیمی	بود گلزار این شهر قدیمی
شهیدانش که تاج افتخارند	ز دوران حماسه یادگارند

فدای کودک و پیر و جوونت
و با حبّ الوطن جان می سپارند
ز عشق و اتحاد و خلق ممتاز
که زرغون نام شهری در بهشته
نبینه خلق زرغون ، غم ، الهی

به خط زر به روی آن نوشته
که زرغون جلوه‌گاهی از بهشته

وطن قریون کل مردمونت
که عشق پاک تو در سینه دارند
از این سرسبزی و زیبایی و ناز
خدا بر روی قلب ما نوشته
به حق نذرهای حوض ماهی

کسی که خاک زرغون را سرشته
ز گنج نعمت و نازش ، بدونین

بندامیر

قامت سنگی این سدّ عظیم
مانده جاوید چو یک درّ یتیم
رود طغیانگر کُر در کُرِبال
غالب آیند بر این امر محال
شاهکار هنر و معماری است
در هیاهوی سکوتش جاری است
شده حیران ز پنا سازی آن
فکر و برنامه‌ی آغازی آن
لیک چون سازه‌ی نو بنیاد است
حاصل عمر بسی فرهاد است
آسیاب دگری نیست بجا
که روایتگر عشقند و صفا
معبّر راه جنوب است و شمال
متحرک پل آن راه وصال
که شده ضامن خیر و برکات
بر گل روی محمد صلوات

سر برآورده ز اعماق قرون
گرچه گردیده فراموش ولی
گشته تسخیر به دستان هنر
معجزی بوده که بی امکانات
گرچه این پیکره‌ی زنده‌ی عشق
راز یک همت و دور اندیشی
هر که دیده است دمی بند امیر
عقل هر قافله ، تحسین کرده است
یازده قرن ز عمرش رفته
عمر طولانی این شیرین-کار
گرچه اینجا بجز از چرخ زمان
لیک ویرانه‌ی آنها باقی است
«گاو شیر»ش که صلابت دارد
بوده دروازه‌ی امنیت ، نیز
روی دروازه قدمگاه علی است
رود با یاد علی می‌گوید:

گنج اهورائی

چکامه‌ای در سوک کُر و کُربال باستانی

می‌برد از خاک تا افلاک
جلوه‌گاه رویش و پرواز :
مرغ دل را جلوه‌ای سیال
بالهای رود کُر ، کُربال

مثل یک رؤیای حاصلخیز
این تجلیگاه آب و خاک
در حریم خواب و بیداری
بوده در ذهن قرون جاری

مثل یاری ، خطه‌ی کربال
سر نهاده با دلارائی
خفته در آغوش رود کُر
دشت آن بر دوش رود کُر

این کهن اقلیم جاویدان
وعده‌گاه سبز آب و خاک
بوده چون گنجی خدادادی
جلوه‌گاه آب و آبادی

رود کورش بوده رود کر
بالهای رود کر بوده است
در شکوه دولت کورش
بالهای قدرت کورش

بوده مانند گهر ، کربال
بوده زرقان نیز با حشمت
چون نگین خطه‌ی زرقان
چون نگین پارس در دوران

نالها دارد به لب کربال
رنج و محرومیت و تبعیض
این زمان از مرگ رود کر
گشته از محنت ، سرود کر

کاش تدبیر و امید و عشق
می‌گشود از نو، چنان کورش
با کلید سبز دانائی
قفل این گنج اهورائی

داستان باستان

این داستان وارّه با عنوان «بررسی گوشه‌ای از مشکلات باستانی زرکان و باقی قضایا تا امروز» که بعدها «داستان باستان» نامیده شد سالها پیش در قالب طنز به بهانه ای چند (که از فحواى آن پیداست) به نگارش درآمد ولی هیچگاه زمینه انتشارش فراهم نشد و به نظر می رسد بهترین جا برای ارائه اش همین کتاب است. داستان باستان خاطرات و مشکلات بیش از بیست سال پیگیری طاقت فرسای نگارنده و همکارانش را بویژه در تهران برای شهرستان شدن زرکان نومیدانه به تصویر می کشد و بحمدالله در زمانی چاپ می شود که زرکان تبدیل به شهرستان شده و اصل داستان دیگر موضوعیت ندارد. به هر حال، همانگونه که از محتوای آن پیداست این داستان وارّه فقط یک اثر طنز است و استنادی نمی شود به آن کرد هرچند هیچ شوخی ئی نیست که رگه هائی از جدیت در آن نباشد ولی به هر حال شما آن را جدی نگیرید! در این اثر طنز اگر خوب دقت شود رگه هائی از هنر و حقیقت و معرفت (که باعث دلپذیری و ماندگاری آن میشود) در آن تعبیه شده که حتی برای خوانندگان غیر زرکانی هم دلنشین است. نکته آخر اینکه این داستان نیاز به پاورقی دارد و بسیاری از اصطلاحات خاص آن باید برای خواننده غیر زرکانی (و شاید زرکانی) توضیح داده شود که این کار را به آینده موکول کرده ام که یا خودم و یا آیندگان بر آن پاورقی بزنند. والسلام

۱

انسانهای غارنشینی که هزاران سال پیش در «اشکفتهای گوریک و دره چپ و راست زرکان» زندگی می کرده اند همیشه با چند مشکل اساسی روبرو بوده اند و هیچ پادشاهی هم مشکل آنها را حل نکرد و ما امروز وارث مشکلات عدیده آنهائیم. یکی از مشکلات آنها نداشتن توریست و گردشگر خارجی و داخلی بوده و کسی به شهر و کُلنی colony آنها نمی آمده چون آنها آثار باستانی نداشته اند که بخواهند قدمت خود را اثبات کنند و به حقوق پایمال شده خود برسند و لذا همیشه تصمیم می گرفتند که حداقل یک اثر باستانی برای خود بسازند تا از قافله گردشگری و صنعت توریسم عقب نمانند ولی هر بار اثر باستانی آنها توسط سیل یا دشمن ویران می شده است.

یک روز یک عده از غارنشینان خارجه آمدند زرکان، گفتند: شنیده ایم شهر شما باستانی است، آثار باستانی شما کجاست؟ نیاکان ما «پارک پناکه» را به آنها نشان دادند. توریستها گفتند: آثار باستانی باید خرابه باشد و مال صدها سال پیش. به همین خاطر نیاکان ما آثار باستانی خود را نیمه خرابه کردند و سال بعد عده ای دیگر از خارجه آمدند و گفتند: کو آثار باستانی شما؟ گفتند: اینها. خارجه ای ها گفتند: کی خراب شده؟ نیاکان صاف و صادق ما گفتند: همین چند ماه پیش، گفتند: این که نمی شود، آثار باستانی باید صدها سال پیش خراب شده باشد و خواستند بروند که عده ای از جوانان غیور غارنشین پیش آمدند و با لهجه میخی گفتند: ما باستانی هستیم، زبانمان باستانی است، غذاهایمان باستانی است، بازی هایمان باستانی است و زود مقداری چوغ و چالک و غوتور و دِرنه آوردند و شروع کردن به پشتک و وارو زدن تا ثابت کنند که باستانی اند. خارجی ها هم روش بازیها را یادداشت کردند و رفتند به نام خودشان ثبت کردند حالا اگر بپرسی مخترع چوغ چالک کیست؟ می گویند: آرنولد که از پدر بزرگش تارزان یاد گرفته است!!

قرنها گذشت و به دلیل آب و خاک خوب و مناسب، کلمزار زرقان رونق گرفت و آوازه کلمهای ارگانیک آن تا ممالک مجاور هم رفت. یک روز عده‌ای از یونسکوی عصر حجر آمدند زرقان برای ثبت غذاهای زرقانی (و نمیدانم چرا از فائوی عصر حجر نیامدند) و نیاکان ما که داشتند «اوکلمک Owkalamak» می‌خوردند به خارجه‌ای‌ها گفتند: نمی‌فرمائید (یعنی بفرمائید) آنها هم که «تعارف زرغونی» سرشان نمی‌شد، نشستند و گمی از عزا درآوردند، و بعد فرمول آن را از نیاکان ما گرفتند و برگشتند خارجه و اوکلمک پختند و فرمولش را به نام خودشان ثبت کردند و اسم اوکلمک را گذاشتند سوپ کلم. حالا اگر از کسی بپرسند که مخترع اوکلمک کیست؟ می‌گویند: مادر بزرگ ملکه ویکتوریا!! ولی نمی‌دانند که مخترعین اوکلمک و اوتیلیتک و اوگیشنگز و اوشملیزک و حتی کاشف دیویازه آلو، نیاکان مؤنث ما بوده‌اند ولی به خاطر اینکه دسترسی به کتاب رکوردهای میخی گینز Ginez records نداشتند نتوانستند آنها را به نام خودشان ثبت کنند.

دوباره قرنها گذشت و دوران پارینه سنگی تمام شد و مردم از غارها بیرون آمدند و در دشتهای سکونت گزیدند و کم‌کم تمدن جدید شکل گرفت و دولتهای جدید روی کار آمدند و آوازه کلمهای زرقان تا اقصی نقاط عالم رفت ولی زرقانی‌ها هنوز آثار باستانی نداشتند. همین درد باعث شد که یکی از شاعران یک شعر میخی بسراید که آنرا بر تمام در و دیوارها نوشتند و ترجمه آن شعر این بود: «زرقان ما هنوز همان معدن زر است...». و چنان با خواندن این شعر آه می‌کشیدند که دل مرغ و ماهی به حال آنها کباب می‌شد.

این شعر آنقدر گل کرده بود که هر کس به دیگری می‌رسید به جای سلام و احوالپرسی می‌گفت: زرقان ما هنوز... او هم در جوابش سری تکان می‌داد و می‌گفت:... همان معدن زر است... وقتی هم که می‌خواستند از هم جدا بشوند دوباره سر روی کول هم می‌گذاشتند و زار زار می‌گریستند و همین نیم مصرع را برای هم تکرار می‌کردند. به همین خاطر «دیرینه شناسان» نام این دوره تاریخی ادبیات جهان را گذاشتند: دوران پارینه شعری!!

واقعا روزگار غریبی بود نازنین، آثار باستانی نداشتن چه کارها که دست آدم نمی‌دهد!! با آغاز دوران جدید نیازهای جدید رخ گشود و درد دوم نیز بر درد اول اضافه شد، درد اول و دوم (یا ازلی و ابدی) لازم و ملزوم هم بودند، یعنی بخاطر درد اول درد دوم بوجود آمد و برای حل کردن مشکل دوم باید مشکل اول حل می‌شد. مشکل اول و ازلی این بود که زرقانی‌ها آثار باستانی نداشتند و مشکل دوم و ابدی این بود که شهر آنها شهرستان نبود، لذا نیاکان ما تصمیم گرفتند مسیر جاده ابریشم را زرقانیزه zarghanize کنند، به همین خاطر روزنامه با چاپ سنگی منتشر کردند و سرود ملی‌شان یا همان شعر باستانی‌شان را در تمام طول مسیر جاده ابریشم با خط میخی روی سنگها نوشتند و مصرع «زرقان ما هنوز همان معدن زر است...» بر تمام سنگها نقش بست، اما سازمان حمایت از سنگواره‌ها قبول نکرد چون آنها اثری را بعنوان آثار باستانی قبول داشتند (و دارند) که از جنس سنگ باشد نه از «جنس زمان»!!

و به همین خاطر، مشکل دوم هم حل نشد و منوط به حل مشکل اول گشت و فلاسفه این قضیه را «دور» می‌نامند و «دور» باطل است. اما زرقانی‌ها از پا نشستند و گفتند باید مشکلاتمان را در پایتخت حل کنیم لذا طومارهای سنگی نوشتند و بر دوش توانمند عمو گجت‌های Gajet شورای شهرشان گذاشتند و سفره‌های نان و کوزه‌های ایشان را برداشتند و رفتند و رفتند و رفتند تا به پایتخت رسیدند، ولی هر جا رفتند دست از پا درازتر برگشتند و این پاسخ را شنیدند که شما آثار باستانی و وزیر و وکیل ندارید تا تبدیل به شهرستان شوید و چون شهرستان نیستید نمی‌توانید آثار باستانی داشته باشید و معلوم نبود وزیر و وکیل و آثار باستانی چه ربط و نسبتی با هم دارند!!

در همین حال، زرقانی‌ها که از اینهمه «دور و تسلسل باطل» خسته شده بودند، چونان شیر بیشه زرقان خروشیدند و فریاد برآوردند که مگر روستای فلان وزیر و رئیس که تبدیل به شهرستان شده آثار باستانی دارد؟ و مسئولین در جواب آنها گفتند: های های های، حواستان جمع باشد، دارید حرفهای بودار می‌زنید، آنها رئیس هستند و قدرت دارند و همیشه حق با قدرت است لذا اگر از این خیره‌سری‌ها بکنید دستور می‌دهند با «مداد پاک کن» اسم زرقان را از صفحه روزگار پاک کنند و به جای آن بنویسند: ناکجاآباد. پس از این واقعه بود که نیاکان ما به فکر «قدرت» افتادند و جنگ قدرت بین محلات شروع شد که چه کسی به مجلس برود و بعدها چه کسی فرماندار بشود. حالا درد سوم و چهارم هم به دردهای اول و دوم اضافه شده بود و همه به فکر قدرت بودند و به همین منوال قرن‌ها گذشت و مشکلات باستانی زرقان حل نشد... .

۲

زمان گذشت و گذشت تا اینکه قرن‌ها قبل از تولد کورش، فرزندی در زرقان تولد شد که او را «سارگن» نام نهادند و علائم قدرت از همان کودکی در چهره‌اش پیدا بود. او قدرت را در تفکر می‌دانست هرچند از لحاظ بدنی هم توانمند بود.

القصة، سارگون یا سارگن کوچولو کم‌کم بزرگ شد و خاطراتی عجیب و غریب از خود به یادگار گذاشت و همیشه به فکر قدرت و «قدرت فکر» بود تا شهرش را در جهان بلندآوازه کند. او روز و شب فکر کرد و نهایتاً به نتیجه مطلوب رسید.

نهایتاً یک شب، در عتقوان جوانی چنان که افتد و دانی با زبان زرقانی باستانی به مادرش گفت: دگا آپا کلامخ خیستا شیتام (یعنی: دیگر از او کلمک خسته شده‌ام) و آپگا باس کلا پچا افیلا خارم (یعنی فردا صبح «پگاه» باید کله پاچه فیل بخورم).

گفتند: وجود ندارد و یافت می‌نشود، گفت مرغ یک پا دارد و «آنچه یافت می‌نشود آنم آرزوست». خلاصه، نصیحت‌ها کارساز نشد و سارگون، تصمیم تاریخی خود را گرفت و تمام مردم را بالای «گود گلگو» جمع کرد و گفت: قدرت در کله پاچه فیل است و فیل در هندوستان.

و همین یک جمله را بیشتر به زبان نیاورد تا در تاریخ بماند و تحریف نشود. و رفتند.

در سر راه به هر آبادی که می‌رسیدند سراغ کله پاچه فیل می‌گرفتند و مردم آبادیهای دیگر که می‌دیدند چنان فرد قدرتمندی پیدا شده که چیزی جز کله پاچه فیل او را راضی نمی‌کند با او همراه شدند و کم‌کم لشکر بزرگی در رکاب سارگن شکل گرفت.

نهایتاً در هندوستان به فیل رسیدند یعنی فیل به آنها رسید. همراهان سارگون خواستند فیلها را شکار کنند ولی سارگون گفت: نکشید این زبان بسته‌ها را، من دلم میل او کلمک باستانی خودمان کرده و باید به زادگاهم زرقان برگردم با فیلهای زنده.

مادرش گفت: آخه پسر این چه بهانه‌هایی است که می‌گیری، تو مگر کله پاچه فیل نمی‌خواستی؟؟ گفت: مادر جان من راه به قدرت رسیدن را پیدا کردم و این راه، همانا درخواست چیزهای محال و سخت و غریب بود مثل کله پاچه فیل. حالا که به قدرت رسیده‌ام باید به شهرم برگردم و آن را دوباره آباد کنم.

و بدین طریق آوازه سارگن سر زبانها افتاد و یک وقت متوجه شد که دولتی بزرگتر از دولت او روی کره زمین وجود ندارد و زرقان به عنوان شهر امپراطور «سارگن» مشهور شد و این اولین امپراطوری تاریخ تمدن بود که به دلائل مشکوکی از چشم «ویل دورانت» دور مانده ولی قطعاً ریشه در همان دو مشکل تاریخی زرقان داشته یعنی شهرستان نبودن و آثار باستانی نداشتن!!

خلاصه بعد از به قدرت رسیدن سارگون، مادرش به او گفت: ننه جون، حالا که به قدرت رسیده‌ای تا می‌توانی آثار باستانی در زادگاه خود بساز، سارگن هم گفت: چشم ننه، الهی قریونت برم، هر چی شما بگی انجام می‌دم ولی قدرت در اثبات قدمت نیست، قدرت در متحد کردن مردم و رهبری آنهاست که من با تقاضای کله‌پاچهٔ فیل اینکار را انجام دادم و زرقان را تبدیل به پایتخت کردم، حالا پایتخت من یک کاخ کم دارد که آن را هم می‌سازم و صدها سال دیگر تبدیل به آثار باستانی می‌شود، دستور داد کاخی باشکوه و با عظمت روی تپه‌های «تل مرادی» بسازند و ساختند و نام آن را «کاخ سارگون» گذاشتند و سارگون کم‌کم به سرگون و زرگون و زرغون تبدیل شد. در بعضی از مناطق دیگر هم چنان کاخهائی بنا کرد که مشهورترین آنها در بین‌النهرین و شوش و ایشان بود و نام تمام کاخها را نیز «سارگون» گذاشت که نام آنها هم کم‌کم تبدیل به زرگون شد، البته این تغییر نام قرن‌ها طول کشید.

یک روز مادر سارگن گفت: ننه حالا که به قدرت رسیده‌ای زرغون را شهرستان کن تا این بچه‌های میهن‌پرست دلشان به این عنوان خوش شود. یکی از وزرا به سارگون گفت: قربان، الان زرقان پایتخت جهان است و درست نیست با کلمه شهرستان قدر و منزلت آن را کوچک کنیم؛ و بدین طریق زرقان که پایتخت امپراطور سارگون بود تبدیل به شهرستان نشد و سارگن دوباره به طرف کشورهای دیگر حرکت کرد و هر بار کشوری دیگر را بر قلمرو خود افزود و همان دوران سکه هم ضرب کرد و طبق گفته ننه‌اش تا توانست آثار باستانی ساخت. حالا دیگر نام سارگون و زرگون بر تارک جغرافیای تمدن می‌درخشید و بسیاری از جهانیان اسم فرزندان‌شان را سارگن گذاشتند و امپراطور سارگن اول هم از این بابت خوشحال بود.

روزگار به خیر و خوشی گذشت و گذشت تا سارگن اول در یک جنگ کشته شد. سپس سارگن دوم هم راه او را ادامه داد و او هم در یک جنگ دیگر کشته شد و سارگن سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم هم آمدند و رفتند و گاهگاهی سری به شهر خودشان، زرقان، زدند و رفتند دنبال کشور گشائی تا جائی که دیگر یادشان رفت زرقان را که پایتخت بود تبدیل به شهرستان کنند.

۳

زمان گذشت و زمین چرخید تا کوروش کبیر آمد و با خانواده بزرگش در پارس که مرکز آن تیرازیش بود ساکن شد.

در یکی از روزهای بهاری که برای تفریح و شکار آهو به منطقهٔ بمو و آویچریش (آهوچر) آمده بود با دیدن آن کوهها و دشتهای سرسبز و خرم هیجان زده شده و گفت: واقعاً چقدر اینجا «زرغون» است!! و چون زرغون به زبان پهلوی باستانی یعنی جای سرسبز و خرم و باصفا نام اینجا را زرغون گذاشت که ریشه در نامگذاری سارگون نیز داشت. به همین خاطر زرغون را تبدیل به تفریحگاه اختصاصی و خانوادگی‌شان کرد و مزه اولکک زرقانی‌ها زیر دندان‌شان رفت و کلمگیر شد (در اصطلاح اوکلمکی یعنی: نمک‌گیر شد) به این ترتیب علاقه‌اش به زرقان روزافزون شد و تصمیم گرفت کاخ ویران شدهٔ سارگون یا زرگون را که روی تپه‌های تل‌مرادی بود دوباره بسازد اما سیل هامینیک haminik یا خمینه (یعنی بارانهای سیل‌آسای

تابستانی) نقشه او را بر هم زد و کاخ خود را در پاسارگاد که در حوزه اداری زرقان بود بنا کرد اما بیشتر اوقات به کاخ زرگون که بر کنگره آن با آب طلا نوشته بودند «قدرت در اثبات قدمت نیست، قدرت در متحد کردن مردم و رهبری آنهاست» سر می‌زد و در احوالات و خاطرات پیروزی‌های سارگون اول و این حرف جاودانه او و شکست سارگون آخر به تفکر می‌پرداخت و از اهورامزدا می‌خواست که به او کمک کند تا تمام اقوام ایرانی را متحد کند و حکومتی عالمگیر بسازد.

بعد از کورش، نوبت به کمبوجیه رسید و چون مثل شورای شهر «کم بودجه» بود او را کمبوجیه نامیدند. در آن دوران، بخاطر قحطی و خشکسالی و شرایط پسا برجام، مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی در مقابل او سر برآورد ولی با اینهمه مشکلات به مصر حمله کرد و آنها را مطیع خود ساخت.

پس از کمبوجیه دوران ترقی و پیشرفت زرقان فرا رسید و نام زرقان رشک‌آمیزترین نام در عهد باستان شد چون داریوش اول به قدرت رسیده بود. داریوش تعلق خاطر و علاقه‌ای شدید به زرقان و محصولات آن داشت و تصمیم گرفته بود کاخ آپادانا را روی پوزه زرقان (بالاتر از جای شازده قاسم فعلی) بنا کند، مقداری سنگ هم از «توه و تخته» آوردند ولی چون «استودانها یا استخوان‌دانه‌های هخامنشی» در آنجا بود بخاطر احترام به مردگان، تصمیم گرفتند کاخ را در جای دیگری برپا کنند. سپس سنگهای بزرگ «توه تخته» را به دامنه کوه رحمت منتقل کردند که آنجا هم داخل حوزه اداری زرقان بود و دوباره بزرگترین پایتخت باستانی در حوزه زرقان شکل گرفت.

داریوش در آغاز پادشاهی‌اش به دلائلی قدرت کامل نداشت چون قرار نبود او شاه بشود و به همین خاطر مجبور بود حرف درباریان را قبول کند ولی بعدها با کمک دوستان و خویشان زرقانی‌اش قدرت را در دست گرفت و مملکت را از ناسامانی نجات داد و دوباره بزرگترین امپراطوری جهان را تأسیس کرد که خاطره جنگ‌هایش در کتیبه بیستون به سه خط بین‌المللی حک شد و در آن متن برای اولین بار زرقان را که قبلاً سارگون بود به نام «رخا یا رکان» نامید، سپس بخاطر علاقه رمانتیکش به آتوسا و عشق نوستالوژیکش به زرقان، مخفیانه دستور صادر کرد که تمام خزانه‌های دولتی و جواهرات سلطنتی و پارچه‌های زربفت را به مخفیگاه‌های زرقان منتقل کنند و تمام زرگرها و زربافان و دیباف‌ها و حریرکاران را از اقصی نقاط عالم جمع کرد و به زرقان آورد و محله‌ای جدید در «جلهگون» فعلی بنام «جولاهگان» تأسیس نمود؛ و همین دستور باعث شد که دهها سال بعد، اسکندر، خاک زرقان را به توبره بکشد.

پس از این دستور، داریوش قدم دوم را برداشت و دستور داد مصر «زرقان ما هنوز همان معدن زر است» را که سرود ملی زرقانی‌های هخامنشی و یا هخامنشیان زرقانی بود با خط میخی بر تمام تابلوهای سنگی شهر و کشور خود نوشتند. بعد از آن، هر ساله به دستور داریوش جشن تولد او را بالای «حوض ماهی» برگزار می‌کردند و در همان دوران بود که دستور داد اولین قنات جهان را در زرقان حفر کنند و ماهی‌ها فراوان از تمام اقیانوس‌های قلمروش آوردند و در حوض ماهی ریختند و نسل آن ماهی‌ها هنوز در زرقان باقی است که برای مداوای بیماران بکار می‌برند.

داریوش بزرگ پس از ۳۶ سال حکومت بر جهان، که از زرقان رهبری می‌شد درگذشت و در نقش رستم دفن شد و پسرش خشایارشا جانشین او گشت. خشایارشا علاقه‌ای شدیدتر از پدرش به خاک مادری‌اش داشت، به همین خاطر هر هفته برای دیدار مادر بزرگش به زرگون که مثل بهشت بود می‌آمد و

همبازیهای زیادی در «تویز قلعه» و محله‌های دیگر داشت و چون از کودکی خیلی تُخش و شلوغکار و پر سر و صدا و بازیگوش بود به او و همبازیهایش می‌گفتند: دستۀ قُشورُشو یا خُشورُشو که امروزه نیز در زرقان به چنین بجه‌هائی می‌گویند: انگا دسه‌ی قشو رشو و منظورشان، همان دستۀ خشایار شاه است. خشایار شاه بیشتر عمرش را در این شهر گذراند و بعد از شاه شدنش هم تمام همبازی‌های زرقانی‌اش را در حکومت شریک کرد و در این دوران هم زرقان روزگار بسیار خوبی داشت و دیگر کسی به فکر شهرستان کردن آن نبود.

پادشاهان دیگر هم همین رفتار را با زرقان و زرقانی‌ها داشتند چون ساکنین جدید زرقان، همه از امرا و وزرا و مقامات عالی‌رتبه بودند و هیچکس نمی‌توانست از این سرزمین سبز و خرم و آنهمه طلا و جواهرات و امکانات دل بکند. در اصل، کاری که داریوش اول کرد این بود که «تخت جمشید» را اسماً و «زرقان» را رسماً پایتخت خود قرار داد و اسم «رکان RAKKAN» به دستور او در اکثر گل‌نبشته‌های هخامنشی نقش بست. و این وضعیت به برکت اهورا مزدا تا سالها ادامه داشت. . .

پس از داریوش سالها گذشت و یکی از نوادگان او بنام داریوش سوم بر تخت نشست که سر و کله اسکندر مقدونی پیدا شد و تمام کاسه و کوزه‌ها را به هم ریخت و آن اتفاقی افتاد که در تاریخ ثبت و ضبط شده و همه از آن با خبرند اما چیزی که از دید مورخین پنهان مانده داستان «گولی ظلمات» است که در پی می‌آید:

۴

بعد از ویران شدن تخت جمشید، اسکندر عزم بازگشت به مقدونیه کرد و راه زادگاهش را در پیش گرفت که یک نامهٔ میخی محرمانه با امضاء محفوظ به دستش رسید که ای اسکندر چه نشسته‌ای که زرقانی‌ها ایستاده‌اند! پایتخت اسمی را خراب کردی ولی پایتخت رسمی هخامنشیان هنوز پا برجاست، تمام گنجها و جواهرآلات و کلم‌های طلائی در زرقان است واقعاً «کان زر» یا معدن طلاست و یک زرقانی بنام «آریوبرزن» بر آنجا حکم می‌راند و کل کارها به دست اوست و . . . و . . . و . . .

اسکندر گفت: اگر چنین باشد خاک طلائی زرقان را به توپره می‌کشم. سپس با لشکری گران به سوی زرقان آمد و از چند طرف، بر شهر شبیخون زد و عده‌ای از سپاهیان کشته شدند و نهایتاً به زرقان دست یافتند. گویند اسکندر یک‌هزار شتر و استر و اسب برای حمل زرهاى زرقان بکار گرفت و کاخ زرگون را از شالوده ویران نمود و تمام خشتهای طلائی آن را بار استران کرد.

سپس دستور داد تمام خانه‌ها را ویران کردند و زرقان را شخم زدند و دیگر هیچ اثری از حیات باقی نماند جز سپاه آریوبرزن که در کوههای بمو کمین کرده بودند و منتظر فرصت دوباره می‌گشتند و اسکندر از مخفیگاه آنها خبر نداشت.

زرقان آن روزگاران با زرقان امروز هیچ تفاوتی نداشت، همه چیزش مثل همین امروز بود. کوهها همین جا بودند که الان هم هستند. دره‌ها، کوهپایه‌ها، دشته‌ها، گردنه‌ها، همه و همه مثل همین امروز بودند، تنها تفاوتی که داشت در نامها بود. به عنوان مثال، نام دره چپ و راست در هر دوره‌ای به مقتضای سیاست جناحهای حاکم تغییر می‌کرد و مثلاً تبدیل به دره راست و چپ می‌شد و این وضع تا امروز هم ادامه دارد.

اسکندر طلاهای مملکت هخامنشیان را که در زرقان بود بار استرها کرده بود و می‌خواست حرکت کند که توجهش به تابلوهای میخی جلب شد و بعد از پرس و جو فهمید که این مصرع سرود ملی هخامنشیان زرقانی است. در همین حال، اسکندر به تفکری ژرف فرو رفت و گفت: این زرقانی‌ها عجب حرف بزرگی

روی این سنگها نوشته‌اند؟! یادم باشد به یونان که رسیدم روی تمام تخته سنگها بنویسیم «یونان ما هنوز همان معدن زر است» سپس یادش آمد که دشمن را نباید ستود و به همین خاطر حالت عصبانیت به خود گرفت و دستور داد که با گاوان نر و مردان کهن سه بار دیگر زرکان را شخم زدند و مثل خرمن کوفتند و با غربال خاک آن را به باد دادند تا همه طلاها از خاکها جدا شدند. سپس دستور داد که تمام سنگهایی را که سرود ملی زرکان بر آنها حک شده بود با قنداشکون قطعه‌قطعه کردند و آسیاب نمودند و با قسمتی از آرد سنگها، خمیری درست کردند و چندین نان سنگی پختند و روی «توه و تخته» پهن کردند و مابقی خاکها را بر سرتاسر زرکان پاشیدند و از شر تمام سنگ نبشته‌ها و سرود ملی زرکانیان هخامنشی راحت شدند. اما همان شب خواب عجیبی دید.

شب که شد، اسکندر مثل وهوره‌ها از خواب پرید و زرکان مشخوم! (یعنی شخم زده شده) را زیر نور مهتاب نگریست و لب به دندان گزید. معشوقه هرزه او یعنی «تائیس» گفت: چرا نمی‌خسبی ای ویران کننده «تخت جمشید و کاخ زرگون».

اسکندر آهی کشید و گفت: چه جای خسییدن است ای فاتح قلب اسکندر. تا دیروز فقط چند تخته سنگ سرود ملی این شهر را بر سینه خود داشتند ولی امشب در خواب دیدم که تمام ذرات خاک این شهر، دارند فریاد می‌زنند که «زرکان ما هنوز همان معدن زر است - زرهای شهر ما ز طلا پر بها تر است» در چنین وضعیتی جای خسییدن نیست. باید حیلتی کرد تا این ندا به گوش تاریخ نرسد. فردا صبح باید تاریخ‌ها را بسوزانیم و از این شهر برویم تا هیچ نشانه‌ای از خاطرات ما، در این شهر باقی نماند. فردا صبح که تمام نیروهای اسکندر «دم او انبار» جمع شده بودند و اسکندر بر تخت روان نشسته بود، سربازانش پیرمردی را آوردند که وارونه بر خر سوار شده بود. اسکندر گفت: این دیگر کیست؟

گفتند: این ملانصرالدین زرکانی است و حرفهای بامزه‌ای می‌زند و کارهای خوشمزه‌ای می‌کند. اسکندر که بخاطر بدخواهی شب قبل، دنبال اسباب انبساط خاطر می‌گشت گفت: های، پیرمرد چرا وارونه بر خر نشسته‌ای؟

ملا گفت: چون من دارم به جلو می‌روم ولی روزگار دارد به عقب برمی‌گردد. بادمجون دور قاب‌چین‌های اسکندر خندیدند ولی اسکندر با نعره‌ای آنها را ساکت کرد و فهمید که ملا یک آدم عادی نیست. سپس از او پرسید: تو اهل کجایی؟

ملانصرالدین گفت: من اهل مرکز زمینم و نگفت کره زمین چون در آن زمان هنوز گالیله کروی بودن زمین را کشف نکرده بود. به هر حال اسکندر از حرف ملانصرالدین متعجب و مبهور شد و از او پرسید: مرکز زمین کجاست؟

ملا از خر پیاده شد و میخ افسار خرش را در میدان دم او انبار به زمین کوبید و گفت: همین جا که من میخ طبله‌ی خرم را کوبیده‌ام مرکز کره زمین است.

اسکندر لبخندی زد و گفت: چگونه ثابت می‌کنی؟
ملا گفت: اگر حرف من را قبول ندارید می‌توانید متر کنید. شما که از آن سر دنیا به اینجا آمده‌اید باید ثابت کنید.

تائیس و سربازان دوباره خندیدند ولی اسکندر گفت نخندید که اینجا شهر «زیرکان» است و این پیرمرد حرفی عظیم بر زبان آورده است.

تائیس کودن و کوتاه فکر که معنی حرف او را نفهمیده بود از اسکندر خواستار ترجمه حرفهای پیرمرد شد و اسکندر که فارسی بلد بود از ملا توضیح خواست. ملانصرالدین گفت: یعنی ما زرقانی‌ها، هر جای عالم که باشیم همان جا مرکز عالم است.

اسکندر قهقهه‌ای سر داد و گفت: کدام زرقانی‌ها؟ ما که نسل‌شان را برانداخته‌ایم.
ملا گفت: ولی اصلشان باقی است و اصلشان این خاک زرخیز است.

اسکندر که دچار هراس شده بود گفت: از زرقانی‌ها فقط تو باقی مانده‌ای که تو را هم با خرت همین الان در میان صفحات تاریخ می‌سوزانیم.

سپس دستور داد هرچه کاتبان درباره زرقان روی چوب و تخته و پوست آهو نوشته بودند وسط میدان ریختند و آتش زدند و دست و پای ملا و خرش را بستند و خواستند آنها را به وسط آتش بیندازند که ملا گفت: وصیتی دارم.

اسکندر گفت: قبول است.

ملا گفت: پس از مرگم، خاکسترم را در «گولی ظلمات» بریزید.

و اسکندر را چیزی بیاد آمد که کتفهایش لرزید و دچار رعشه شد و گفت: دست نگه دارید که کاری عظیم‌تر دارم.

ملا را از کنار شعله‌های تاریخ بیرون آوردند و نزد اسکندر بردند. گفت: خرم را هم بیاورید.

خرش را هم بردند نزد اسکندر؛ و تائیس شروع کرد گوشه‌های خر ملا را نوازش کردن ولی تا فهمید که اسکندر حالی غریب دارد، ساکت شد و با عشوهِ پرسید: ای فاتح مشرق زمین، آیا چیزی غیر از عشق من قلب تو را لرزاند است؟

گفت: آری آب حیات مشرق زمین.

اسکندر همیشه دنبال آب حیات می‌گشت تا جاودانه شود چون یک فیلسوف یونانی به او گفته بود که آب حیات در جایی به نام «گولی ظلمات» در مشرق زمین است و اگر تو خواستار آنی باید اول زبان پارسی را یاد بگیری سپس به مشرق زمین حمله کنی، به همین علت اسکندر زبان فارسی را فرا گرفت و یک شب در حال بدمستی، به تحریک تائیس که دنبال جواهرات ایران زمین و پارس و زرگون بود دستور حمله به «شرق» را صادر کرد و به ایران آمد، نه فقط برای تاج و تخت هخامنشیان بلکه برای یافتن آب حیات، و لذا وقتی که اسکندر این حرف را از ملانصرالدین شنید با خودش گفت: اگر چنین باشد تا ابد در زرقان می‌مانم که اسرارآمیز شهری است!

سپس رو به ملا کرد و گفت: گولی ظلمات کجاست؟

ملا گفت: ترا چه به گولی ظلمات؟

اسکندر گفت: حرف نزن و جواب بده.

ملا گفت: گولی ظلمات اصلی «قبر» است ولی «گولی ظلمات» شهر ما دره‌ای است زیبا و مخوف و صعب‌العبور در «شرق» زرقان، نزدیک چشمه و بز. البته منظور آن فیلسوف یونانی هم همان «قبر» بود که ملانصرالدین گفته بود ولی اسکندر معنای آن را نمی‌فهمید.

خلاصه، اسکندر تا نام «شرق» را شنید مطمئن شد که به هدف دیرینه‌اش نزدیک شده و با خوشحالی گفت: من گمگشته دیرین خود را یافته‌ام، او را زنده نگه دارید که خیلی کار با دارم.

سپس اسکندر با لشکرش از راه «نسه و برآفتو» به سمت گولی ظلمات حرکت کردند و ملا را هم برای احتیاط با خودشان بردند. نزدیک گولی ظلمات که رسیدند، ملانصرالدین مکان آن را از دور به اسکندر نشان داد، سپس به دستور اسکندر خیمه‌ها برافراشتند و اسکندر از پیاده نظام لشکرش خواست برای آوردن آب حیات وارد «گولی ظلمات» شوند و تأکید کرد که هیچکس حق ندارد قطره‌ای از آب حیات را بخورد، و به این طریق، همزمان با فرمان اسکندر چند هزار سرباز و سردار وارد تنگه گولی ظلمات شدند و آریوبرزن و سپاهیان‌ش که در دو طرف ارتفاعات گولی ظلمات کمین کرده بودند همزمان و هماهنگ، هزاران تخته سنگ را از بالا هل دادند و بر سر لشکریان اسکندر فرو ریختند. صداهای هولناک به گوش اسکندر رسید ولی ندانست چه اتفاقی افتاده، فکر کرد این صداها هم از اعجاز آب حیات است. چند دقیقه بعد سیلاب خون از گولی ظلمات جاری شد و به اردوگاه اسکندر رسید. اسکندر با خوشحالی به ملا گفت: آیا همین سیلاب سرخ آب حیات نیست؟

و ملا که از کار آریوبرزن خبر داشت و عمداً اسکندر مقدونی و سپاهیان‌ش را به آنجا برده بود، با فریادهای پیروزمندانه گفت: همین، همین، همین، همین، همین. و از شدت خوشحالی حرف ه و خ را قاطی می‌کرد و البته منظور اصلی ملا همان هامینیک باستانی بود یعنی باران و سیل‌های تابستانه که نزد زرقتیان به «خیمه» شهرت داشت و دارد.

اسکندر جامی از خون برگرفت و آن را بوئید و گفت: این که خون است.

ملا گفت: پس می‌خواستی سرکه- شیره باشد؟ هم اینک سربازانت به آب حیات رسیده‌اند و آن را نوشیده‌اند و ابدی شده‌اند، اگر تو هم می‌خواهی، باید از سرچشمه بنوشی، نه از این سیل. اما خواهش می‌کنم مرا هم همراه ببر تا من هم جرعه‌ای از آن بنوشم.

اسکندر گفت: هرگز نمی‌گذارم دست زرقتانی‌ها به این آب برسد. در ضمن یادم باشد این کلمه «خیمه» را در تاریخ ایران و یونان ثبت کنم و تاریخ جهان را با این اتفاق بی‌آغازم.

سپس با نصف دیگری از لشکرش وارد گولی ظلمات شد و عده‌ای از سرداران سپاهش پیشاپیش او و تأسیس حرکت می‌کردند، در وسط‌های دره دوباره سیل تخته سنگها از بالای کوه به طرف پائین سرازیر شد و اسکندر که به «حقیقت» رسیده بود و جسدهای سربازان خود را دید پا به فرار گذاشت و دیگر پشت سرش را هم نگاه نکرد و «شو برو، روز برو» رفتند و سپاهیان آریوبرزن نیز به تعقیب آنها پرداختند و در دره‌ای دیگر دوباره آنها را به دام انداختند و قسمت دیگری از سپاه اسکندر را نابود کردند و طعم آب حیات را در «تنگ بوالحیات» به اسکندر و باقیمانده لشکریان بخت برگشته اش چشانند.

اما از بخت بد، حکومت هخامنشیان نیز بخاطر ضعف حکومت داریوش سوم از بین رفته بود و ایران بزرگ به تصرف سپاهیان اسکندر درآمده بود و پس از او سلوکیان که از تبار او بودند حدود یک قرن بر ایران حاکم شدند و در این مدت، بخاطر دق دلی که از زرقتانی‌ها داشتند بارها و بارها زرقتان را با خاک یکسان کردند و خاک آن را به توبره کشیدند.

گویند اسکندر در هنگام مرگ گفته بود «اگر یونانی نبودم دلم می‌خواست زرقتانی باشم».

یکبار دیگر هم وقتی که با «دیوژن diojen» مواجه شده بود چنین جمله‌ای را بر زبان آورد و داستان آن چنین است که روزی با خدم و حشم به دیوژن رسید و به او گفت: چیزی از ما بخواه، دیوژن که شباهتی عظیم در صورت و سیرت و ظاهر و باطن به ملانصرالدین خودمان داشت و در آفتاب لمیده بود بدون اینکه از جا بلند شود گفت: فقط برو کنار تا آفتاب بر من بتابد. . . و اسکندر گفت: «اگر اسکندر نبودم دلم می‌خواست دیوژن باشم» و این جمله در تاریخ ماند.

بعد از واقعه‌ای که در زرقان برای اسکندر اتفاق افتاد ملانصرالدین به اتفاق گروهی از سپاه آریوبرزن کشته‌های خودشان را دامنه‌های «تل خونی» و زیر «اشکفتهای گوریک» دفن کردند و «سه سنگ» را به عنوان علامت محل دفن سربازان گمنام ایرانی علامتگذاری کردند و «سه سرو» را به یاد سه پیروزی تاریخی کاشتند و زیر «سرو مراد» که نزدیک خانه آریوبرزن بود جشن گرفتند و تاریخ را به رسم زرقانی‌ها نوشتند و سینه به سینه منتقل کردند تا به دست ما رسید که آن را از خط میخی به زبان امروزی برگردانیم تا در تاریخ بماند و حاصل آن، چیزی بود که خواندید و باز بقول مرحوم ملانصرالدین: هر کس داستان ما را قبول ندارد می‌تواند برود تاریخ را «متر» کند!

والسلام - محمد حسین صادقی - زمستان ۱۳۸۶ - زرقان فارس // تصحیح نهائی: زمستان ۱۴۰۱

اهداف مهم و پشت پرده تشکیل تعاونی باغداران

بدون شک اکثر همشهریان گرمی زیتون کاریه‌های دو طرف جاده تنگ چشمه را دیده اند و بزرگترها از تاریخچه و مشکلات آن آگاهند. این طرح در دورانی که شهردار زادگام زرقان بودم تا سال ۱۳۸۰ به همراه احداث راه برای باغات در مسیرهای مختلف و لایروبی قناتهای زرقان با مشکلات و کارشکنی‌های فراوان به اجرا در آمد تا مقدمه‌ای باشد برای طرح تشکیل تعاونی باغداران زرقان و عضویت تمام مردم در آن و بهره مندی همگانی از مواهب آن. مقاله زیر توضیح کوتاهی است درباره اهداف مهم این طرح که متأسفانه ناقص ماند و به نتیجه نرسید که امید است دوباره اجرا شود و دل‌های مردم از برکت آن سبز و آباد گردد. انشاءالله

همانطور که عرض کردم یکی از کارهایی که جزو وظایف قانونی و اداری شهردار نبود ولی ما پیگیری‌های مفصل و متعددی در رابطه با آن انجام دادیم طرح تشکیل تعاونی باغداران بود با دو هدف عمده به شرح زیر:

اول: تبدیل تاکستان‌های دیم زرقان به کشت زیتون در یک برنامه دهساله و استفاده از حمایت و یارانه‌های دولت و رسیدن به رونق اقتصادی مطلوب، نه فقط برای استان بلکه برای کشور.
دوم: تأسیس صنایع روغن‌کشی و صنایع تبدیلی و بسته‌بندی با مالکیت تعاونی باغداران و شرکت سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی و سهامدار کردن تمام مردم (حتی کسانی که باغدار نبودند) در این طرح.
این دو هدف عمده که با برنامه‌ریزی و مطالعات دقیق، در حال پیگیری و اجرا شدن بود و زرقان را از هر لحاظ متحول می‌کرد می‌توانست در چند فاز چند هزار نفر نیروی ثابت جذب کند و ریشه بیکاری در منطقه از بین ببرد.

بعد از ما تعاونی باغداران تشکیل گردید ولیکن نه با اهدافی که ما دنبال می‌کردیم، اما در هر حال تعاونی فوق می‌تواند در صورت داشتن طرح توجیهی کامل و استفاده از ابزارهای اداری و مدیریتی، این طرح را فاز به فاز به مرحله اجرا برساند.

زرگان در سه منطقه باغ انگوری دارد: یکی در پشت کوه زرگان، دیگری باغهای دانگله و صدرآباد و سومی باغهای برآفتاب که از قبرستان محل حیدر شروع می‌شود تا تنگ چشمه و باغهای نسه و باغهای منطقه حسین آباد و تل مرادی تا دره چپ و راست و دودج را در بر می‌گیرد. اولین منطقه مورد نظر که روی آن مطالعات وسیعی انجام گرفت منطقه سوم بود. مجموعاً در این منطقه حدود یکهزار هکتار زمین صاف و ناهموار وجود دارد.

طرحی که داشتیم با تشکیل تعاونی باغداران شروع می‌شد و پس از طرح انتقال آب چاههای عمیق از رده خارج شده شهرداری و لوله‌کشی به این منطقه (و مشارکت ۵۱ درصدی شهرداری) با طرح تأسیس چندین کارخانه روغن‌کشی و صنایع تکمیلی و بسته‌بندی خاتمه می‌یافت و مجموعه فازهای این طرح طبق زمان‌بندی مشخص و مطالعات انجام شده تقریباً ده سال طول می‌کشید.

زیتون میوه‌ای است که به اندازه درختان دیگر آفت ندارد در عرض چندین سال به بهره‌برداری می‌رسد و حدود یکهزار سال عمر می‌کند، در چهار فصل سبز است و میوه‌اش حتی گنجشکها هم نمی‌خورند، از این گذشته، زیتون یک میوه استراتژیک است و دولت به منظور خودکفائی، آن را بیمه و پیش خرید می‌کند و تحت حمایت و حفاظت ادارات ذیربط قرار می‌دهد. علاوه بر این فضای سبز بوجود می‌آورد که حجم انبوه آن باعث تلطیف هوا و طراوت خاصی می‌گردد. از همه مهمتر زیتون میوه‌ای مقدس است که خداوند در قرآن به آن سوگند می‌خورد و در آیه ۳۵ سوره نور، وجود مقدس خویش را به شجره مبارک زیتون تشبیه می‌کند.

بطور خلاصه: طرحی که ما داشتیم (علاوه بر چاههای عمیق از رده خارج شهرداری) حفر چندین حلقه چاه عمیق و انتقال آب به چند مخزن بود و پس از آن لوله‌کشی آب در تمام باغات بصورت انشعاب‌های مختلف و متعدد و نهایتاً آبیاری قطره‌ای باید انجام می‌گرفت و کنتورگذاری می‌شد. البته اولین جائی که قرار بود آب آن استخراج و پمپاژ شود آب سر قنات بود که قرار بود به مخزن بزرگی که بر فراز «تپه سه سنگ نزدیک گوریک» ساخته می‌شد منتقل گردد. چاه سرقنات در ابتدای دره چپ و راست قرار دارد که پس از لایروبی قناتها در دوره ما، آبدهی بسیار خوبی داشت و در حجم عظیمی به هدر می‌رفت. در این رابطه با طرح فوق چندین کار مقدماتی انجام دادیم:

اول: تبلیغ و برگزاری جلسات متعدد با باغداران و مردم و بخش چندین آگهی در سطح شهر به منظور توجیه اقتصادی طرح مذکور و تشکیل تعاونی باغداران که تعدادی از باغداران در مرحله نخستین در جلسه شرکت کردند و راهکارهای لازم به آنها داده شد و طرح مورد استقبال شدید مردم قرار گرفت. دوم: با یک کارخانه تعطیل شده تولید لوله‌های پلی‌اتیلن وارد مذاکره شدیم و قرار شد خط تولیدشان را راه بیندازند و خرید محصولاتشان را ما تضمین کنیم البته با قیمت مناسب و تعدیل عوارض.

سوم: با اداره خدمات کشاورزی در شمال کشور برای دریافت نهالهای اصلاح شده زیتون درجه یک، در حد چند میلیون اصله مذاکرات مفصل و متعدد کردیم و قول مساعد گرفتیم. این طرح برای آنها هم که یکی از وظائف اداره‌شان موضوع «ترویج» بود بسیار اهمیت داشت و برای آنها نیز امتیاز به حساب می‌آمد. نکته دیگر اینکه: وزارت کشاورزی و وزارت تعاون از این طرح حمایت‌های کامل قانونی می‌کردند و قرار بود آموزشهای لازم را در تمام زمینه‌ها به مردم داده شود.

چهارم: برنامه‌ریزی مقدماتی برای اخذ وام چند ده میلیارد تومانی از بانک کشاورزی استان بود که قرار بود پس از تشکیل تعاونی و افتتاح حساب و واریز حق عضویت و خرید سهم توسط باغداران صرفاً برای حفر چاه و لوله‌کشی‌های عمده برای آبیاری قطره‌ای و خرید نهال با یارانه‌های دولتی، در چندین نوبت فاز به فاز وصول شود. البته چندین حلقه چاه عمیق و متروکه شهرداری نیز برای اجرای فاز اول این طرح و مشارکت شهرداری با مردم در دستور کار بود که داستان مفصلی دارد.

پنجمین کاری که انجام شد گفتگو با اداره کل صنایع استان به منظور دریافت موافقت اصولی طرح احداث سه کارخانه روغن‌کشی و صنایع تکمیلی و صنایع بسته‌بندی بود. علاوه بر این درباره هدایت سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی به منظور مشارکت با تعاونی باغداران در تأسیس این کارخانجات نیز صحبت شد و موافقت ضمنی آن اداره کل اخذ گردید.

این طرح نیز برای وزارت صنایع از این لحاظ حائز اهمیت بود که جزو وظائف قانونی و ذاتی آنها بشمار می‌آمد و در صورت راه انداختن این خط تولید استراتژیک که نقشی عظیم در خودکفائی کشور داشت امتیاز بزرگی برای آن اداره به محسوب می‌شد.

در کنار این اقدامات با اداره برق برای برق‌رسانی به تمام راههای اصلی باغات صحبت شد که هیچ مانعی برای اینکار وجود نداشت. با سازمان آب منطقه‌ای فارس برای اخذ مجوز حفر چندین حلقه چاه عمیق وارد مذاکره شدیم، شرط آنها این بود که فقط در صورت تشکیل تعاونی چنین مجوزی به تعاونی (و نه افراد) داده خواهد شد. نکته مهمی که در تمام این صحبت‌ها و مذاکرات اولیه برای ادارات ذیربط با ارزش به حساب می‌آمد وجود شخصیت حقوقی شهردار و حمایت شورای شهر از این قضایا بود هر چند این طرح بزرگ ارتباطی با وظایف قانونی شهرداری نداشت.

در فاز اول این طرح حداقل هزار نفر به خوبی با درآمد مکفی شاغل می‌شدند و در فازهای بعدی اشتغال چند برابر و بیکاری در این شهر و این منطقه برچیده می‌شد. علاوه بر این تمام باغدارانی که عضو تعاونی می‌شدند از کلیه حمایت‌های قانونی دولت و یارانه‌های مخصوص زیتون بهره‌مند می‌گشتند و هر کس به اندازه سهم خود استفاده می‌برد. همانگونه که در نامه اولیه که در شهر پخش شد (و برخی از باغداران هنوز آن را دارند) نوشته بودیم باید تمام مردم شهر (بویژه مستمندان) عضو آن تعاونی می‌شدند و کسانی هم که باغدار نبودند می‌توانستند با شرایط خاصی سهامدار بشوند و مخصوصاً در صنایع وابسته به اینکار شراکت داشته باشند و لذا سود کارخانجات هم بطور مساوی بین تمام مردم تقسیم می‌شد.

علاوه بر برکات اقتصادی و فرهنگی، چشم‌انداز دهساله (و صد ساله) این طرح از لحاظ طبیعی نیز بسیار شایان توجه بود چون منطقه در مدت کمی لباسی سبز و زیبا به تن می‌پوشید و باغات از این وضعیت فلاکت بار نجات می‌یافتند. باغداران برای نگه داشتن درختان انگور خود نیز هیچ منع و محدودیتی نداشتند یعنی اگر کسی می‌خواست درختهای انگور باغش را هم نگه دارد و یا پس از مدتی کلیه انگورها را تبدیل به زیتون کند مشکلی نبود. مهم‌ترین موضوع، آبرسانی به باغات و تشکیل تعاونی و مدیریت ویژه طرح بود.

طرح فوق اگرچه مراحل اولیه قانونی تأسیس را به خوبی پشت سر گذاشت ولی تولد آن مصادف شد با برکناری من از پست شهرداری. بعد از ما تعاونی باغداران تشکیل شد ولی نه با هدف بزرگی که ما دنبال می‌کردیم و نه در سطح و مقیاسی که برایش برنامه ریزی کرده بودیم...

نکته نهایی: در اکثر شهرها و روستاهای ایران یک بیعدالتی بزرگ تاریخی و اجتناب ناپذیر حکمفرماست و آن نحوه استفاده از آبهای زیرزمینی است که ثروت عمومی به حساب می‌آید ولی در تملک عده‌ای خاص است. مثلاً در زرگان خودمان، آبی که زیر زمین است متعلق به بیش از پنجاه هزار نفر ساکنین آن است ولی فقط چهل پنجاه نفر که چاه (مخصوصاً چاههای عمیق دارند) سرمایه تمام مردم را از زمین استخراج می‌کنند و شبانه روز به باغ و مزارع خود آب بی حساب می‌دهند و اگر شهر نشست کند تمام مردم آسیب می‌بینند، البته رفع تبعیض مسالمت آمیز و رسیدن به عدالت اجتماعی کاری است شدنی بشرط مطالبه عمومی و مدیریت و برنامه‌ریزی مسئولین.

یکی از جلوه‌های این بیعدالتی در کشتزارها و باغستان‌های دیم متجلی می‌شود. این بیعدالتی دو جنبه دارد: یکی در زمینه حیات انسانی و دیگری در زمینه حیات گیاهی.

در زمینه حیات انسانی، اکثر انسانها این ظلم را بعنوان یک قسمت و تقدیر پذیرفته‌اند و به ناچار صبر می‌کنند. توجیه‌شان هم این است که «خدا دلش خواسته به یک نفر همه گونه امکاناتی داده و به دیگران نداده و لذا آنکه از امکانات بهره‌مند است می‌تواند روزانه میلیاردها لیتر آب از سفره‌های زیرزمینی بکشد و باغ و زراعتش را با آبیاری «غرقابی» سیراب کند ولی آنکه ندارد باید در مصرف یک لیوان آب هم صرفه‌جویی نماید. البته این توجیه آنهاست، من این توجیه را قبول نداشته و ندارم و نام این ظلم و تبعیض را قسمت و تقدیر و سرنوشت نمی‌گذارم. خداوند عادل و رحمان و رحیم است و بزرگترین سرمایه‌ای که به هر فرد داده ثروت عقل و تدبیر است که با آن می‌تواند به خوشبختی و رستگاری در دنیا و آخرت برسد.

اما نوع دوم این بیعدالتی که در حیات گیاهی به چشم می‌خورد، بسیار دردناک و کُشنده‌تر و جانگزاتر است و البته برای کسانی که فریادهای العطش گیاهان را نمی‌شنوند این بیعدالتی موضوعیت ندارد.

در تاکستانهای دیم زرگان اگر کسی گوش جان باز کند فریادی بزرگتر از تعداد هزاران رعد می‌شود که لحظه‌به‌لحظه تکرار می‌شوند و به سقف آسمان می‌خورند همراه با اشک و آه فرشتگان به زمین بر می‌گردند و اگر بارانی بیارد همان اشک فرشتگان است که اندکی از آن به ریشه‌های صبور این زبان بسته‌ها می‌رسد و قسمت عمده‌اش به سفره‌های زیرزمینی می‌رود تا از چاههای عمیق و نیمه‌عمیق سر برآورد و به کشتزارهای غرقابی برسد و دوباره همان آه و ناله و ماتم و فریاد تاریخی. انسانها قدرت توجیه‌گری و فرار از حقیقت دارند ولی گیاهان نمی‌توانند این تبعیض را تحمل کند. مگر درختان باغ «آقای الف» چه گناهی کرده‌اند که باید یک عمر تشنگی بکشند و فریاد بزنند و قطره‌ای آب به حلقوم تشنه‌شان نرسد در حالیکه درختان باغ «آقای ب» را در همسایگی خود می‌بینند که هر روزه در دریای آب شناورند.

حرف من این است که اگر به فکر نجات خود نیستیم حداقل به فکر نجات این زبان بسته‌ها باشیم. حالا فلان باغدار دلش خوش است که اگر باغش از تشنگی می‌میرد حداقل زمینش را با قیمت عالی و گاه با ارقام نجومی می‌فروشد. ولی این راه نجات نیست شاید راه نجاتی ساده‌تر از فروش و فرار نباشد ولی این راه عقلانی نیست چون بجای حل شدن مسئله فقط صورت آن پاک می‌شود.

راه حل اصلی، تشکیل یک تعاونی و بهره‌برداری عمومی از آبهای زیرزمینی است. قطعاً آبی که در حوضچه‌های زیرزمینی هر شهر است متعلق به تمام مردم است و خداوند آن را برای همگان خلق کرده است، اما اگر یک‌هزارم مردم هر شهر نهصد و نود و نه درصد از این مائده الهی را به خود اختصاص می‌دهند از بیعدالتی خداوند نیست، حتی نباید تقصیر را متوجه حکومتها کرد.

مقصر اصلی، اکثریتی هستند که از عقل خود برای کسب رفاه و امکانات بیشتر و بهتر استفاده نمی‌کنند. حتی اگر آیه تعاون در قرآن نیامده بود این تعاون بعنوان یک اصل فطری در نهاد تمام بشریت وجود دارد و تمام دولتهای جهان، سازمانهای با همین ایده تشکیل داده‌اند و مردم از آنها استفاده می‌کنند. در نظام مقدس جمهوری اسلامی این ایده قرآنی، نهادینه شده و بصورت یک وزارتخانه قانونی درآمده که زیباترین ثمره نظام است. اگر عده قلیلی با استفاده از ثروت خود از آبها بهره می‌برند اکثریت مردم می‌توانند با تشکیل یک تعاونی جامع و همگانی (نه مثل تعاونی قیل) در بهره‌برداری از آبهای زیرزمینی با آنها هم‌تراز شوند. پس نباید این بیعدالتی که توسط خود مردم بوجود آمده به حساب تقدیر گذاشت چون خداوند، خودش فرموده که سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه مردم خودشان سرنوشتشان را تغییر دهند. یعنی سرنوشت تغییر دادنی است.

به هر حال، طرح تشکیل تعاونی زیتون کاران نه فقط برای شهر ما بلکه برای تمام کشور قابل اجرا و الگوبرداری است البته نیاز به چند امر مهم دارد:

اول: مدیریت صحیح و سالم و کارآمد و برنامه‌ریزی و زمانبندی معقول و منطقی
دوم: اعتماد به نفس و اراده عمومی و کنار گذاشتن اختلافات و تنگ نظری‌ها و تشکیل تعاونی
سوم: پیگیریهای اداری و عملیاتی در تمام رده‌های مدیریتی از شهر تا کشور
بدون شک، اگر این طرح در فاز اول فقط برای باغداران یک منطقه خاص اجرا شود در عرض چند سال به فازهای بعدی هم می‌رسد. نکته مهم اینکه باید دوباره فراخوان داده شود و اقدامات قانونی صورت گیرد، از تمام پتانسیل شهر و شهرستان باید استفاده بهینه شود و جلو اتلاف وقت و تعلل گرفته شود. اما حقیقت امر این است که اجرای چنین کاری در وظایف هیچکدام از ادارات نیست و فقط و فقط یک شورای شهر کارآمد و انتخاب یک شهردار خستگی ناپذیر و از خود گذشته و خاکی قادر به انجام این پروژه بزرگ و ملی و عام المنفعه و ماندگار است. به امید آن روز که دیر نیست و بقول مرحوم علامه اقبال: ای جوانان عجم جان من و جان شما... یا علی مدد، والسلام - بازنویس اسفند ۱۴۰۱

سر فصل هائی برای تحقیق در فرهنگ شهرستان زرقان

۱. معرفی شهرستان زرقان از لحاظ تقسیمات کشوری (و مقایسه حال و گذشته)، ۲. محدوده استحفاظی و قانونی و خدماتی شهر زرقان، ۳. معرفی روستاها و شهرهای شهرستان زرقان و کلیه آداب و رسوم آنها به تفکیک و غیره، ۴. روحانیون قدیم و جدید زرقان، ۵. مکتب‌خانه‌ها و تاریخچه آموزش و پرورش در زرقان (عکسهای مدارس و آموزگاران و شاگردان)، ۶. هنرمندان، نویسندگان، شاعران و افراد مهم اجتماعی، مذهبی و فرهنگی قدیم و معاصر، ۷. نام مناطق مختلف (کوهها، دشتهای، کوهها) علل نامگذاری، ریشه‌یابی لغات، قدمت لغات، نامهای دیگر همان مناطق، ۸. انواع آلودگی‌های صنعتی در زرقان، ۹. اصطلاحات باغداری، دامداری، مرغداری، کشاورزی، زنبورداری، آبیاری و غیره، ۱۰. روش تقسیم آب زرقان بین مالکین در

زرگان قدیم، ۱۱. تقسیم‌بندی‌های قدیمی مزارع و زمین‌ها کشاورزی و باغات و نامهای آنها، ۱۲. نوروز باستانی در زرگان، ۱۳. اصطلاحات مربوط به تجاری، آهنگری، ملکی دوزی، دلاکی، روارچینی، دباغی، مشکه‌دوزی و دول‌دوزی، بوربابافی، قالیبافی، سقزیزی، صابون‌پزی، باروت سازی، عصارى، شیرپزی، رنگریزی، لبنیاتی، بوجاری، چارواداری، کمندداری، پارچه‌بافی، نعلبندی، خشت‌زنی، نمدالی، حلواپزی و غیره، ۱۴. مراسم و اصطلاحات مربوط به خواستگاری، نامزدی، ازدواج (در زرگان قدیم و جدید)، ۱۵. معماری قدیم زرگان: بازارها، ساباطها، کاروانسراها، حمامها، مسجدها، برجها، سیل‌بندها و آبراهه‌ها و سقاخانه‌های قدیم، ۱۶. تحقیق پیرامون ابنیه تاریخی و مذهبی: سید نسیمی، شاهزاده قاسم، زکی‌خانی، آب‌انبار، ۱۷. قنات‌ها، چاه‌ها، چاه‌ها چاه‌های محله‌ها، چاه‌گورها، چاه‌برفی‌ها، ۱۸. زرگان در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و شهدای پر افتخار بخش زرگان، ۱۹. هیئت‌های مذهبی زرگانی‌ها در شیراز و مرودشت، ۲۰. کتب و آثار منتشر شده زرگانی‌ها، ۲۲. کرامات زنان و مردان مقدس، ۲۳. خاطرات زمان کشف حجاب، ۲۴. بیماری‌های فراگیر در زرگان قدیم، ۲۵. اعتقادات کهن درباره سرو مراد، مریم بانو، اوبادک، قنات‌ها و غیره، ۲۶. امامزاده‌های روستاهای زرگان، ۲۷. زرگانی‌های سراسر دنیا، ۲۸. کاتبین، قاریان و حافظین قرآن کریم (قدیم و جدید)، ۲۹. کلیه‌های زرگان قدیم‌ریال ۳۰. گروه‌ها، انجمن‌ها، کانون‌ها و NGOها، ۳۱. تاریخچه مهاجرین جنگ تحمیلی، ۳۲. نام‌آوران عرصه ورزش و المپیادها، ۳۳. نیکوکاران زرگانی و معرفی مراکزی که توسط آنها ساخته شده، ۳۴. مؤسسات خیریه مردمی، ۳۵. حکیم‌ها، طبیب‌ها و جراح‌های قدیم و جدید، ۳۶. گیاهان علوفه‌ای و دارویی، ۳۷. شکسته بندی سنتی و درمان‌های گیاهی، ۳۸. مراسم ترحیم و تسلیت (قتلهای رسمی: محرم، صفر، رمضان)، ۳۹. قبرستان‌ها، قدمت، سنگ‌نوشته‌ها و حجاری‌ها، علامات روی سنگ‌ها، نوشته‌ها و شعرها، حدکاها و ...، ۴۰. عکسهای قدیمی از زرگان (منظر، اشخاص، مکان‌ها، مناسبت‌ها)، ۴۱. جشن‌های مذهبی و آئینی در زرگان، ۴۲. مراسم عزاداری در زرگان (تعزیه، نوحه، تعزیه خوانها)، چادر حسینیه‌ها، بررسی نوع لحن‌ها و آهنگهای قدیمی و مقایسه با روشهای جدید، علم و کتله‌ها و غیره، ۴۳. ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات عامیانه، مثل‌ها، افسانه‌ها، لالائی‌ها، نازه‌ها، ۴۴. تاریخچه صدرآباد، ۴۵. بررسی ریشه تاریخی و اجتماعی فامیلها و شجره‌نامه‌های خانواده‌های مختلف، ۴۶. سفری تخیلی و تحقیقی به روز فامیلگذاری در زرگان، ۴۷. نقد و بررسی رسوم غلط و پیشنهاد برنامه‌های جایگزین، ۴۸. لباسها، پوششها، وسائل دوخت و دوز، ۴۹. غذاها و آشپهای نذری، حلواها و تنقلات قدیمی و جدید، ۵۰. شعرها، قطعه‌های ادبی و داستانها درباره زرگان، ۵۱. تعارف زرغونی!!، ۵۲. گروههای فعال معاصر، ۵۳. زرگان و زرگان‌ها در ایران (سفری به چهار زرگان ایران و تهیه آمارها و گزارشهای مختلف)، ۵۴. سفرنامه‌ها و تذکره‌ها و کتب فارسی و غیرفارسی که نام زرگان در آنها ذکر شده است، ۵۵. وبلاگها و سایتهای زرگانی‌ها و جاهانی که نام زرگان در آنها ذکر شده، ۵۶. نشریات گذشته و حال؛ ۵۸. هیئت‌های جدید مذهبی و برنامه‌های سالیانه، ۵۹. اتفاقات مهم تاریخی و فرهنگی و اجتماعی در زرگان قدیم و جدید، ۶۰. معاملات عرفی در قدیم، اسناد و قباله‌های قدیمی، خط و حساب سیاقی، ۶۱. اصطلاحات مربوط به پرندگان، درندگان، درختان، بوته‌ها (نامها) و اعتقادات احتمالی درباره آنها، ۶۲. اصطلاحات مربوط به خواب و خواب دیدن، ۶۳. تحصیلکرده‌ها و وضعیت فرهنگی قدیم و حال، ۶۴. تفاوت لهجه در محله‌های مختلف زرگان (و کلمات متمایز) و اشتراک لهجه با شهرهای همجوار، ۶۵. خاطرات و خطرات کوهنوردان زرگانی، ۶۶. وسائل و مواد اولیه سوخت و روشنایی در قدیم، ۶۷. تاریخچه برق و آسیاب و یخساز (ورود برق به زرگان)، ۶۸. تاریخچه زمین شهری (بافت جدید)، ۶۹. مشارکت اجتماعی زرگانی‌ها در سرنوشت خود (مثل حماسه حضورشان در انتخاباتها)، ۷۰. داستانهای شجاعان و جوانمردان، قهرمانان و ورزشکاران زرگان، ۷۱. کدخداهای زرگان، ۷۲. بازیهای قدیمی و جدید، ۷۳. طلب صلواتها، ۷۴. اصطلاحات و نامهای حشرات و حیوانات موذی در قدیم، ۷۵. گچپری‌ها، شیشه‌کاری‌ها و معماری‌ها، ۷۶. اصطلاحات و باورها مربوط به سرنوشت، مثل: چشم شور، سق سیاه، گُچی، کُتاتو، اسفند، دعا...، ۷۷. معرفی کهنسال‌ترین زنان و مردان، ۷۸. موقوفات، ۷۹. روابط اجتماعی مردم زرگان، ۸۰. مسئولین فعلی زرگان، ۸۱. زیارت

رفتن و پیشوندهای اسامی زائرین، ۸۲. فال و استخاره و وقت خوب کردن، ۸۳. اصطلاحات مربوط به چهار فصل، ۸۴. گروههای مقاومت در بخش زرقان ۸۵. تاریخچه تأسیس مساجد و مراکز مذهبی، ۸۶. تاریخچه شهرک صنعتی، ۸۷. تاریخچه دانشگاه آزاد اسلامی، ۸۸. بررسی علمی جنس کوه و خاک و سنگ و آب زرقان، ۸۹. گودهای گلکو، ۹۰. مقایسه و مطابقت دستور زبان فارسی و گویش زرقانی، ۹۱. کلمات زرقانی پهلوی و اشتراک با زبانهای خارجی، ۹۳. نمایشهای روحوضی، ۹۴. تمام موارد بالا در مورد توابع شهرستان زرقان و آنچه که از قلم ما افتاده و آنچه شما پیشنهاد می‌دهید...

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته - زمستان ۱۴۰۰ - زرقان

آثار مکتوب نویسنده (بجز نشریات و فضای مجازی)

در پایان جهت مزید اطلاع همشهریان عزیز و خوانندگان گرامی لازم به ذکر است که در سی سال گذشته کتابهای زیر را در سه زمینه زرقان شناسی؛ دفاع مقدس و اهلیت علیهم السلام به توفیق الهی چاپ و منتشر کرده ام که بعضاً در کتابخانه ها موجود است، مخصوصاً در کتابخانه عمومی شهر زرقان باید وجود داشته باشد:

- برای بزرگسالان :**
۱. آهوی بهشتی / داستان
 ۲. کوثریه / مجموعه اشعارم از سال ۱۳۶۵ تا ۱۴۰۰
 ۳. باب الحوائج ها / مثنوی، قسمتی از کتاب کوثریه
 ۴. کندوی مزامیر / تحقیق و شعر درباره حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها
 ۵. عنقای لاهوت / تحقیق در مورد شاعر و عارف شهید سید عمادالدین نسیمی و ارتباطش با زرقان
 ۶. سرانهای سبز / خاطرات نویسنده از روزهای آغازین جنگ تحمیلی
 ۷. شاهزاده قاسم / تحقیق
 ۸. تاریخ و فرهنگ زرقان / تحقیق
 ۹. لب کارون ، چه گلبارون / داستانی واقعی از کرامات شهدا
 ۱۰. امام زادگان عشق / زندگینامه ۲۶۸ شهید گرانقدر شهرستان زرقان فارس
 ۱۱. امام زادگان عشق / زندگینامه ۴۵ شهید گرانقدر روستای کناره مردوشت
 ۱۲. حوض ماهی، مجموعه مقالات زرقان شناسی
 ۱۳. The Gold Mine / تحقیق و معرفی زرقان

فارس به زبان انگلیسی

و مجموعه بیست جلدی «زرقان نامه» شامل قدیمی ترین اسناد اداری شهرستان زرقان با توضیحات و بازنویس برخی از نامه های قدیمی.... و چند اثر آماده چاپ...

والسلام - و ما توفیقی الا بالله - محمد حسین صادقی (هُدُء)

مبعث ۱۴۴۴ - بهمن ۱۴۰۱ - زرقان فارس